

ترجمه

ارشاد القلوب

در فضائل امیر المؤمنین «ع»

تألیف عارف زاهد

ابو محمد حسن بن محمد ابی الحسن الدیلمی

مترجم، آقای سید عبدالحسین رحمانی

از انتشارات

کتاب فروشی اسلامی

تهران، خیابان ۱۵ خرداد، تلفن ۵۶۶۵۴۴۸

ترجمه

ارشاد القلوب

قسمت دوم

فضائل امیر المؤمنین و غزوات

تألیف

زاهد عارف و مری

ابو محمود حسن بن محمد ابی الحسن دیلمی

از اعلام قرن هشتم

حق چاپ محفوظ

مترجم: دانشمند محترم آقای سید عبدالحسین رضایی

بسمعیح آقای محمد باقر بهبودی

از انتشارات

کتابخانه علمی اسلامیه

تهران، خیابان پانزده خرداد شرقی، تلفن ۵۶۳۵۴۴۸

چاپ است اسلامیه -

نام کتاب:	مشتق القلوب (۱ و ۲)
مؤلف:	محمد حسن بن محمد ابی الحسن دیلمی
مترجم:	حاج سید عبدالحمین رضائی
ناشر:	انتشارات اسلامیہ
نوبت چاپ:	سوم - ۱۳۷۷ شمسی
تعداد چاپ:	۲۰۰۰ جلد
چاپ و لیتوگرافی:	اسلامیہ
صفحات:	جلوہ

ISBN-964-481-011-2

ISBN-964-481-099-6

شابک ۹۶۴-۴۸۱-۰۱۱-۲

شابک (دوره) ۹۶۴-۴۸۱-۰۹۹-۶



مرکز تحقیق کتاب و تیرعلوم اسلامی

ترجمہ مؤلف

علامہ خبیر ، محدث بسیر ، واعظ شہیر ، زاہد وارستہ ، ابو محمد حسن بن محمد ابی الحسن بن علی بن عبداللہ بن الحسن ، مشہور بہ واعظ دیلمی ، از بزرگان علم حدیث و فقہ است، و باقتضای منہر وعظ و خطابہ در تاریخ و سیر نیز دستی داشته است .

آثاری از او بجای مانده کہ از ہمہ بیشتر کتاب (ارشاد القلوب) او مورد توجہ و استفادہ صغیر و کبیر از علما و دانشمندان قرار گرفته قسمت اول آن در اخلاقیات و قسمت دوم آن در فضائل و مناقب علی بن ابی طالب علیہ السلام و شرح غزوات و مکاترم اخلاقی آن سرور ، و حل

مشکلات علمی و مباحثات و مناظرات با علمای ادیان و بطور کلی شرح مقامات ائمه اطهار علیهم السلام و فضل شیعیان اهل بیت و دوستان ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله است که اینک ترجمه آن از نظر خوانندگان عزیز میگذرد.

شرح حال مؤلف ، گرچه از نظر تاریخ تواند و وفات روشن نیست ولی از بیانی که در کتاب (غرر الاخبار و درر الآثار) آورده و میگوید (بعد از انقراض دولت بنی عباس (سال ۶۵۶ هـ) ضعف و اختلاف شدیدی در میان ملوک اسلامی پدید آمد ، و اینک که نزدیک به صد سال از آن دوران میگذرد ، هنوز هم کفار در شرق و غرب ممالک اسلامی بر مسلمانان مسلط اند : خون مستضعفان را میبریزند و اموال آنان را به نهب و غارت می برند...) چنین بر می آید که در قرن هشتم زندگی میکرده است .

مؤید ابن مطلب این است که شیخ زاهد عارف ، ابوالعباس احمد بن محمد حلّی در گذشته سال ۸۰۱ هجری در کتاب معروف خود (عدة الداعی) از ایشان نقل حدیث کرده و علامه مؤلف ، خود ، ضمن اجازه حدیثی که بنام شیخ محمد کیلانی در پشت کتاب (فقیه من لایحضره الفقیه) نوشته ، چنین تذکر میدهد که نزد پدر بزرگوارش ابوالحسن محمد بن علی بن عبدالله بن الحسن دیلمی به تحصیل کمالات علمی پرداخته و از شیخ بزرگوار شهید اول در گذشته سال ۷۸۶ هجری اجازه روایت داشته و طریق روایتی هم بفخر المحققین فرزند علامه حلّی در گذشته سال ۷۷۱ دارد .

این جمله می‌رساند که مؤلف بزرگوار ما از اعیان محدثین
بزرگان علم دین است که نه تنها به ارشاد عامه مردم می‌پرداخته،
بلکه حلقه‌های درس علمی داشته و از جمله کتاب فقیه شیخ صدوق را
نزد او قرائت می‌کرده‌اند.

برخی از علماء رجال بشرح حال او اشاره کرده‌اند، از جمله
آنان علامه‌المدحین شیخ حر عاملی در کتاب (اعل‌الامل) و علامه سید محمد
باقر خواصاری در (روضات الجنات) و علامه افندی میرزا عبدالله در
(رباض العلماء) و محدث قمی در (الکنی واللقاب). ضمناً رساله
موجزی از آیت الله سید شهاب الدین مرعشی دامت برکاته بنام (مفرج
الکروب در ترجمه صاحب ارشادالقلوب) در مقدمه جزء اول (اخلاقیات)
بچاپ رسیده است، علاقمندان مراجعه خواهند کرد.

ولی مقدم بر همه نامجید علامه مجلسی در بحار است به کتب
ایشان اعتماد کرده و می‌فرماید: «کتاب (ارشادالقلوب) کتابی است
لطیف، مشتمل بر اخباری متین و در عین حال غریب و شگفت‌انگیز!
از دو کتاب دیگر (اعلام الدین) و کتاب (غردالخبار) کمتر نقل حدیث
کردیم، زیرا بیشتر اخبار این دو کتاب، در کتب دیگری که از حدیث
وفاق بالانفراد، وجود داشت. گرچه از تمام اینها و اعتماد اکابر
و بزرگان به این دو کتاب جلالت مؤلف به ثبوت می‌رسد».

مصحح :

محمد باقر بهبودی

فهرست جلد دوم

کتاب ارشاد القلوب

- ۳ فضائل علی علیه السلام و ثواب دوستی و محبت و ذکر فضائل
- ۹ برخی از داوریهای شکفت آورد آن سرور
- ۱۱ انتشار علم و دانش و فقه از تعلیمات آن حضرت.
- ۱۵ زهد و یارسائی و شجاعت و عبادت و سایر مفاخر و مکارم
- ۱۷ شرحی از جود و سخاوت و نزول سوره هل انی
- ۳۳ اخبار غیبیه آن سرور
- ۳۸ دعاهای مستجاب شده
- ۴۵ بت شکنی در عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۴۶ مودت ذی القربی و دوستی و ولایت علی خاصه.
- ۴۹ برادر خواندگی با پیامبر و داستان مباحله.
- ۵۲ قسمتی از مناقب و مفاخر آن سرور.
- ۶۲ شجاعت در غزوه بدر
- ۶۶ شرح شجاعت آن سرور در غزوه احد.
- ۷۱ شرح شجاعت آن سرور در غزوه خندق.

- ۷۶ شرح شجاعت آن سرور در غزوة خیبر .
- ۷۸ غزوة ذات السلسله و مهارت در لشکر کشی .
- ۸۰ شرح مختصری از جنگ جمل و صفین و نهروان .
- ۸۵ اجتماع صفات اعداد در آن سرور .
- ۸۷ دلائل امامت امیر المؤمنین علیه السلام و تقدم او بر دیگران
- ۹۱ فضائل آن حضرت از طریق اهل بیت .
- ۱۰۲ احتجاج و مناشدة آن سرور در روز شوری .
- ۱۳۳ فرمانروائی بر جن جن جنیان
- ۱۳۵ معجزات و کرامات آن سرور و اطلاع بر دلها و نفوس .
- ۱۴۲ شرح دادن آن حضرت سر انجام عمرو بن حنظل خزاعی را .
- ۱۴۸ برخی دیگر از اخبار غیبیه .
- ۱۵۵ حدیث جام آسمانی .
- ۱۵۷ داستان حبابة والیه و سنگ مهر شده .
- ۱۵۸ حدیث لوح و نصوص بر امامت ائمه علیهم السلام .
- ۱۶۴ فضل شیعیان علی علیه السلام .
- ۱۶۸ فضایل اهل بیت و ائمه اطهار .
- ۱۷۳ حدیث حادث همدانی .
- ۱۷۶ حدیث دیر نصرانی و اسقف با امیر المؤمنین .
- ۱۷۸ آمدن جاثلیق رومی و پاسخ سؤالات او بوسیلة علی علیه السلام
- ۲۲۲ داستان حذیفه بمانی با مسلم ابرانی .

سخن آن سرور درباره آزمایش اوصیاء و شرح آزمایشهای
چهارده گانه .

۲۶۵

۲۹۲

شرح دادن داستان اصحاب کعبه .

۳۰۲

یاسخ نامه قیصر روم .

۳۰۹

قصه خالد بن ولید با راهب دیر و اعتراف با امامت علی علیه السلام .

۳۱۴

سلونی قبل آن تفقدونی .

۳۲۵

حدیث طوق آسیا بر کردن خالد بن ولید .

۳۳۶

داستان اشجع و خالد بن ولید .

۳۴۸

اعترافات معاذ بن جبل و ابوبکر هنگام وفات .

۳۵۴

یاسخ اعتراضات قیس بن اشعث گندی .

۳۶۴

نشر فخر پیامبر و پاسخ سوالات او .

۳۶۶

داوریهای شکفت انگیز و اجراء حدود .

۳۶۹

مباهات اسرافیل و جبرائیل به دوستی علی علیه السلام .

۳۷۲

فضائل ائمه اطهار و شیعیان اهل بیت .

۳۷۶

شرح مقامات رسول اکرم و تقدم و برتری بر سایر انبیاء .

۳۸۲

شرح تقدم و برتری امت اسلامی بر سایر اعم .

۳۹۲

فضائل عشرت طاهرة رسول اکرم علیه السلام .

۴۱۳

حدیث سلیمان اعش با منصور در فضائل اهل بیت .

۴۲۲

معجزات و کرامات آن سرور بعد از وفات .

۴۲۷

آشکار شدن قبر مطهر آن سرور و معجزات روضه انور .

- ۴۳۳ فضیلت نجف اشرف .
- ۴۳۶ فضل زائر اهل بیت پیامبر ﷺ .
- ۴۳۸ زیارت مختصر امیر المؤمنین علی علیه السلام در نجف اشرف .
- ۴۴۰ ثواب دستگیری و احسان به سادات .
- ۴۴۲ داستان حج عبدالله بن مبارک .
- ۴۴۳ داستان شهر دار مجوسی مرد و نشرف بدین اسلام .



ترجمہ
ارشاد القلوب

قسمت دوم
فضائل امیر المؤمنین و غزوات

تالیف
زاہد عارف
ابو محمد حسن بن محمد ابی الحسن دیلمی
از اعلام قرن ہشتم

حق چاپ محفوظ

مترجم : دانشمند محترم آقای حاج سید عبدالحسین رضائی

بتصحیح آقای عبد باقر بہبودی

از انتشارات

کتابفروشی اسلامیہ

خیابان ۱۵ خرداد شرقی تلفن - ۵۲۱۹۶۶ - ۵۲۵۴۴۸

چاپ افست اسلامیہ -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از نبی اکرم ﷺ روایت شده همانا آنحضرت فرمود: که
برای برادر علی بن ابی طالب علیه السلام فضیلت‌های بی‌شمار است هر کس
یکی از آنها را نقل کند و اقرار هم به آن فضیلت داشته باشد خداوند
گناهان گذشته و آینده‌ی او را بیامرزد و هر کس فضیلتی را از او
بنویسد تا آنگاه که آن نوشته باقی باشد فرشتگان برایش طلب
آمرزش کنند و هر کس فضیلتی از آنها را گوش دهد خداوند گناهانی
را که بوسیله گوش انجام داده بیامرزد و هر کس به فضیلتی از فضائل
او نگاه کند گناهانی که بوسیله چشم انجام داده آمرزیده شود.
و نیز رسول خدا فرمود: که دوستی علی عبادت است، خدا ایمان
بندای را نمی‌پذیرد مگر بوسیله دوستی علی و دوری از دشمنان او.
رسول خدا فرمود: اگر درختان قلم و دریاها مرکب و جنیان
حسابگر و آدمیان کاغذ نمیتوانند فضائل علی بن ابی طالب را بشمارند
شکی نیست که فضیلت‌ها و حالات او را از نظر شرف و کمال
جز خدای سبحان و رسولش نمیدانند آنچنانکه رسول خدا فرمود:
ای علی جز خدا و من کسی آنچنانکه باید و شاید ترا نشناخت و بهمین
سبب نبی اکرم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اشباح و دور نمایان

پنجگانه نامیده شدند، زیرا که مردم بواسطه بزرگی مقام و مرتبه‌ی آنان حقیقت واقعی ایشان را نشناختند مانند دور نمایی که حقیقتش از دور شناخته نمیشود و یکی از فضلا گفت: که از مرد فاضلی در باره‌ی مقام و مرتبه‌ی علی پرسیده شد او فرمود: چه بگویم در فضیلت انسانی که حسد دشمنان و ترس و بیم دوستان فضائلش را پنهان کرده در عین حال فضائلش شرق و غرب جهان را فرا گرفته، اراده دارند که نور خدای را بدهنهای خویش خاموش کنند جوش بخانه خدا نورش را بسرحد کمال و تمام میرساند اگر چه کافران ناراحت باشند (۱) ولی فضائل آنحضرت جهانگیر شده بطوریکه مخالفان و موافقان فضائلش را بیان کرده‌اند.

مرکز تحقیق کاپیور علوم اسلامی

و همانا من دوست دارم با اینکه فضائلش از طریق شیعه جهانگیر شده من از طریق مخالفان نقل کنم تا حجتی بر آنان باشد آنچنانکه شاعر گفته:

۱- و ملیحة شہدت لها ضرائها والحسن ما شہدت به الضراء

۲- و مناقب شہد الاعدو بفضلها والفضل ما شہدت به الاعداء

همانا از اخطب خوارزمی که او از بزرگان و دانشمندان اهل سنت است روایت شده از عبدالله بن مسعود که گفت: رسول خدا فرموده: آنکاه که خداوند آدم را آفرید و از روحش بر او دمید و

(۱) آیه ۳۶ سوره توبه.

۱- و نمکبنی که حمودان برای برتریش گواهی داده‌اند و خوبی آنست که حمودان گواهی دهند ۲- و برتری هائیکه دشمنان به آنها گواهی داده‌اند برتری همانست که دشمن گواهی دهد.

عطسه‌ای زد سپس گفت : الحمد لله پس خدای تعالی به آدم فرمود :
 که مرا ستایش کردی سوگند بیزرگی و جلالم اگر بواسطه‌ی دو
 تن از بندگان که از تو بوجود می‌آیند نبود ترا در دنیا نمی‌آفریدم
 آدم عرض کرد : پروردگارا آن دو تن از منند . فرمود : آری . از تو
 باشند . ای آدم سرت را بلند و نگاه کن . آدم سر بلند کرد و
 ناگاه دید که بر فراز عرش نوشته شده : لا اله الا الله محمد نبی الرحمة و
 علی مقیم الجنة خدائی جز خدای یکتا وجود ندارد محمد پیامبر رحمت
 و علی انسانی بهشتی است هر کس علی را بشناسد پاک و پاکیزه است
 و آنکس حق علی را انکار کند نا امید از رحمت و ملامت است .

سوگند بیزرگی و جلالم که وارد بهشت میکنم آنکس که علی
 را دوست دارد اگر چه نافرمانی و معصیت مرا کند و سوگند بیزرگی
 و جلالم وارد جهنم کنم هر کس نافرمانی علی را کند اگر چه اطاعت
 من را بکند .

و نیز از اخطب خوارزمی از ابن مسعود روایت شده رسول خدا
 ﷺ فرمود : که فرشته‌ای بسوی من آمد و گفت : ای محمد پیوسته
 پیامبرانی را که پیش از تو برانگیخته شدند بچه‌چیز مبعوث شدند؟ من
 گفتم : بچه‌چیز برانگیخته شدند . گفت : بر دوستی تو و دوستی علی بن
 ابی طالب مبعوث شدند .

و نیز از ابن عباس روایت شده که از نبی اکرم پرسیده شد از
 کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت سپس توبه‌ی آدم را خدا قبول
 کرد ، پیغمبر فرمود : آدم خدا را به آبروی محمد ، علی ، فاطمه ، حسن ،
 حسین خواند که توبه‌اش را بپذیرد

و از کتاب مناقب اهل سنت نقل شده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
 که من و علی نوری بودیم در پیشگاه خدای عزوجل چهارده هزار سال
 پیش از آفرینش آدم هنگامی که خداوند آدم را آفرید آن نور
 رهسپار صلب و پشت آدم، شد و در صلب او قرار گرفت مرتب خدا آن
 نور را از پشتی به پشتی دیگر انتقال میداد تا آنکه در پشت عبدالمطلب
 جایگزین شد، سپس از پشت عبدالمطلب انتقال داد، سپس آن نور
 دو بخش گردید بخشی در عبدالله و بخشی در پشت ابی طالب قرار
 گرفت پس علی از من و منهم از ادریم، گوشت علی گوشت من است
 و خونی خون من هر که او را دوست داشته باشد مرا دوست دارد و
 آنکه او را دشمن دارد مرا دشمن دارد *پیغمبر صلی الله علیه و آله*

و صاحب کتاب بشارة المصطفی از یزید بن قعنب روایت کرده
 که گفته است من با عباس بن عبدالمطلب و گروهی از قبیله‌ی عبد العزی
 در مقابل خانه‌ی خدا نشسته بودیم ناگاه دیدیم فاطمه‌ی بنت اسد مادر
 امیر المؤمنین روی بخانه آورد در حالتی که نه ماهه حامله بود آثار
 وضع حمل در او پیدا شد، سپس عرض کرد پروردگارا من بتو پیامبران
 و کتابهای آسمانی تو ایمان دارم و سخن جدم ابراهیم خلیل را
 می‌پذیرم، همانا او بود که این خانه‌ی قدیمی را بنا کرد ترا سوگند
 میدهم به آبروی آنکس که این خانه را بنا کرد و به آبروی همین
 فرزندی که در کانون رحم من است وضع حمل مرا آسان کنی.

یزید بن قعنب میگوید: ناگاه دیدم که خانه‌ی خدا از طرف
 پشت شکافته شد فاطمه‌ی بنت اسد وارد خانه و از دیدگان مانا پدید
 شد سپس شکافت خانه مانند اول بسته شد از جای بلند شدیم که قفل

در را باز کنیم متأسفانه هر چه کردیم باز نشد دانستیم که مطلب غیر عادی است که این امر امر خداست بعد از چهار روز فاطمه از خانه خدا بیرون آمد قنادهی علی بن ابی طالب علیه السلام در دستش بود. سپس فرمود: من از تمام زنان گذشته برتر و بالاتریم زیرا که آسیه دختر مزاحم خدا را در جائیکه خدا پرستی ممنوع بود پنهانی پرستش کرد، مریم دختر عمران نخله خشکیده را حشر کت داد تا از آن خرماهای تازه بخورد ولی من آشکارا وارد خانهی خدا شدم و از میوه ها و خوراکیهای بهشتی خوردم، هنگامیکه خواستم از خانهی خدا بیرون بیایم گویندهی غیبی فریاد زد که ای فاطمه نام نوزاد را علی بگذار زیرا که صاحب خانه علی علیه السلام است میفرماید که نام او را از نام خودم جدا کردم و او را تربیتش نمودم و بر مشکلات علمی خود آگاه کردم و او همانست که در خانهی من بته را درهم شکند و بر فراز خانهی من اذان بگوید و مرا بزرگ شمارد و پیاد من باشد خوشا بحال آنکس که علی را دوست داشته باشد و از او پیروی کند.

گویند که روز جمعه سیزدهم ماه رجب سال سیام ازعام الفیل علی علیه السلام بدینا آمد نوزادی پیش از علی و بعد از او در خانهی خدا بدینا قدم نگذاشته و این افتخار فقط برای علیست که خدای از او اکرام و احترام فرموده در آن روزیکه علی علیه السلام بمولد شد سی سال از عمر پیامبر گذشته بود رسول خدا علی را خیلی دوست داشت بعد ازش فرمود که گهوارهی علی را کنار بستر من بگذار علی در دامن پیغمبر تربیت شد و پرورش یافت، پیغمبر او را شستش و میداد و شیر ده برایش اجیر می کرد و هنگام خواب گهواره جنبانیش را می نمود و ذکر

خواب برایش میگفت و در بیداری با وی سخن میگفت و او را روی سینه‌اش می‌نشاند.

میفرمود: این برادر و دوست و یار و برگزیده و جانشین و پشت بان و نماینده‌ی من است او همسر دختر من و امین کارهای من است رسول خدا علی را بردوش می‌گرفت و بر فراز کوه‌های مکه و بستی‌ها و بلندبها او را گردش میداد.

بدانکه اینها فضیلت‌های پیش از تولد علی علیه السلام بود، اما فضیلت‌های بعد از ولادت آن سرور تا روز درگذشت و بدرود حیاتش شماری آنها ممکن نیست زیرا که فضائلش بی‌پایانست ولی ما ناچاریم که پاره‌ای از آن فضائل را یادآوری کنیم و برای اثبات آن فضائل می‌گوییم در پیشگاه دانشمندان مسلم شده که ربش‌هی تمام فضیلت‌ها چهار چیز است: علم است، عفت است، شجاعت است و دادگری و عدالت و حضرت امیر مؤمنان که درود خدای بر او باد در این چهار صفت پسندیده به آخر بن پایه آنها رسیده.

اما از نظر دانش بجائی رسیده که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در باره‌اش فرموده من شهر دانشم و علی در آن شهر است و نیز فرموده که حکمت ده بخش است نه قسم آن بعلی بخشیده شده يك بخش به سایر مردم و نیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین حکم‌کنندگان شما علی است ولی قضاوت باید با علم و دانش باشد، علی علیه السلام در باره‌ی خودش فرموده: اگر پرده از پیش چشم من برداشته شود بر بقیتم افزوده نخواهد شد. و نیز فرمود که من در دانشی پنهان شده و فرو رفته‌ام اگر شما در آندانش فرو روید همانا لرزان شوید مانند لرزیدن ریهان در

چاه ژرف و بی پایان و نیز فرمود اگر زمامداری بمن برسد همانا در میان یهودیان بتوراتشان قضاوت کنم و در میان مسیحیان با انجیل حکومت کنم و در میان مسلمانان با قرآن فتوی دهم و این بیان علی علیه السلام می نماید که او در کمال قدرت علمی بیابان دانش که بشر بآن نمیرسد رسیده ، او علومی را داراست که دیگران از یاران پیغمبر را آن قدرت علمی نیست .

و نیز گفته ی آنحضرت که فرمود درین سینه دانشهای بسیار است دلالت می کند که او بمرتبه ای از علم و دانش رسیده که جز رسول خدا هیچ کس را از انسانها و فرشتگان نیروی رسیدن بآن مرتبه ی از دانش نیست زیرا که جان او جان رسول است در آیه مباهله همانا خدا یتمالی علی را جان رسول قرار داده هنگامیکه فرموده جانهای ما و جانهای شما را در این نفسهای ما علی علیه السلام است در آیه ی مباهله آنچنانکه اکثریت مفسران نقل کرده اند .

ولی مراد این نیست که حقیقت نفس علی و پیغمبر یکی است زیرا که اتحاد و یکی بودن از این نظر محال است پس حمل میشود بر نزدیکترین معنی ها که آن مواساة و هماهنگی در تمام هدفها است بنا بر این برای علی ثابت میشود فضیلت هائیکه برای پیامبر ثابت است و پا برجا از صفات علمی و عملی جز مقام و مرتبه ی نبوت زیرا که پیامبر فرمود پس از من پیامبری نخواهد بود و همین آیه ی مباهله در فضیلت علی علیه السلام برهانیست روشن و دلیلی آشکار است .

از دوست و دشمن روایت شده آنچه را که از آنحضرت آشکار شد از قبیل فتوایهای مشکل و داستانهای سختی که ناتوان باشند از آن

داستانها کسانی که در زمان وعسر آنسرور بودند و در بیشتری از احکام بوی رجوع کردند و بقول و گفته‌ی آنسرور حکم دادند و بفتوای او عمل کردند.

از همین قبیل فتواهاست داستانیکه زن حامله زنا کاری را پیش عمر آوردند عمر فرمان داد او را سنگباران کنند سپس علی علیه السلام فرمود اگر نو بر زن تسلی می‌برای رجم کردن داری اما این تسلط را بفرزند می‌کند که در رحم اوست نداری، عمر امر کرد تا آن زن را وا گذارند و بعد هم گفت اگر علی نباشد عمر تباه و نابود خواهد شد.

و از آن قضایاهاست داستان زن دیوانه ای که با او زنا کرد عمر فرمان داد که او را سنگسار کنند حضرت فرمود قلم از سه طایفه برداشته شده یعنی آنها مکلف به تکلیف نیستند یکی از آن سه طایفه دیوانه است تا آنگاه که هشیار شود دوم خوابیده است تا بیدار شود سوم کودک است تا آن هنگام که بالغ شود سپس عمر گفت اگر علی نبود عمر نابود شده بود.

و از همان داستانهاست که عمر ماموری را بسوی زنی فرستاد تا او را احضار کند آن زن از آن مامور ترسید و بچه اش را سقط کرد در این باب از مردم استفتا کردند که چه باید کرد همه گفتند ترا با کی نیست از علی علیه السلام پرسیدند او فرمود دیه او بر عاقله‌ی تو خواهد بود بفتوای علی علیه السلام عمل کردند.

و نیز از آن قضایاست داستان زنی که در شش ماهگی وضع حمل کرد و بچه اش بدنیا آمد عمر دستور داد که آن زن را سنگباران کنند سپس علی علیه السلام او را ازین عمل مایع شد و گفته‌ی خدای تعالی

را خواند و حمله و فصاله ثلاثون شهراً (۱) یعنی مدت حمل و شیر دادن سی ماه تمام است و نیز این آیه را قرائت فرمود و فصاله فی عامین (۲) از شیر گرفتن بعد از دو سال تمام است سپس فرمود داد آن زن را و اگذارند. و نیز از همان مضامین است که آنان حد باده گسار را امیدانستند تا اینکه آنحضرت فرمود هر گاه کسی می خورد مست میشود هر گاه مست شد سخنان باوه گوید و هر گاه باوه سرانی کرد بر کسی دروغ بدهد هر گاه دروغ بر کسی نسبت داد او را حد بزند حد بزند مانند حد کسیکه دیگری را نسبت به زنا دهد که آن حد هشتاد تازیانه است شمردن داستانهای سخت و مشکله آنحضرت بیش از آنست که آمارش را بدست آوریم و شکی نیست که اهل دانش همگی از نظر علمی نسبت به آن سرور دارند.

اما علم کلام ریشه اش ابو هاشم بن محمد بن حنفیه است که از آنحضرت استفاده کرده و اما علم ادب همان علمی است که کلام را سه بخش کرده آنحضرت ابوالاسود دؤلی را فرمان بوضع آن علم داد پس از آنکه او را بر ریشه آن علم آگاه کرد و اما علم تفسیر پس ریشه آن علم ابن عباس شاگرد علی علیه السلام است و اما فصاحت را علی علیه السلام بمردم آموخت در خلال خطبه ها و سخنرانیهای فصیحش. و اما علم فقه شیعه نسبتش باومیه باشد. ابوحنیفه شاگرد حضرت صادق علیه السلام بود و شافعی قرائت کرد بر محمد بن حسن شیبانی شاگرد ابوحنیفه و احمد حنبل شاگرد حضرت کاظم علیه السلام بود و مالک خواند

(۱) اختلاف آیه ۱۳

(۲) لقمان آیه ۱۴

بر رویه الرأی و رویه خواند بر عکرمه و عکرمه خواند بر ابن عباس
شاگرد علی علیه السلام .

دوست و دشمن خاص و عام قول نبی اکرم را که به علی فرمود :
او بمن همان نسبت را داری که هارون بموسی داشت جز اینکه پس
از من پیامبری نیست این گفته مینماید هر فضیلتی که برای رسول خدا بود
همان فضیلت برای علی پابرجاست و ثابت است جز مقام و مرتبه نبوت
که اختصاص به پیغمبر داشت و پس تمام این سخنان دلالت بر امامت
آن سرور دارد بدلیل گفتهی خدای تعالی که فرموده : قل هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب (۱)

و اما از نظر عفت او آیه بزرگ عفت میباشد و صاحب مقامی
بزرگ است مطالعهی قسمتی از کتاب نهج البلاغه برای آشنائی
بحال آن حضرت کافی است در آنجا نامه ایست که بعثمان بن حنیف
انصاری نماینده اش در بصره نوشته آنگاه که خبر به آن حضرت رسید
که گروهی از اهل بصره او را بمهمانی دعوت کرده اند .

قسمتی از آن نامه این است که فرمود : ای پسر حنیف آنگاه
کن بغذائی که از این غذا میخوری آنچه را که از آن غذا شبهه ناک است
از دهنش بیرون انداز و آنچه را که یقین بپاکی و حلالی آن داری
از آن بخور آنگاه باش که همانا برای هر پیروی زمامدار است که
از او پیروی میکند و از نور دانش آن زمامدار روشن میشود .

آنگاه باش که پیشوای شما از دنیای خود بدو جامه ی کهنه و از

(۱) زمر آیه ۹ بگو آیا آنانکه دانایند با کسانی که نادانند یکسانند

همانا یاد آوری میکنند خردمندان .

خورا کث بدو کرده‌ی نان قناعت کرده بدانکه شما بر چنین کاری قدرت و نیرو ندارید ولی مرا بپرهیز کاری و کوشش و پا کدامن و درست کاری یاری کنید و نیز فرموده است: که اگر بخواهم غسل صاف و مغز گندم بخورم و جامه‌ی ابریشم بپوشم میتوانم ولی بعید است که هوای من بر من چیره شود و حرص و آز فراوان مرا به برگزیدن طعامها وادار کند شاید در حجاز و یمن (۱) گرسنه‌ای باشد و بگرده‌ی نانی دست رسی نداشته باشد که شکم خویش را سیر کند.

آیا به همین اندازه که بمن میگویند تو پیشوای مؤمنانی اکتفا کنم در صورتی که در سختی‌ها با آنان همکاری و همدردی نکنم یا در تلخکامی‌ها من همراه آنان نباشم تا آنجا که میفرمایند: سوگند بخدا سوگندیکه در آن مشیت و خواست خدا را جدا میسازم نفس خویش را ریاضت میدهم آنهم ریاضتی که با يك کرده نان خوشنود شود و به نعلك ناسائیده قناعت کند.

جای شك و تردید نیست که آن حضرت پارساترین مردم بود هیچگاه از غذائی سیر نشد از چنین بود که جامه‌ی درشت میپوشید و نان جوین سبوس نگرفته میخورد و هر گاه غذا میخورد غذایش نان و نعلك بود اگر غذائی بهتر از نعلك میخواست بخورد بگیاه بیابان قناعت میکرد اگر از گیاه طعامی بهتر میل میفرمود شیر بود.

(۱) حجاز مکه و مدینه و سایر شهرستانهای آن کشور است و یمن شهری

از شهرهای یمن است.

سويد بن غفلة روايت کرده که برعلي عليه السلام وارد شدم ديدم آن بزرگوار نشسته ظرف شيری در مقابلش ميباشد که بوی ترشی آن شير بر مشام رسيد و گردهی نان جوینی سبوس نگرفته در دست آن حضرت بود نان را بدست خود می شکست در میان ظرف شير مینداخت فرمود: نزدیک بیا از غذای ما بخور، عرض کردم روزه دارم. حضرت فرمود: از رسول خدا شنيدم که میفرمود: هر کس را روزه از غذائی که به آن اشتها دارد جلو گیری کند بر خداوند است که او را از غذای بهشتی بخوراند و از آب های بهشت او را سير آب کند.

سويد گفت: فضه در آن نزدیکی بود پدرم گفتم: دای بر تو آیا از خدا نمیترسی در باره این پیر مرد چرا نخاله و سبوس این نان را نمیگیری؟ فضه گفت: خود مولا امر فرموده که نخالهی نان را نگیرم آنچه فضه گفت بمرض آن حضرت رساندم فرمود: پدرم دارم قربان آنکس که نخالهی نانش را نمیگرفت و از نان گندم سه روز شکمش سير نشد تا اینکه خدای تعالی جانش را گرفت.

و از عدى بن ثابت روايت شده که فالوده ای برای علي آوردند ولی آن حضرت ميل نفرمودند. فرمود: چیزیست که رسول خدا از آن نخورد منهم دوست ندارم آنرا بخورم و چنین بود آن حضرت که که نان های جوین را در اقبانی می نمود و سرانبان را مهر و پلم میکرد از آن حضرت سؤال شد چرا انبان را مهر میکنید؟ فرمود: از این دو فرزندم بیم دارم که روغن زیتون در آن داخل کنند.

ای انسان با انصاف نگاه کن بشدت پارسائی و قناعت علی علیه السلام از آن حدیثی که حضرت فرمود کسی را که روزه از طعامی که ميل

دارد جلو گیری کند دلیل است بر رضایت آن حضرت بخود را کی که میل میفرمود در صورتیکه در پیش او غذائی بود که در آن میل و اشتها داشته باشد کسیکه آن را به بیند (۱) و او دنیا را سه بار طلاق داده و دنیا میگفت دیگری را فریب ده مرا نیازی در تو نیست که همانا من تو را سه بار طلاق داده درها کرده ام آنهم طلاقیکه برگشت و رجوعی برای من در آن نیست .

این مطلب دلالت دارد بر اینکه او پس از رسول خدا پارسا ترین مردمانست و هر گاه او پارسا ترین مردم باشد با فضیلت ترین آنان خواهد بود پس همین مطلب نیز دلالت میکند بر اینکه او امام و پیشوای مردم است بواسطه زشت بودن مقدم داشتن مفضل را بر فاضل . و اما از نظر شجاعت و رزم آوری همانا خلافتی در میان مسلمانان و غیر مسلمانان نیست که علی علیه السلام شجاعترین و رزم آورترین مردم است بعد از رسول خدا و دانشمند ترین آنانست و نیز گرفتاری او در صحنه های نبرد از همه بیشتر بطوریکه فرشتگان آسمان از حمله های او در میدان رزم و پیکار بشکفت اندر می شدند و نیز بواسطه جنگیدن او پایه های اسلام با بر جا و استوار شد .

رسول خدا يك شمشیر زدن او را بر عمرو بن عبدود عامری در روز جنگ خندق بالاتر از کردار يك امتش تا روز قیامت قرار داد و جبرئیل در روز پیکار و جنگ احد فرو آمد تمام مسلمانان آواز او را شنیدند که او میگفت شمشیری مانند ذوالفقار و جوانمردی رزمنده مانند

(۱) مراد اینست که غذای لذیذ و گوارا در نزد آنحضرت ، همان

غذای ساده و نان جوین بود - مترجم

علی علیه السلام نیست (۱) داستانهای شجاعت و مرد افکنی علی علیه السلام که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن حضرت بروز و ظهور کرد در پیش دوست و دشمن مشهور است و نیز بعد از پیغمبر هم آوردی های او در جنگ جمل و صفین و نهروان زبانزد همه مردم است.

خوارزمی روایت کرده که قهرمانان و شجاعان مشرکان هر گاه در میدان جنگ بسوی علی نگاه میکردند بیکدیگر پناه میبردند بالجمله شجاعت و نیرومندی او در میان تمام مردم مشهور است بطوریکه ضرب المثل شده و هر گاه ثابت شد که او شجاعتر و قوی تر از هر کس است مسلم با فضیلت ترین مردم خواهد بود، بواسطه گفته‌ی خدای تعالی که میفرماید: *مَنْ رَاقِبْتُمْ فَانْقَبَضُوا عَنْكَ* (۲)

فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه و اجراً عظیماً (۲)
بنابراین او امام و پیشواست بجهت اینکه اگر غیر از او کسی امام باشد تقدیم مفضول بر فاضل شود و این تقدیم از نظر خردمندان زشت و قبیح است.

اما از نظر عدالت، او به آخرین درجه‌ی عدالت رسیده برای ثابت کردن مطلب در این باب کفایت میکند ترا سخن آن حضرت در نهج البلاغه به برادرش عقیل که او را از همه بیشتر دوست داشت بیان فرمود و آن سخن این است که فرمود: بخدا سوگند اگر شب را

(۱) شمشیر عالی علیه السلام را ذوالفقار نامیده‌اند زیرا که مانند ستون فقرات بند بند بود.

(۲) برتری داده خداوند رزمجویان را از نظر مقام و منزلت و پاداشی بزرگ بر آنانکه از پای نمیستند و نه جنگیدند آیه ۹۷ سوره نساء.

تا سحر بیدار بر روی خار نیز بسر برم و مرا به غل و زنجیر بکشند
 دوستر است در پیش من از اینکه خدا و رسول را روز رستاخیز به بینم
 در صورتیکه برگردمی از بندگان ستم کرده و چیزی را از حال دنیا
 غصب کرده باشم چطور می شود بر کسی ستم کنم برای نفسیکه باشتاب
 و سرعت بسوی نابودی میگراید و سالیان دراز در زیر خاکها میماند.
 بخدا سوگند برادرم عقیل را دیدم که در نهایت فقر و تنگدستی
 و پربشانی سه کیلو گندم از بیت المال و حق مردم از من خواست و
 نیز کودکان او را از پربشانی دیدم با موهای غبار آلود و رنگهای تیره
 که گویا صورشان را با نیل رنگ نموده اند برادرم عقیل برای خواسته
 خویش تأکید و اصرار میکرد من هم گفتار او را گوش میدادم او گمان
 میکرد که من دینم را با او فروخته و از روش دادگری خویش دست
 برداشته و دنبال خواسته ی او میروم .

سپس آهنی را سرخ کرده نزدیکش بردم تا عبرت بگیرد چنان
 از درد آن ناله و شیون کرد مانند ناله بیمار از درد بسیار ، نزدیک بود
 اندامش از حرارت آن بسوزد ، بدو گفتم : ای عقیل مادران در
 سوکت نشینند از پاره ی آهنی که انسانی آنرا برای بازی سرخ
 کرده مینالی ؟ و من را بسوی آتشی که قهر خدا آنرا برافروخته
 میکشانی ؟ تو از این رنج اندک مینالی ولی من از گرمی آتش دوزخ
 مینالم ؟

شگفت آور تر از این داستان این است که مردی (۱) شب

(۱) آن مرد اشعث بن قیس بوده که مردی منافق و دورو و از دشمنان

آن حضرت بوده این چند شعر را در اینجا مناسب دیدم :

هنگام پیش من آمد با ارمغانی سر بسته حلوائی بود که گویا آنرا با آب دهن مار و زهر آن آمیخته بودند ، بدو گفتم : آیا این ارمغانست یا زکاة است یا صدقه که صدقه و زکوة بر ما اهل بیت حرام است ، او گفت : نه زکوة است نه هم صدقه بلکه ارمغانیست گفتم : مادران در سوکت اندر شوند از راه دین آمدهای مرا قریب دهی ؟ دیوانهای ؟ یا جن زده ؟

بخدای سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه که در زیر آسمانها است بمن بدهند تا در باره‌ی موری ستم کنم و پوست جوی را که در دهن دارد از او بگیرم و تا فرمانی خدا را کنم چنین کاری نخواهم کرد همانا دلیلی شما در پیش من زیوتر است از برگی که در دهن ملخی باشد که آنرا میجوید ، علی را چه کار با نعمتی که روینا بودی میرود ، و خوشی که باقی نخواهد ماند پناه میبرم بخدا از خرد و عقل خوابیده و از تبه کاری و لغزش ، این بود اصول و ریشه های فضیلت ها

که بد یارمظلوم و خصم مستگر
علی بود با رنجبر ها برادر
به پیش علی خان و دهقان برابر
علی را نه مال و نه زیپ و نه زبور
برسم تقلم عقیل آمد از در
اگر حق من را نمائی فروتر
ببفکنند در شعله‌ی گرم آذر
بزد ناگهان پشت دست برادر
شود از حقوق ضعیفان توانگر

از آن شد علی جانشین پیمبر
علی بود با مفت خورها مخالف
به پیش علی فقر و تروت مساوی
علی را نه تخت و نه تاج و نه کاخی
بدوران فرمانرواییش روزی
که من بینوا و معیلم چه باشد
بناگاه علی پادری آهنی را
زمانیکه شد سرخ برداشت آنرا
که اینست پاداش آنکس که خواهد

و برتری های علی .

اما برتری های فرعی او بی پایانست از نبی اکرم ﷺ روایت شده که فرمود هر کس میخواهد از نظر علمی به آدم نگاه کند و هر کس میخواهد از نظر یرهیز کاری بنوح نگاه کند و هر کس میخواهد ابراهیم را از نظر حلم و بردباری به بیند و موسی را از نظر هیبت تماشا کند و عیسی را از حیث عبادت باید بعلی بن ابیطالب علیه السلام نگاه کند که تمام آن صفات و کمالات در علی استوار است و پا بر جا . و از بیهقی نیز این روایت در کتابش که بر سول خدا سند داده روایت شده لذا باید گفت مشکل نیست بر اینک که خداوند دانش و خوی پسندیده و بلندی مقام و مرتبه و تمام صفتهای پسندیده ای که در میان مردمان پراکنده است بکسی ارزانی فرماید و شاعر گفته است برای خدا ناخوشایند نیست که تمام فضائل جهان را در يك نفر گرد آورد و باو به بخشد .

فصل

بدانکه هر گاه نگاهی بعبادت کنی علی علیه السلام را پس از پیامبر عابد ترین مردم می یابی مردم از علی شب زنده داری و نماز شب و دعا های وارده را آموخته اند همانا چنین بود که سجاده ی عبادت او را در صحنه ی پیکار در میانه ی دو صف می گستر دند از اطراف او نیز ها می آمد ولی او توجهی نمی کرد و جز بسوی پروردگارش بجیزی التفات نمی نمود و کوفتهای در عبادت نمی کرد .

او هر گاه توجه بخدا پیدا میکرد بطور کلی جز بخدا بجیزی متوجه نمیشد جهان و آنچه را در آن است پشت سر می انداخت اساساً

نظرتش را از دنیا جدا میکرد بطوریکه در آن حال درد و المی را درک نمیکرد زیرا هر گاه میخواستند نیری که بر بدنش فرو رفته بیرون آورند او را وامیگذاشتند تا مشغول نماز شود.

در آن هنگام که بنماز میایستاد و متوجه بسوی خدایتعالی میشد نیر را از بدنش بیرون میکشیدند و او اصلاً حس نکرد پس چون از نماز فارغ شد نیر را دید بغر زدنش حسن علیه السلام فرمود: این نیست مگر کار تو ای حسن علیه السلام.

علی علیه السلام هیچگاه نماز شبش را ترك نکرد حتی در شب لیلة الهرب (۱) نماز شب آنحضرت ترك نشد و آن حضرت روزی در جنگ صفین که آتش جنگ روشن بود و زبانه میکشید تماشای خورشید میکرد سپس ابن عباس عرض کرد یا امیر المؤمنین چرا تماشای خورشید میفرمائید فرمود برای اینکه بدانم کی وقت زوال خورشید میشود تا نماز بخوانم، ابن عباس عرض کرد آقا مگر اکنون که ما سرگرم پیکاریم وقت نماز است علی علیه السلام فرمود: مگر برای چی میجنگیم همانا ما برای نماز پیکار میکنیم.

اما از نظر عبادتهای پنجگانه که نماز و زکوة و روزه و حج و

(۱) لیلة الهرب یکی از شبها بود که در جنگ صفین لشکر علی و معاویه بجان یکدیگر افتادند و قرآن شب سربازان دشمن از ترس شمشیر علی صدای گریه میکردند بدین مناسبت آن شب را لیلة الهرب نامیدند و در آن شب علی علیه السلام پانصد نفر از سربازان دشمن را کشت و مالک اشتر نیز پانصد نفر و فرقتش این بود که مالک هر کس را میدید می کشت ولی علی علیه السلام توجه میکرد اگر کسی در نسل آینده وصلب او مؤمنی بود نمی کشت.

جهاد است تمام را بجا آورد در عبادتی به آخرین درجه‌ی آن عبادت رسید و در مقام و منزلت های آن حضرت و شب زنده داری و خشوع و ترس از خدا بتمالی جز رسول خدا کسی به آن پایه‌ی از عبادت و ترس و بیم کسی پیشی نگرفته بطوریکه خود آن حضرت فرموده است که نشستن در مسجد برای من بهتر است از نشستن در بهشت زیرا که در بهشت خوشنودی نفس من است ، اما در مسجد خوشنودی پروردگار من است .

آیا نمی‌اندیشید در آنچه که ضرار بن ضمره‌ی لثمی از مقام و منزلت علی تعریف کرده آنگاه که بر معاویه وارد شد ، سپس معاویه بدو گفت : علی را برای من تعریف کن ؟ ضرار گفت : معاویه از این بحث در گذر ، معاویه گفت : نه ، باید علی را برای من وصف کنی . گفت : علی در آخرین پایه‌ی عزت و بزرگی قرار گرفته بود او نیر و مند و توانا بود ، حق میگفت و بدادگری فرمان میداد ، از وجودش دانش میدرخشید ، از اطرافش حکمت روان بود ، از دنیا و مظاهر فریبنده‌اش بی‌مناک بود ، انسی با تاریکی شب و وحشت آن داشت .

بخدا سوگند اشک او جاری بود و فکر و اندیشه‌ی طولانی داشت دستهایش را زیر و رو میکرد و بهم میزد ، نفسش را مخاطب قرار میداد و با پروردگارش نیایش میکرد ، لباس درشت و خشن میپوشید و غذای غیر لذیذ و ساده میخورد آنگاه که در میان ما بود چون فردی ، از ما بود ، هر گاه از وی چیزی میپرسیدیم بما نزدیک میشد ، ما با اینکه باو خیلی نزدیک بودیم با اینحال از هیبت آن حضرت جرأت

سخن گفتن نداشتیم ، چشم ما از بزرگی و عظمت او بسویش بلند نمی شد .

آنگاه که تبسم میکرد دندانهایش مانند دانه های مروارید بود با دینداران نزدیک میشد ، بی توایان را دوست میداشت ، نیر و هندان انتظار خلاف از او را نداشتند ، ناتوانان از دادگری او ناامید نمیشدند ، خدا را گواه میکردیم که همانا او را در عبادتگاهش دیدم در صورتیکه تاریکی شب جهان را فرا گرفته بود و ستارگان شب رو باغول و غروب نهاده بودند او در محرابش ایستاده بود محاسنش را در دست گرفته مانند کسی که از شدت مرض بخود میپیچد و بخود میپیچید گریه میکرد مانند گریه ی انسان اندوهناک گویا هم اکنون آواز او را می شنوم و او میگوید :

ای دنیا ای دنیا از من بگذر ، خویشتن را بمن عرضه میکنی و مینمائی ؟ یا خواهان منی و شوق بمن داری ؟ وقتی از تو باقی نماند چه قدر آرزوی تو دور است ، برو غیر از من دیگری را فریب ده ، من را نیازی بتو نیست ، همانا تو را سه طلاقه کرده ام ، آنهم طلاقیه که در آن برگشت نیست ، زندگانی تو کوتاه است ، و ارزش تو اندک است ، و آرزوی تو کوچک .

آه از کمی توشه و دوری راه و درازی سفر و سختی ورود گاه ، و ترس و وحشت راه ، از شنیدن سخنان خرار اشک معاویه بر محاسنش جاری شد که با آستین خود پاک نمود و گریه در گلو ی مردم گره شد . بعد معاویه گفت : بخدا سوگند که چنین بود ابوالحسن علی علیه السلام .

سپس معاویه پرسید : ای ضرار چه طور در فراق او شکیبائی میکنی ، ضرار گفت : مانند کسیکه فرزندی را روی سینه اش بکشد که اشکش همیشه جاری باشد و سوز دلش آرام نگیرد. بعد ضرار از جا بلند شد و سپس از آن مجلس بیرون آمد ، اما گریان بود . سپس معاویه بیازانش گفت : اگر من بمیرم بکنفر در میان شما نیست که این چنین مرا بعد از مرگ ستایش کند بکنفر از مجالسیان گفت : اگر ما مثل ضرار نیستیم تو هم مانند علی نخواهی بود. و روایت شده که هر گاه علی علیه السلام از جنگ با دشمن فارغ و آسوده خاطر میشد سرگرم آموزش مردم و قضاوت در میان آنان میشد هر گاه از این کار هم فارغ میشد در میان باغی که داشت سرگرم کار میشد و در همان حال کار کردن ذکر خدایتعالی جل جلاله را میگفت و بیاد خدا بود .

و نیز روایت کرده حکم بن مروان از جبیر بن حبیب او گفت : که مصیبتی بر عمر بن خطاب نازل شد عمر همی بلند میشد و می نشست و اشک میریخت و ضعف و ناتوانی بر او غلبه کرده بعد گفت : آهای گروه مهاجران راه چاره در پیش شما چیست ؟ گفتند : تو پناگاه همه و دانشمند تر از همه می باشی .

عمر خشمگین شد و گفت : یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیداً (۱)

بخدا سوگند من و شما می شناسیم دانشمند و خبرهای را ، بوی

(۱) احزاب آیه ۷۰ ای کسانی که ایمان آوردید پرهیزکار باشید و بگوئید گفتنی سواب.

گفتند شاید از این دانشمند علی بن ابیطالب را اراده کرده‌ای گفت :
 کجا از علی عدول خواهیم کرد آیا مادر روزگار مانند او را زائیده
 بدو گفتند : کسی بفرست پی علی عمر گفت : هیئات در اینجا بزرگی
 از بنی هاشم است که گوشت او از گوشت رسول خداست و اثر علمی او از
 علم و دانش رسول خدا باشد باید پیش او رفت نه اینکه او بیاید .

پس خدمت علی علیه السلام رفتند در حالتیکه آن حضرت در میان
 باغی بود و لباس کار پوشیده و بر پیل خود تکیه کرده بود و میفرمود:
 «ایحسب الانسان ان يترك سدى الم يك نطفة من منی یعنی ثم کان علقه
 فخلق فسوی » (۱) و اشك آن حضرت بر گونه هایش جاری بود مردم
 از گریه‌ی آن حضرت آماده‌ی گریه شدند .

بعد آن حضرت آرام گرفت مردم نیز آرام گرفتند عمر از
 مسئله‌ی خودش پرسید حضرت او را پاسخ داد ، سپس عمر دستهایش را
 پیچید بعد گفت : بخدا سوگند من خواستم حق ترا بتو بدهم اما
 مردمان و یاران تو منع کردند .

پس علی علیه السلام باو فرمود : ای اباحفص (کنیه عمر است)
 خدا ترا از دنیا و آخرت نا امید کند ان يوم الفصل کان میقاتاً روز
 قیامت وعده گاه است (عمّه آیه ۱۷) عمر بر گشت ولی صورتش سیاه
 شد که گویا در شب نگاه میکرد .

همانا تو فهمیدی از قول نبی کرم مبارزمی علی را با عمر و بن
 عبود عامری که بر ترا از تمام اعمال امت من است تا روز قیامت

(۱) آیا گمان میکند انسان که مهمل و اگذاورده میشود آیا نطفه‌ای

از منی ریخته نشده نبود علقه بود و سپس او را راست آفرید قیامت آیه ۳۶-۳۸

تاریخ نویسان گفته اند که جنگ و پیکارهای علی علیه السلام را هفتاد و دو پیکار بود هر گاه خردمند اندیشه و فکر کند که يك بخش از آن هفتاد و دو بخش از اصل پنج بخش است که آن يك قسم عبادت های پنجگانه ای است و ریشه آنها دو قسم است که علم است و عمل زیرا علم و دانش عمل نفسانی است که برتر از عبادت است تا روز قیامت از اینجادانسته میشود که قدر او مجهول است و هر گاه که او عابدترین مردم باشد مسلم برترین مردمانست بنابراین این پس معین است که او امام بعد از نبی اکرم است .

فصل در ستایش او

و نیز از صفات پسندیدی آن حضرت علیه السلام و بردباری، جود و بخشش ، خوی يك ، خبر دادن از رازهای نهان ، مستجاب شدن دعا است ، پس بزرگ کسی است که باو فضل بزرگ ارزانی شده ، پایه و مرتبه ای بلند و مقام بزرگ او لطف خداست که عطا میکند آنرا بهر کسی که بخواهد .

اما از نظر حلم و بردباری - آن حضرت بردبارترین مردم بود با هیچ بد کرداری روبرو نشد مگر اینکه او را بخشید همانا مردمان بصره را پس از آن که شمشیر بر دوش بر کشیدند و یارانش را کشتند و او را در مقابل مردم فحش دادند از آنان در گذشت ، عایشه را بسوی مدینه برگرداند پس از پیروزی عبدالله زبیر را رها کرد و از مروان بن حکم صرف نظر کرد در روز پیکار جمل با آنکه سرسختانه دشمنی میکرد ، و اما از نظر کرم بدرجهی رسید که جز او در کرم بدان پایه نرسیده .

تعلمی در تفسیر خود از ابی ذر غفاری روایت کرده ابتدا گفته که عبدالله بن عباس برب زمزم ایستاده بود و میگفت: شنیدم پیامبر میفرمود ابن عباس حدیثهای فضیلت علی علیه السلام را تکرار میکرد، ناگاه مردی که عمامه‌ای بر داشت و صورتش را به آن عمامه پوشیده بود رو آورد پس ابن عباس نمیگفت که رسول خدا فرموده است مگر اینکه آن مرد می گفت رسول خدا فرموده است .

پس ابن عباس باو گفت: بحقی که خدا بر تو دارد بگو تو کیستی؟ ناگاه عمامه را از صورتش برداشت و فرمود ای مردم هر کس مرا میشناسد میشناسد و هر کس هم نمیشناسد من خودم را باو بشناسانم من جنذب پسر چناده ابوذر غفاری باشم باین دوگوشی از رسول خدا شنیدم اگر نشنیدم گر باشند و با این دو چشم دیدم و گر نه کور باشند که میفرمود: علی است پیشوان نیکان ، علی است قاتل کافران ، آنکس که علی را یاری کند خدا او را یاری نماید ، هر کس علی را یاری نکند خدا او را یاری نکند ، ملعون است آنکس که ولایت او را انکار کند .

بدانید که من با رسول خدا نماز ظهر را خواندم مستمندی در مسجد از مردم چیزی خواست هیچکس چیزی باو نداد سپس مرد فقیر دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت: بار اِلاها ترا گواه میگیرم که در مسجد رسول خدا از مردم چیزی خواستم هیچکس بمن چیزی نداد امیر المؤمنین در حال رکوع بود با انگشت راست که در آن انگشتی بود بسوی مرد سائل و بی‌نوا اشاره کرد و سپس مرد فقیر بسوی علی رو آورد تا اینکه انگشتش را از انگشت آن حضرت گرفت پیغمبر هم ناظر این جریان بود .

پس چون از نمازش فارغ شد، سر مبارکش را بسوی آسمان بلند نمود و عرض کرد: بارالاهما ما برادرم موسی از تو خواست و سپس گفت: پروردگار من سینه‌ی مرا گشاده گردان، کار مرا آسان کن که از زبانت بگشای، گفتار من را بمردم بفهمان، از اهل خودم برای من وزیری قرار ده که او هارون برادر من است، پشت مرا بوسیله او محکم گردان، او را در کار من شریک نما (۱)

پروردگارا پس بر او فرو فرستادی قرآنی گویا را که این بود: بزودی بازوی ترا بوسیله برادرت محکم گردانم و برای شما سلطنتی قرار دهم پس نخواهند رسید بسوی شما به سبب معجزات و آیات ما. پروردگارا من محمدی و بر گزیده توام: پروردگارا برای من سینه‌ام را گشاده گردان. کار مرا آسان کن، برادرم علی را وزیر و همکار من قرار ده، بواسطه‌ی ادیشت مرا محکم گردان.

ابوذر گفت هنوز کلام و سخن رسول خدا پیاپیان نرسیده بود که جبرئیل فرود آمد از طرف پروردگار سپس گفت ای محمد بخوان رسول خدا فرمود چه بخوانم؟ جبرئیل گفت بخوان: اما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کمون، (۲).

روایت شده است که علی علیه السلام برای نیازمندی که داشت وارد

(۱) آیات ۲۵ تا ۳۲ سوره طه.

(۲) سوره مائده آیه ۵ - جز این نیست که ولی شما خداست و رسولش و آنانکه گرویدند آنانکه نماز را بپا دارند و زکوة را بدهند هنگامیکه در رکوعند.

مکه شد عربی را دید که پیردهی خانه‌ی کعبه چسبیده و نیایش میکند و میگوید ای خدائیکه مکائی از تو خالی نیست و درمکائی هم جانداری و هیچ مکائی ترا کفایت نمی‌کند چهار هزار درهم مرا روزی فرما سپس امیر المؤمنین علیه السلام جلو آمد و فرمود چه می‌گوئی ای مرد عرب اعرابی عرض کرد تو کیستی حضرت فرمود علی بن ابیطالبم مرد عرب عرض کرد بخدا سوگند حاجت من تو هستی، علی علیه السلام فرمود بخواه ای عرب هر چه می‌خواهی.

عرض کرد یک هزار درهم برای مهریه زن می‌خواهم، یک هزار می‌خواهم خانه‌ی خریداری کنم، یک هزار درهم که قرض خود را بدهم و یک هزار درهم که زندگیم را بآن اداره کنم حضرت فرمود: انصاف دادی ای مرد عرب هر گاه از مکه بیرون آمدی آدرس خانه‌ی مرا پیرس در مدینه‌ی رسول خدا اعرابی یک هفته‌ی تمام در مکه ماند سپس بجهتجوی امیر المؤمنین علیه السلام بیرون شد بسوی مدینه وارد مدینه شد و گفت کیست که مرا بسوی امیر المؤمنین راهنمایی کند.

در این میان حسین بن علی علیه السلام عرب را ملاقات کرد و فرمود: من ترا بسوی خانه‌ی امیر المؤمنین راهنمایی می‌کنم سپس مرد عرب از آن حضرت پرسید پدرت کیست؟ فرمود امیر المؤمنین پرسید: مادرت کیست؟ فرمود: فاطمه‌ی زهرا^۱ بزرگ‌زنان جهان‌یان، عرب گفت جدت کیست؟ حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بن عبدالله بن عبدالمطلب جد منست عرب پرسید جد مات کیست؟ حضرت فرمود: خدیجه دختر خویلد است عرب پرسید برادرت کیست؟ فرمود: برادرم حسن بن علی بن ابیطالب است مرد عرب گفت تمام خوبیهای دنیا را تو گرفته‌ای!

بر و بسوی امیر المؤمنین علیه السلام و باو بگو همان عربی که در مکه ضمانت
اورا کردی بر در خانه است .

پس حضرت امام حسین وارد خانه شد و عرض کرد ای پدر مرد
عربی بر در خانه ایستاده چنین پندارد که او صاحب ضمانت در مکه است
که شما ضمانت کرده اید خواسته‌ی او را تأمین کنید سپس حضرت
امیر المؤمنین از خانه بیرون شد سلمان فارسی رضی الله عنه را خواست
و فرمود : همان باغی را که رسول خدا نهال هایش را برای من کاشت
بر خریداران و تجار عرضه کن .

سپس سلمان وارد بازار شد باغ را در معرض فروش قرار داد
بعد آنرا بمبلغ دوازده هزار درهم فروخت پولها را خدمت حضرت
آورده مرد عرب را حاضر کرد و مبلغ چهار هزار درهم بوی بخشید
و نیز چهل درهم برای خرج سفرش داد سپس مستمندان مدینه خبردار
شدند کرد علی جمع شدند پولها در مقابل علی علیه السلام ریخته شده
بود سپس حضرت شروع کرد مشت مشت پولها را بر میداشت و به
مستمندان یکی یکی می داد تا اینکه برای خودش حتی يك درهم از آن
پولها باقی نماند سپس وارد منزلش گردید .

فاطمه علیها السلام عرض کرد پسر عمو باغی را که پدرم رسول خدا نهال
هایش را کاشته بود فروختی فرمود بلی بخیر دنیا و آخرت فروختم
فاطمه عرض کرد خدا ترا درین روش پاداشی يك بخشاید بعد فاطمه
عرض کرد من گرسنه ام دو فرزندم نیز گرسنه اند و شکی نیست که
تو هم مانند مائی علی علیه السلام از خانه بیرون شد تا چیزی قرضه کند برای
خرجی زن و بچه اش سپس رسول خدا آمد و فرمود ای فاطمه پسر عمویت
کجاست ؟ فاطمه عرض کرد ای رسول خدا پسر عمویم از خانه بیرون

رفته ، رسول خدا فرمود ، این درهم را ببر هر گاه آمد باو بگو با این پولها برای شما غذا خریداری کند .

سپس رسول خدا بیرون شد علی وارد خانه شد و گفت پسر عمویم آمده من همانا بوی خوشی میبایم فاطمه عرض کرد آری بعد هم پولها را بعلی علیه السلام داد و مبلغ آنها هفت درهم سیاه هجریه بود و آنچه پیامبر فرموده بود خاطر نشان علی علیه السلام کرد علی علیه السلام فرمود ای حسن بلند شو با من بیا هر دو وارد بازار شدند ناگاه دیدند مردی ایستاده و میگوید کیست قرض دهد بخداوند بخشنده ؟ سپس علی علیه السلام بفروزش فرمود : درهم ها را باینمرد بدهیم ؟ حسن بن علی عرض کرد آری بخدا پدر پولها را باو دهیم علی علیه السلام پولها را با نمرد داد و رفت بسوی خانه ی مردی که از او چیزی قرض کند .

در این میان عربی را ملاقات کرد که شتری با او بود عرب به حضرت عرض کرد این شتر را از من خریداری کن حضرت فرمود پولش را ندارم عرب عرض کرد پولش را بشما مهلت میدهم علی علیه السلام فرمود : قیمتش چقدر است ؟ عرض کرد یکصد درهم حضرت فرمود ای حسن شتر را بگیر حضرت از او گذشت سپس عرب دیگری را ملاقات کرد عرب عرض کرد با علی این شتر را میفروشی حضرت فرمود با این شتر چه میکنی عرض کرد اولین جنگی که پسر عمت رسول خدا برود من با این شتر بجنگ میروم حضرت فرمود اگر بپذیری این شتر مفت و مجان از تو باشد .

مرد عرب عرض کرد بها و قیمت شتر همراه منست بچه مبلغ خریدم ای ؟ فرمود بمبلغ یکصد درهم عرب عرض کرد من یکصد و هفتاد

درهم خریدارم حضرت به پسرش حسن فرمود پولها را بگیر و شتر را باو بده یکصد درهم مال صاحب شتر و هفتاد درهم برای ما باقی میماند که چیزی خریداری کنم سپس حسین علیه السلام پولها را گرفت و شتر را با آنمرد تحویل داد

علی علیه السلام فرمود : من رفتم پی عربی که شتر را از او خریده بودم تا اینکه پولش را بدهم پس رسول خدا را در جایی دیدم که پیش از آن در آن مکان او را ندیده بودم تا چشم رسول خدا بمن افتاد لبخندی بر لبهایش نقش بست و فرمود ای علی در جستجوی عربی هستی که شتر بتو فروخته است تا پول شترش را بدهی؟ عرض کردم آری بخدا پدر و مادرم قربانت سپس فرمود ای اباالحسن آن کس که شتر بتو فروخت جبرئیل بود و آنکه شتر را از تو خرید میکائیل بود و شتر از شتران بهشت بود و پولها از طرف پروردگار جهانیان است .

و روایت کرده است ثعلبی و غیره از مفسران که همانا حسن و حسین بیمار شدند پیغمبر جدشان و تمام مردم عرب آن دو را عیادت کردند همه عرض کردند ای اباالحسن خوب است برای بهبودی فرزندان نذری کنی سپس حضرت فرمود اگر فرزندانم مرضشان برطرف شد سه روز روزه بگیرم به جهت سپاسگذاری خدای تعالی فاطمه فرمود من هم سه روز روزه میگیرم کلفت خانه فضا هم نذر کرد که اگر دو سید مولایش حسن و حسین از آن مرض نجات پیدا کنند سه روز روزه بگیرد .

حسن و حسین از آن مرض بهبودی و صحت پیدا کردند ولی در

خانه‌ی علی و بیچه‌های رسول خدا چیزی نه کم و نه زیاد برای خوردن آنان وجود نداشت تا چادر علی علیه السلام خودش را اجیر و مزدور کرد که نخلستانی را از سر شب تا صبح آبیاری کند در مقابل مقداری جو بگیرد جو را گرفت و به خانه آورد سپس فاطمه علیها السلام بلند شد و يك سوم آنها را آرد کرد و مقدار پنج کرده نان پخت برای هر يك از روزه داران يك کرده نان در نظر گرفته شد امیر المؤمنین علیه السلام نماز شام را با رسول خدا خواند بعد بمنزل آمد غذا در مقابل علی علیه السلام گذاشته شد. بی نوائی آمد پشت در منزل ایستاد و گفت: سلام بر شما ای خاندان محمد بینوائی از بینوایان مسلمانانم مرا غذا دهید خدا شما را از غذاهای بهشت بخوراند، علی علیه السلام آواز او را شنید و فرمود حصه‌ی غذای مرا باو بخورانید فاطمه علیها السلام نیز چنین فرمود دیگران نیز چنین کردند سپس بینوا را غذا دادند، آن شب و روز را گرسنه بسر بردند جز آب خالص چیزی نخشیدند.

چون روز دوم شد فاطمه علیها السلام يك سوم دیگر جوها را آرد کرد و نان پخت، شب هنگام حضرت امیر المؤمنین نماز شام را با حضرت رسول خواند و به خانه آمد باز سفره در مقابلش گسترده شد سپس یتیمی از یتیمان مهاجر بن آمد و عرض کرد درود بر شما ای خاندان محمد من یتیمی از یتیمان مهاجر هستم که پدر و مادرم در روز عقبه شهید شدند او را غذا دادند دو روز و دو شب گرسنه درنگ نمودند و جز آب خالص چیزی نخوردند.

پس چون روز سوم شد فاطمه علیها السلام باقی مانده‌ی جوها را آرد

کرد و نان پخت علی علیه السلام نماز شب را با رسول خدا خواند بعد بخانه آمد باز غذا در مقابلش گذاشته شد ناگاه اسیری آمد بر دسرا ایستاد و عرض کرد درود بر شما ای خاندان محمد ما را اسیر میکنید ولی ما را غذا نمیدهد خدا شما را از غذاهای بهشت بدهد همانا من از اسیران محمد سپس علی آوازش را شنید غذایش را یاد ایشار کرد دیگران نیز به او ایشار کردند سه شبانه روز تمام گرسنه درنگ نمودند و جز آب خالی چیزی نخوردند.

چون روز چهارم شد و بنذر خویش وفا کردند علی علیه السلام دست راست حسن و دست چپ حسین را گرفت بطرف رسول خدا رو آورد در حالی که مانند جوجه از گرسنگی میلهرزیدند چون رسول خدا ایشان را دید فرمود: ای ابا الحسن چقدر سخت ناراحت میشوم که شما را بدینحالت می بینم برویم بسوی خانه ی فاطمه دخترم سپس بسوی فاطمه رفتند و حال آنکه آن خانم در محراب عبادت نماز میخواند و از شدت گرسنگی شکمش به پشت چسبیده بود چون پیامبر او را دید فرمود: پناه میبرم بخدا خاندان محمد از گرسنگی میمیرند؟

جبرئیل فرود آمد سوره ی هلائی را از اول تا به آخر قرائت کرد و خواند، آری آنکس که گرامی ترین مردم است برترین مردم باشد و از امام است نه غیر او.

و اما از نظر جود و بخشش همانا او درین صفت بجائی رسیده که هیچکس جز او نرسیده بطوریکه جان خود را در راه خدا بخشیده و از جان گذشته کی آخرین درجه ی بخشش است.

ابو سعید خدری روایت کرده و گفته است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله

از مکه بیرون شد بغار نور رفت خدای عز و جل بجبرئیل و میکائیل وحی کرد که همانا من شما را برادر یکندیگر قرار دادم و عمر یکی از شما را از عمر دیگری درازتر قرار دادم پس کدام يك از شما عمرش را بدیگری میبخشد و ایثار میکند هر دو زن زندگی را اختیار کردند و هیچيك حاضر نشد از عمر خود بدیگری ببخشد.

سپس خدای عز و جل وحی کرد به آندو آیا شما مانند علی بن ابی طالب نمیباشید که بین او و محمد عقد برادری بستم علی در بستر پیامبر خوابیده و او را بوسیلهی جان خودش نگهداری میکند.

بزمین فرود آئید سپس آید و را از سر دشمنان نگهداری کنید پس جبرئیل بر فراز سر علی و میکائیل در پائین بود جبرئیل فریاد میزد کیست مانند تو مبارک باد ترا ای پسر ابیطالب خداوند بوسیله تو بر فرشتگان افتخار و مباحات میکند و خدای عز و جل درین باره این آیه را فر فرستاده : « من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله والله رؤف بالعباد » (۱) و هر کس که درین شرائط باشد واجب است که او امام و پیشوای مردم باشد نه غیر او.

و اما از نظر خلق نیک و پسندیده همانا علی به آخرین درجهی اخلاق نیک و پسندیده رسیده بدرجهایکه دشمنانش او را نسبت بمزاح میدادند و از دلیل هائیکه بر حسن خلق و کردار نیکش دلالت میکنند یکسان بودن او است با رسول خدا در تمام صفتهای پسندیده جز نبوت که انحصاری رسول خداست و همانا خدای سبحان رسولش را از

(۱) بقره ۲۰۷ و از مردمان کسانی هستند که جانانشان را برای بدست

آوردن رضای خدا میفروشتند و خدا به پندگانش مهربانست.

نظر اخلاق پسندیده بگفته‌ی خودش در قرآن ستایش فرموده و آنک
 لعلى خلق عظیم، همانا تو ای پیامبر دارای خلق بزرگی همچنین است
 علی از نظر اخلاق همپایه رسول خداست .

و اما خبر دادن آن حضرت از غیب ها بسیار است و آن خبر
 های غیبی معجزه های بزرگی است که بر امانت او دلالت میکند
 زیرا که جز برای علی علیه السلام برای کسی از امت محمد صلی الله علیه و آله خبر دادن از غیب
 ممکن و میسر نیست و بخشی از آن اخبار غیبی این است که چون
 در ذی قار به آن حضرت بیعت کردند فرمود: شما را از طرف کوفه
 یک هزار مرد می آید که نه یکی کمتر و نه یکی از هزار نفر بیشتر
 است بیعت تا پای مرگ و مردن میکنند که آخرین فرد آنان اویس
 قرنی است .

ابن عباس گفت: من آن جماعت را که آمدند شمردم یکمتر
 از هزار نفر کمتر بود درین میان که درین اندیشه بودم که چرا یکی
 از هزار کم است، ناگه دیدم که اویس قرنی رو آورد و جمعیت
 تکمیل شد .

و از آن اخبار بغیب است که همانا مردی خدمت امیرالمؤمنین
علیه السلام آمد و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین من بوادی قری گذشتم در آنجا خالد بن عرفطه
 را دیدم که مرده برایش طالب آمرزش کن سپس علی علیه السلام فرمود:
 همانا او مرده است و نخواهد مرد تا اینکه جلوداری کند سپاه گمراهی
 را و پرچمدار سپاهش حبیب بن جهماز است .

مردی از زیر منبر بلند شد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین من

از شیعیان و دوستان توهستم حضرت فرمود : تو کیستی ؟ عرض کرد : من حبیب بن جمتازم ، حضرت فرمود : پیر هیز از اینکه آن پرچم را برداری با آن پرچم از این در وارد شوی با دست بطرف باب الفیل اشاره کرد ، چون امیر المؤمنین علیه السلام در گذشت و بعد از او فرزندش حسن در گذشت نوبت به حسین بن علی علیه السلام رسید پسر زیاد عمر بن سعد را بسوی حسین بن علی علیه السلام فرستاد و خالد بن عرفطه را پیشاپیش سپاه فرستاد و پرچم را بدست حبیب بن جمتاز داد با آن پرچم راه افتاد و از باب فیل وارد مسجد شد .

و نیز از غیبگوئیهای آن حضرت است خبر دادن از کشته شدن خود که فرمود : همانا رنگین شود محاسنم از خون سرم .

و نیز از غیبگوئی های اوست خبر دادن از آینده ی میثم تمار که بدار آویزان شود و کشته شدن او که دهمین نفر از آن ده نفر بود که بدار آویخته شدند بر درخانه ی عمر و بن حرث ، حضرت درخت خرمائی را که میثم تمار بر شاخه ی آن بدار آویخته شد نشان داد .

میثم می آمد و در کنار آن درخت نماز میخواند و عمر و بن حرث میگفت : همانا من همسایه ی تو خواهم بود پس نیکو همسایه داری کن سپس پسر زیاد او را بدار زد و حربه ای بر او زد .

و نیز از غیبگوئیهای آن حضرت است که خبر داد بیارانش هنگامیکه معاویه در جنگ صفین دستور داد که قرآن ها را بر فراز نیزه بلند کنند فرمود همانا اینان عقیده ای به قرآن ندارند ، بترسید از خدا و از راه و روش خود پیروی کنید اگر فریب اینان را خوردید راه های شما پراکنده خواهد شد روزی پشیمان شوید که در آنوقت پشیمانی

فایده‌ای برای شما ندارد همانسان شد که آنحضرت خبر داده بود .
 و از پیشگوئیهای آن حضرت است که از مرگ ذوالنبدیه (۱)
 (ساحب پستان) خبر داد که در میان کشته شدگان دیده نشده . سپس
 فرمود : بخدا سوگند نه من دروغ میگویم نه پیامبر که خبر داده
 بعد کشته‌گان را واری کردند و ذوالنبدیه را در میان نهری
 پیدا کردند جامعه اش را در بید سپس دو پستان مانند پستان زن در
 او پیدا کردند که هر گاه میکشیدند شانه اش را میکشید هر گاه
 دامی گذاشتند شانه بحال خود باقی میماند و نیز از پیشگوئیهای
 آن حضرت است که خبر داد از گذشتن خوارج نهر و ان از نهر فرمود:
 بخدا سوگند که عبور از نهر نمیکنند بعد از نهمی دوم و سوم نیز خبر
 داد و فرمود : بخدا سوگند که از نهر نخواهند گذشت تا اینکه کشته
 شود از ایشان بعد از نهمی های این نستان جندب بن عبدالله از دی گفت :
 بخدا سوگند اگر نهر و انیان از نهر بگذرند اول کسی که با علی علیه السلام
 بجنگد من خواهم بود .

چون به نهر و انیان رسیدند و آنان را نیافتند که از نهر بگذرند
 حضرت فرمود : ای برادر از دی آیا مطلب برایت آشکار شد پس چون
 نهر و انیان کشته شدند نهمی های نستان را بریدند و مقابل هر کشته‌ای
 یکی از آنها گذاشتند نه يك نی زیاد و نه یکی از عدد کشته گان
 کم آمد .

و نیز از پیشگوئیهای آن حضرت است که آن سرور شبی از
 مسجد کوفه بطرف خانه اش بیرون شد و يك چهارم شب گذشته بود

(۱) مردی از نهر و انیان بود که در جنگ نهر و ان کشته شد .

کمیل بن زیاد که از بزرگان و یسکان شیعه و از دوستان آن حضرت بود همراه او روان شد در راه بدرخانه‌ی مردی رسید که در آنوقت شب قرآن میخواند و گفته‌ی خدا بتمالی را که در قرآنست میخواند: و امن هو قانت آناه اللیل ساجداً وقائماً یحذر الاخرة و یرجو ارحمة ربّه قل هل یرتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب (۱) با آوازی غمگین و دلنشین کمیل بن زیاد در باطن او را ستایش کرد و یکوشمرد، حال آنمرد کمیل را بشکفت آورد اما بدون اینکه چیزی بگوید.

حضرت امام علی علیه السلام متوجه کمیل شد و فرمود: ای کمیل بشکفت بیاورد ترا صدای دلنشین اینمرد همانا اینمرد اهل آتش است و بزودی بعد از این ترا از حال او خبر خواهم داد. کمیل متعیر و سرگردان شد از اینکه علی علیه السلام از باطن او آگاه شد و گواهی داد که آنمرد اهل آتش خواهد بود با وجود اینکه سرگرم عبادت بود و درین حالت خوب (که راز و نیاز بود) قرار گرفته بود آنهم در این وقت از شب.

کمیل خاموش گردید، اما در حالت شکفت و اندیشه و فکر درین امر. زمانی طولانی و دراز از داستان گذشت تا اینکه حال خوارج نهران برگشت به عاقبت کارشان و با امیر المؤمنین جنگیدند و آن جماعت حافظ قرآن بودند بهمانطوریکه بر پیامبر نازل شده بود

(۱) زمر آیه ۱۲ آیا کسی که او عبادت کننده است در دل های شب در حالت سجود و قیام است و از روز رستاخیز میرسد و امید بهشت از خدا دارد، بگو آیا یکسانند دانایان و نادانان همانا بند میگیرند صاحبان خرد و عقل.

امیر المؤمنین در صحنه‌ی پیکار توجّهی به کمیل کرد و حال آنکه کمیل در پیش روی علی علیه السلام ایستاده بود و شمشیر علی در دستش بود و از آن شمشیر خون می‌چکید و سرهای آن کافران و فاجران روی زمین را پر کرده بود .

علی علیه السلام سر شمشیرش را بر یکی از آن سرها فرو کرد و فرمود ای کمیل امّن هوقانت آناء اللیل ساجداً وقائماً یعنی ای کمیل این سر همان کسی است که این آیه را در آن شب با صدائی حزین میخواند و ترا حال او بشکفت آورد . سپس کمیل پاهای امیر المؤمنین را بوسید و طلب آمرزش از خدا کرد ، سپس درود خدا بر محمد و آل محمد و علی که قدرش در اجتماع مجهول و پنهان مانده بود فرستاد .

و از معجزات آن حضرت است که همانا چون میثم را خرید و میثم ملک زنی بود که آن حضرت خرید میثم به علی علیه السلام خبر داد که نامش سالم است ، سپس حضرت فرمود : که رسول خدا بمن خبر داد که پدرت ترا همیشه ناامیده برگرد بهمان اسمی که پدرت ترا نام نهاده میثم عرض کرد درست فرمودی ای مولای من بعد حضرت میثم را خبر داد که عبیدالله زیاد او را بدار زند چنانچه حدیث پیشی گرفت (۱) و خبر داد که دست و پای رشید هجری را قطع کنند و او را نیز بدار آورند این کار را نسبت بر رشید زیاد بن نضر انجام داد .

و نیز خبر داد که مزرع بن عبدالله را بدار آورند در میان دو بلندی از بلندی‌های مسجد و در همانجا بدار آورفته شد و نیز خبر داد که حجاج کمیل بن زیاد را می‌کشد و نیز بکشته شدن قنبر خبر داد پس حجاج

اورا ذبح کرد و نیز به براء بن عازب فرمود : که همانا پسر من کشته می شود ولی تو زنده هستی و او را یاری نمی کنی پس حسین علیه السلام کشته و براء بن عازب زنده بود و آن حضرت را یاری نکرد و پشیمان شد. و نیز خبر داد بکشتن حسین و قتلگاه و قبرش هنگامی که به جنگ صفین میرفت همانطور بود که فرموده بود و نیز خبر داد که یارانش پیشهاد فحش دادن به حضرت را کنند سب و فحش را اجازه داد و مباح کرد بخلاف اینکه فرمان برائت و دوری دهد (تا جان آنان محفوظ و در امان بماند) همانطور که خبر داده بود همانطور شد .

و نیز خبر داد بجداشدن دوست جویریة بن مسهر و جداشدن دو پای او و آویخته شدن بشاخی درخت خرمای این کار را در زمان معاویه زیاد بن ابیه انجام داد و نیز به سلطنت بنی امیه خبر داد و نیز از آبادی بغداد و پادشاهی بنی العباس و احوال آنان و گرفتن مغول پادشاهی را از آنان خبر داد و پیشگوئیهای او فراوان و بسیار است که اگر بگوئیم کتاب طولانی میشود .

این است بلندی مرتبه و مقام و پیوند نفس شریف و پاکیزه اش بعالم غیب.

و اما باجابت رسیدن دعایش فراوانست از آن جمله این است که خدا را خواند سپس خورشید دو مرتبه برایش برگشت یکی از آن دو بار در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود : روایت کرده است ام سلمه و جابر بن عبدالله انصاری و ابی بن کعب انصاری و ابوسعید خدری و گروهی از یاران پیامبر که پیامبر اسلام روزی در منزلش بود و علی علیه السلام در مقابل پیامبر بود ناگاه جبرئیل خدمت پیامبر آمد از طرف خدا بای پیامبر

نجوی کرد .

سپس چون رسول را حالت وحی فرا گرفت سر برانوی امیر المؤمنین علیه السلام گذاشت سرش را از روی زانوی علی علیه السلام برداشت تا اینکه خورشید غروب کرد امیر المؤمنین خواندن نماز عصر برایش امکان نداشت بدین جهت رنگش تغییر کرد نماز عصرش را نشسته خواند رکوع و سجودش را با اشاره بجای آورد چون پیامبر از حالت وحی بخود آمد بامیر المؤمنین فرمود نماز عصرت قضا شد عرض کرد بواسطه خاطر شما ای رسول خدا نتوانستم نماز مرا ایستاده بخوانم چونکه شما را حالت وحی فرا گرفته بود نشسته خواندم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود که خدای را بخوان برای تو خورشید را برگرداند تا اینکه نمازت را در وقتش ایستاده بجای آوری که همانا خدا دعای ترا بهدف اجابت میرساند بواسطه پیروی کردن تو از خدا و رسولش .

سپس امیر المؤمنین از خدای تعالی در خواست کرد برای برگشتن خورشید پس خورشید برای خاطر او برگشت در جایی از آسمان قرار گرفت که هنگام غروب بود سپس علی علیه السلام نماز عصرش را خواند بعد خورشید غروب کرد .

و اما مرتبهی دوم که خورشید برای آنحضرت برگشت بعد از وفات رسول خدا بود هنگامیکه از جنگ صفین برگشته بود و ارادهی عبور از فرات را بطرف بابل داشت گروه زیادی از یارانش سرگرم گذراندن بارهایشان از فرات بودند حضرت خودش باگرمی نماز عصرش را خواند گروه دیگر از گذراندن حیوانات از آب فارغ و

آسوده نشدند که خورشید غروب کرد سپس نماز عصر گروه زیادی از آنان قضا شد و نیز گروهی از فضل نماز جماعت محروم ماندند در این باره بایکدیگر سخن گفتند.

چون حضرت سخنان آنان را درین باره شنیدند از خداخواست که خورشید را برگرداند برای آنان تا اینکه تمام یارانش برای نماز عصر در وقت مختصش گرد آیند سپس خدای سبحان نیردعایش را به هدف اجابت رساند تا اینکه خورشید را بر ایشان برگرداند این داستان مردم را بهراس و بیم افکند سپس بسیار تسبیح و تهلیل و استغفار کردند.

و نیز از جمله دعاهای مستجاب آن سرور است که همانا آب کوفه زیاد شد و طغیان کرد مردم بیم و ترس غرق شدن را داشتند پس پناه به حضرت امیرالمؤمنین بردند سپس حضرت استر رسول خدا را سوار شد و مردم با او خارج شدند و بیرون آمدند تا اینکه حضرت بکنار فرات آمد. سپس علی علیه السلام از مرکب پیاده شد وضوی کامل گرفت و تنها نماز خواند و مردم او را میدیدند بعد خدای سبحان را خواند بدعاهاییکه بیشتر از مردم می شنیدند بعد بطرف فرات رفت در حالیکه بمصائی که در دستش بود تکیه کرده بود سپس عصا را بآب زد و فرمود فروکش کن سپس آب بفرمان خدا فروکش کرد بطوری که ماهیان ته فرات آشکار شدند بسیاری از ماهیان به سخن آمدند بر آنحضرت بامارت و زمامداری مؤمنان سلام و درود گفتند.

و گروهی از ماهیان سخن نه گفتند و آن نوع از ماهیان ماهی

جرّی (۱) ومار ماهی و زمار بود مردم از این داستان بشکفت اندر شدند و از حضرت پرسیدند علت سخن گفتن ماهیانیکه سخن گفتند و خاموش بودن آن سه دسته ی از ماهیان را سپس فرمود خدای تعالی گویا کرد آن دسته از ماهیان را که پاک و حلال اند و ساکت کرد از اقرار به ولایت من آن دسته را که نجس و حرام و دور از ولایت قرار داده و از جمله دعاهائیکه مستجاب شده این است که بر فراز منبر کوفه فرمود ای مردم آنکس که حاضر بود در غدیر خم که پیامبر فرمود: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای او است بلند شود و گواهی دهد سپس جمعی بلند شدند ولی انس بن مالک نشسته بود و حرکت نکرد حضرت علی علیه السلام فرمود ای انس چرا حرکت نکردی چه مانع شد از اینکه تو مانند دیگران گواهی دهی عرض کرد یا علی من پیر شدم و فراموش کرده ام سپس حضرت فرمود بار اِلهَا اگر او دروغ میگوید او را مبتلا کن به پیسی که چیزی او را نبوشاند سپس انس مبتلا بمرض برص گردید.

و نیز از دعاهای آنحضرت است که در باره بر بن اِرطاة دعا کرد و فرمود: بار اِلاه! بر بن اِرطاة آخرتش را بدنیایش فروخته خرد را از او بگیر و از دین او چیزی بجا نگذار که سزاوار رحمت تو گردد سپس عقلش را خداوند فاسد و مختل کرد و از آنجمله است که غیر از متهم شد بر اینکه خبر های آنحضرت را بسوی ممویه میبرد. غیر از این کار را انکار کرد حضرت فرمود اگر تو دروغگو

میباشی خداوند چشمت را کور کند پس جمعه ای براد نگذشت مگر اینکه کور شد و این بحث نیز فراوانست ما باندگی از آن اکتفا کردیم و جای شك و تردید نیست که مستجاب شدن دعا از فضائل است که برای هر کس ممکن و میسر نیست پس درود بر محمد و آل محمد و کسیکه قدرش مجهول است و کسی که بدوستی او و دوری جستن از دشمنانش کردارش قبول درگاه خدا شود و پاداش بوسیله او حاصل گردد.

خوارزمی در کتاب مناقبش روایت کرده از نبی اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود یا علی اگر عبادت کننده ای عبادت کند خدای عزوجل را باندازه‌ی عمر نوح و برای او هم وزن کوه احد طلا باشد و در راه خدا اتفاق کند و یک هزار سال پیاده بکشد و عمل حج انجام دهد بعد در بین صفا و مروه در راه خدا مظلوم شهید شود و ترا دوست نداشته باشد یا علی بوی بهشت را نشنود و وارد بهشت هم نخواهد شد.

و تصدیق این قول گفته‌ی خدای تعالی است ، و قد معنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً (۱) و نیز قول خدای تعالی : « قل هل ننبئکم بالآخرین اعمالا ، الذین ضل سبیلهم فی الحیاة الدنیا ، وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا » (۲) و نیز گفته « وجوه یومئذ خاشعة ،

(۱) فرقان آیه ۲۳ و قصد کردیم آنچه را که کفار انجام میدهند از عمل

پس قرار دادیم مانند غباریکه در پرتو نور خورشید پراکنده است .

(۲) کهف ۱۰۲ - ۱۰۴ بگوای پیامبر آیا خیر دهم شمارا بزیانکار .

تدرین افراد از حیث کردار آنانکه کوشش و سعیشان آنان را در زندگی دنیا گمراه کرد وهم ایشان گمان میکردند که کردار نیک انجام میدهند.

عامله ناصبه تصلى ناراً حامیه « (۱) پس درود بر آنکس که بواسطه‌ی دوستی او ایمان بدست آید و بواسطه‌ی دوستی او و دوری جستن از دشمنانش پذیرفته میشود کردار بجوارح و اعضاء (۲)

فصل

و نیز از فضیلت‌های آنحضرت است که پرورش یافته و تربیت شده‌ی در ایمانست و آلوده‌ی با آلودگی زمان جاهلیت نشده بخلاف دیگران از صحابه و یاران پیغمبر زیرا که مسلمانان تمام اجماع کرده اند و هم آهنگ شده اند بر اینکه آنحضرت بخدا شرك نیاورده و هیچگاه سجده‌ی بت نکرده بلکه او همانکس است که بتها را شکست هنگامیکه بر فراز دوش پیامبر قرار گرفت .

احمد بن حنبل در کتاب مستندش روایت کرده از ابی مریم اواز علی عليه السلام که فرموده است من و پیغمبر رفتیم تا اینکه بکعبه رسیدیم سپس پیامبر بمن فرمود بنشین من ایستم و او بر فراز دوشم بالا شد من خواستم حرکت کنم سپس پیامبر از من ضعف و ناتوانی دید از دوشم فرود آمد، او نشست و بمن فرمود داد که بر فراز دوشم روم من بالای دوش پیغمبر رفتم او حرکت کرد من اگر میخواستم بافق

(۱) غاشیه ۲ رویهائی در آنروز بیمناک، عمل کننده و رنج کشیده داخل

آتش گرم میشوند .

(۲) اشاره بحديث شریف الايمان هو الاقرار باللسان و عقد فی القلب

و عمل بالارکان .

آسمان می رسیدم تا اینکه بر فراز خانه‌ی خدا قرار گرفتم و بر بام خانه
بسی بزرگ از طلا بود سپس من شروع کردم از چپ و راستش و از
پیش رویش و از پشت سرش زیر و رو می کردم تا زمانی که آنها را جا
کندم پیامبر بمن فرمان داد که آن بت را دور انداز سپس آنها را دور
انداختم آن بت مانند شیشه شکست و خورد شد سپس از دوش پیامبر
فرود آمدم.

من و رسول خدا راه افتادیم بیکدیگر سبقت می گرفتیم تا خانه
های مکه از نظرمان پنهان شد از ترس اینکه مبادا کسی از مردم ما را
به بیند و بعضی از شاعران درین معنی وقتی که بوی گفتند علی رستایش
کن شعری سروده است که شعرش از نظر خواننده میگذرد.

- ۱- قیل لی قل فی علی مدحاً ذکره بخمد ثاراً موصده
 - ۲- قلت هل امدح من فی فضله حار ذواللب الی ان عبده
 - ۳- والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعدہ
 - ۴- وضع الله علی کنفی یداً فاحس القلب ان قد برده
 - ۵- و علی واضع اقدامه فی مکان وضع الله یدہ
- ۱- بمن گفته شد که علی علیه السلام را ستایش کن که یاد علی
طبق های آتش را خاموش میکند.

۲- من گفتم آیا ستایش کنم کسی را که در ستایش او
خردمندان سرگردانند که او را خدا دانند.

۳- و پیامبر بر گزیده برای مافرود شب معراج چون بآسمان

رفتم.

۴ - خدای دستی بر شانه‌ی من نهاد که قلب و دلم احساس سردی کرد .

۵ - و علی بابش را در جایی گذاشت که خدا دستش را در آنجا گذاشته .

پس بشکر ای انسان با انصاف زیرك بحال اینمردیکه قدرش مجهول است پس در پیش مسلمانان چنانچه یادآور شدیم که آنی بخدا شرك نیادرد و بالارفتنش بدوش نبی اکرم و در پیش غیر مسلمانان از خردمندان وزیر کان از امت محمد ﷺ آنچه را که گفتیم از نظر غلو و بلند پروازی در باره آن حضرت بطوریکه او را بسرحدیستش رساندند و قائل بخدائی وی شدند از کارهای بزرگی که از وی دیدند کردار و آثاریکه جز از علی از هیچ انسانی صادر نشده و بروز و ظهور نکرده .

پس بزرگ است خدائی که این مقام را به علی علیه السلام داده و درای این مقام را بر اندامش پوشانده .

کم بین من شك فی هدايته و بین من قيل انه الله

چقدر فرق است بین کسیکه مردم شك دارند در باره اش که او خودش رستگار شده یا نه و بین کسیکه درباره اش گفته شده که او خداوند است .

و از کتاب مسند ابن حنبل نیز از عقیف کنندی است که گفت :
من بازرگان بودم بحج رفتم آمدم پیش عباس بن عبدالمطلب تا از او چیزی خریداری کنم و عباس هم تاجر بود بخدا سوگند من پیش عباس

در منی بودم ناگاه مردی از خیمه‌ایکه نزدیک او بود بیرون آمد سپس نگاهی بخورشید کرد چون خورشید را دید که غروب می‌کند بلند شد که نماز بخواند بعد زنی از میان خیمه‌ایکه از همان خیمه آن مرد بیرون شده بود بیرون آمد، سپس ایستاد پشت سر آن مرد نماز خواند بعد پسر بچه‌ای نیکو صورت که تازه خط عذارش دمیده بود از آن خیمه‌ایکه آن مرد بیرون آمده بود بیرون شد، سپس ایستاد و با او نماز خواند.

به عباس عرض کردم این مرد کیست؟ فرمود: این مرد محمد بن عبدالله پسر برادر من است سپس عرض کردم این زن کیست؟ فرمود: همسرش خدیجه دختر خویلد است. سپس عرض کردم این جوان کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب پسر عموش باشد به عباس گفتم: این چه عملی بود که انجام می‌دهد؟ فرمود: نماز می‌خواند و او مدعی نبوت است و هیچکس از او در این کار پیروی نکرده مگر همسرش و همان جوان پسر عمش.

فصل

و نیز از فضائل علی علیه السلام این است که دوستیش بر همه کس واجب است زیرا که او ذوالقربی و از نزدیکان پیامبر و هاشمی است و جای شك و تردید نیست که نسب و نزدیکی به پیامبر صلی الله علیه و آله خود فضیلتی بزرگ است و مقام و مرتبه‌ای بلند است اما در دنیا که مطلب روشن است و اما آخرت پس بیان پیامبر است که فرمود: هر حسب و نسبی روز رستاخیز قطع می‌شود مگر نسب من و هر کس که بر رسول خدا

تزدیك تر باشد قدر و منزلتش بزرگتر است و اشرف است از نظر یادآوری و مباحثات و نازش او بیشتر است از کسیکه برای او این فضیلت نباشد.

فكفی بنا فضلا علی من غیرنا قرب النبی ﷺ ایانا (۱)
و امیر المؤمنین صلوات الله علیه پسر عموی پدری و مادری رسول خدا ﷺ میباشد زیرا که او علی پسر ابیطالب بن عبدالمطلب است و رسول خدا پسر محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است پس عبدالمطلب جد پیامبر و علی است و در عبدالمطلب نسب این دو بزرگوار باهم جمع میشود و ابوطالب و عبدالله برادرند از يك پدر و مادر پس نباشد احدی درین وقت نزدیکتر بر رسول خدا ﷺ از حضرت امیر المؤمنین که بر آنحضرت یاد بهترین درود و سلام.

و نیز از فضائل آن سرور است که او برادر پیامبر است و روایت کرده احمد بن حنبل در کتاب مسند خویش که همانا نبی اکرم عقد برادری در میان یارانش اجرا کرد اما صیغه برادری بین علی و هیچیک از یارانش جاری نکرد ازین داستان سینه علی رضی الله عنه تنگ شد هنگامیکه بین او و هیچکس از یاران پیامبر عقد برادری اجرا نشد. سپس رسول خدا باو فرمود: من ترا بدنبال نیفکنم و انتخاب نکردم ترا مگر برای خودم تو نسبت بمن مانند هارونی برای موسی جز اینکه پس از من پیامبری نیست و تو برادر منی و وارث منی و تو با من در کاخ بهشتی. بعد پیامبر تلاوت کرد آیه قرآنرا که میفرماید:

(۱) پس کافی است برای ما برتری بر غیر ما نزدیکی محمد ما را.

و اخوانا علی سرر متقابلین (۱) ء

و حذیفه‌ی یحیی گفته است که رسول خدا در میان مهاجران و انصار صیغه‌ی برادری خواند چنین بود عقد برادری بین مرد انصاری را به انصاری و مهاجر را با مهاجر اجرا میکرد بعد دست علی بن ابیطالب را گرفت سپس فرمود : این است برادر من و رسول خدا ﷺ بزرگ فرزندان آدم است آنچنانکه خودش فرموده : من بزرگ فرزندان آدم و ولی مباحثاتی بر این بزرگواری مرا نیست و علی برادر و وزیر و شبیه و مانند اوست و این منزلت شریف و مقام بزرگی است که برای هیچ کس بدست نمی آید جز علی و در این باب گفته است شاعر لوبری عنك النبی لاخاتم تحقیق کاپیتور علوم اسلامی

والا فاخطا الا تفادا (۲)

فصل

و از جمله فضائل علی علیه السلام این است که او دوست ترین مردم بسوی خدای تعالی است و دلیل بر این مطلب داستان مرغ بریان است (۳) و دوستی از طرف خدای تعالی زیادی ثوابست .
و نیز بعضی از فضائل آنحضرت فضیلت مباحله است و همین فضیلت

(۱) حجر ۴۷ برادرانی که بر سر بره‌های رو بروی همد

(۲) اگر مانند ترا پیامبر به بیند برادر قرار دهد و اگر مانند ترا ندید از روی تفاد ازو برگردد .

(۳) داستان مرغ بریان را خواستم بنویسم دیدم بسیار مفصل است

بدین جهت صرف نظر کردم طالبین به جلد ۳۸ بحار صفحه ۳۴۸ باب ۶۹ مرا جمع کنند مترجم .

دلالت می کند به برتری کامل و تمام و پارسائی کامل از برای مولای
ما امیرالمؤمنین و دو فرزند و همسرش علیها السلام در آن هنگام که رسول
خدا بواسطه اینان کمک خواست در دعا کردن بسوی خدای تعالی
و آمین گفتن بر دعایش تا اینکه مستجاب شود و بعضی از آن فضائل
این است که او ویژه‌ی همسری فاطمه بود و بس همان فاطمه ای که
پیامبر در باره اش فرمود: فاطمه پاره تن من است هر کس او را آزار
دهد مرا آزار داده برای خوشنودی فاطمه خدا خوشنود میشود و
بواسطه‌ی خشم او خدا خشمگین میشود او بزرگ زنان جهانیاست
و نیز پیامبر فرمود: دختر من فاطمه نامیده شد، زیرا که خدای
عز و جل او و دوستاش را از آتش جهنم جدا سازد.

و نیز پیامبر فرموده: هر گاه روز رستاخیز شود ندا کنند: ای
فریاد زنده در زیر پرده ها و حجابها ای اهل محشر دیدگانتان را
به بندید و سرها را پائین افکنید اینک فاطمه دختر نوح رسول خدا
میخواهد از صراط عبور کند.

ابن عباس گفته است گروهی از بزرگان و اشراف، فاطمه را
خواستگاری کردند و هر کدام از آنها را پیش رسول خدا نام بردند
پیامبر از آنها اعراض و دوری کرد و فرمود من انتظار این کار را
از آسمان دارم همانا امر ازدواج فاطمه بسوی خدای تعالی است سعد
بن معاذ انصاری رضی الله عنه گفت: فاطمه را از نبی اکرم خواستگاری
کن زیرا که من گمان نمی کنم که پیامبر درین ازدواج نظرتی
جز تو بدیگری باشد، امیرالمؤمنین بسوی رسول خدا خواستگاری
فاطمه آمد نبی اکرم فرمود: یا علی ترا حاجتی است عرض کرد آری

ای رسول خدا فرمود: پیاور حاجتت را عرض کرد بنخواستگاری فاطمه دختر محمد آمده ام.

رسول خدا فرمود آفرین آفرین و فاطمه را باز ازدواج علی در آورد چون پیامبر وارد خانه شد فاطمه را خواست و باو فرمود که همانا ترا همسر کسی قرار دادم که بزرگ است در دنیا و از مردان شایسته‌ی آخرت است او پس عموی تو علی بن ابیطالب باشد.

فاطمه علیها السلام از شدت حیا و جدائی رسول خدا گریه کرد سپس رسول خدا باو فرمود من خودم ترا باو نزدیک نکردم بلکه خدا متولی ازدواج تو در آسمانست جبرئیل خواستگار و خداوند هم ولی امر تو بود و خدا فرمان صادر کرد که درخت طوبی در و یاقوت و حلی و حلیل نثار کند و فرمان داد حوریان بهشتی گرد آیند و آن درها را جمع کنند و تا روز رستاخیز بیکدیگر بعنوان سوقات و ازمنان بدهند و بگویند این ازمنان نثار فاطمه شده.

پس چون شب عروسی فرا رسید و عروس را بسوی خانه‌ی علی بردند نبی اکرم در جاو فاطمه بود و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از شمال و هفتاد هزار فرشته پشت سر تسبیح و تقدیس خدای تعالی را تا طلوع فجر می‌گفتند.

و نیز از فضائل علی علیه السلام است که همانا فرزندانش امامان و پیشوایان معصومی هستند که خدا طاعتشان را بر تمام بندگان واجب کرده و خدا آلودگی را از آنان زدوده و ایشانرا پاک و پاکیزه قرار داده اولی آنان امام معصوم ابو محمد حسن بن علی پاکدامن و آخر

ایشان امام قائم حضرت مهدی صلوات الله علیهم اجمعین است و هر يك از این امامان امام و پیشوای عصر و زمان خویش است و برترین مردم زمان خود میباشد و فضل و کمال آنان آشکار تر و روشن تر از خورشید است پیروی آن امامان و ملتزم شدن بدوستی آنان خوشبختی و هدایت است نافرمانی و واگذاشتن آنان بدبختی و گمراهی است .

خوارزمی در مناقب خودش روایت کرده از ابن عباس او گفته که رسول خدا فرموده مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است هر کس سوار آن کشتی شود نجات می یابد و هر کس دوری از آن کند غرق می شود .

و در جمع بین صحیحین از جابر بن سمره است که از رسول خدا ﷺ شنیدم که میفرمود : بعد از من دوازده امیر میباشد که تمامشان از قریش است .

و از مسند ابن حنبل از مسروق است که گفت ما خدمت رسول خدا در مسجد نشسته بودیم با عبدالله بن مسعود سپس مردی به خدمت عبدالله مسعود آمد و گفت ای پسر مسعود آیا حدیث کرده شما را پیامبران که چند خلیفه بعد از او میباشد ابن مسعود گفت بلی حدیث کرد ما را که خلفای بعدش بشمارده ی نقباء بنی اسرائیل است و رسول خدا ﷺ فرمود : برای حسینش که این پسر من امام پسر امام و برادر امام و پدر امامان نه گانه است که نهمی آنان قائمشان باشد و اخبار و روایات در فضائل و کمالات ایشان بیش از آنست که بشمار آید .

و از همان اخبار است از کتاب کفایة الطالب حافظ شافعی از انس بن مالک که گفت رسول خدا فرموده: شب معراج مرا با آسمان عبور دادند تا گاه دیدم فرشته ای بر منبری از نور نشسته و فرشتگان او را در میان گرفته اند بجبرئیل گفتم این فرشته کیست؟ جبرئیل عرض کرد نزدیکش برو و بر او سلام کن سپس من بدو نزدیک شدم و بروی درود فرستادم پس ناگاه دیدم او بر ادرم و پسر عمویم علی بن ابیطالب است.

گفتم ای جبرئیل علی بن ابیطالب علیه السلام بسوی آسمان چهارم از من پیشی گرفته و جلوتر آمده؟ عرض کرد نه ای محمد ولی فرشتگان اظهار علاقه بعلی بن ابیطالب و دوستی او کردند پس خدا این فرشته را از نور علی بصورت علی بن ابیطالب آفرید فرشتگان او را در هر شب و روز جمعه زیارت میکنند و هفتاد هزار مرتبه خدا را تسبیح میکنند و تقدیس میکنند و ثوابش را ارمغان و هدیهی دوستان علی قرار می دهند.

و نیز از جملهی فضائل آنحضرت از کتاب مناقب خوارزمی از عبدالله بن عمر نقل شده که از رسول خدا شنیدم از آنحضرت پرسیده شد خدا در شب معراج با چه لغتی با تو سخن گفت و تو را مخاطب قرار داد؟ فرمود مرا بلغت و بیان علی بن ابیطالب مخاطب قرار داد سپس بمن الهام کرد که بگو پروردگارا تو مرا مخاطب قرار دادی یا علی سپس فرمود: ای احمد من چیزی هستم ولی از همه چیزها فاصله دارم مانند چیزهای دیگر نیستم و من بمردم قیاس نمی شوم و بموجودات تعریف نمی شوم.

ترا از نورم آفریدم و علی را از نور تو آفریدم او را بر ازهای
نهانی دل تو آگاه کردم من کسی را بسوی دل تو دوست تر از علی
بن ابیطالب پیدا نکردم سپس ترا با زبان علی مخاطب قرار دادم تا
دلش آرام بگیرد .

و از جمله فضائل آن سرور است آنچه که در باره ی دوستی او
و وعید بر دشمنی او نقل شده که از آن جمله است آنچه را که صاحب
فردوس از معاذ او از نبی اکرم روایت کرده که فرمود دوستی علی
بن ابیطالب حسنه است که با آن گناهی زیان نمیرساند و دشمنی
علی بن ابیطالب گناهی است که با آن دشمنی هیچ نوابی فائده ندارد
خوارزمی نیز روایت کرده این فضیلت را در کتاب مناقبش از کتاب
فردوس .

نیز از ابن عباس: او گفت که رسول خدا بسوی علی بن ابیطالب
علیه السلام نگاه کرد سپس باو فرمود: تو بزرگ دنیا و آخرتی هر کس
ترا دوست دارد همانا مرا دوست داشته و دوست من دوست خداست و
هر کس ترا دشمن دارد همانا مرا دشمن داشته و دشمن من دشمن
خدا است پس وای بر آنکس که ترا بعد از من دشمن دارد .

و نیز از کتاب فردوس از ابن عباس است همانا او گفت که رسول
خدا فرموده شبی که مرا با آسمان پرواز دادند بر در بهشت دیدم که
نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله الحسن و الحسین
صفوة الله و فاطمه امة الله (۱) و بر دشمنان آنان لعنت و نفرین خدا.

(۱) نیست خدائی جز خدای یکتا محمد رسول خدا و علی حبیب خدا
و حسن و حسین برگزیدگان خدا و فاطمه کنیز خداست .

و نیز از کتاب مناقب از ابن عباس روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: اگر چنین بود که تمام مردمان بر دوستی علی بن ابیطالب گرد آیند همانا خدای عزوجل آتش را نمی آفرید.

و از کتاب یوافیت ابی عمر و زاهد نقل شده که رسول خدا علی را به جنگی فرستاد و راهی خبر گوید رسول خدا را دیدم دستهایش را بطرف آسمان بلند کرده و میگوید: خدایا مرا نمیران تا بار دیگر روی علی را به بینم.

و نیز از کتاب مناقب خوارزمی از عایشه نقل شده همانا او گفته که رسول خدا در خانه‌ی من بود در آن هنگام که آخرین دقایق زندگی را طی میکرد فرمود: حبیب و دوست من را بگوئید بیاید پس من ابی بکر را گفتم و آمد سپس رسول خدا نظری بوی افکند و سرش را روی بستر گذارد بعد فرمود حبیب و دوست مرا ببخوانید تا بیاید من گفتم ای بر شما علی بن ابیطالب را بگوئید بیاید که بخدا سوگند جز علی کسی را نمیخواهد تا علی آمد و چشمش بر او افتاد لباسی که بر بالای پیامبر افکنده بودند حرکت داد و علی را در زیر آن داخل کرد و او را به سینه‌ی خود چسباند تا ازین جهان در گذشت و دستش در گردن علی بود.

و از اس بن مالک است گفت رسول خدا فرموده که خدا از نور چهره‌ی علی هفتاد هزار فرشته آفرید که تا روز قیامت برای علی و دوستانش طلب آمرزش میکنند.

و نیز از او روایت شده که حسن بصری گفت رسول خدا ﷺ

فرموده که علی بن ابی طالب بر فراز فردوس اعلی می نشیند و او کوهی است که بر فراز بهشت بالا رفته و بر فراز او عرش پروردگار جهانیانست و هر کس برای او گریه کند نهرهای بهشت برایش جاری شود و در بهشت پراکنده شود و علی علیه السلام بر فراز کرسی از نور است و از مقابل او چشمه ی آبی گوارا جاریست هیچ کس از صراط نمیگذرد مگر بواسطه ی ولایت علی و دوستی اهل بیت او ، علی علیه السلام بر فراز بهشت قرار دارد و دوستانش را وارد بهشت میکند و دشمنانش را وارد جهنم .

و از عبدالله بن مسعود است رسول خدا فرمود اول کسی که از آسمان علی را برادری انتخاب کرد اسرافیل بود بعد میکائیل بعد جبرئیل و اول کسیکه از اهل آسمان علی را دوست داشت حاملین عرش بعد رضوان گنجینه دار بهشت بعد فرشته ی مرگ بود و همانا فرشته ی مرگ اول کسی را که رحم کند دوستان علی بن ابی طالب است همانطوریکه بر پیامبران رحم میکند .

و از ابن عمر روایت شده که رسول خدا فرمود : هر کس علی را دوست دارد خدای تعالی از آنکس نماز و روزه و شب زنده داری و دعا و نیایش او را می پذیرد آگاه باشید هر کس که علی را دوست دارد خداوند بشماره ی هر رگی که در بدنش باشد شهری در بهشت باد می بخشد و هر کس آل محمد را دوست داشته باشد از حساب ، میزان ، صراط در امانست و هر کس بدوستی آل محمد بمیرد من ضمانت میکنم که با پیامبران وارد بهشت شود و هر کس دشمن آل محمد باشد

روز رستاخیز می آید و میان دو چشمش نوشته شده که نا امید از رحمت خداست .

و از مناقب ابن مردویه از ابی سعید خدری است که گفت روزی خدمت رسول خدا بودم بمن فرمود ای ابا سعید عرض کردم لبیک ای رسول خدا درود خدا بر تو و اهل بیت تو باد فرمود : برای خدا ستونی است از نور در زیر عرش روشنی میدهد ساکنان بهشت را آنچنانکه خورشید بساکنان دنیا روشنی میدهد از آن نور بهره امیر دمکر علی و دوستانش . و روایت شده از امام جعفر صادق که همانا آنحضرت فرمود هرگاه روز قیامت شد فریاد کنند ای فریاد میزند از عرش کجاست خلیفه‌ی خدا در زمین سپس دارد پیغمبر بپا می ایستد و پاسخ میدهد باز صدائی از طرف پروردگار می آید اگر توجه خلیفه‌ی خدائی ولی ما ترا صدا نزدیکیم بعد صدائی بلند میشود که کجاست خلیفه‌ی خدا در زمین سپس امیر المؤمنین علیه السلام بپا خیزد صدائی از طرف خدای عزوجل می آید که ای مردم : این علی بن ابیطالب خلیفه خداست در زمین و حجت خداست بر بندگان پس هر کس در دنیا بر یسمان دوستی او چنگ زده امروز هم به ریسمان نجات او چنگ زده که دین از نور او کسب نور کرده و روشن شده و باید پیروانش را بسوی درجات بهشت بکشد پس بپا خیزد پیروان علی آنانکه چنگ بر یسمان او زده اند در سرای دیاسپس دنبال او روند تا بهشت بعد صدائی از طرف خدا جل جلاله می آید که آگاه باشید هر کس از هر امام پیروی کرده دنبالش برود بهر کجا که آن امام میرود درین وقت است دوری گزینند از امامشان آنانکه غیر از علی را پیروی کرده اند و عذاب را بچشم می بینند

اینجاست که واسطه‌ها جدا شود و پارتیها از کار افتد.

و از مناقب خوارزمی از ابن عباس او گفت رسول خدا ﷺ فرمود : که خدا منع باران کرد از بنی اسرائیل بواسطه یهودی رآبشان در باره ی پیامبران شان و اختلاف آنان در دینشان و همانا خدا این امت را گرفتار قحط و منع باران کند بواسطه دشمنی آنان با علی بن ابی طالب علیه السلام.

و از انس بن مالک نقل شده که رسول خدا فرمود : همانا برای خدا آفریدگان است که از نسل آدم نیستند و دشمنان علی بن ابی طالب را نفرین می کنند انس پرسید که اینان کیستند یا رسول الله فرمود آنها دهنده ها باشند که با صدادان بر فر از درختان فریاد می زنند آگاه باشید لعنت خدا بر دشمنان علی بن ابی طالب و میگویند . بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علی عباد الله الذین اصطفی .

از ابی ذر غفاری رضی الله عنه است که گفت رسول خدا ﷺ فرمود : هر کس علی جانشین مرا دشمن دارد پس او کافر است مسلم او با خدا و رسولش جنگیده و هر کس در باره ی او شك و تردید داشته باشد پس او کافر است و نیز از او از معاویه بن حیدة قشیری که او گفت از رسول خدا ﷺ شنیدم که میفرمود بعلی علیه السلام : ای علی هر کس بمبرد و ترا دشمن داشته باشد بدین یهودی یا نصرانی مرده است.

و نیز از مناقب از ابی سعید خدری از سلمان علیه الرحمة نقل شده که بر رسول خدا عرض کردم ای رسول خدا برای هر رسول و فرستاده ای جانشینی است پس جانشین شما کیست ؟ سپس رسول خدا ﷺ

فرمود: وصی موسی کیست؟ عرض کردم یوشع بن نون فرمود چرا گفتم زیرا که او دانشمندترین آنان بود فرمود: پس وصی و جانشین من و محرم اسرارم و بهترین کسی که بعد از خود بجا گذارم و وعده‌ی مرا وفا کند و قرض مرا بدهد علی بن ابیطالب است.

و از کتاب اربعین از اس بن مالک که گفت رسول خدا فرمود: من و علی حجت خدائیم بر بندگان خدا، از کتاب مناقب خوارزمی و مناقب ابن مردویه نقل شده که نبی اکرم در صحن خانه سر مبارکش در دامن دحیه کلبی بود سپس علی علیه السلام وارد شد چون دحیه‌ی کلبی او را دید بر روی سلام کرد سپس حضرت فرمود عليك السلام حال پیامبر چگونه است سپس دحیه عرض کرد خوب است ای برادر رسول سپس علی علیه السلام فرمود پاداش نیک بر تو باد از ما اهل بیت رسول خدا.

دحیه عرض کرد من شما را دوست دارم و همانا در پیش من مدح و ستایشی است که از مغان بسویت فرستم ای امیر مؤمنین پرچم حمد روز قیامت در دست تو است و تو و شیعیان با سرعت بسوی بهشت میروید مسلم رستگار شده آنکه ترا دوست دارد و زیانکار است هر کس ترا دشمن دارد نزدیک من بیا ای بر گزیده‌ی خدا و بگیر سپس سر پیامبر را در دامن علی علیه السلام نهاد.

پیامبر بیدار شد و پرسید این همه چیست؟ سپس علی آنحضرت را از داستان خبر داد پیامبر فرمود او دحیه کلبی نبود و همانا او جبرئیل است ای علی او ترا بشامی که خدا نامیده صدا زد.

و نیز از مناقب او است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا

یسوی آسمان و سدرۃ المنتهی سیر دادند در پیشگاه خدای عز و جل
ایستادم سپس خداوند فرمود: ای محمد عرض کردم لبیک و سعدیک
فرمود تو که آفریدگان مرا آزمایش کردی کدام یک را نسبت بخودت
مطیع تر دیدی؟ عرض کردم پروردگار اعلی را از همه مطیع تر دیدم
فرمود: راست گفتی ای محمد پس آیا برای خودت خلیفه ای انتخاب کردی
که حق ترا از طرف تو ادا کند و کتاب مرا به بندگانم بیاموزد آنچه
را که امید دارند؟ عرض کردم پروردگار انور هر کس را میخوانی برای من
انتخاب کن، انتخاب تو انتخاب من است فرمود علی را خلیفه و وصی
خود قرار ده که دانش و حلم خود را بدو بخشیدم و او امیر المؤمنین
است مسلم که این لقب بهیچ کس پیش از او نرسید و برای هیچکس
جز او این لقب سزاوار نیست.

ای محمد علی پرچمدار هدایت و امام و پیشوای هر کس که مرا
اطاعت کند باشد و نور اولیاء و برگزیدگان من است، او کلمه ایست
که همیشه با پرهیز کارانست هر کس او را دوست داشته باشد مرادوست
دارد، هر کس او را دشمن داشته باشد مرا دشمن دارد، اگر علی امی بود
برگزیدگان من شناخته میشدند.

فصل

و از فضائل آنحضرت است که او همانا بیرومند و شجاع و
شهیر خدا و بر طرف کشنده ی غمها از چهره ی رسول خدا بود،
فرشتگان آسمان از حمله های او بر مشرکان بشکفت اندر شدند او

گرفتار پیکار کافران و منافقان مارقین و قاسطین و ناکثین (۱) بود. و روایت کرده احمد بن حنبل در کتاب مسندش سپس گفته است که رسول خدا چنین بود که علی را با پرچم میفرستاد جبرئیل از طرف راست و میکائیل از شمال و از میدان ابرد بر نمی گشت تا اینکه فتح و پیروزی نصیبش میشد.

نقل کرده واقعی که همانا علی و عباس و طلحه مباحثات کردند طلحه گفت من صاحب خانه ام و کلید خانه در دست من است، عباس گفت من سقایت حجاج می کنم و حاجیان را آب میدهم، علی رضی الله عنه فرمود: تمیدانم این دو چه میگویند؟ شما نماز خواندم پیش از آنکه مردم نماز بخوانند و من مردم مجاهد و جنگ کننده در راه خدایم سپس خدا این آیه را فرو فرستاد: **وَجَعَلْنَاهُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوِي عِنْدَ اللَّهِ** تا آنجا که میفرماید: **لَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ** (۲).

پس خدای تعالی صدیق فرموده علی رضی الله عنه را در ادعایش و گواهی بایمان او و مهاجرت و جهاد و زکوة و بلندی مرتبه ای او داده و مقامش را در آیه ای که فرو فرستاده بلند کرده و چه قدر برتری ها علی رضی الله عنه دارد که به آن برتری ها جز او هیچکس نرسیده.

-
- (۱) مراد جنگ جویان سفین و نهروان و جمل باشند به مترجم.
- (۲) توبه آیه ۱۸ آیا قرار میدهید آب دادن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را از نظر مباحثات مانند کسیکه ایمان بخدا و روز ستاخیز آورده و در راه خدا جنگیده در پیشگاه خدا یکسان نیستند برای او پاداشی بزرگ است.

واما موارد جهاد علي عليه السلام در میدانهای نبرد که سعی و کوشش کرده فراوانست قسمتی از آن موارد با رسول خدا بود و قسمتی از آنها را خودش به تنهایی بود اما اول و آن جنگ‌هاییست که در زمان رسول خدا بود و آنها فراوانست یاد آوریش کتاب را بدر از می کشاند برای نمونه از آنها پنج مورد را از پیکارهای بزرگ یاد آوری می کنم .

اول جنگ بدر (۱)

بدر اسم چاهی است بین مکه و مدینه و این جنگ در آنجا واقع شد و این جنگ ها مصیبت بزرگی است که بحرکت در آورد نیروی شرک را و ستمگران را در چاه به هلاکت و نابودی افکند و سرکشان کافران را پست و زبون کرد و آنانرا جام نابودی چشاند و این جنگ اولین چنگی بود که بوسیله آن آزمایش پیش آمد و گروهی از مسلمانان در این جنگ از همراهی رسول خدا پا پس کشیدند بواسطه ی ترس و بیم از جنگ و ناخوش داشتن آنان جنگ را در آنجا که خدای جل اسمه میفرماید : كما اخرجك ربك من بيتك بالحق وان فريقاً من المؤمنين اكارهون بجادلوك في الحق بعد ما تبين كانما يسافون الى الموت وهم ينظرون (۲).

(۱) جنگ بدر سال دوم هجرت هفدهم ماه رمضان اتفاق افتاد - مترجم

(۲) انفال آیه ۳ همچنان که ترا پروردگارت از خانه ات بحق بیرون

آورد و همانا گروهی از مؤمنان خوش نداشتند که با تو در صحنه ی نبرد آیند در راه خدا با ایفکه مطلب برایشان روشن بود گویا بسوی مرگ میرفتند و ایشان اندیشه می کردند.

آنروز روزی بود که روزگار مانندش را نیارده بود و فضل و
مرحمت خدا در آنروز بهترین فضل بود زیرا که در آنروز فر و فرستاد
فرشتگان گرامی را برای یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله بواسطه ی برتری
دادن آنحضرت را بر تمام انبیا و رسل خود علی علیه السلام فرمان آرمیدان
بود که شیر خشمناک بر ابری بند کفش او را درین جنگ سخت نمیکرد
مانند ابر بر سر دشمنان نیر میبارید و آتش قهر او زبانه میکشید در
شدت تازیکی کرد و غبار .

این جنگ هجده ماه تمام بعد از ورود پیامبر بمدینه اتفاق افتاد علی
علیه السلام در آنروز بیست و هفت ساله بود و از جمله ی خبرهای آن
جنگ این است که مشرکین با مال فراوان و جمعیت زیاد از قهرمانان
بجنگ بدر آمدند و درین هنگام مسلمانان با گروه اندکی در حال
ضعف و ناتوانی بودند آنچنانکه خدای تعالی فرموده است :

« لقد نصرکم الله بدر و انتم اذلة (۱) »

بعضی گفته اند که از علی علیه السلام شنیدیم می فرمود ، در بدر
حاضر شدیم ، اسب سواری در میان ما نبود مگر مقداد بن اسود کندی در
شب بدر همه خوابیدند جز رسول خدا صلی الله علیه و آله او تا صبح در زیر درختی
نماز خواند و دعا فرمود و روایت شده چون مردم بدر شب را صبح
کردند قریش پیشاپیش خود عتبه بن ربیعہ و برادرش شیبہ و پسرش
ولید را قرار دادند سپس عتبه فریاد زد رسول خدا را که ای محمد
بیرون بفرست برای ما در صحنه ی میدان کیانی از قریش را که از

(۱) آل عمران ۱۳۳ همانا خدا شما را در جنگ بدر یاری کرد در

صورتیکه ناتوان و ذلیل بودید .

نظر نیرو هم شان ما باشند .

سه نفر از جوانان انصار بسوی آنان سرعت کردند پیامبر آنان را منع از رفتن کرد و سپس فرمود اینان هم شان خود را جستجو میکنند بعد علی را فرمان داد که وارد صحنه ی نبرد شود و با آنحضرت حمزه بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث که خدای هر دوی آنها پیامرزد فرستاد .

چون این سه تن در برابر آنان صف کشیدند مشرکان قریش گفتند شما چکاره اید حسب و نسب خود را بیان کردند آتش جنگ روشن شد سپس علی علیه السلام برای نبرد ایستاد ولید بن عتبّه با او مبارزه کرد و جنگید ولید مردی شجاع و بی باک بود دو ضربت بین آن دو رد و بدل شد ضربت ولید بجائی اصابت نکرد با دست چپ از خود جانب داری کرد علی علیه السلام ضربتی زد و آرا جدا کرد و روایت شده که آنحضرت گاهی که یاد از بدر و کشتن ولید میکرد در سخنانش میفرمود : گویا من گمراه می گفتم بسوی برق انگشتی در دست راستش سپس او را ضربت دیگر زدم و بخاک هلاکت افکندم زرهی بر اندامش از خلوق دیدم دانستم که او تازه داماد است بعد از او باعاص بن سعید جنگید بعد از آنکه مردم از او دور شدند زیرا که او برای آنان دهشتی بزرگ بود سپس او را هم کشت .

عمر بن خطاب گفته است روز جنگ بدر از کنار عاص بن سعید گذشتم سپس او را دیدم که دست و پا میزد و بایا زمین را شیار کرده آنچنانکه گاو زمین را با شاخش شیار میکند از گوشه ی لبش کف میریزد از او ترسیدم بدلم از دیدن او لرزیدم از او دور شدم

صدا زد بسوی من بیا کجا میروی ای پسر خطاب علی علیه السلام بوی فرمود
اورا واگذار و مرا بگیر ای پسر عاص .

عمر گفت باهم ردد بدلی کردند و من هنوز از جای خود
نرفته بودم که علی علیه السلام اورا کشت و چنین سروده شده .

إذا انسكبت دعوى في حدود تبين من بكى ممن تباكى (۱)

بعد حنظله بن ابی سفیان با وی جنگید تا بنزدیک آنحضرت رسید
امیر المؤمنین ضربتی باو زد که دید گانش فرو ریخت و روی زمین
افتاد و کشته شد.

بعد طمیمه بن عدی جنگید اورا نیز کشت بعد نوفل بن خویند که
از شیطانهای قریش بود آمادهی جنگ باحضرت شد قریش اورا خیلی
بزرگ میشمر دند و پیش میا نداختند فرمان اورا اطاعت میکردند او
بود که ابابکر و طلحه را پیش از هجرت در مکه بزنجیر و طناب بست
روز بروز تاشب آنرا را عذاب میکرد تا اینکه مردم درخواست آزادی
آنرا کردند، پیامبر اسلام چون فهمید که نوفل در جنگ بدر حاضر
شده فرمود بارالها شر اورا از سر ما دور کن .

امیر المؤمنین عزم او کرد بعد ضربتی باو زد که شمشیر به خودش
فرو نشست پس شمشیر را از خودش کند ضربتی به پایش زد زرهش
پایش پیچیده بود قطع کرد سپس آماده کشتن او شد و اورا کشت بسوی
پیامبر بر کشت شنید که پیامبر میفرمود از نوفل کسی خبر دارد ؟

(۱) هر گاه اشکها بگونه بریزد گریه کنند از کسی که خود را شبهه بگیرد

کننده میکند آشکار میشود .

علی علیه السلام عرض کرد من او را کشتم ، رسول خدا از خوشحالی تکبیر گفت و عرض کرد سپاس خدا تیرا که دعای مرا مستجاب کرد در باره ی نوفل .
علی همچنان یکی راپس از دیگری ، از قهرمانان مشرکان میکشت تا اینکه نیمی از جمعیت را به تنهایی کشت مسلمانان و فرشتگان نیکو سرشت نیم دیگر آنانرا کشتند علی هم در کشتن نصف دیگر با آنان شریک بود آنچه که از آن گروه بجا مانده بود پیامبر مشتی دیگر برداشت بسوی آنان افکند و فرمود قبیح باد روهای شما تمامشان فرار کردند .
این جنگ بزرگ چنانچه شرح دادیم نمونه ای از شجاعت آن حضرت است و چقدر سزاوار است گفته ی این گوینده درین باب که میگوید :

مرکز تحقیقات پیروان علوم اسلامی

لک حالان مسالفاً و محارباً بالعدل منك و سيفك الممخضوب

برای تو دو حال است حال جنگ و آشتی

بداد گری تو و شمشیر تو که خونین است

فرقت ما بین الذوائب و الطلی و جمعیت ما بین الطلی و الذائب

سرها را از پیکرها جدا کردی

و میان گریه بچه آهو را با هم جمع کردی

جنگ دوم جنگ احد بود

درین جنگ عمر امیر المؤمنین نوزده سال بود احد کوه بزرگی

است نزدیک مدینه این جنگ بزرگ در برابر همان کوه بود علت

جنگ هم این بود که چون قریش در جنگ بدر شکست خوردند و گروهی

از آنان کشته و جمعی هم اسیر شدند برای کشته شدن بزرگانشان

بیتابی کردند و گر دهم آمدند مال فراوانی برای بودجه‌ی جنگ فراهم کردند. سان سپاه و لشکر دیدند فرمانده سپاه ابوسفیان بود و متوجه پیامبر و امیر المؤمنین گشتند.

پیامبر و مسلمانان از مدینه بیرون آمدند میان گروهی از آنان اختلافی شد در حدود يك سوم آنان بمدینه برگشتند پیامبر باهفتصد نفر از مسلمانان باقی ماند چنانچه خدای تعالی داستانرا حکایت میکند: *واذ غدرت من اهلك نبوء المؤمنین مفاعدا للقتال والله سمیع علیم (۱)* پیامبر يك صف طولانی از مسلمانان تشکیل داد و پنجاه نفر از انصار را بر درمی کوه نکهبان قرار داد یکی از آنانرا فرمانده بقیه قرار داد سپس فرمود از جای خود حرکت نکنید اگر چه تمام ما کشته شویم جنگ سختی در گرفت و تنور جنگ گرم شد و آسیای نبرد دیگرش در آمد پرچم مسلمانان بدست علی علیه السلام بود او پیشاپیش رسول خدا میرفت دشمنان را باشمشیر خود میزد پرچم کافران در دست طلحه بن ابی طلحه عبدی که از قبیله‌ی بنی عبدالدار است بود طلحه را قوچ جنگی عرب میکفتند. او باعلی یکدیگر را ملاقات کردند و بهم نزدیک شدند چند ضربت بینشان رد و بدل شد سپس علی علیه السلام ضربتی بر جلو سر او زد دید کانش سرعت فرو ریخت فریادی کشید و پرچم از دستش افتاد دیگری از قبیله‌ی بنی عبدالدار پرچم را برداشت سپس علی او را هم کشت علی علیه السلام پی در پی یکی را پس از دیگری می کشت تا اینکه هفت نفر را کشت بعد پرچم را غلامی از فریش که اسعش صواب بود برداشت ، علی علیه السلام

(۱) آل عمران ۱۱۷ و هنگامیکه بامدادان بیرون رفتی از میان اهل

خود مهیا کردی جایگاهها برای جنگ و خداوند شنوا و داناست .

او را هم ضربتی زد و دستش را جدا کرد پرچم را بدست چپش گرفت دست چپش را جدا کرد پرچم را بسینه چسباند حضرت ضربتی بر سرش زد که از اسب بر زمین افتاد .

لشکر دشمن رو بفرار نهادند مسلمانان روی غنائم افتادند و سر گرم بردن آنها بودند پنجاه نفریکه در درمی کوه بفرمان پیامبر نگاهبانی میکردند دیدند برادرانشان سر گرم بردن غنیمت ها میباشند ترسیدند چیزی نصیب و بهره ی آنان نشود از فرمانده خود اجازه خواستند تا آنها هم بروند غنیمتی برای خود بردارند .

فرمانده بآنان گفت رسول خدا بمن فرمان داده که از جای خود حرکت نکنم سر بازان گفتند بشو چنین دستوری داده بما که چنین امری نکرده علاوه بر این رسول خدا نمیدانست که سر انجام کار بکجا میکشد همه رفتند بسوی غنیمت بدست آوردن و فرمانده خود را در آنجا گذاشتند خالد بن ولید از فرصت استفاده کرده از کمین جست و بر فرمانده آنان حمله کرد و او را کشت سپس از پشت سر پیامبر آمد نگاهی بآنحضرت کرد دید یارانش دورش را گرفته اند خالد بکسانیکه همراهش بود گفت دریا باید این همانکسی است که در جستجوی او میباشید .

همراهان خالد به رسول خدا حمله کردند ، یکی شمشیر میزد دیگری با نیزه حمله می کرد ، آن دیگر نیز سوبش بر تاپ می نمود ، گروهی با سنگ زدند یاران پیامبر هم میجنگیدند و دشمن را از وی دور میکردند سر انجام هفتاد نفر کشته شد باقیمانده رو بفرار گذاشتند

پیامبر تنها ماند از جای خود حرکت نکرد و دشمن را از خود دور می نمود آنچه نیز داشت بسوی آنان برای دفاع از خود افکند تا تیری در ترکش بجایانند و همه تمام شد گاهی با سنگ از خود دفاع میکرد. عتبة بن ابی وقاص ضربتی بر لبهای حضرت فرود آورد که دندان کرسی آنحضرت را شکست این قمته نیز سنگی به پیشانی زد سپس حضرت در گودالی در حال بیهوشی افتاد و خداوند او را از نظر مشرکان پنهان بداشت فریاد زننده ای بر فراز مدینه فریاد زد که کشته شد با شنیدن ابن صدا دلها از جا کنده شد فاطمه علیها السلام فریاد کنان بیرون شد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هنگامیکه مسلمانان از دور پیامبر فرار کردند اندوهی مرا فرا گرفت که نتوانستم خود داری کنم من پیش روی پیامبر شمشیر میزد و مشرکان را دور میکردم برگشتم به جستجوی پیامبر آنحضرت را در جای خودش ندیدم با خود گفتم که رسول خدا که اهل فرار از صحنه ی پیکار نبود او را در میان کشته گان هم که نمی بینم گمان میکنم از میان مابطرف آسمان بلند شده سپس شمشیر را شکستم با خود گفتم با این شمشیر این گروه را میکشم تا آنگاه که خودم کشته شوم.

بر آن گروه حمله کردم آنان راه برابم باز میکردند در آن میان که پیش میرفتم ناگاه چشمم بر رسول خدا افتاد که در حال بیهوشی روی زمین قرار گرفته نگاهی بمن کرد و فرمود ای علی مردم چه کردند؟ عرض کردم ای رسول خدا کافر شدند و همه فرار کردند و شمارا تسلیم دشمن کردند سپس نگاهی بانشکر نمود که بسوی وی

می آیند فرمود ایشان را از من دور کن منهم آغاز حمله کردم و از طرف راست و چپ میزدیم بطوری که از میان آنان هشام بن امیهی مخزومی را کشتم و دیگران فرار کردند .

سپس بگروه دیگر از لشکر دشمن روی آوردم پیامبر فرمود به ایشان حمله کن حسب الامر حمله کردم و از آنان عمرو بن عبدالله جمعی را کشتم و باز هم بقیه ی سران دشمن فرار کردند گروهی دیگر پیش آمدند بر آن جمعیت نیز حمله کردم از میان آنها بشر بن مالك عامری را کشتم باز هم گروهی فرار کردند

علی علیه السلام درین روز بی در پی می جنگید و جمعیت دشمنان را از دور رسول خدا پراکنده میکرد تا اینکه هفتاد زخم در صورت و سر و بدنش رسید او تنها در برابر پیامبر ایستاده بود آبی از آنحضرت غافل نمیشد .

رسول خدا فرمود ای علی آیا می شنوی که فرشته ای که نام او رضوان است فراستایش میکند و در میان فرشتگان صدا میزند که شمشیری مانند ذوالفقار و جوانمردی مانند علی وجود ندارد مردم بسوی پیامبر برگشتند جبرئیل در این روز بسوی آسمان بالا رفت و میگفت شمشیری مانند ذوالفقار و جوانمردی همانند علی نیست تمام مردم صدای او را میشنیدند جبرئیل عرض کرد ای رسول خدا فرشتگان از فدای کاری علی نسبت بشما در شکفت اندر شدند رسول خدا فرمود : چیزی مانع فدای کاری او نسبت بمن نیست زیرا که او از من و منهم از اویم جبرئیل عرض کرد منهم از شما دو تایم .

اهل تاریخ کشتگان مشرکین را در احد یاد آوری کرده اند که بیشتر آنان به شمشیر علی علیه السلام کشته شده اند اصولاً پیروزی بدست او و حفظ و نگهداری رسول خدا از شمشیر مشرکان بوسیلهی شمشیر علی علیه السلام بود ، برگشتن سربازان فراری اسلام بسوی پیامبر و جایگاهشان و ثبات قدمشان بواسطه‌ی آنحضرت بود ، او در برابر دشمن با شمشیرش آنانرا از رسول خدا دور میکرد ، او جان عزیز خویش را در یاری پیامبر می بخشید و نکوهش خدای تعالی از فرار سایر مسلمانان نازل شد ، فرشتگان در آسمان سرگرم ستایش او بودند ، از پا برجائی و استقامت او در شکست شدند درود خدای بر علی مجهول القدر باد .

جنگ سوم فزوه احزاب است

و این جنگ احزاب همان جنگ خندق است شرح چنین است که گروهی از یهودان بسوی ابوسفیان آمدند چون میدانستند که او از دشمنان سرسخت پیامبر است از ابوسفیان خواست کمک نمودند او هم خواسته‌ی آنانرا پذیرفت و قول همکاری داد گروهی از قریش و پیروان آنان را از کنانه و نهمه و غطفان و پیروان آنان از مردمان نجد گرد هم آورد مشرکان و یهودان با یکدیگر هم آهنگ شدند با گروهی بزرگ و بیشمار رو آوردند از بالا و پائین مسلمانان فرود آمدند که آنانرا محاصره نمایند چنانکه خدای تعالی فرموده:

و اذجاؤکم من فوقکم و من اسفل منکم» (۱) کار بر مسلمانان خیلی دشوار و سخت شد.

مسلمانان فارسی رضی الله عنه اشاره بکنندن خندق نمود سپس خندقی کنده شد پیامبر با سه هزار از مسلمانان بیرون آمد ولی مشرکان، یهود بیش از ده هزار نفر بودند خندق را فاصله بین خود و مسلمانان قرار دادند عمرو بن عبدود سوار شد چندی از قهرمانان قریش همراه او بودند آمدند تا به تنگ ترین جای خندق رسیدند بعد تازیانه با سبیل خود زدند و از خندق پریدند از سپاه مسلمانان علی علیه السلام بسوی آنان آمد.

عمر و گفت آبا ~~مرد رزمنده ای هست؟~~ علی علیه السلام عرض کرد ای رسول خدا من آماده ی پیکارم پیامبر بعلی فرمود همانا اینک مبارز می طلبد عمرو است علی علیه السلام خاموش گردید برای دومین بار عمرو فریاد زد هم آوردی هست علی علیه السلام گفت من آماده ی نبرد دارم ای رسول خدا فرمود همانا او عمرو است علی علیه السلام ساکت شد برای سومین بار عمرو مبارز خواست علی علیه السلام عرض کرد من با او می جنگم ای رسول خدا پیامبر فرمود او عمرو است.

در تمام سه باری که عمر و هم آورد می خواست علی علیه السلام حرکت نمیکرد پیامبر او را فرمان میداد که بجای خود باش انتظار داشت غیر از علی کسی از مسلمانان حرکت نماید گویا بر فراز سر مسلمانان مرغ نشسته بود از بیم عمرو نکان نمی خوردند مبارز طلبیدن عمرو بطول انجامید امیر المؤمنین پی در پی حرکت میکرد.

(۱) احزاب ۱۰ هنگامیکه لشکر از بالای سر و پائین پای شما آمد.

پیامبر دید احدی از بارانش اقدام بجنگ نکرد بعلی فرمود
 نزدك من بیا علی نزدك پیامبر رفت عمامه اش را از سرش برداشت
 و سر علی گذاشت شمشیر خودش را بعلی داد فرمود برو پی انجام
 کارت و برای آنحضرت دعا کرد فرمود کفر و ایمان در برابر یکدیگر
 قرار گرفتند. علی علیه السلام بسرعت بطرف عمرو روان شد تا باو رسید
 فرمود ای عمرو تو چنین میباشی که میگوئی هر کس سه حاجت از
 از من بخواهد یکی از آن سه را بر آورم عرض کرد آری چنین است
 علی علیه السلام فرمود من ترا دعوت میکنم گواهی دهی که خدائی جز خدای
 یکتا نیست و همانا محمد رسول خداست و نیز تسلیم پیرو در گذار جهانیان
 شوی، عرض کرد پس برادر ازین در گذر علی علیه السلام فرمود : بدانکه
 اسلام آوردن برای تو خوبست اگر بپذیری حضرت فرمود حاجت
 دیگریست پرسید آن حاجت چیست؟ فرمود از همین راه که آمدهای
 برگردی عرض کرد زنان فریش بایکدیگر میگویند عمرو نرسید و از
 میدان جنگ برگشت.

حضرت فرمود : درینجا حاجت دیگری است پرسید آن حاجت
 چیست؟ فرمود : فقط من با تو به جنگم و تو بامن عمر و خندهای کرد
 و گفت همانا این خصلتی است که گمان نمیکنم احدی از عرب آنرا
 از من بجوید و من ناخوش دارم که مرد بزرگواری را مانند تو
 بکشم قدرت با من رفیق بود علی علیه السلام فرمود منم چنینم ولی دوست
 دارم تا زمانی که تو از حق دوری کنی ترا بکشم این حرف بدماغ او
 برخورد و از اسب فرود آمد و با شمشیر کشیده بعلی رو آورد و پیشدستی

کرد و ضربتی فرود آورد شمشیر به سپر علی جایگزین شد علی نیز ضربتی بر او زد.

جابر انصاری رحمه الله علیه گفته سپس دو رهم دیگر چرخیدند مدنی کرد و غبار فرا گرفت که نه آن دورا میدیدیم و نه آوازشان بگوش ما میرسید ناگاه صدای الله اکبری شنیدیم دانستیم که علی علیه السلام عمرو را کشته پیامبر تا صدای علی راشنید شادمانی بزرگی او را فرا گرفت اوهم تکبیر گفت و برای خدای تعالی سجده می شکر بجای آورد کرد و غبار یکسو شد و یاران عمرو از خندق گذشتند عکرمه بن ابو جهل با مشرکان روی بفرار نهادند چنان بودند که خدای سبحان فرموده: **وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغِيظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا** (۱) چون علی علیه السلام عمرو را کشت سرش را جدا کرد و رو بسوی پیامبر آورد صورتش مانند ماه یکشبه انگشت نما بود سر عمرو را در برابر پیامبر افکند پیامبر سر و صورت علی را بوسید بزرگان از یاران و صحابه ی پیامبر بلند شدند و پای علی را بوسیدند عمر بن خطاب بآنحضرت عرض کرد چرا زره او را نگرفتی کسی در عرب زرهی مانند آن ندارد حضرت فرمود: من شرم کردم که او را برهنه کنم ابن مسعود این آیه را میخواند و کفی الله المؤمنين القتال و کان الله قویاً عزیزاً (۲) اوگوید که این کارزاریکه مؤمنان را کفایت کرد

(۱) احزاب ۲۵ و برگردانید خدا آنان را که کافر شدند باخشم خوردنشان که خبری نیافتند.

(۲) احزاب ۲۵ خداوند کفایت کرد مؤمنان را از کارزار و خدا بر همه چیز توانا باشد.

بواسطه علی بود .

پیامبر در این روز در باره‌ی علی فرمود : که مبارزه‌ی علی با عمرو بن عبدود عامری بر تر از عبادت امت من است تا روز رستاخیز ربیعہ‌ی سعدی گفته که خدمت حذیفه‌ی یمانی رسیدم و گفتم ای ابا عبد الله هنگامیکه علی را ستایش میکنم اهل بصره بمانمیکویند شما در باره‌ی علی خیلی زیاد روی میکنید آیا مرا حدیثی نمی‌کنی ؟

سپس حذیفه گفت ای ربیعہ از علی چه میپرسی بآن خدائیکه جان من در دست قدرت اوست اگر تمام کردار یک یاران پیامبر را از زمان بعثت او تا روز قیامت در یک پله ترازو بگذارند و عمل علی در پله‌ی دیگر همانا عمل علی بر تمام آنها برتری دارد ربیعہ گفت این چیز است که کسی دنبال این حرفها نمیرود .

سپس حذیفه گفت ای مرد احمق چه طور علی این جور نبود در صورتیکه کجا بودند ابو بکر و عمر و حذیفه و تمام یاران رسول خدا روز مبارزه‌ی با عمرو بن عبدود که مبارز و هم آورد میخواست تمام مردم از رفتن بمیدان خود داری کردند سوای علی **علیه السلام** همانا علی قدم بمیدان گذاشت و با او جنگید سپس او را کشت بآن خدائیکه جان حذیفه در دست اوست هر آینه عمل علی در آن روز از نظر پاداش بزرگتر است از اعمال یاران و اصحاب محمد تا روز قیامت .

خواهر عمرو هنگامی که برای برادرش گریه میکرد گفت کی بوده آنکسی که چنین جرئتی بر عمرو داشته بوی گفتند علی بن ابیطالب بوده ، گفت دگر گریه نمی‌کنم مرگش بدست هم‌شانی

بزرگوار بوده ولی اگر اشکم برای او جاری شود خشک نمیکرد برادرم با قهرمانان جنگید و با هم آوردان پیکار داد ولی مرگش بدست قویش بوده بعد این اشعار را سرود :

۱- لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لکننت ابکی علیه دائم الابد (۱)

۲- لکن قاتله من لا نظیر له و کان یدعی قدیماً بیضة البلد (۲)

جنگ چهارم پیکار خبیر

فتح درین جنگ هم بوسیله امیر المؤمنین علیه السلام بود زیرا که پیامبر یهودیان را در تنگنای محاصره مدت بیست شب وانندی در خبیر فرار داد در بعضی از روزها در خبیر را باز کردند خندق کنده بودند برای حفظ جانسان مرحب از درون قلعه بیرون آمد با همراهانش مهیای جنگ شداد پیامبر ابی بکر را جلو خواند پرچم را بدست او داد با گروهی از مسلمانان و مهاجران سپس او از میدان برد فرار کرد چون روز دیگر شد پرچم را بدست عمر داد اندکی با آن پرچم حرکت کرد بعد رو بفرار نهاد .

سپس پیامبر فرمود : علی را بیاورید بعرض رسانند که چشم او درد میکند فرمود پرچم را بدست کسی بدهم که خدا و رسولش را دوست دارد خدا و رسول هم او را دوست دارند و رو آورده ی به جنگ

(۱) اگر قاتل غیر از علی بود من همیشه برای او گریه میکردم.

(۲) لکن قاتلش مردیست که مانند ندارد از قدیم او را مردم شهری

شهر میخواندند.

است و هیچگاه فرار نمیکنند سپس علی آمد و پیامبر فرمود: چه ناراحتی داری عرض کرد درد چشم و درد سر سخت مرا ناراحت دارد فرمود بنشین و سرخویش را روی زانوی من بگذار بعد از آب دهنش بر دو چشم و سرش مالید و در باره اش دعا کرد، چشمانش باز شد و درد سرش آرام گردید بعد پرچم را بدست علی داد و فرمود برو که جبرئیل با تو است و پیروزی در برابر تو باشد علی علیه السلام رفت تا به حصار خیبر رسید از آنسوی مرحب از میان حصار بیرون آمد در حالتیکه دو زره بر تن و دو خود بر سر داشت سنگی را هم سوراخ کرده بر سر نهاده سرانجام بین علی و مرحب دو ضربت رد و بدل شد تا گاه علی ضربتی بر سرش نواخت آن سنگ و خودی که بر سر داشت شق شد و شمشیر بدندانهای او رسید و سپس روی زمین افتاد و همراهانش روی بفرار نهاده بقلعه اندر شدند و در قلعه را بستند گروهی فراوان با آنان جنگیدند ولی نیروی اینکه در را باز کنند نداشتند.

امیر المؤمنین آمد در خیبر را از ریشه کند و روی دست گرفت و پلی بالای خندق قرار داد تا مسلمانان از فراز آن عبور کردند و گذشتند و پیروز شدند غنیمت ها بدست آوردند چون برگشتند علی در را با دست راستش هفتاد ذرع دور انداخت در صورتیکه آن در را بیست نفر میبستند هفتاد نفر از مسلمانان آن در را احاطه کردند علی علیه السلام فرمود: بخدا سوگو کند در خیبر را به قدرت و نیروی جسمی خود نمکنم بلکه بقدرت الهی بود.

جنگ پنجم غزوه‌ی ذات سلسله

و داستان این جنگ این است که عربی بسوی پیامبر آمد و عرض کرد ای رسول خدا گروهی از عرب گرد آمده‌اند در وادی رحل بر این تصمیمند که در مدینه بر نوشیخون زنند پیامبر فرمان الصلوة جامعه داد مردم در مسجد گرد آمدند و پیامبر آنانرا ازین حمله‌ی ناپهنگام دشمن آگاه کرد فرمود کیست که این خطر را دفع کند؟ گروهی از اهل صفه و دیگران پیش جستمند و گفتند ما آماده‌ایم هر کسی را میخواهی بر ما امیر کن جمعیت آنان هشتاد تن بود.

پیامبر ابابکر را طلب کرد و فرمود امیر ایمان باش و بروید، آنان با فرمانده خود بطرف دشمن آمدند متأسفانه مسلمانان را شکست دادند و فرار نمودند گروهی از مسلمانان کشته شدند ابی بکر فرار کرد و بسوی پیامبر آمد سپس عمر را با گروهی فرستاد برای دومین بار مواجهه با شکست شدند و روی بفرار نهادند.

این شکست پیامبر را ناراحت کرد، عمرو بن عاص عرض کرد ای رسول خدا این بار مرا بفرست زیرا که در جنگ بانی رنگ باید پیش رفت شاید من ایمان را بانی رنگ شکست بدهم رسول خدا او را با گروهی فرستاد چون بدانوادی رسیدند سر بازان دشمن از سنگرها بیرون آمدند گروهی از آنانرا کشتند مسلمانان برای سومین بار فرار کردند.

بعد رسول خدا امیر المؤمنین را خواست و او را بسوی دشمن فرستاد

(۱) هرگاه پیامبر اعلامیه‌ای میخواست بدهد دستور میداد بلال صدا میزد الصلوة جامعه و مردم برای نماز بعدی مثل روز جمعه جمع می‌شدند.

برایش دعا کرد چند قدم تا مسجد احزاب بدرقه‌ی او رفت گروهی را همراه او فرستاد که از آنجمله ابو بکر و عمر و عاص بود از راه عراق بطرف آنان رفتند ولی میرا به راه راطی میکردند بطوری که آنان فکر نمی‌کردند که اینگونه بچنگشان میروند بعد از راهی سخت و باریک روی بدانوادی آوردند.

علی علیه السلام شب راه میرفت و روز را پنهان میشد چون بآنان رسیدند بارانش را فرمود خود را سبک بار کنید آنان آنکه داشت و توقف کردند تا از جلو آنان پیش آمد چون عمر و بن عاص این تا کشاکش جنگی را از آنحضرت دیدن یقین کرد که پیروزی نصیب مسلمانان میشود ابی بکر را فرسایند و گفت این زمینی است که گفتار و گریه فر اوان دارد علاقه بر این ها راهی است سنگلاخ عبودش سخت است بلکه از راه بنی سلیم هم بدتر است صلاح این بود که از بالای وادی میرفتیم خیال داشت که مردم را همراه کنند و از علی علیه السلام بواسطه‌ی حسدی که داشت برگردانند.

قرار شد همین سخن را بعلی بگویند ابی بکر سخنانش را بعلی گفت اما امیر المؤمنین اصلاً جوابش را نداد حتی به يك جمله عمر و بن عاص به عمر بن خطاب گفت تو برو بگو از این راه برگردد عمر هر چه گفت علی نپذیرفت و پاسخش را نداد عمر گفت خود ما را چه بکشتن بدهیم بیائید بالای وادی برویم مسلمانان گفتند پیامبر بما فرمان داده که مخالفت علی را نکنیم چه طور میشود حرف دشمن را بشنویم و او را مخالفت کنیم بدین حال بودند تا آنکه سپیده دم طالع شد ناگهان بر آنقوم حمله کردند و آنان را غافلگیر نمودند و خداوند مسلمانان نیروی پیروزی داد.

جبرئیل بر پیامبر فرود آمد سوره و العاديات ضحاً قال الموريات

قد حاقاً للمغیرات صبحاء (۱) را آورد این سوره - و گندی است از طرف خدای تعالی به سپاه امیر المؤمنین علیه السلام و شناساندن حال سپاه رابه پیامبر و مرده دادن اصحابش رابه پیر و زی علی و یارانش و فرمان دادن آنرا که باستقبال بروند پیامبر پیاده استقبال کرد علی از اسب پیاده شد و در برابر پیامبر قرار گرفت .

پیامبر فرمود اگر از امت نمیترسیدم که در باره ی تو بگویند آنچه را نصاری در باره ی مسیح گفتند (۱) امر و زد در باره ی تو چیزی میگفتم که از برابر هر گروهی که بگذری خاک پایت را برای برکت بردارند زیرا که خدا و رسولش از تو خوشنودند. این جنگ ذات السلاسل نامیده شد زیرا که گروهی از دشمنان کشته شدند، جمعی اسیر. کت اسیران را بر ریمان بستند کویا که آنرا به سلسله بسته بودند.

فصلی

بخش دوم (۲) صحنه های جنگهای آنحضرت است که بعد از رسول خدا اتفاق افتاد زیرا که آنحضرت گرفتار آزمایش بجنگ ناکثین و قاسطین و مارقین گردید و همانطوریکه پیامبر از آنها خبر داده بود .

توضیح این جنگ ها بطور اختصار اینست که بعد از آنکه

(۱) سوگند بر رنده با دوز نفس زدن نفس زدن سپس سوگند به بیرون آوردن گان آتش از سنگ به سمهای خود پس آنها که وسیله غارت شوند در صبح (۲) یعنی او را خدا دانستند .

(۳) یعنی اول جنگهای علی در زمان پیامبر دوم جنگهای بعد از پیامبر .

خلافت باعلی بر گشت و مسلمانان بوی بیعت کردند طلحه و زبیر از میان مسلمانان برخاستند و بیعت خود را شکستند و بسوی عایشه رفتند برای مبارزه باعلی کرد آمدند از آنجا به بصره رفتند گروهی فراوان از مردم بصره بآنان پیوستند سپس برای پیکار باعلی بیرون آمدند علی علیه السلام بیرون شد و خواست آنان را برگرداند ولی برنگشتند آنان را نصیحت کرد پذیرفتند بلکه پافشاری در پیکار نمودند علی با آنان جنگید بطوریکه هفده هزار و هفتصد و نود نفر بقتل رسیدند آنان سی هزار نفر بودند ولی از سر بازان علی علیه السلام یک هزار و هفتاد نفر مقتول شده بودند که تمامشان بیست هزار سر باز بود این پیکار جنگ جمل نامیده شده و این جنگ تا کین (۱) بود

پس از این جنگ سرگرم نبرد صفین شد جنگ او با معاویه بود که آن جنگ را جهاد قاسطین گویند این جنگها از داستانهای بزرگی است که بچه های رحم را بدغدغه می آورد و کودکان را پیر میکند علی علیه السلام هجده ماه مشقت های این جنگ را تحمل کرد در این جنگ از دو طرف حد اقل یکصد هزار نفر کشته شد هفتاد و پنج هزار از سپاه معاویه و بیست و پنج هزار از سپاه علی و در این جنگ شبی است بنام لیلۃ الهمیر که جنگ سختی در آنشب در گرفت و سی و شش هزار نفر از هر دو طرف کشته شدند تنها علی علیه السلام در آنشب پانصد و بیست و سه سر باز کشت زیرا که آنحضرت هر سر بازی را که میکشت تکبیر می گفت تکبیرهای آنحضرت را در

(۱) یعنی کسانی که بیعت را شکستند .

آنشب شمر دند یا عدد و بیست و سه تکبیر بود.

روز آنشب کشته شد گانی که بدست علی کشته شده بود بوسیله‌ی ضربت‌های آنحضرت که هر سر باز را بیک ضربت کشته بود شناختند که اگر از طرف سر زده بود شمشیر از طول آن سر باز را دو نیم کرده و اگر از طرف پهنا زده بود از کمر بدو نیم شده بود.

و روایت شده که علی علیه السلام در آنشب دست از جنگ کشید زرهش را بسکه خون داشت و سنگین شده بود بیرون آورد و در بامداد این شب کار سر بازان علی مرتب شد پیروزی جنگ برای آنان درخشید و نشانه‌های فتح آشکار شد مالک اشتر سر بازان دشمن را دنبال کرد تا بلشکر گاهشان برگرداند سر بازی بجای نماند مگر اینکه او را گرفتند معویه هم بسرعت روی بفرار گذاشت تا عمرو بن عاص وضع را چنین دید بمعویه گفت قرآن‌ها را بر فراز نیزه قرار دهید و آنان را بسوی کتاب خدا بخوانید معویه رای او را پسندید.

قرآن‌ها را بر فراز نیزه‌ها بلند کردند قاریان قرآن که در سپاه علی بودند دست از جنگ کشیدند و برگشتند جمعیت آنان چهار هزار نفر سواره بود گویا آنان کوهی از آهن بودند بهحضرت امیر المؤمنین عرض کردند پی مالک اشتر بفرست که برگردد از جنگ این گروه، حضرت بآنان فرمود این کار نیرنگ عمرو عاص و شیطن است اینان مرد قرآن نیستند و قرآن را قبول ندارند گفتند ناچار باید مالک اشتر را برگردانی و گرنه ترا خواهیم کشت یا ترا تسلیم دشمن می‌کنیم.

حضرت پی مالک فرستاد مالک سفارش کرد نزدیک به پیروزی شده ام اکنون وقت برگشتن من نیست سپس مالک اختلاف یاران علی را فهمید برگشت و باقاریان درشتی کرد آنان را فحش داد آنان هم مالک را فحش دادند و سر اسبانشان را برگرداندند بطرف جنگ برگشتند آتش جنگ فرو نشست امیرالمؤمنین کس بسوی دشمن فرستاد و از آنان پرسید چرا قرآنهارا بر فراز نیزه قرار داده اید گفتند برای خواندن مردم را بسوی عمل بآنچه که درین قرآن است که ما و شما بحکم قرآن عمل کنیم و قیام نمائیم ناحق بجای خودش برگردد .

امیرالمؤمنین لبخندی بر لبانش نقش بست و از روی تعجب فرمود پس ای سفیان تو مرا بعمل کردن بکتاب خدا دعوت میکنی حال اینکه من کتاب گویای خدایم این شکفت آورترین شکفتی هست و کاری عجیب است بعد با بقاریان سبک سر فرمود این کار نیراک عمروعاص است امیرالمؤمنین عبد الله عباس را از طرف خود معین فرمود ولی آنان موافقت نکردند مالک اشتر را معین کرد پذیرفتند ابوموسی اشعری را انتخاب کردند .

سپس علی علیه السلام فرمود : ابا موسی اشعری از نظر عقل و خرد نا توانست میل او بطرف دشمن ما است عرض کردند ناچار باید ابو موسی حکم از طرف شما باشد معویه هم از طرف خود عمروعاص را معین کرد و عمروعاص ابوموسی را فریب داد تا علی را از خلافت خلع کند و او هم معویه را خلع کند عمروعاص ابوموسی را پیش انداخت

زیرا که او از نظر سن از عمرو و عاص بزرگتر بود.

ابوموسی بر فراز منبر قرار گرفت و سخنرانی کرد امیر المؤمنین را از خلافت عزل کرد بلافاصله عمرو و عاص بلند شد و بر فراز منبر قرار گرفت و سخنرانی کرد و معویه را بخلافیت ثابت کرد سپس ابوموسی را بیاد فحش گرفت آن دو یکدیگر را لعن و نفرین کردند علی علیه السلام بیادش که قاری قرآن بودند او را وادار به حکمین کردند فرمود مگر شما نگفتم این نیز نک عمو و عاص است فریب او را نخورید شما نپذیرفتید.

آنان گفتند خدا ایشان را لعنت کند سزاوار نبود که حرف ما را بپذیری، تو بواسطه اینکه حرف ما را بپذیرفتی نافرمانی خدا و رسولش را کردی چون نافرمانی کردی دیگر اطاعت تو بر ما واجب نیست از کوفه برای جنگیدن علی بیرون شدند عبدالله بن وهب و ذوالثدیبه را امیر خویش قرار دادند و گفتند ما برای خدا با تو مبارزه می کنیم سپس آنحضرت این آیهی از قرآن را در باره ی آنان قرائت کرد.

و هل اثمکم بالاخسرین اعمالا . الذین ضل سبیلهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا (۱).

بعد آتش جنگ شعله ور شد امیر المؤمنین بر آنان یک حمله کرد و بفاصله ی یک ساعت تمام آنان را از پای در آورد فقط نه نفر باقی ماندند که آنها هم فرار کردند ولی از سران آنان علی علیه السلام نه

(۱) کهف ۱۰۳ آیا خبر دهم شما را بزیانکارترین مردم از نظر عمل و کردار، آنانکه کوششهایشان در زندگی دنیا تباه شده ایشان گمان می کردند کردار خوب انجام می دهند -

نفر کشته شدند علی علیه السلام پیش از شروع جنگ خبر داده بود که از ما ده نفر کشته میشود و از آنان ده نفر جان سالم بدر نمیبرند پس جنگ را جنگ نهران گویند و آن جنگ حضرت است بانهرانیان مارقین همانها که رسول خدا در باره ی آنها فرمود که آنان بدترین آفریدگانند ولی بهترین آفریدگان و بزرگترین خالق در روز رستاخیز در پیشگاه خدا آنان را می کشد .

و نیز از برتری های آنحضرت که منحصر بفرداوست این است که صفات ضد یکدیگر در او گرد آمده و جمع است میان صفت هایی که باهم جدائی دادند و نقطه ی مقابل یکدیگر باشند همانا آن حضرت شب ها را شب زنده داری می کرد و روزها را روزه می گرفت با آن جنگهایی که آنها را یاد آوری کردیم و باندک چیزی افطار میکرد با نمک و نان جو بدون خورش همانطوریکه در باب زهد آنحضرت گفتیم و هر کس با این جور غذائی زندگی کند ناتوانست و ضعیف ولی امیرالمؤمنین علیه السلام با این حال نیر و مند ترین مردم بود از نظر نیرو و قدرت ، همانا او در خیبر را که هفتاد نفر از مسلمانان باز و بسته می کردند از جای کند چندین متر بدور افکنده بعد آن در را بجای خودش بر گرداند پس از آنکه آن را بر فراز خندق قرار داد. او چنین بود که در صحنه ی پیکار خودش وارد می شد و سر بازان را می کشت ازین نظر بود که او را در میدان نبرد با چهره ای گرفته و درهم دیدار میکردند در همین حال باز او مهر باترین مردم بود ولی لاله و قلبی مهربان داشت خوئی پسندیده و چهره ای باز نشان میداد

بطوریکه گروهی از منافقان او را نسبت به شوخی میدادند و این برتریهایست که از طریق و راه دشمنان وارد شده که نتوانسته اند آنها را پنهان کنند زیرا که آنقدر مشهور و آشکار بوده که پنهان نشده و تمام این فضائل دلیل بر امامت و پیشوائی اوست.

این فضائلی که از طرف دشمن بود پس چه خواهد بود برتریهاییکه از طریق و راه اهل بیت علیهم السلام وارد شده زیرا که دانشمندان شیعه رضوان الله علیهم کتابها در فضیلت و دلائل امامت آنحضرت نوشته اند و جمع آوری کرده اند که بدست آوردن آمار و شماری آنها مشکل است.

در جمله ی آنها کتاب بی مانندی که از تصنیفات امام بزرگ، دریای بیکران علم، سرچشمه ی خویها و حکمت ها، جمال اسلام و مسلمانان حسن بن مطهر حلی که بکتاب الفین نامیده شده در آن کتاب یک هزار دلیل از قرآن و یک هزار دلیل از سنت رسول بر امامت علی بن ابیطالب آورده.

اگر دلیلی بر امامت آنحضرت نباشد جز عصمت و یاکدامنی و تصریح پیامبر همین دو کافی است این دوازه جهت است که هرگاه امام دارای عصمت نبود جایز است خطا کند سپس بامام پیشوای دیگری که عصمت داشته باشد نیازمند است که او را از خطا بر گرداند اگر چنین باشد تسلسل لازم آید (۱) و تسلسل هم که از محالات است زیرا سببی که نیازمند بامام است خطا را بر امت روا میدارد پس روانیست

(۱) تسلسل این است که بجائی منتهی نشود.

که امامی چنین باشد و گرنه فائده‌ی امامت از میان میرود و بواسطه‌ی اینکه امام نگهدار شریعت است اگر امام معصوم نباشد روا افتد که خطایی در دین وارد شود، زیاده و کمی در دین کند بنابر این دین از خطاها و لغزش‌ها و خللها نگهداشته نمی‌شود.

و نیز بواسطه‌ی اینکه اگر روا باشد امام گناه کند یا مردم از او پیروی میکنند یا نه اگر از او پیروی کنند لازم آید کمک بر گناه که خدا کمک بر گناه را نفی کرده بقول خودش که میفرماید «ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان» (۱) یا اینکه از آن امام پیروی نمی‌کنند پس امام نیست بواسطه اینکه وجودش فایده‌ای ندارد با همه‌ی اینها امامت از طرف خداوند است و خدای تعالی حکیم است جز معصوم و پاکدامن را برای امامت بر نمی‌گزیند.

پس در این هنگام واجب می‌باشد که امام بعد از پیامبر ﷺ علی بن ابیطالب باشد بجهت اینکه همه را عقیده بر عصمت و پاکی او است نه غیر او اماروایات در این باب فراوان و بسیار است که بتوانم رسیده از گذشتگان بآیندگان که پیامبر آشکارا بخلافت علی تصریح کرده مانند گفته‌ی آنحضرت که فرموده که تو خلیفه‌ی پس از منی و بر آنحضرت با امارت مسلمانان سلام کردند حرف او را شنیدند و از او اطاعت کردند و غیر از این خبرها.

اما دلیلهای بر امامت او گفته خدای تعالی است «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین» (۲) یعنی کسانی که راستی آنان

(۱) ماده ۳ و کمک بر گناه دشمنی مکفید.

(۲) توبه ۲۰ یکسانیکه ایمان آوردید پرهیزید خدا را و بار استگویان باشید

معلوم شده و صدق و راستی دانسته نمیشود مگر از معصوم و معصومی نیست مگر علی پس امامت برای او معین است .

و از جمله آن دلائل است که با بکر و عباس ابتدا هر دو کافر بودند صلاحیت از برای امامت نداشتند بدلیل قول خدای تعالی « لا ینال عهدی الظالمین » (۱) پس معین است که او از برای خلافت سزاوار است .

و نیز از جمله ی دلایل بر امامتش این است غیر از مستمکر است بواسطه ی اینکه کافر میباشد و میل بسوی مستمکر در قرآن نهی شده بواسطه ی گفته خدای تعالی « ولا یرکنوا الی الذین ظلموا » (۲) پس مسلم او برای خلافت سزاوار است و از آن جمله است گفته خدای تعالی « و اما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کمون » (۳) جز این نیست که رهبر شما خدا و رسول خدا و آنانکه نماز را بپا میدارند و در حال رکوع زکوة میدهند میباشد ولی آنکسی است که از همه سزاوارتر بدخالت کارها میباشد چنانچه در گفته ی فقیهاست که ازدواجی نیست مگر بواسطه ی ولی و صاحب اختیار و امام ولی ندارد پس یا اینکه در الذین آمنوا مراد تمام مؤمنانست یا بعضی اول که باطل است بواسطه اینکه لازم می آید ولی و مولی یکی باشد .

و بواسطه اینکه ولایت در آیه مقید بدادن زکوة آنهاست در

(۱) بقره ستمگران به پیمان من نمیرسند .

(۲) هود ۱۱۸ و باید بسوی ستمگران میل نکنید .

(۳) مائده ۶۰

حال رکوع شده و این صفت برای همه میسر نیست پس معلوم است مراد گروه معین باشد نه همه پس درین هنگام آن دهنده‌ی زکوة علی باشد و پس زیرا هر کس قائل است که آیه همگانی نیست معتقد است دهنده‌ی زکوة در حال رکوع علی علیه السلام است اگر گفته شود مراد غیر علی است خرق اجماع است زیرا اجماع نظرشان در آیه به علی علیه السلام است اما بنا بقول کسانی که میگویند آیه عمومیت دارد و همگانی است باز داخل بودن علی در آیه آشکار است زیرا که علی علیه السلام بزرگ آن است.

و از جمله دلائل نیز خیر مشهور غدیر است که بزودی داستانش بنظر خوانندگان خواهد رسید و از جمله دلائل قول و گفته‌ی خدای تعالی است «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (۱) اولی الامر در اینجا تمام مردم نیست اگر چنین باشد اطاعت کننده و فرماندهنده هر دو یکی میشود بنا بر این پس آیه عمومیت ندارد مراد آیه بعضی است که آن بعض معصوم و پاکدامن است زیرا که محال است برتری دادن بدون اینکه برتری داشته باشد. معصوم و پاکدامنی هم جز علی در اینجا نیست پس مراد از اولی الامر و رهبر در این جا علی است.

و از عجائب این است که علی علیه السلام در زمان پیامبر همیشه امیر و زمامدار و جانشین او بوده پیامبر علی را زمامدار مدینه قرار داد، در یمن او را فرستاد، پرچم را در تمام جنگ ها باو داد در هر لشکر یکی

(۱) اطاعت خدا و رسول و صاحب اختیار از خود نمائید.

پیامبر نبود علی امیر بود ، جانشین پیامبر بود هنگامیکه رسول از مکه هجرت کرد ، پرداخت کننده ی وامهای او بود ، امانتهای او را بصاحبانش برگرداند ، زنان پیامبر را بمدینه آورد ، در جای پیامبر خوابید جانش را برای نگهداری رسول خدا در مرض نابودی قرار داد با اینکه جز علی در زمان زندگی پیامبر کسی صلاحیت اینکارها را نداشت چنانکه دیگران را پیامبر از رساندن سوره ی براء بواسطه ی عدم لیاقتشان عزل کرد .

هنگامیکه عایشه او را بجای پیامبر برای نماز فرستاد پیامبر پرسید کی نماز میخواند عرض کردند ابوبکر است پیامبر از خانه بیرون شد در حالیکه بردوش علی و فضل بن عباس تکیه کرده بود وارد مسجد شد سپس او را از محراب دور کرد و خودش نماز را خواند و حال اینکه اسامه بن زید بر او و عمر امیر و فرمانده بود ولی در آن لشکر علی نبود که اسامه بر او امارت کند چگونه امر امامت به ابوبکر واگذار میشود با اینکه پیامبر کوچکترین چیزی را به او واگذار نمی کند و ترك می گویند کسی را که پیامبر بواسطه ی مشکلات از رویدادها مخصوص میگردد باید این کاری شکفت آور است خدا ما و شما را نگهدارد از پیروی نفس و فریب خوردن بیاطلها .

فصل

درین فصل پاره ای از برتریهای آنحضرت را از طریق و روش اهل بیت یادآوری می‌کنیم.

از ابن عباس روایت شده که مردی از رسول خدا پرسید از عملی که بواسطه آن میشود وارد بهشت شد رسول خدا فرمود: «نمازهای واجب را بخوان و روزه‌ی ماه رمضان را بگیر و غسل از جنابت بکن و علی و اولادش را دوست بدار وارد بهشت بشو از هر دری که بخواهی بخداوندی که مرا بحق برانگیخت اگر یک هزار سال نماز بخوانی، هزار سال روزه بگیری، یک هزار بار حج بجای آوری، هزار مرتبه در راه خدا بجنگی، یک هزار بنده در راه خدا آزاد کنی، ثورات و انجیل و زبور و قرآنرا بخوانی، تمام پیامبران را ملاقات کنی و با هر پیامبری یک هزار سال خدا را عبادت کنی و در رکاب هر پیامبری هزار بار در راه خدا پیکار کنی، با هر کدام هزار مرتبه حج بجای آوری بعد بمیری و در دل تو دوستی علی و اولادش نباشد خداوند ترا وارد جهنم کند با منافقان».

آگاه باشید باید گفته‌ی مرا در فضیلت علی بعد از و غائب برسانید زیرا که من در باره‌ی علی چیزی را نمیگویم مگر از طرف جبرئیل و جبرئیل هم مرا از طرف خدا خبر داده همانا جبرئیل در دنیا برادری جز علی انتخاب نکرده، آگاه باشید هر کس میخواهد علی را دوست دارد و هر کس میخواهد دشمن دارد زیرا خدای تعالی بر خودش واجب فرمود که دشمن علی را هیچ گاه از آتش بیرون نیاورد.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده هر کس ما را برای رضای خدا دوست بدارد و دوستان ما را دوست دارد نه برای دنیا ازین دوستی ضرری نه بیند و دشمنان ما را دشمن دارد و دشمنی آنان را در دلش پنهان کند بعد روز قیامت وارد محشر شود و بر او باندازه‌ی تپه‌های ربك و كف دریاها گناه باشد خدای تعالی برایش می‌آمرزد.

و از آنحضرت روایت شده که همانا خدای تعالی برای مؤمنان ضمانت کرده راوی گوید عرض کردم چه ضمانتی کرد؟ فرمود: ضمانت کرده که اقرار پیرو ردگاری خدا و پیامبری محمد و امامت علی نماید و واجب خدا را بجای آورد خداوند او را در جوارش مکان دهد راوی گفت عرض کردم بخدا سوگو کند که این کرامتی است که هیچ يك از کرامتهای انسانها بآن شباهت ندارد بعد حضرت ابو عبدالله فرمود: کردار اندك انجام دهید ولی از نعمت فراوان برخوردار شوید

و از حضرت علی بن موسی الرضا از جدش از پدرانش روایت شده که رسول خدا فرمود: دوستی ما اهل بیت کفاره‌ی گناهان است و حسنات را زیاد میکند و خداوند از دوستان ما و زر و وبال را بر میدارد مگر آنانی که اصرار بر گناه دارند و بمؤمنان ستم کرده‌اند پس خداوند بگناهان فرمان می‌دهد که ثواب شوید.

و از حضرت حسن بن علی علیه السلام روایت شده که رسول خدا فرمود دوستی ما را بر خود واجب دارید زیرا که هر کس روز رستاخیز خدا را دیدار کند و ما را دوست بدارد بواسطه‌ی شفاعت ما وارد بهشت میشود بآنخدائی که جان من در دست او است سوگو کند کردار هیچ بنده فائده ندارد مگر بمعرفت ما و ادا حق ما.

و نیز سند روایت بابن عباس میرسد او گفته از رسولخدا شنیدم که میفرمود: خداوند پنج چیز بمن بخشیده و بعلی هم پنج چیز بخشیده بمن اسمهای اعظم خود را عنایت فرموده بعلی جوامع دانش من را پیامبر قرار داد علی را جانشین و وصی من قرار داد بمن کوثر و بعلی سلسبیل بخشید بمن وحی بعلی الهام بخشیده من را بسوی آسمان به پیشگاه خود سیر داد برای علی درهای آسمان را گشود تا آنچه که من دیدم او نیز به بیند او هم با آنچه من نگاه کردم نگاه کند آنچه را که من تماشا کردم تماشا نماید بعد فرمود ای پسر عباس هر کس مخالفت علی را کند هرگز برای او پشتیبانی و دوستی نمی باشد .

سوگند با خدائیکه مرا بحق برانگیخت هر کس با علی مخالفت کند خداوند نعمتی را که باو بخشیده تغییر میدهد و پیش از آنکه وارد دوزخ شود چهره اش زشت و قبیح میشود اخلاقیش عوض میشود ای پسر عباس درباره ی علی شك و تردیدی نداشته باش زیرا که شك در باره ی علی كفر است و انسان را از ایمان بیرون می آورد و سبب جاویدان بودن در دوزخ میشود .

و از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که گفت از رسولخدا سئوالی کردم از پاسخ سئوال اندکی خود داری فرمود سپس فرمود ای جابر آیا ترا خبر دهم از آنچه از من پرسیدی؟ عرض کردم ای رسولخدا پدر و مادرم فدایت سوگند بخدای شما از پاسخ من خاموش ماندی گمان کردم بر من خشمناکی حضرت فرمود ای جابر بر تو خشمناک نبودم ولی انتظار داشتم از آسمان خبری برایم بیاید سپس

جبرئیل آمد و گفت ای عجم پروردگار تو میفرماید که همانا علی بن ابیطالب وصی و جانشین تو بر اهل و امت تو است و امین تو است و دور کننده دشمنان از حوض تو و پرچمدار تو و او را بسوی بهشت جلو می اندازد.

جابر میگوید عرض کردم اگر کسی باور ایمان نیاورد صلاح میدانی او را بکشم فرمود آری ای جابر این مقام بعلی داده نشد مگر اینکه باید از او پیروی کرد، هر کس پیروی کند او را او فردا با من است هر کس مخالفت او را کند بر حوض وارد نخواهد شد از ابوذر روایت شده که گفت رسول خدا را دیدم که بر شانهی علی زد و فرمود ای علی هر کس ما را دوست دارد نسب او درست است و هر کس ما را دشمن دارد مریض است شیعیان ما صاحبان خانه ها و معدنهای شرفند و کیست حلال زاده باشد و بر دین ابراهیم بمیرد بجز ما و شیعیان ما و بقیه مردم ازین نعمت بدورند و همانا خدا و فرشتگان گناهان شیعیان ما را ویران کنند آنچه آنکه مردم بناها را ویران نمایند.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا هنگامیکه مرا بسوی آسمان سیر دادند بسدرة المنتهی رسیدم صدائی شنیدم که گفت ای عجم بعلی سفارش خیر و نیکو بکن زیرا که او بزرگ مسلمانان و پیشوای پرهیز کاران و جلو دار مؤمنان است.

و از حضرت باقر روایت شده که حضرت امیر المؤمنین بر فراز منبر کوفه فرمود ای گروه مردمان همانا در من از رسول خدا ده صفت است یکی از آنها برای من بهتر است از آنچه که خوردشید بر آنها می تابد

رسول خدا بمن فرمود؟ ای علی تو برادر منی در دنیا و آخرت، تو نزدیکترین مردم بمنی روز رستاخیز در پیشگاه خدای جبار، خانه‌ی تو در بهشت روبروی خانه‌ی من است آنچنانکه خانه‌های برادران دینی روبروی یکدیگرند، تو وارث منی، تو پس از من وصی منی در باره‌ی وعده‌هاییکه دادم، تو نگهدار اهل بیت پس از من باشی، تو بیا دارنده‌ی عدلو داد در میان رعیت من باشی، دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست.

واژ زید بن علی از پدرش از پدرانش روایت شده که رسول خدا فرمود ای علی همانا خداوند مرا فرمان داد که ترا برادر و وصی خودم قرار دهم پس تو برادر و وصی و جانشین باهل و عیال من در زادگی و پس از مرگ من باشی هر کس از تو پیروی کند مرا پیروی کرده و هر کس با تو ستیز کند مخالفت فرمان مرا کرده، هر کس ترا انکار کند مرا انکار کرده، هر کس بر تو ستم کند بمن ستم کرده، ای علی تو از من و منهم از توام.

ای علی اگر تو نباشی هیچ کس با نهروایان پیکار ننماید راوی پرسید که ای رسول خدا نهروایان کیستند فرمود گروهی باشند که از اسلام بیرون آیند مانند نیری که از کمان بیرون رود و حضرت صادق فرمود: فرمان علی باید اطاعت شود و نهی او ترك، ستایش‌های او مانند ستایش رسول خداست، ستایش رسول خدا اینست که بر تمام آفریدگان خدا برتری دارد نکوهش کنندگی علی نکوهش

کننده خدا و رسول خداست نافرمانی در فرمانهای کوچک و بزرگ علی در حد شرك است علی باب الهی است که از آن در به بندگان چیزی بخشیده میشود، اوداهیست که از هر کس از آن راه بیرون آید گمراه است و نیز مانند فرمان علی است فرمان ائمه و پیشوایانی که بعد از علی علیه السلام یکی را پس از دیگری خداوند رکنهای زمین قرار داده است .

اینان حجت های بالغه خداوند بر فراز وزیر زمین اند مگر نمیدانی که امیر المؤمنین میفرمود : من بخش کننده ی بهشت و جهنم از طرف خداوند باشم من فرق گذارنده ی بزرگ میان حق و باطلم من صاحب عصا (۱) و امانتهای پیامبرانم : همانا آنچنانکه حضرت محمد بولایت من اقرار کرد روح الامین و تمام فرشتگان اقرار کردند آنچه را که محمد با خود داشت منهم داشتم و آنچه را که او با خود داشت از طرف خدای سبحان بود .

همانا محمد را پیش خوانند و حله کرامت پوشند و راست اول کسی که در قیامت سخن گوید و حرف زند منهم چنان باشم ، و همانا صفاتی بمن بخشیده شد که با حدی پیش از من از دانی نشده من از حوادث دنیا و مرگ مردم آگاهم انساب و فضل الخطاب را دارايم با آسمان و جهان ملکوت بامر پروردگارم آگاه کردم چیزی از نظرم پنهان نماند .

بدوستی من دین این امت را خدا کامل فرموده از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود دوستان آل علی را دوست بدار اگر چه فاسق باشند و رفاکار و دشمنان آنها را دشمن بدار اگر چه نماز بخوانند

(۱) عسائیکه پیشانی ها را علامت گذاری میکنند .

وروزه دار باشند زیرا من از رسول خدا شنیدم که فرمود آنانکه ایمان آوردند و کردار نیک انجام دادند ایشان بهترین مردمانند سپس توجه بسوی علی علیه السلام کرد و فرمود بخدا سوگند نیکو کاران تو و شیعیان تواند، ای علی وعده گاه تو و شیعه‌ی تو فردا کنار کوثر میباشد در صورتیکه رؤسایان و جاویدان تاجداران و سیاه چشمان در بهشتند حضرت ابوجعفر فرمود چنین در کتاب علی آشکار شده است.

عبدالله سنان روایت کرده که حضرت ابی‌عبدالله فرمود: هرگاه روز رستاخیز شود خداوند ما را مأمور حساب شیعیانمان قرار میدهد هر چه از خدا در باره‌ی آنان بخواهیم خداوند بواسطه‌ی ما بآنان می بخشد هر نعمتی که برای ما باشد برای آنانست سپس حضرت ابی عبدالله این آیه را خواند: «ان الینا باهم ثم ان علینا حسابهم» (۱).

و از حضرت ابی عبدالله روایت شده که خداوند علی را در میان مردمان فاصله بین خود و آفریدگانش قرار داده دانش و دانشمندی جز علی نیست هر کس بدوستی او اقرار کند مؤمن و آنکس که انکار ولایتش را نماید کافر است. و هر کس نسبت جهل و نادانی بعلی دهد کمراه و آنکه کسی را همتای او قرار دهد مشرک است هر کس با دوستی علی وارد محشر شود بهشتی است و آنکه انکار ولایتش را نماید وارد جهنم شود ؟

از حضرت علی بن ابیطالب علی روایت شده فرمود شنیدم نبی اکرم فرمود هرگاه روز قیامت مردم بصحنه‌ی محشر بیایند فریاد

(۱) غاشبه ۲۵ - ۲۶ همانا بازگشت شان بسوی ما و حسابشان بعهده‌ی

ما است .

کننده ای فریاد بزند که ای رسول خدا پاداش بده دوستان خود و اهل بیت خویش را آنانی که اهل بیت تو را دوست داشته اند بواسطه ی تو آنچه بخواهند پاداش بده سپس من میگویم خدا با جزای آنان بهشت است و پس دستور میرسد که بهشت را از آنان پر کن هر قدر که خواهی پس این مقام محمود و پسندیده است که خدا بآن مقام مرا بده داده حضرت صادق علیه السلام فرمود: شیعیان ما جزئی از مایند از زیادی نور ما آفریده شده اند ناراحت میکنند ما را هر چه که آنان را ناراحت کند و شادمان میکند ما را آنچه که آنان را شاد کند هر کس اراده ی ما کند باید قصد شیعیان ما کند آنان وسیله رسیدن بمایند.

و از عبدالله بن مسعود روایت شده رسول خدا فرمود: اول برادری که علی از اهل آسمان انتخاب کرد حاملان عرش بودند بعد جبرئیل بعد میکائیل بعد رضوان خزینه دار بهشت بعد فرشته ی مرگ و همانا فرشته مرگ آنچنانکه بر پیامبران رحم میکند بر دوستان علی علیه السلام نیز رحم میکند و همانا اگر بنده ای هزار سال خدا را عبادت کند آنهم میان رکن و مقام سپس خدا را ملاقات کند در حالتیکه بر علی علیه السلام خشمگین باشد خداوند او را روز قیامت برو در آتش جهنم افکند، حضرت رسول خدا فرمود هر کس با علی دست بدهد و مصافحه کند گویا با من مصافحه کرده و هر کس با من مصافحه کند گویی با او کان عرش مصافحه کرده و هر کس با علی معاافه و روبوسی کند گویا با تمام پیامبران معاافه کرده و هر کس با دوست علی علیه السلام مصافحه کند خداوند بدون حساب گناهانش را بیامرزد و او را وارد بهشت نماید.

و نیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که هر عرش پروردگار نوشته شده «لا اله الا الله محمد بنی الرحمة و علی مقیم المحبة» نیست خدائی جز خدای یگانه محمد پیامبر رحمت خداست علی پیا دارنده ی حاجت است هر کس حقشناسی علی را کند پاک و پاکیزه است و هر کس انکار حق او را کند آفرین شده و نا امید از رحمت خداست .

و در حدیث قدسی است که پروردگار فرموده : سو کند بغزت و بزرگیم هر کسی پیروی علی کند او را وارد بهشت کنم اگر چه نافرمانی مرا نکند (۱) و سو کند به جلال و بزرگی خودم هر کسی که نافرمانی علی را بکند او را وارد جهنم کنم اگر چه اطاعت مرا بکند رسول خدا فرمود : روز قیامت علی به هفت اسم صدا زده میشود : یا صدیق ، یا دال ، یا عابد ، یا هادی ، یا مهدی ، یا فقی ، یا علی ، که یادش تو و شیعیان تو بهشت است بدون حساب ، رسول اکرم فرموده که چون روز قیامت شود خداوند جبرئیل و محمد صلی الله علیه و آله را بر صراط می گذارد که به هیچ کس اجازه عبور ندهند مگر نامه ای از علی بن ابیطالب با او باشد .

و نیز ابن عباس از رسول خدا روایت کرده آنکه در باده ی علی شك دارد روز رستاخیز از قبر بیرون میشود و طوقی از آتش در گردن اوست که سیصد شعله دارد ، بر هر شعله ای شیطان است که بصورت او میزنند تا او را بجایگاه حساب می آورند ، علی علیه السلام فرموده که این امت هفتاد

(۱) کنایه از اینکه من بواسطه علی گناهانش را می آمرزم چنانچه در دنیا هم معمول است اگر مخالفت کسی را بکنید بوسیله واسطه از جرم و خطا در میگذرند .

و سه گروه میشوند هفتاد دو گروه از آنان در آتشند فقط يك فرقه‌ی از آنان در بهشتند آنان همان کسانی‌اند که خداوند در باره‌ی شان فرمود: «وَمِنْ خَلْقِنَا اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (۱) که من و شیعه‌ی من باشند.

و نیز رسول خدا فرموده که خدای تعالی بمن و علی میفرماید وارد بهشت کنید هر کس را که شمارا دوست داشته و داخل آتش کنید آنانی که شمارا دشمن داشته‌اند و بیان همین مطلب است گفته‌ی خدای تعالی که میفرماید: «القیافی جهنم کل کفار عنید» (۲) ملاقات خواهند کرد جهنم را کافران کینه توز و نیز رسول خدا فرموده که ای علی همانا خدا تو و شیعه‌ی ترا و دوستان شیعیان و دوستان دوستان شیعیان را می‌آموزد مرده بر تو باد که شرك از تو کننده شده و تو کافون و سرچشمه‌ی دانشی.

و با سندهای معتبر از رسول خدا روایت شده که فرموده یا علی خدا من و ترا از نور آفریده، هنگامیکه آدم را آفرید پس این نور را در صلب آدم قرار داد از آنجا به صلب عبدالمطلب منتقل شد سپس ما و تو از صلب عبدالمطلب از یکدیگر جدا شدیم من در پشت عبدالله و تو در پشت ابیطالب قرار گرفتی پیامبری برای من شایستگی دارد و جانشینی و وصایت جز تو سزاوار دیگری نیست، هر کس وصی

(۱) اعراف ۱۸۱ و از آنان آفریدیم جماعتی را که هدایت یابند

بحق و بآن عدالت میکنند.

(۲) ق ۲۳ وارد جهنم کنید هر تأسیس عناد کننده را.

بودن ترا انکار کند پیامبری مرا انکار کرده و هر کس نبوت و پیامبری مرا انکار کند خداوند او را برو در آتش افکند .

و باسندهایش روایت شده که سماعة بن مهران بر حضرت صادق وارد شد حضرت پرسید شریبترین مردم کیست ؟ عرض کرد ای پسر رسول خدا مائیم بدترین مردم سماعة گفت چنان حضرت خشمگین شد که چهره‌ی مبارکش سرخ شد سپس در حالتیکه تکیه کرده بود بیدرنگ دو زانو نشست و فرمود سماعة شریبترین مردم کیست ؟ عرض کردم بخدا سوگند ای پسر رسول خدا بشما دروغ نگفتم مائیم بدترین مردم در پیش مردم زیرا مردم ما را کافر پندارند و رافضی سپس نگاهی بمن کرده و فرمود چه خواهد بود حال شما آن روز که شما را بسوی بهشت بکشانند و دشمنان علی را بسوی جهنم سپس آنان بشما نگاه کنند و بگویند چه باعث شده نمی بینیم مردانی را که ما آنان را از اشرار می شمردیم .

ای پسر مهران هر کس از شما بدی انجام داد او را بسوی خدا می بریم و درباره‌ی او شفاعت می کنیم بخدا سوگند که ده مرد از شما وارد جهنم نخواهد شد بخدا سوگند که پنج نفر از شما وارد آتش نخواهد شد بخدا سوگند سه مرد از شما وارد جهنم نمی شود بخدا یک نفر هم از مردان شما وارد جهنم نمیشود پس شما بدرجات برسید و افسرده خاطر کنید دشمنان را بوسیله ورع و پرهیزکاری .

و از ابی المفضل از ابی ذر رضی الله تعالی عنه است که همانا علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص

را عمر بن خطاب فرمان داد که وارد خانه ای شوند و در آنرا به بنددند سه روز آنرا مهلت داد که در کار خود مشورت کنند اگر پنج رای با همدیگر موافق شد و یک نفر مخالفت کرد مرد مخالف کشته شود یا اگر چهار نفر رأیشان یکی و دو نفر مخالف بودند آن دو نفر کشته شوند پس از مشورت و موافقت آراء بایکدیگر علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: دوست دارم آنچه را که میگویم گوش فرا دهید اگر سختم حق بود بپذیرید و اگر باطل بود نپذیرید.

فرمود شما را بخدا سو کنند، یا اینکه فرمود شما را بخدائیکه رازنهانی شما را میداند و راست و دروغ شما را میداند سو کند میدهم آیا در میان جمعیت شما کسی هست که پیش از من ایمان بخدا و رسولش آورده باشد و پیش از من بهر دو قبله نماز خوانده باشد؟ عرض کردند نه.

پس فرمود آیا در میان شما کسی جز من هست که خداوند عزوجل در باری او گفته باشد: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم» (۱) عرض کردند نه سپس فرمود: جز من در میان شما کسی هست که پدرش رسول خدا را باری و کفالتش را کرده باشد؟ عرض کردند نه فرمود: آیا در میان شما کسی هست که پیش از من خدا را یکتائی عبادت کرده باشد و آئی بخدا شرك نیاورده باشد، عرض کردند نه.

فرمود آیا کسی جز من هست که عمویش حمزه ی سیدالشهداء

(۱) نساء - ۶۲ ای کسانی که ایمان آورده اید فرمان خدا و رسول و اولی الامر خویش را اطاعت کنید.

باشد ؟ عرض کردند نه، فرمود کسی در میان شما هست که همسرش بزرگ
زنان اهل بهشت باشد جز من ؟ عرض کردند نه . کسی در میان شما هست
که دو فرزندش بزرگ جوانان بهشت باشد ؟ گفتند نه، از من دانای در میان
شما بناسخ و منسوخ قرآن و سنت پیامبر کسی هست ؟ گفتند نه .

سپس فرمود : در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا ده
مرتبه اسرار و رازهای نهانش را باو گفته باشد عرض کردند نه فرمود
آیا جز در باره من رسول خدا در باره کسی دیگر گفته که
هر که را من رهبرم علی رهبر اوست و نیز در باره کسی جز من
فرموده که بار اِلاه دوست بدار هر کس که علی را دوست دارد و دشمن
یدار آنکس که علی را دشمن دارد و فرمود باید حاضران بغائبان این
مطلب را برسانند عرض کردند نه .

باز فرمود آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در
باره او گفته باشد فردا پرچم را بدست کسی بدهم که خدا و رسولش
را دوست دارد و نیز خدا و رسول هم او را دوست دارند و او هیچگاه
از میدان نبرد و پیکار فرار نمیکنند خداوند فتح و پیروزی را بدست
او قرار میدهد و این داستان وقتی بود که ابوبکر و عمر از میدان
جنگ فرار کرده بودند رسول خدا مرا پیش خواند در صورتیکه درد
چشم بودم سپس آب دهنش را به چشم مالید و فرمود : بار اِلاه سردی
و گرمی را از علی ببر پس از آن الم سردی و گرمی را نچشیدم بعد
پرچم را بدست من داد سپس با آن پرچم بیرون شدم و خداوند بدست
من قلعه خیبر را گشود و با فهرمانان و جنگجویان که از همانها مرحب
خیبری است جنگیدم و زنان و بچه هایشان اسیر شدند آیا جز من

کسی اینکار را انجام داد . گفتند نه :

سپس فرمود آیا در میدان شما یکنفر جز من هست که رسول خدا در باره اش گفته باشد خدایا هم اکنون دوست ترین خلق را بسوی خود و سخت ترین دوست خود و مرا حاضر کن تا از این مرغ بخورد سپس من آمدم و با پیامبر از آن مرغ خوردم گفتند نه فرمود آیا یکنفر در میان شما جز من هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد که قبیله‌ی بنی ولیع تجاوز و خیانت را تمام کنید و گرنه بسوی شما مردی را برای گیرانم که جان او جان من است و پیرویش مانند پیروی من است و با فرمانیش مانند نافرمانی من است با عصا و شمشیر شمارا بزند گفتند نه که حقیقت کاپیتور علوم اسلامی

سپس فرمود آیا جز من یکنفر در میان شما هست که رسول خدا در باره اش فرموده باشد دروغ میگوید کسی که میگوید ترا دوست دارم ولی علی را دشمن دارد ؟ گفتند نه فرمود آیا جز من در میان شما کسی هست که در یک ساعت سه هزار از فرشتگان که در میان آنها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند که بر او در شب جنگ بدر هنگامیکه برای رسول خدا آب آورد سلام کنند گفتند نه .

فرمود آیا در میان شما جز من کسی هست که جبرئیل در باره اش روز جنگ احد گفته باشد واقعاً این است فداکاری و از خود گذشتگی و رسول خدا فرمود باید هم چنین باشد زیرا که علی از من و منهم از علی باشم جبرئیل عرض کرد منهم از شما ایم ؟ گفتند نه .

فرمود : آیا یکنفر در میان شما هست از آسمان صداها برایش بلند شود که شمشیری مانند ذوالفقار و جواهری مانند غلی نیست گفتند نه

فرمود آیا کسی در میان شما جز من هست که باید در جنگ صفین و جمل و نهروان جنگ کند گفتند نه .

فرمود آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر در باره اش فرموده باشد که همانا من بر تنزیل قرآن بچنگم و در آینده ی نزدیکی تو یا علی بتاریل قرآن بچنگی ؟ گفتند نه باز فرمود : آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا را غسل داده باشد و پیروی از آندو نکرده باشد و چنگ بآن دو نزده باشد جز من ؟ گفتند نیست فرمود آیا در میان شما یکنفر جز من هست که با جانش وفاداری بر رسول خدا کند و فریب مشرکان را از او برگرداند و در خوابگاه پیامبر بخوابد و جانش را درین خوابیدن بخدا بفروشد ؟ گفتند نه .

فرمود آیا پیامبر بر اداری جز من دارد گفتند نه فرمود آیا يك نفر در میان شما هست که خدای عزوجل او را در قرآن یاد آوری کرده باشد درین آیه ی شریفه : السابقون السابقون اولئك المقربون (۱) آیا جز من کسی در اطاعت خدا و رسولش پیشی گرفت ؟ گفتند نه .

باز فرمود آیا کسی جز من ز کوشش را در حال رکوع پرداخته که این آیه در شانش نازل شود : و اما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم باکمون . (۲)

(۱) واقعه ۱۰ - ۱۱ - پیشی گرفته گان و پیشروندگان ایشانند

نزدیک شدگان .

(۲) مائده ۶۰ جز این نیست که ولی شما خدا و رسول است و آنانکه ایمان

آوردند آنانکه نماز را بپا داشتند و زکوة را در حال رکوع دادند .

باز فرمود آیا در میان شما کسی هست که با عمرو بن عبدود بجنگد
 هنگامیکه از خندق عبور کرد و جمعیت شما را به پیکار و جنگ دعوت
 کرد و شما هم سر از مبارزه پیچیدید سپس من هم آورد او شدم و او را
 کشتم و قدرت مشرکان و احزاب را برای خدا در هم شکستم گفتند نه باز فرمود
 آیا در میان شما یک نفر جز من هست که رسول خدا هنگامیکه درهای
 خانه هائی را که از مسجد باز میشد همه را بفرمان خدا بست جز در
 خانه‌ی من که باز ماند حلال میشود برای من آنچه که برای رسول خدا
 حلال است و حرام میشود آنچه که برای او حرام است کسی در میان
 شما جز من و همسرم و فرزندانم پیدا میشود که در باره‌ی او آیه‌ی تطهیر
 را خداوند فر فرستد در آنجا که پروردگار فرموده است: **اِنَّما یُرید الله**
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً (۱) ؟ عرض
 کردند نه .

در میان شما یک نفر جز من هست که پیامبر در باره‌اش فرموده
 باشد من بزرگ فرزندان آدم باشم و علی بزرگ عرب است ؟ گفتند
 چنین کسی جز نویست یک نفر در میان شما جز من هست که پیامبر خدا
 بفرماید هر چه از خدا خواستم برای تو هم مانند آنرا طلب کردم ؟
 گفتند نه جز من کسی در میان شما هست که قرص رسول خدا را بپردازد،
 و به عهدهایش وفا کند، عرض کردند نه.

یک نفر در میان شما غیر از من هست که خاک زیر پای پیامبر را
 بردارد و بطرف مشرکان بپاشد و کفّار را فراری کند ؟ گفتند نه یک نفر

(۱) احزاب ۳۳ جز این نیست که خدا می خواهد ناپاکی را از شما اهل بیت
 بزداید و پاک نماید پاک کردن .

در میان شما جز من هست که فرشتگان اشتیاق دیدنش را داشته باشند و از خدا اجازتی ملاقاتش را بخواهند؟ عرض کردند نه، کسی را سراغ دارید که وارث اسلحه و مرکب سواری پیامبر جز من باشد، گفتند نه، کسی در میان شما جز من هست که جانشین پیامبر باشد و بعد از پیامبر اختیار ذنهایش بدست او باشد عرض کردند نه.

کسی در میان شما جز من هست که بر فراز دوش پیامبر خدا قرار گیرد و بتنهائی را که بر کعبه آویزان بود در هم کو بد عرض کردند نه در میان شما کسی جز من هست که او بارسول خدا زیر يك لحاف مانند دوپاره‌ی ماه خوابیده باشند؟ گفتند نه، کسی جز من در میان شما هست که در تمام جاها همراه پیامبر باشد؟ گفتند نه، کسی در میان شما جز من هست که رسول خدا درباری او بفرماید تو پرچمدار منی در دنیا و آخرت؟ گفتند نه در میان شما جز من کسی هست که اول وارد و آخرین خارج شونده از محضر رسول خدا باشد که چیزی پیامبر از او پنهان نکند؟ گفتند نه.

در میان شما جز من کسی هست که در باره‌ی او و همسر و فرزندان نازل شود و بطعمون الطعام علی حبّه مسکیناً و یتیمّاً و اسیراً (۱) تا بقیه‌ی داستان که خدا درین سوره از ما یادآوری فرموده عرض کردند نه.

و باز فرمود: آیا یکنفر در میان شما گروه جز من پیدا میشود که این آیه درباری او فرود آمده باشد اجعلتم سقایة الحاج و عمارة

(۱) دهر ۸. طعامشانرا برای دوستی خدا به مسکین، یتیم، اسیر

می خوراندند.

المسجد الحرام کمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله» (۱)
گفتند نه کسی جز من در میان شما هست که خداوند این آیه را
در باره ی او فرود فرستاده باشد و افعن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یتوون
عند الله» (۲) تا آخر داستان که خداوند داستان سرائی برای مؤمنان فرموده
عرض کردند نه .

حضرت فرمود آیا جز من کسی در میان شما هست که در باره ی
او و همسر و دو فرزندش آیه ی مباحله فرود آمده باشد و خداوند نفس
او را درست نفس پیامبر خوانده باشد عرض کردند نه فرمود کسی جز
من میان شما هست که این آیه در باره ی او فرود آمده باشد و من الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ، هنگامیکه نگاهداشتیم رسول خدا
را در آن شبی که در بستر آن حضرت خوابیدیم عرض کردند نه .

فرمود : در میان شما کسی جز من هست هنگامیکه رسول خدا
را نشنگی فرا گرفته بود آب دهد در صورتیکه یاران رسول خدا از
آب دادن آن حضرت خودداری کردند گفتند نه .

سپس فرمود آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول
خدا در باره ی او فرموده باشد یا إلهایا همانا من میگویم همانطوریکه
بشده تو عرض کرد پروردگار اسینه ی من را بگشا کار مرا آسان فرما ،

(۱) توبه ۱۹ . آیا قرار میدهید آب دادن حاجیان را و آباد کردن
مسجد الحرام را مانند کسیکه ایمان آورده بخدا و بروز قیامت و در راه خدا
جهاد کرده .

(۲) سجده ۱۸ . آیا کسیکه مؤمن است مانند کسی است که فاسق است
نه یکسان نیستند پیش خدا .

گرم زبان مرا باز کن تا بیان مرا بفهمند برادر من هارون را از میان قبیله ام وزیر من قرار بده ، بازوی مرا بوسیله او محکم گردان تا آخرین خواسته ی موسی ، گفتند جز تو کسی نیست باز فرمود آیا جز من کسی در میان شما هست که نزدیکترین مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله روز قیامت باشد و نزدیکترین افراد بسوی او جز من هست چنانکه خود رسول خدا خبر داده عرض کردند نه .

فرمود جز من یکنفر در میان شما هست که رسول خدا درباره اش فرموده باشد یا علی تو و شیعیان تو بهره برند گائید و روز قیامت از کوثر سیراب میشوید ولی دشمنان شما نشنه کام وارد محشر شوند ؟ عرض کردند درست میفرمائی باز آنحضرت فرمود : در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا درباره اش فرموده باشد هر کس علی و فاطمه و حسن و حسین را دوست داشته باشد مسلم مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست دارد مسلم خدای تعالی را دوست دارد و نیز هر کس علی و فاطمه و حسن و حسین را دشمن داشته باشد و آنرا آزار برساند مسلم مرا دشمن دارد و هر کس مرا دشمن دارد و آزار برساند خدا را دشمن داشته و اذیت کرده و خداوند او را نفرین فرستد و نیز او را وعده ی جهنم داده و سرانجامش بدسرانجامی است عرض کردند چنین است که میگوئی .

حضرت فرمود کسی را جز من سراغ دارید که رسول خدا در باره اش فرموده باشد که تو رئیس بزرگ مؤمنانی ولی ثروت بزرگ مستمکران است ، نور استگویی بزرگی ، تو تمیز دهنده ی بزرگ حقی از باطل ؟ عرض کردند جز تو کسی نیست فرمود آیا در میان شما جز من

کسی هست که رسول خدا جامه اش را برپیکر او بیندازد که من و فاطمه و حسن و حسین زیر آن جامه باشیم بعد هم رسول خدا بفرماید بارالاهامن و اهل بیتم بسوی تو آئیم نه بطرف آتش عرض کردند جز تو کسی نیست .

فرمود : یکنفر در میان شما هست بغیر از من که رسول خدا در جحفه غدیر خم در باره اش بفرماید هر کس ترا پیروی کند پیروی من کرده و هر کس فرمانبرداری من را کند اطاعت خدا را کرده هر کس نافرمانی ترا کند نافرمانی مرا کرده و نافرمانی من نافرمانی خداست ؟ گفتند نه در میان شما جز من یکنفر هست که رسول خدا بین او و همسرش باشد و او در میان رسول خدا و همسرش نشسته باشد و رسول خدا ﷺ گفته باشد یا علی بین من و تو حجابی نیست ؟ عرض کردند نه .

فرمود آیا مردی در میان شما وجود دارد که در خیبر را روی دست بگیرد روزیکه حصارهای خیبر را باز کرد بعد ساعتی با همان در راه رود بعد چهل نفر آن در را بتوانند از جای بردارند عرض کردند جز تو مردی نبود فرمود : آیا یکنفر جز من در شما جمعیت هست که رسول خدا در باره اش فرموده باشد یا علی تو با من در کاخ بهشتی خانه تو و و بروی خانه ی من است در بهشت عرض کردند نه فرمود جز من در میان شما کسی هست که پیامبر در باره اش فرموده باشد تو سزاوارترین مردمی بمن بعد از من آنکه ترا دوست دارد خدا در دست داشته و دشمن تو دشمن خداست هر کس با تو پیکار دهد با خدا جنگیده عرض کردند درست فرمودی فرمود آیا در میان شما غیر از من کسی هست

که پیش از تمام مردم با رسول خدا هفت سال و چند ماه تمام نماز خوانده باشد عرض کردند نه فرمود در میان شما یک نفر جز من هست که رسول خدا در باره اش بگوید: یا علی تو در طرف راست عرش میبایستی خدای عز و جل دو جامه بر تو میپوشاند یکی فرمود دیگری سبز گفتند جز تو کسی نیست.

فرمود: در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا او را از میوه های بهشت بخوراند هنگامیکه جبرئیل از آسمان فرود آورد و عرض کرد خوردن این میوه ها در دنیا جز برای پیامبر یا وصی پیامبر برای دیگری سزاوار نیست. گفتند نه.

فرمود در میان شما گروهی از من کسی را سراغ دارید که پیامبر در باره اش گفته باشد تو بهتر فرمان خدا را بیاد داری و با وفای تو به پیمان پروردگاری و دانستن مردمی به فضیلت و تو بهتر تقسیم و بخش می کنی و مهر بانتر به رعیت هستی عرض کردند نه فرمود در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا در باره اش فرموده باشد تو بخش کننده آتشی برای کفار و بیرون آورنده از آتشی هر کس که ایمان آورده و اقرار کرده و امیدگذاری در آتش هر کس را که کافر و مغرور شده عرض کردند جز تو در باره ای کسی نیست.

آیا کسی در میان شما جز من هست که بچشمه بگوید روان شو در حالتیکه آبش فرونشسته بود سپس آب جاری شود و از آن آب بنوشد سپس رسول خدا و مسلمانان همراهش رو آوردند از آن آب نوشیدند و اسبهایشان را آب دادند و مشک های آب را پر کردند عرض کردند نه فرمود: آیا یک نفر جز من در میان شما هست که رسول

خدا او را خطوط بهشتی به بخشید و بگوید این خطوط را سه بخش کن
قسمتی برای من و بخشی برای دخترم و يك سوم آن را برای خودت
نگهدار گفتند نه .

پی در پی آن مردم را سوگند میداد و آنانرا یبادآوری میکرد
که امانی را که خدای تعالی بوی ارزانی داشته بود تا آنکه ظهر شد
و نماز فرا رسید سپس بآنان روی آورد و فرمود : پس هرگاه سخنان
مرا اقرار کردید و پذیرفتید و آنچه را که گفتم برای شما آشکار
شد بر شما باد بتقوی و پرهیزکاری از خدا و میترسانم شما را از خشم
پروردگار ، خود را در معرض خشم خدا قرار ندهید ، فرمان مرا اتباع
مگردانید ، حق را بمن گزینش بر گردانید ، پیروی سنت پیامبر و پس
از او سنت من را پیروی کنید همانا شما اگر نافرمانی من را کنید
مسلم نافرمانی رسولش را کرده اید .

تمام شما این بیان را از رسول خدا شنیده اید پس خلافت را
واگذارید بسوی کسی که اهلیت دارد و خلافت هم برای او سزاوار است
بدانید بخدا سوگند که من میل بدنیای شما ندارم و آنچه را هم که
گفتم از باب نازش و مباحات و خود ستائی نبود ولی نعمت های پروردگار
را بازگو کردم و بر شما حجت را تمام نمودم سپس حرکت کرد
برای خواندن نماز و آنها در میان خود بمشاوره پرداختند !

سرانجام گفتند که مسلم خدا علی بن ابیطالب را با آنچه که بیان
کرد بر شما برتری داده چیزیکه هست او مردیست که هیچ کس را
بر دیگری برتری نمیدهد شما و نوکران را مساوی قرار میدهد
اگر او را رهبر خود قرار دهید و خلافت را با او واگذارید سفید و سیاه

را یکسان پندارد و شمشیر را هم برگردنش بشهد ولی بهتر این است که عثمان را خلیفه قرار دهید زیرا که او بر شما از نظر تاریخ تولد مقدم است و از تمام شما نرم تر و سزاوارتر است بمرام شما خداوند غفور و رحیم است .

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که همانا ابابکر حضرت امیر المؤمنین را در یکی از راههای بنی النجار ملاقات کرد بحضرت سلام کرد و دست داد عرض کرد ای ابوالحسن آیا از اینکه مردم مرا خلیفه قرار دادند و از سر گذشت سقیفه و بیعت مردم در دل تو کراهتی است بخدا سو کنند من اراده‌ی اینکار را نداشتم جز اینکه مسلمانان بر این کار اقدام کردند و منهم در این کار مخالفت اجماع را صلاح ندیدم زیرا که پیامبر فرموده امت من به گمراهی اجماع و اقدام نمیکنند حضرت امیر المؤمنین فرمود ای ابابکر امت پیامبر آنانند که از او پیروی کردند بعد از پیامبر و در زمان رسول خدا گرفتند این پیمان را و بآن وفا کردند و دیگرگون نکردند آن عهد را .

ابوبکر عرض کرد ای علی اگر هم اکنون کسیکه باو اعتماد دارم گواهی دهد که همانا تو بخلافت سزاوارتری بتو واگذار خواهم کرد گرچه خشنودی است برای کسیکه خوشنوداست و خشم است برای کسی که خشمگین است .

حضرت امیر المؤمنین فرمود ای ابابکر آیا از رسول خدا کسی را بهتر محل اعتماد میدانی که بیعت مرا از تو گرفت در چهارمورد که گروهی از شما حاضر بودند و در میان آن گروه بود عمر و عثمان در روز دار و بیعت رضوان زیر درخت و آن روز که در خانه‌ی ام سلمه

نشسته بود و در روز غدیر پس از برگشتن از حجة الوداع تمام شما گفتید شنیدیم و اطاعت و پیروی میکنیم برای خدا و رسولش سپس پیامبر به شما فرمود: که خدا و رسولش بر شما گواهند سپس تمام شما گفتید خدا و رسولش گواهان ما باشند سپس فرمود که گروهی از شما گواه گروه دیگر باشید آنانکه حاضرند باید بقائبان برسانند و هر کس از شما مطلب را شنید بآنانکه نشنیده اند بشنوانند شما گفتید بلی ای رسول خدا تمام برخاستند و بر سر رسول خدا تبریک عرض کردند و نیز بمن هم تبریک عرض نمودید بکرامت خدا نسبت بما سپس عمر نزدیک شد و دست بشانه‌ی من زد و گفت بحضرت شما مبارك بادای فرزندان با مطالب شب را صبح کردی در حالیکه امیر من و امیر مؤمنانی.

ابابکر گفت چیزی را بیاد من آوردی یا علی کاش رسول خدا حاضر میبود از او هم می شنیدم سپس حضرت امیر المؤمنین باو فرمود خدا و رسولش برای تو از گواهانند، ای ابابکر اگر رسول خدا را زنده به بینی و بشو بگویند تو ستمکاری در گرفتن حق من همان حقی که خدا و رسولش در پیش تو و مسلمانان برای من قرار داد و گذار میکنند این کار را بمن و خودت را ازین امر خلع می کنی ابابکر عرض کرد ای ابا الحسن این کار وقتی است که من رسول خدا را بعد از مرگش زنده به بینم و به من این سخن را بگویند حضرت امیر المؤمنین فرمود بلی ای ابابکر ای بکر عرض کرد اگر این سخن حق است رسول خدا را بمن بنما سپس امیر المؤمنین فرمود خدا و رسولش بر تو گواهند اگر بآنچه که میگوئی وفا کنی ای بکر عرض کرد بلی وفا خواهم کرد

امیر المؤمنین دستش را بر دست او زد و فرمود با من بطرف مسجد
قبا بیا ، چون وارد مسجد قبا شدند علی علیه السلام پیش افتاده وارد مسجد
شد و ابابکر هم پشت سر وارد شد ناگاه آن دو رسول خدا را دیدند
در طرف قبله‌ی مسجد نشسته تا ابی بکر رسول خدا را دید روی زمین
مانند کسی که غش کند افتاد .

رسول خدا فریاد زد سرت را بلند کن ای گمراه فریب خورده
ابی بکر سرش را بلند کرد سپس عرض کرد لبیک ای رسول خدا آیا
پس از مرگ زندگی ؟ فرمود ای بر تو ای ابابکر خدائیکه تمام موجودات
را زنده کرده همانا مردگان را زنده می کند همانا او بر تمام کارها
قدرت و نیرو دارد سپس ابی بکر ~~خاموش~~ گردید و دیدگاهش را بسوی
رسول خدا گشود رسول خدا فرمود ای بر تو ای ابابکر فراموش کردی
پیمانی را که با خدا و رسولش در باره‌ی علی در چهار جا بستنی عرض کرد
ای رسول خدا فراموش نکردم .

فرمود پس چرا امروز با علی درین باره حرف میزنی علی پیمانت
را بخاطر می آورد میگوئی فراموش کرده ام ، جریانی را که بین
او و علی گذشته بود رسول خدا از اول تا با آخر بیان فرموده بطوریکه
باک جمله‌ی داستان را نا گفته نگذارند .

ابوبکر عرض کرد ای رسول خدا آیا ممکن است توبه کنم آیا
خدا از جرم من درمیگذرد اگر خلافت را بعلی واگذارم پیامبر فرمود
آری ابابکر من ضمانت میکنم که خدا ترا به بخشد اگر بعهده خود
وفا کنی رسول خدا از نظر آن دو ناپدید شد .

ابوبکر چنگ بدامن علی زد و عرض کرد خدا را خدا را یا علی در

باری من فکری کن بیا با من بطرف منبر رسول خدا ﷺ تا من بر فراز منبر قرار گیرم و داستانی را که دیدم از رسول خدا ﷺ به مردم بگویم و آنچه را که فرمود باز گو کنم و خودم را ازین کار برکنار نمایم و خلافت را بتو واگذار کنم علی ﷺ فرمود من با تو هستم اگر شیطان ترا واگذارد.

ابوبکر گفت اگر شیطان مرا رها نکند من او را رها کنم و نافرمانیش را نمایم علی فرمود تو او را واهی گذاری و پیروی میکنی جز این نیست دیدی آنچه را که دیدی این اتمام حجت است برای تو دستش را گرفت و از مسجد قبا بیرون شدند ارادهی مسجد رسول خدا را کردند در حالیکه ابوبکر مضطرب و پریشان بود و رنگ عوض میکرد و مردم بوی نگاه میکردند و نمیدانستند چه حادثه ای رخ داده است، تا اینکه عمر را ملاقات کردند.

عمر پرسید این خلیفه رسول خدا ترا چه میشود چه چیز ترا درهم شکسته ابوبکر گفت ای عمر مرا واگذار بخدا سوگند که حرف ترا گوش نمیدهم عمر گفت کجا اراده داری این خلیفه ی رسول خدا ابوبکر گفت ارادهی مسجد و منبر دارم عمر گفت هم اکنون نه وقت نماز است و نه منبر ابوبکر گفت واگذار مرا که نیازی به سخن تو ندارم عمر گفت ای خلیفه ی رسول خدا آیا پیش از مسجد بخانه نمیروی تجدید وضو کنی گفت چرا بعد ابوبکر متوجه علی ﷺ شد و عرض کرد ای ابا الحسن کنار منبر می نشینی تا من خدمت شما برسم لب خندی بر لبان علی ﷺ نقش بست و فرمود ای ابوبکر بتو گفتم شیطانت ترا واهی گذارد او ترا بزمین میزند و پست میکند.

علی علیه السلام رفت و کنار منبر نشست ابوبکر با عمر وارد منزلش کرد دیدند عمر عرض کرد این خایفه‌ی رسول خدا چرا مرا از کثرت خبر نمیدهی و از آنچه ترا درهم شکسته بمن نمیکویی ابوبکر گفت وای بر تو ای عمر رسول خدا پس از مردنش بر گشت و مرا مخاطب قرارداد نسبت به ستمکاریم در باره علی علیه السلام و فرمانداد که حق او را بگردانم و خود را از خلافت عزل کنم عمر گفت داستانت را از اول تا به آخر واکو نما، ابوبکر گفت وای بر تو ای عمر همانا علی علیه السلام بمن فرمود که تو مرا رها نمی کنی تا ازین ناریکی بیرون آیم و همانا او شیطان منی و اگذار مرا عمر کاملاً مرا قبال بود تا سرانجام ابوبکر داستان را برایش واکو کرد، عمر گفت : بخدا سوگند ای ابابکر آیه‌ی شمرت را فراموش کرده‌ای در اول ماه رمضان که خداوند روزه‌اش را بر ما واجب کرد هنگامیکه حذیفه‌ی یمانی و سهل بن حنیف و نعمان ازدی و خزیمه بن ثابت روز جمعه در خانه‌ات پیش تو آمدند تنگی دنیا را از تو بگهدارند چون بدر خانه رسیدند صدای ترا در خانه شنیدند سپس جلو در ایستادند و از تو اجازه‌ی ورود بگرفتند شنیدند مادر بکر همسرت ترا سوگند میدهد و میکوبد خورشید میان دوشانه‌ی تو اثر گذاشته حرکت کن وارد اطاق شو از جلو در دور شو که یاران عجله صدای ترا نشنوند که خونت را برای بگان بریزند همانا تو میدانستی عجله خون هر کس را که روزه‌اش را در غیر سفر و مریضی بخورد هدر کرده چون برخلاف خدا و رسولش قدم برداشته تو بهمسرت گفتی بیاد زبادی غذا را که از شب بجامانده با جامی از شراب حذیفه و همراهانش پشت در صدای گفتگوی شما را می شنیدند

تا اینکه کار منتهی بشمرت شد سپس همسرت باقیمانده‌ی غذای شب را با کاسه‌ای پر از شراب آورد تو غذا را خوردی و پوزت را در میان کاسه شراب روز روشن بردی و برای همسرت این شعر را خواندی :

ذریبی اصطیح یا ام بکر فان الموت نقب عن هشام

يقول لنا ابن كبشة سوف نحیی و کیف حیاة اشلاء و هام

ولكن باطل قد قال هذا و انك من زخارف الكلام

الاهل مبالغ الرحمن غنی بانی تارك شهر الصيام

وتارك كل ما اوحى اليها تج من اساطير الكلام

فقل لله يمنعني شرابي و قل لله يمنعني طعامي

ولكن الحكيم دای حمیرا فالبجها فتاهت فی اللجام

۱- بگذار ای مادر بکر شب را با मदاد کنم زیرا که مرگ سوراخی از شکستگی است .

۲- پسر کبشه بما میگوید رستاخیزی هست چگونه اجرام پراکنده زنده میشوند .

۳- ولی هر کس این حرف را گفته باطل است و این سخن از کلمات فریبنده است .

۴- آگاه باش آیا کسی از طرف من بخدا میرساند که همانا من روزه‌ی ماه رمضان را خوردم .

۵- واگذاردم آنچه را که بسوی ما وحی آورد تج از سخنان افسانه .

۶- بگو اگر خدا میتواند مرا از خوردن شراب بازدارد و نگذارد

غذا بخورم .

۷- ولی حکیم الاغی را می بیند پس افسار می کند او را که با آن

افسار تپاه نشود .

چون حذیفه و همراهانش از تو شنیدند که محمد را هجو می کنی
بسرعت بر تو وارد شدند تا گام ترا با کاسه‌ی شراب دیدند که می
نوشی بتو گفتند ای دشمن خدا نافرمانی خدا و رسولش را کردی آن
جماعت باهمانحال ترا بدر خانه‌ی رسول خدا بردند داستان ترا بعرض
رساندند و شعر ترا خواندند من بتو نزدیک شدم با تو در کارت مشورت
کردم و در میان سر و صدای مردم بتو گفتم به پیامبر بگو که من
دیشب شراب خوردم اثر مستی دیشب است که هنوز بجا مانده آنچه
را که در روز انجام داده‌ام در حال مستی و بیهوشی بوده که خودم خبر
ندارم شاید حد را از تو بردارند .

محمد ﷺ بیرون آمد فرمود او را بیدارش کنید من گفتم او
را دیدم در حالیکه مست بود و عقل نداشت ای رسول خدا سپس فرمود
وای بر تو شراب خرد را می زداید شما خودتان این را می دانید
و باز هم شراب می نوشید عرض کردیم بلی ای رسول خدا و درین باره
امرؤ القیس گفته است :

شربت الخمر حتی زال عقلي كذاك الخمر يفعل بالعقول (۱)

سپس حضرت محمد ﷺ فرمود او را مهلت بدهید تا بهوش آید
سپس ترا مهلت دادند تا اینکه با آنان نمایانندی که هوشیار شده‌ای

(۱) شراب را نوشیدم بطوری که عقلم را ربود شراب با خردها چنین

معامله می کند.

سپس عَلَيْهِ السَّلَام از تو پرسید تو هم خبر دادی او را از پیش آمد کار خود که در شب شراب نوشیده‌ای، حالا ترا چه باک است که ایمان بیاوری بمحمد و آنچه را که او از طرف خدا آورده با اینکه عَلَيْهِ السَّلَام در پیش ما کذاب و ساحری پیش نیست.

ابوبکر گفت وای بر تو ای ابا حفص داستانی را که گفتم در نزد من جای شک نیست که علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر را بیرون آورد بسوی من سرانجام عمر ابوبکر را از منبر رفتن بازداشت سپس بیرون آمد و از حضرت امیر المؤمنین که در کنار منبر نشسته بود پرسید چه می‌کنی یا علی تشنه‌ی خلافت شده‌ای بسیار دور است در پیش خدا آنچه را که اراده می‌کنی که بالا رفتن این منبر باشد دست مالیدن بدردخت خاردار از آن آسانتر است (کنایه از اینکه باو نمیرسی).

حضرت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام لب خندی بر لبانش نقش بست بطوری که دندانهایش نمایان شد بعد فرمود وای بر تو ای عمر ازین خلافت هنگامیکه بتو واگذار شود، وای بحال امت از بلای خلافت تو عمر گفت این بشارت و مرده‌ای بود برای من ای پسر ابوطالب گفته‌ی تو حق و گمان تو راست است سپس امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بسوی منزل رفت این داستان نیز از دلائل امامت آن حضرت است.

و از سلمان فارسی روایت شده که گفت ابوبکر و عمر و عثمان بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شدند و سپس عرض کردند ای رسول خدا چه باعث شده که علی عَلَيْهِ السَّلَام را در همه جا بر ما فضیلت میدهی پیامبر فرمود من او را بر شما برتری نمیدهم بلکه خدای تعالی او را بر شما برتری داده عرض کردند بچه دلیل پیامبر فرمود هر گاه از من نمی‌پذیرد از

مردگان کسی در پیش شما راستگوتر نیست آنهم اصحاب کهف من شما و علی علیه السلام را با آنجا می فرستم و سلمان را هم گواه شما قرار می دهم بسوی اصحاب کهف تا اینکه بر آنان سلام کنید پس برای هر يك از شما خداوند اصحاب کهف را زنده کرد و جواب سلامش را داد و همو برتر از دیگران میباشد .

همه گفتند اخی شدیم فرش برایشان گستر داد علی علیه السلام را فرمود در وسط آن به نشیند دیگران را هم نزدیک او نشاند ، سلمان هم در گوشه ی چهارم نشست سپس پیامبر فرمود ای باد اینان را ببر به سوی اصحاب کهف بگذار سلمان می گوید باد در زیر فرش داخل شد و ما را بسوی اصحاب کهف رساند ناگاه غاری بزرگ دیدیم ما را فرو گذاشت .

سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : این غار و کوه رفیع است به اینان بگو جلوافتند یا ماجلو برویم آنان گفتند ما پیش میرسیم سپس هر يك از آنان ایستادند و نماز خواندند و دعا کردند و گفتند سلام بر شما ای یاران کهف بکنفر آثار را جواب داد سپس امیر المؤمنین علیه السلام بلند شد و دو رکعت نماز خواند دعا کرد و فریاد کشید ای اصحاب کهف غار بصدا درآمد و آن گروه از میان غار فریاد کشیدند سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود درود و سلام بر شما ای جوانانی که ایمان پیرو در کارشان آوردند سپس هدایت و راهنمایی آنان را خدا زیاده کرد آن گروه گفتند و علیک السلام ای برادر رسول خدا و وصی او و امیر مؤمنان ما ناخدا از ما پیمان گرفته بعد از ایمان آوردن خدا و

رسولش محمد ﷺ برای نوای امیر مؤمنان بدوستی و ولایت تو تا روز قیامت روز دین.

سپس آن گروه برو بر زمین افتادند و به سلمان گفتند ای ابا عبدالله این چه حالت است سپس عرض کردند ای ابا الحسن ما را بر گردان حضرت فرمود ای باد ما را به سوی رسول خدا ﷺ ببر باد ما را بر داشت ناگاه خود را در برابر پیامبر دیدیم پیامبر داستان را برای آنان و آگونی نمود فرمود اینک حبیب من جبرائیل از این داستان مرا خبر داد سپس گفتند هم اکنون بر تری علی بن ابی طالب را از طرف خداوند بر ما دانستیم.

و روایت شده است دادن به سوی امام باقر علیه السلام که آنحضرت فرمود چون گفته می شودان و منافقان در باره ی علی بن ابیطالب فرادان شد در باره ی فضائلیکه رسول خدا ﷺ از علی علیه السلام آشکار می کرد و نصیح بر آن می نمود و فرمان به پیروی او میداد و بیعت و پیمان برای علی علیه السلام می گرفت بر بزرگان آنان و فرمان میداد که بر علی علیه السلام به امارت مؤمنان سلام کنند و بایشان میفرمود که علی علیه السلام وصی و جانشین و ادا کننده ی قرض و وفا کننده ی وعده های من است او پس از من حجت خداست بر آفریدگان هر کس پیروی کند او را خوشبخت و هر کس نافرمانیش کند بدبخت و گمراه است.

منافقان گفتند محمد ﷺ در باره ی سر عمویش گمراه و دیوانه شده او را گمراه و عزیزش نکرده مگر کشتن علی علیه السلام دلاوران و قهرمانان قریش را در بدو سایر جنگها و هر چه برای ما از فضائل می آورد و آشکار میکند در باره ی علی علیه السلام برای ما از میل او نسبت به علی است که تمام را

رسول خدا تبلیغ کرد.

نه نفر از مفسدان در خانه‌ی افرع بن حابس تمیمی گرد آمدند که در آن خانه در آن هنگام صهیب رومی جاداشت و این نه نفر آنانند که هرگاه امیر المؤمنین علیه السلام در شماره‌ی آنان شمرده شود عده آنها ده نفر میشود و ایشان ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده جراح است، گفتند صلوات الله علیه در دوستی علی بطور بستگی اگر قدرت پیدا کند میگوید او را پرستش و عبادت کنید.

سعید بن ابی وقاص گفت کاش درین باب علی نشانه‌ای از آسمان برای ما می آورد آنچنانکه برای خودش خداوند نشانه آورد مانند شکافتن ماه و غیر آن از نشانه‌ها.

آنشب را بامداد کردند سپس ستاره‌ای از آسمان فرود آمد بر فراز دیوار خانه‌ی علی آویزان شد که تمام شهر مدینه را روشن کرد بطوریکه روشنی آن در همه‌ی خانه‌ها و پستی و بلندبها و غارها جا گرفت سپس مردمان مدینه در ترس و بیم سختی افتادند و از خانه‌ها بیرون آمدند و نمیدانستند که آن ستاره‌ی درخشان بر فراز خانه‌ی کی فرود آمده و کجا آویزانست ولی آن ستاره را بر فراز بعضی از خانه‌های رسول خدا میدیدند چون رسول خدا قریب و ناله‌ی مردم را شنید بطرف مسجد رفت قریب آمد مردم چه چیز شما را ترس و وحشت افکنده این ستاره بر فراز خانه‌ی علی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است؟ عرض کردند بلی ای رسول خدا.

فرمود آیا بآن نه نفر منافق که دیروز در خانه صهیب رومی گرد آمده اند نمی‌گویید که در نادمی من و علی بن ابیطالب سخنانی

گفتند که یکی از آنها گفت کاش عهد نشانه ای برای علی می آورد
آنچنانکه برای خودش نشانه شکافتن ماه آورد لذا خداوند این ستاره را
بر فراز خانه ی علی فرود آورد آن ستاره همچنان بحال خود باقی
بود تا اینکه همه ی ستارگان آسمان غروب کردند.

رسول خدا نماز صبح را خواند مردم می آمدند و عرض میکردند
ستاره ای در آسمان بجا مانده و این ستاره هنوز باقی است رسول خدا
در پاسخ آنان فرمود اینک حبیب من جبرئیل است که درین باب
آیه ای از قرآن آورده که هم اکنون می شنوید سپس آیه را خواند
و النجم اذا هوى ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما یبطلق عن الهوى
ان هو الا وحی یوحى علمه شدید القوی (۱)

بعد ستاره بلند شد مردم تماشا میکردند و خورشید تابید و ستاره
در آسمان نهان شد سپس گروهی از منافقان گفتند اگر بخواهد این
خورشید را فرمان میدهد که علی را با نام صدازند و خورشید بگوید
این پروردگار شماست او را پرستش کنید سپس جبرئیل فرود آمد پیامبر را
بآنچه منافقان گفته بودند آگاہ کرد و خبر داد و این داستان در شب
و صبح پنجشنبه بود سپس پیامبر با چهره ی گرمی روی به مردم آورد و
فرمود علی را از منزلش بخوانید بیاید علی را خواندند.

فرمود ای ابا الحسن گروهی از منافقان امت من به معجزه ی
فرود آمدن ستاره قناعت نکردند بطوریکه گفته اند اگر عهد بخواهد

(۱) آیات اول سوره ی نجم و گویند ستاره چون فرود آید که رسول شما گمراه

نیست او بخواهد نفس سخن نمیگوید سخنش جز وحی نیست جبرئیل او را
آموخت.

خورشید را فرمان میدهد که علی را با سم صدا زند و بگوید این پروردگار شماست او را پرستش کنید همانا تو ای علی فردا بعد از نماز صبح بسوی بقیع برو، در محل طلوع خورشید بایست پس هر گاه خورشید درخشد او را بدعائیکه بتو یاد میدهم بخوان و بگو سلام بر تو ای آفریده خداوند و گوش فرا ده که برای تو چه میگویند و چه بتو بر میگرددند بعد بسوی من آنخبر را بیاور مردم گفتار رسول خدا را شنیدند آن نه نفر فساد کننده‌ی در زمین هم گفتار پیامبر را شنیدند.

سپس گروهی از آنان به بعضی دیگرشان گفتند همیشه محمد شعا را فریب میدهد که در باره‌ی پسر عمش معجزه‌ای آشکار کند بدستخنی امروز محمد گفت، دو نفر از آنان گفتند و شد بد آن هم سوگند یاد کردند آن در ابوبکر و عمر بودند که مافردا خواهی نخواهی در بقیع حاضر میشویم تا اینکه به بینیم و بشنویم آنچه را که میباشد از طرف علی و خورشید.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را خواند و علی هم با وی نماز خواند رو به علی کرد و فرمود، ای ابا الحسن حرکت کن برو بسوی آنچه که ترا خدا و رسولش فرمان داده برو بسوی بقیع تا بخورشید بگوئی آنچه را گفتم و دعاها را بگوش او خواند سپس امیر المؤمنین بیرون آمد بسوی بقیع رفت تا اینکه خورشید طالع شد سپس آرام آرام آن دعا را خواند که هیچ کس نمی فهمید مردم گفتند این همه‌ی علی دعای محمد است که از طریق سحر بوی آموخت.

سپس علی علیه السلام بخورشید فرمود سلام بر تو ای آفریده‌ی جدید خدا خداوند خورشید را به سخن آورد بزبان عربی روشن سپس گفت

عليك السلام ای برادر رسول خدا و وصی او گواهی میدهم باینکه تو اول و آخر و ظاهر و باطن هستی و تو بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا از روی حق و حقیقتی، اندام مردم بلرزه در آمد خرده‌هایشان درهم آمیخت و از خشم صورت‌هایشان سیاه شد و سوی رسول خدا آمدند.

عرض کردند ای رسول خدا این امر شکفت آور چیست از قدرت پیامبر و رسولان و امنهای گذشته و قدیم خارج است تو بما می‌گفتی علی بشر نیست و او پروردگار شماست او را پرستش کنید سپس رسول خدا بآنان فرمود در مقابل مردم در میان مسجد می‌گوئید آنچه را خورشید گفت و گواهی می‌دهید بآنچه که شنیدید آنان گفتند علی حاضر میشود که بگوید ما بشنویم و گواهی دهیم بآنچه که بخورشید گفت و آنچه خورشید برای او گفت سپس رسول خدا بآنان فرمود نه بلکه شما بگوئید

عرض کردند که علی بخورشید فرمود: سلام بر تو ای آفریده‌ی جدید خداوند، بعد از آنکه مردم همه کردند و از گفته‌ی او بقیع بلرزه در آمد سپس خورشید او را پاسخ داد و گفت بر تو سلام ای برادر رسول خدا و جانشین او من گواهی میدهم که تو اولی و آخری و ظاهری و باطنی و همانا تو بنده‌ی خدا و برادر رسول خدائی رسول خدا بمردم فرمود سپس پروردگاری را که ما را ویژه آنچه را که شما جاهلید قرار داد و بما بخشید آنچه را که نمی‌دانید. شما می‌دانید که من علی را برادر خودم قرار دادم سوای شما و شما را گواه گرفتم که علی وصی من است چرا انکار کردید چرا آنچه را خورشید در باره‌ی او گفت نمی‌گوئید که تو اول و آخر و ظاهر و باطنی.

عرض کردند ای رسول خدا بواسطه‌ی اینکه شما فرمودید که خداوند اول و آخر و ظاهر و باطن است در کتابش که از آسمان بر تو فرود آمده سپس رسول خدا فرمود وای بر شما از کجا میدانید که خورشید چه گفته است اما گفته‌ی خورشید که گفت یا علی تو اولی داری است علی اول کسی است که ایمان آورده بخدا و رسولش از کسانی که من بایمان دعوت کردم از مردان و خدیجه است از میان زنان .

و اما گفته‌ی خورشید که گفت آخری بواسطه‌ی اینست که علی آخرین وصی و من آخرین پیامبر و خانم پیامبرانم و اما گفته‌ای که گفت ظاهر همانا هر چه خدا بمن بخشید از علم و دانش علی ظاهر و آشکارا کرد، دانش او غیر دانش من نیست و خدا بعد از من جز بعلی و فرزندان دانش خود را نیاموخت و اما گفته‌ی خورشید که گفت باطن بخدا سوگند که علی باطن علم و دانش اولین و آخرین و سایر کتابهای فرود آمده‌ی بر پیامبران و رسولانست و خداوند نیفزود بمن علمی را که علی او را نمیدانست و نه بخشید بمن وصفی را که باو هم عطا نکرد مردم سپس چه چیز را انکار میکنید .

همه‌ی آنان گفتند ای رسول خدا ما استغفار می کنیم اگر آنچه را که شما میدانید ما هم بدانیم بر تری شما و علی بر ما از میان برداشته میشود از خدا برای ما طلب آمرزش کن سپس خداوند سبحان این آیه را فرود فرستاد : سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم ان یغفر الله

لهم ان الله لا يهدي القوم الفاسقين (۱) این آیه در سوره ی منافقان است این داستان هم از نشانه های امامت علیه السلام است.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که هنگامیکه حضرت علی مهبای جنگ بامعویه می شد و مردم را وادار به پیکار با او می کرد ناگاه در مرد مرافعه ی خود را بسوی آنحضرت آوردند یکی از آنها در سخن گفتن شتاب داشت و سخن فراوان می گفت امیرالمؤمنین توجهی باو کرد و فرمود : چرخ ناگاه سر آن مرد بصورت سر سگی شد آن آنکه دور و بر بودند حیران شدند آن مرد رو به حضرت آورد و زاری کرد و می خواست بصورت اول برگردد سپس حضرت نگاهی باو کرد و لبهایش را به حرکت در آورد آن مرد بصورت اول برگشت.

بعضی از یاران بسوی او رفت و عرض کرد تو این قدرت و نیرو را داری و آمادگی جنگ معویه می شوی چرا اندکی از این نیرو را که خدا بتو بخشیده مصرف او نمی کنی حضرت اندکی سرش را پائین افکند بعد سرش را بلند کرد و فرمود سو کنید با آنکسی که دل دانه را شکافت و جانداران را آفرید اگر بخواهم با یایم با این یایم بزنم در طول این بیابانهای با آب ، صحراها ، و گودیها تا بگویم سینه ی معویه را در بالای تختش سپس او را با مغز به زمین گویم همانا انجام می دهم و اگر خدا را سو کنند دهم که پیش از آنکه از جایم حرکت کنم او آورده شود یا پیش از آنکه یکی از شما دیدگانش را بهم زند میتوانم این کار را انجام دهم ولی من همانطوری هستم که خدای عزوجل می

(۱) منافقون آیه ۶ یکسان است برای ایشان چه طلب آمرزش کنی یا استغفار نکنی نمی آمرزد خدا بر ایشان همانا خدا هدایت نمیکند فاسقان را.

فرماید: عباده مكرمون لا یستغفونه بالقول وهم بامره یعمالون (۱) و این معجزه نیز از دلائل امامت آنحضرت است.

و نیز سند روایت بمیشم نمار می رسد که گفت حضرت امیر المؤمنین برای ما سخنرانی کرد در مسجد جامع کوفه سخنرانی آنحضرت به درازا کشید مردم از درازی سخن او بشگفت اندر شدند ولی موعظه ای نیکو کرد و نیکو مردم را مایل کرد و ترساند تا گاه از طرف انبار قاصدی وارد شد در حالی که پناه بغداد میبرد و می گفت خدا را خدا را ای علی در باره رعیت و شیعیانت اینك لشکر معاویه است که در کنار فرات و مابین هیت و انبار ما را غارت کردند و اموال ما را به یغما بردند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سخنرانی را قطع کرد و گفت وای بر تو گروهی از سر بازان معاویه پشت دیوار انبار رسیدند در آنجا هفت زن و کودک را کشتند و بهفت دختر تجاوز کردند و آثار را پامال اسبان کردند و گفتند این کار بکوری چشم ابی تراب است.

ابراهیم بن حسن از دی بیای خواست در برابر منبر عرض کرد ای امیر المؤمنین این نیروئی که از تو دیدم تو بر فراز منبر باشی ولی سر بازان معاویه ی پسر هند جگر خوار در خانه ی تو وارد شوند و با شیعیانت چنان رفتار کنند و تو ندانی که با آنان چه کردند و ما ترا مقصر ندانیم حضرت فرمود تا نابود شود کسیکه نابود شده از بین و دلیل وزنده شود کسی که با دلیل زنده بوده.

(۱) انبیاء ۲۶ بلکه بندگان گرامی پیشی نمیگیرند او را بگفتار و ایشان بفرمان خدا کار میکنند.

مردم از گوشه و کنار مسجد فریاد زدند و گفتند تا کی باین آیه ما
 راسرگرم داری در صورتیکه شیعیان در آستانه‌ی تباهی قرار گرفته‌اند.
 حضرت فرمود تا آنگاه که خداوند فرمان دهد امری را که بجا
 آورده شود زید بن کثیر مرادی فریاد کشید و عرض کرد ای امیر المؤمنین
 میگوئی دیروز بود که تو آماده‌ی پیکار با معاویه بودی و ما را هم وادار
 به جنگ میکردی و حال اینکه دو مرد از تو داری میخواستند
 که یکی از آن دو در سخن شتاب کرد با شتاب سر او را مانند سر سگ
 قرار دادی سپس او را بشری مستوی قرار دادی.

گروهی از اصحاب تو میگویند چرا این نیرو و قدرت بمعویه
 نمیرسد تا اینکه سر معاویه را از ما باز دارد تو میگوئی سوگند به
 شکافنده دانه و آفریننده‌ی موجودات زنده اگر بنخواهیم با همین پایم
 بر سینه‌ی معاویه بزنم و او را با مغز بر زمین آورم میتوانم پس چرا انجام
 نمیده‌ی آنچه را که میخواهی چرا اراده‌ی ضعیف و ناتوانی ما را داری
 تا اینکه در قدرت تو شک پیدا کنیم و در نتیجه وارد آتش شویم.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مسلم اینکار را انجام میدهم و شتاب
 میکنم در بازوی پس همد سپس پایش را از فراز منبر کشید و از
 دیوار مسجد بیرون کرد و فرمود مردم تاریخ این روز را یاد داشت
 کنید و اعلام کنید که درین ساعت با پایم به سینه‌ی معاویه زدم او را
 از روی تختش با مغز افکندم گمان کرد دورش را گرفته‌اند فریاد زد
 ای امیر المؤمنین مهلت کجا رفت سپس پایم را بر گرداندم، مردم
 توقع خبر تازه‌ای را از طرف شام داشتند و میدانستند که همانا
 امیر المؤمنین راست میفرماید.

سپس گذارشها و نامه‌ها رسید بهمان تاربخى که نوشته بودند گفتند مردى از طرف کوفه آمد پایش را کشاند و بر سینه معویه زد او با سر از بالای تخت فرود آمد معویه فریاد زد مهلت چه شد آن مرد پایش را برگرداند همه‌ی مردم دانستند که حضرت امیر المؤمنین جز حق و راستى چیزى نمىگوید این معجزه نیز از دلائل امامت اوست. ابو حمزه‌ی ثمالی از ابی اسحق سبعمی روایت کرده که گفت وارد مسجد اعظم کوفه شدم ناگاه پیر مردى را که سر و صورتش سفید شده بود دیدم که بر ستونى تکیه کرده و گریه مىکرد و اشکش بصورتش روان شده باو گفتم ای پیر مرد چرا گریه میکنی گفت یکصد و چند سال عمر من است در این مدت عدل و داد و راستى و دانستى که آشکار شود ندیده ام مگر دو ساعت از شب و دو ساعت از روز گریه‌ی من برای همین است.

بدو گفتم آن دو ساعت از شب و روز که عدل و داد گری دیدی چه ساعتى است گفت من مردى یهودیم که باغى دارم در طرف سوره مارا همسایه اوست از اهل کوفه در کنار آن باغ که نامش حارث اعور همدانست او مردى است که چشمش آسیب دیده او دوست و یار من است.

همانا من در یکی از روزها وارد کوفه شدم با من طعامى بود بار خرها و اراده فروش آنرا در کوفه داشتم در آن میان که خرها پیش من بود شب هنگام نماز خفتن وارد بازار شدم الاغهایم را گم کردم تو گفتى با آسمان بالا رفتند یا بزمین فرود شدند یا جنیان آنها را بردند

بطرف چپ و راست در جستجوی آن برآمدم پیدا نکردم بخانه‌ی
حارث همدانی آمدم و جریان را باو گذارش دادم او گفت بامن بیا تا
خدمت امیر المؤمنین برویم و داستان را بعرض آنحضرت برسانیم.
بمحضرت آنحضرت رفتیم و او را از داستان آگاه کردیم امیر-
المؤمنین بحارث فرمود: بخانه ات بر گرد این یهودی را بامن واگذار
من ضمانت طعام والاغهایش را میکنم تا اینکه بوی بر گردانم حارث
بخانه اش رفت.

حضرت امیر المؤمنین دست مرا گرفت آمدم تا رسیدیم بآنجا
که طعام والاغها را گم کرده بودم صورتش را از من برگرداند و بانش
را حرکت داد سخنی چند گفت که من نمی فهمیدم بعد سرش را بلند
کرد و می شنیدم که میفرمود ایگروه جنیان بخدا سوگند چنین قرار
و مداری بامن نکردید و چنین پیمانی بامن نه بستید و بخدا سوگند
اگر الاغها و طعام مرد یهودی را بوی بر نگردانید مسلم پیمان شما را
می شکم و در راه خدا باشما می جنگم

یهودی گفت بخدا سوگند هنوز علی علیه السلام از کلامش فارغ و
آسوده نشده بود که الاغها و طعام را در برابرم آماده دیدم بعد فرمود
ای یهودی یکی از دو کار را اختیار کن یا تو خرها را بران من مردم
را وادار بخیرید متاعت میکنم یا من خرها را میرانم تو مردم را دعوت
کن بخیرید متاعت عرض کردم بهر دوی اینکار من سزاوارترم شما
جلو برو منهم با الاغها پشت سر می آیم تا اینکه بمکان وسیعی رسیدیم.
سپس فرمود: ای یهودی هنوز از شب مدنی بجا مانده الاغها بت
را نگهداری کن تا اینکه بامداد شودنو پالان از پشت اینها بر میداری

یا من بردارم و تو نگهداری میکنی تا صبح یا من نگهداری کنم
عرض کردم ای امیر مؤمنان من سزاوارترم که پالان از پشت اینها
برگیرم و تو نگهداری کنی .

فرمود اینها را بمن واگذار و تو بن خواب تا صبح من ترا صبح
بیدار میکنم چون صبح طالع شد فرمود بلند شو که سپیده دم شد
الاغهایت را نگهداری کن که با کی برتو نیست از اینها غافل و بیخبر
مباش تا من انشاء الله بسوی تو برگردم بعد امیر المؤمنین رفت با مردم
نماز صبح را خواند هنگامیکه آفتاب بیرون آمد پیش من آمد و فرمود:
بگشا بارهای متاع را به برکت خدا بارها را باز کردم.

بعد فرمود: یکی از دو کار را اختیار کن یا من جنسهای ترا
بفروشم تو پولش را بگیر یا تو بفروش من بهای آنها را بگیرم عرض
کردم بلکه من میفروشم شما بهایش را دریافت کنید فرمود: انجام
ده چون از فروش فارغ شدم پولها را تسلیم من کرد فرمود: آیا ترا
حاجت و نیازی هست عرض کردم بلی میخواهم در خرید جنس هم مرا
کمک فرمائید فرمود برد تا ترا کمک و باری کنم زیرا که تو
ذمی هستی .

او همیشه با من بود تا از کارهایم آسوده خاطر شدم بعد با من
خدا حافظی کرد سپس هنگام جدائی از او گفتم و اشهدان لا اله الا
الله وحده لا شریک له و ان محمداً رسول الله و اشهد انک عالم هذه الامة
و خلیفة رسول الله خدا ترا از طرف اسلام جزا و پاداشی نیک بدهد.

بعد بسوی باغم رفتم چند ماهی در آنجا ماندم سپس عاشق دیندار

امیر المؤمنین شدم برگشتم گفتند کشته شده درود فراوانی بر او فرستادم هنگام فارغ شدن از درود گفتم علم و دانش رفت اول عدالتی که من دیدم از او آتش بود و آخرین دادگری که از او دیدم در آن روز بود چرا گریه نکنم. اینهم از نشانه های امامت آن حضرت است.

از ابو حمزه ی ثمالی از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام روایت شده هنگامیکه حضرت امیر المؤمنین اراده کرد بطرف خوارج نهران برود مردمان کوفه ترسیدند حضرت فرمانداد در میدانها لشکر گاه کنند در آنمیان شبث ابن ربیع و اشعث بن قیس کشیدی و جریر بن عبدالله بجلی و عمرو بن حرب سر از فرمان پیچیدند، سپس عرض کردند: ای امیر المؤمنین اجازه میدهی ما پی کارها و نیازمندیهایمان برویم بعد بشما ملحق شویم.

حضرت فرمود: میدانید که سرانجام بدی در کمین شماست ای بزرگان عرب بخدا سوگند شما برای کارهایتان پشت بجهنگ نمی کنید ولی پشت بجهنگ میکنید و برای گردش بیرون میروید با یکدیگر می نشینید و مشورت میکنید در چیزیکه شما را از راه بیرون میکند و نوشه خود را در برابر خود پهن میکنید سرگرم غذا خوردن هستید درین هنگام سوسماری بر شما میگردد بغلامان دستور میدهید آنها را بگیرند و پیش شما می آورند سپس مرا از خلافت برکنار میکنند و با او بیعت می کنید و او را امام خود قرار میدهید.

بدانید که من از برادرم رسول خدا شنیدم که میفرمود: روز رستاخیز شود ندا کنند ای فریاد میزند هر گروهی باید بایشوائیکه

به آن اقتدا کرده‌اند در زندگی دنیا همراه باشند و از شما کسی زشت
روتر نخواهد بود و شما با برادر رسول خدا ﷺ و پسر عمش حبیله
میورزید پیمانی که خدا و رسولش بر شما گرفت می‌شکنید شما روز
رستاخیز برانگیخته می‌شوید در حالی که امام و پیشوایان سوسمار
است و این گفته‌ی خدای عز و جل است: یوم ندعوا کل اناس بامامهم (۱)
سپس گفتند: ای امیرالمؤمنین ما اراده‌ای جز اینکه نیاز-
مند بهایمان را برطرف کنیم و سپس بشما ملحق شویم نداشتیم حضرت
یشت بر آنان کرد و میفرمود: بر شما باد هلاکت و نابودی، بخدا
سوگند جز آنچه من در باره‌ی شما گفتم نیست و آنچه گفتم راست
و درست است.

حضرت رفت و آنان بمدائن رفتند و بطرف خورنق بیرون شدند
غذای سفره آماده کردند و سفره گستر داد و نشستند و غذا خوردند
و شراب نوشیدند سپس سوسماری بر آنان گذشت غلامانشان را فرمان
دادند تا سوسمار را گرفتند و بسوی آنان آوردند و امیرالمؤمنین را
از خلافت عزل نمودند و با سوسمار بیعت کردند، سوسمار دستش را
برای بیعت آنان دراز کرد.

سپس گفتند: تو ای سوسمار امام و پیشوای ما هستی بیعت ما
برای تو و علی بن ابی طالب نیست مگر یکسان و تو ای سوسمار پیش
ما عزیزتری از علی بن ابی طالب. آنچنان شد که علی علیه السلام خبر داده بود
آن گروه چنان شدند که خدای تعالی فرموده: بئس للظالمین بدلا (۲)

(۱) اسراء آیه ۷۳ روزیکه میخوانیم مردمان را بسوی امامشان.

(۲) کهف ۴۸ بد، بدلی است برای ستمکاران.

سپس بحضورت امیر المؤمنین پیوستند .

هنگامی که بر آن حضرت وارد شدند فرمود : ای دشمنان خدا و رسول و امیر المؤمنین انجام دادید آنچه را خبر دادم عرض کردند نه ای امیر المؤمنین انجام ندادیم فرمود : بخدا سوگند همانا برانگیزانند خدا شما را با امامتان عرض کردند مسلم رستگاریم ای امیر المؤمنین هنگامی که خدا ما را با تو برانگیزانند فرمود : بطور یامن خواهید بود در صورتی که مرا عزل کردید و با سوسمار بیعت نمودید ، بخدا سوگند گویا می بینم شما را روز قیامت که سوسمار شما را بسوی آتش می کشاند آنان سوگند یاد کردند که با سوسمار بیعت نکردیم و ترا عزل نمودیم .

چون دیدند علی آنانرا تکذیب می کند و نمی پذیرد اقرار کردند و گفتند : پیوشان گناه ما را فرمود : بخدا سوگند از شما نمی گذرم و شما را از مسوختن میدانم که خدا مسخ کرده و نشانه و علامت جهایان قرار داده شما رسول خدا را تکذیب کردید و رسول الله مرا از داستان شما خبر داد از طرف جبرئیل از خدای سبحان دور باشید شما ها از سعادت بعد فرمود : اگر با رسول خدا منافقانی بود با منهم منافقانیست که شما هستید .

بدان بخدا سوگند ای شیت بن ربیع و تو ای عمرو بن حریث و محمد پسر تو و تو ای اشعث بن قیس پسر حسین را می کشید چنین مرا حبیبم رسول خدا خبر داده پس وای بر آن کسی که رسول خدا و فاطمه دختر محمد دشمنش باشد هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد

نصبت بن ربیع ، عمرو بن حریث ، عتد بن اشمث در شمار هی کسانی بودند که از کوفه به جنگ آن حضرت رفتند و با او در کربلا جنگیدند تا او را شهید کردند و این داستان از نشانه های آن حضرت است .

مردی از قبیله ی بنی مراد که نامش رباب بن رباح بود گفت : در بصره بعد از جنگ جمل بالای سر امیر المؤمنین ایستاده بودم ناگاه عبدالله عباس آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین مرا حاجتی بسوی تو است حضرت فرمود : حاجت را بمن معرفی مکن پیش از آنکه یاد آوری کنی میدانم پیش من آمده ای که برای مروان بن حکم امان بگیری سپس ابن عباس عرض کرد : ای امیر مؤمنان دوست دارم او را امان دهی حضرت فرمود : برای خاطر تو او را امان دادم برو او را بیاور تا با من بیعت کند او را با خواری بیاور .

اندکی درنگ کرد ناگاه ابن عباس آمد و مروان حکم پشت سر او سوار بود امیر المؤمنین فرمود : بیا که با تو بیعت کنم مروان گفت : بیعتی که در او حفظ و نگهداری نفس باشد حضرت فرمود : با تو بیعت نمی کنم بر آنچه که در نهاد تو است همانا بظاهر امر با تو بیعت می کنم دست را دراز کرد سپس امیر المؤمنین بیعت کرد .

چون او بیعت کرد فرمود : ای پسر حکم همانا تو میترسی سرت درین کودی قرار گیرد خاموش باش که خدا منع می کند این کار بشود تا وقتی که از پشت تو سر کشانی بیرون آیند و بر عبت پادشاهی کنند آنان را از روی بیداد و ستم ذلیل و خوار نمایند ، کاسه های ناکوار به آنان بپاشانند ، مروان گفت : برای کسی که

بام اطمینان داشت: بخدا سو کند آرزوی من جز آنچه را که علی علیه السلام خبر داد نبود سپس از آنها اگر بخت و بموید پیوست و آنچه امیر المؤمنین فرمود درست بود این هم از نشانه‌های امامت آنحضرت بود.

حادث اعور همدانی گفته است در کنار کوفه با امیر المؤمنین بودیم ناگاه شیری از بیابان رو آورد و ما کوچکی کردیم تا اینکه بسوی امیر المؤمنین رسید خودش را با کمال ذلت و پستی در مقابل آن حضرت افکند حضرت فرمود بر گردد و وارد خانه‌ی هجرت من نشوی و از طرف من این سخن را بتمام درندگان و آنها که مرا فرمانبرداری میکنند برسان که هرگاه نافرمانی خدا را کنند و اطاعت مرا نکنند در میان آنها حکم خواهم کرد و بپایان می‌رسانم.

حادث گفت تمام درندگان از کوفه و اطرافش دور شدند تا زمانی که علی علیه السلام از جهان رفت و زیاده‌ن ایه روی کار آمد و ابی سفیان را بکوفه خواست چون وارد کوفه شد درندگان بر کوفه و اطراف چیره شدند بطوریکه بیشتر مردم را نابود کردند اینهم از نشانه‌های امامت آنحضرت است.

و نیز از حادث اعور همدانی نقل شده که روز جمعه‌ای امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه سخنرانی میکرد ناگاه يك افعی از طرف باب الفیل روی آورد که سرش از سر شتر بزرگتر بود و بطرف مسیر روان شد مردم از ترس در دو طرف مسجد پراکنده شدند افعی آمد تا آنکه بر فراز منبر شد خودش را کشاند بطرف گوش امیر المؤمنین بازن و اجازه آنحضرت چیزی بگوشش گفت مدتی سر بگوشی کردند بعد از منبر فرود آمد و رفت از همان باب امیر المؤمنین که باب الفیل

است بیرون شد و ناپدید گردید .

زن و مرد مؤمنی نماند مگر اینکه گفت این کار از شکفتیهای امیرالمؤمنین است و منافقی بجای نماند جز اینکه گفت اثر سحر علی است حضرت فرمود ای مردم من ساحر نیستم این افعی که شما دیدید وصی و جانشین محمد است بر جنیان ولی من وصی محمد بر جن و انس هستم این افعی از شما بهتر اطاعت مرا میکند او خلیفه و جانشین من است در میان جنیان .

در میان آنان جنگی واقع شد که در آن پیکار خونها را هدر کردند نمیدانستند که چطور از آن جنگ بیرون آیند و چگونه در آن دآوری کنند اکنون آمد از من پرسید که چه باید کرد من او را بحق پاسخ دادم و این افعی جنتی بود که بشکل افعی درآمد که برتری و فضل مرا بشما بنماید او درین باره نسبت بمن از شما داانتر است. این داستان هم از نشانه های امامت آنحضرت است .

و نیز با همین سند روایت شده که با امیرالمؤمنین بیروا شدیم تا رسیدیم در کنار فرات ناگاه تنه درختی را دیدیم که برگهایش ریخته چوبهای خشک آن بجای مانده حضرت با دست مبارکش بآن درخت زد و فرمود : بفرمان خدا سبز شو و باریده ناگاه شاخ و برگ درخت سبز و خرم شد گلابی بار داد که مانندش در میان میوه های دنیا دیده نشده بود اینهم از آثار امامت آنحضرت بود .

از جابر جعفی روایت شده که حضرت باقر فرمود هنگامیکه امیرالمؤمنین بفکر پرداخت قرضه های پیامبر افتاد و خواست وعده های او را وفا کند فرمان داد ندا کنند ای فریاد زد هر کسی از رسول

خدا طلبی دارد یا وعده ای پیامبر باو داده بسوی ما بیاید چنین بود که مردی می آمد و همانا امیر المؤمنین چیزی نداشت که باو بدهد سپس عرض میکرد پروردگارا فرض پیامبرت را بپرداز پس میرسید آنچه که پیامبر وعده کرده بود از زیر بساط بدون کم و زیاد.

ابوبکر بمر گفت این مرد وامهای پیامبر را از زیر بساط می پردازد میترسم تمام مردم بسوی او برگردند و ادعای خلافت کنند عمر با بی بکر گفت منادی توهم فریاد میزند همانا بزودی تو هم وامها را میپردازی همچنانکه علی می پردازد.

سپس منادی ابوبکر فریاد زد هر کس را طلب و وعده ای در پیش رسول خداست بگوید تا پرداخته شود سپس خدا عربی را بر او مسلط کرد و گفت وعده ای رسول خدا بمن داده که هشتاد ناقه ی سرخ و چشم سیاه و مهار دار با تمام بارش بمن بدهد ابوبکر گفت فردا پیش ما بیا مرد عرب رفت ابوبکر بمر گفت این کار را دیدی تو مرا درین آزار و گرفتاری افکندی وای بر تو من از کجا بیست شتر بیاورم آنهم با این خصوصیات و نشانه ها توجز اینکه ما را پیش مردم دروغگو معرفی کنی اراده دیگری نداری.

عمر گفت ای ابابکر درین جا حيله ایست که ترا خلاص و رها میکند ازین گرفتاری ابوبکر گفت آن حيله چیست؟ عمر گفت میگوئیم دلیلت را بیاور برای رسول خدا که از آن حضرت طلب کاری تا بپردازیم طلب ترا چون فردا شد اعرابی آمد گفت من برای وعده ی دیروز آمدم ابوبکر و عمر گفتند دلیلت را بیاور که از رسول خدا طلب کار هستی تا اینکه قرض آنحضرت بپردازم.

اعرابی گفت مگر نمی بینید مردی بدون دلیل بمن می بخشد
من آمدم بسوی مردمی که بدون دلیل نمیبخشند، من نمی بینم جز اینکه
اسباب انجام دادن اینکار از شما جدا شده یا اینکه گمان میکنید که
رسول خدا دروغگو است همانا میروم خدمت اباالحسن علی (علیه السلام) اگر
او هم مانند شما جواب داد مرتد میشوم و از اسلام برمیگردم.

خدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد همانا رسول خدا بمن هشتاد شتر
سرخ موی سیاه چشم وعده فرموده حضرت فرمود: بنشین ای اعرابی
همانا بزودی خدا از طرف پیامبرش میبردازد آنچه که وعده داده
علی (علیه السلام) فرمود: ای حسن وای حسین بیایید و سپس بروید بفلان وادی
و در گوشه‌ی صحرا فریاد زنید که ما فرستادگان جانشین رسول
خدائیم بسوی شما و دو حبیب و دوست پیامبریم همانا اعرابی هشتاد
شتر سرخ مو و سیاه چشم در پیش رسول خدا دارد.

آندو آمدند و فریاد زدند ناگاه جواب دهنده‌ای آنانرا از میان
وادی پاسخ داد که گواهی میدهم که همانا شما دو حبیب و دوست
رسول خدا و دو وصی او هستید منتظر باشید تا اینکه در میان خود
شتران را گرد آوریم چیزی نه نشستند که ناگاه هشتاد شتر سرخ موی
سیاه چشم آشکار شدند حسن و حسین افسار آنها را کشیدند بسوی
امیر المؤمنین آوردند و سپس بمرد عرب دادند این داستان هم از آثار
امامت آنحضرت است.

از جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری روایت شده که رسول
خدا ما را بسوی جنگی فرستاد فرمود شما در فلان ساعت از شب بزمینی
میرسید که راهنمایی نمیشوید در آن زمین هرگاه بدانجا رسیدید بطرف

شمال را بگیرید شما بمردی فاضل میگذرید از او طلب ارشاد و هدایت کنید او شما را راهنمایی نمیکند تا اینکه از غذایش بخورید او گوسفندی برای شما مینکشد شما را غذا میدهد بعد حرکت میکند با شما سپس شما را راهنمایی میکند او را از طرف من سلام برسانید و او را آگاه کنید که من در مدینه آشکار میشوم.

سربازان رفتند تا در همانوقت از شب به آن سرزمین رسیدند راه را گم کردند یکی از آنان گفت: مگر رسول خدا نفرمود طرف شمال را بگیرید سپس بطرف شمال حرکت کردند تا اینکه بهمانمردی که رسول خدا معرفی فرموده بود برخوردند از او راهنمایی خواستند گفت: راه را بشما نشان نمیدهم مگر اینکه از غذای من میل فرمائید گوسفندی برای آنان گشت از غذای او خوردند او هم با آنان حرکت کرد راه را نشان داد به آنان گفت: پیامبر در مدینه آشکار شده گفتند: آری سلام رسول خدا را باو رسانند آنچه که درخور آن بود پشت سر انداخت و بسوی رسول خدا رفت او عمرو بن حنظل بن کاهن بن حبیب بن عمرو بن القین بن دراج بن عمرو بن سعد بن کعب است. بعد رسول خدا فرمود: برگرد بهمانجائیکه از آنجا هجرت کردی تا زمانیکه برادر من علی بن ابی طالب بیاید و کوفه را مقرر حکومت خود قرار دهد عمرو بن حنظل بجای خود برگشت تا زمانیکه امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه فرود آمد عمرو بن حنظل آمد و با حضرت بود در آن میان که امیرالمؤمنین نشسته بود و عمرو بن حنظل هم در برابرش قرار داشت حضرت فرمود: آیا خانه داری عرض کرد آری. فرمود: آن خانه را بفروش و در محله ای از دکانخانه بگیر زیرا که اگر من فردا

از میان شما پنهان شوم در جستجوی تو بر آئند و قبیله ازد ترا ضعیف شمارند .

تا اینکه از کوفه بطرف موصل بیرون آئی بمردی نصرانی بگذری و در برابرش بنشینی و از او آب بنخواهی و ترا سیر آب کند و از سر گذشت تو بیرسد تو او را از کار خود آگهی دهی او را بیماری در پا باشد باسلام دعوتش کن زیرا که او اسلام می آورد سپس دستت را برانش بمال مرضش بهبودی پیدا کند و از جای حرکت نماید صحیح و سالم پیروی تو را نماید ؟

بعد بر مردی سالم و آبرومند بگذری که در کناره را نشسته آب از او بنخواهی ترا سیر آب کند و از داستان تو بیرسد که چه چیز ترا ترسانده و چه کس ترا تعقیب می کند باد بگو معاویه در پی من است تا مرا بکشد بواسطه ایمان بخدا و رسول و پیروی و اخلاص تو در دوستی من و اندرز تو برای رضای خداوند تعالی او را باسلام دعوت کن زیرا که او مسلمان می شود و ارادتمند تو میشود او بفرمان خدا بینا میشود و پیروی تو میکند هر دوی آنان با تو میباشند و آن دو همانهایند که بدن تو را در زمین پنهان می کنند .

بعد بطرف دیری بر میگردید که در کنار نهریست که آنرا دجله گویند زیرا که در آنجا راستگوییست که در پیش او از علم و دانش مسیح میباشد او را بهترین یاور خود بگیر برای رازهایت این نیست مگر اینکه خدا او را بواسطه تو هدایت کند و هنگامیکه شرطه این ام حکم که خلیفه معاویه است در جزیره و مسکنش در

موصول است خبر دار شود برو بسوی دوستی که در دیر بر فراز
موصول است .

اورا صدا کن او ترا پاسخ میدهد پس یاد آور نام خدائی را که بتو
تعلیم کردم زیرا که دیوار در برابر تو فروتنی میکند بطوریکه در
آستانهای در قرارگیری هر گاه راهب راستگوتر را به بیند بشاگردیکه
با اوست بگوید این مرد از زمان مسیح ایست این مردیست گرامی
تج در گذشته ، ولی ووصی تج در کوفه است و این مرد از حواریون
اوست بعد برابر تو فروتن و پست میشود .

سپس بتو میگوید : ای مرد بزرگوار مرا قابل از برای آنچه
را که سزاوارم قرار دادی به چه چیز مرا فرمان میدهی تو میگوئی
این دشاگرد مرا در پیش خود پنهان کن و بر فراز این دیر قرار بگیر
سپس نگاه کن چه می بینی هر گاه گفت سیاهی را می بینم که بطرف ما
در حرکتند شاگردت را پیش او بگذار از دیر فرود آی و اسب را
سوار شو بطرف غاریکه در کنار دجله است برو و در آنجا پنهان شو
زیرا ناچاری که در آنجا پنهان شوی .

در آن غار از فاسقان جن و انس است هر گاه در آنجا پنهان
شدی ترا معرفی کنند فاسقی از سر کشان جن که با صورتی سیاه
آشکسار شود سخت ترا به مشقت اندازد و ترا بناتوانی برساند اسب تو
فرار کند سیاه بتو نزدیک شوند سپس میگوید این اسب عمر و است
دببال اسب جستجو کنند هر گاه فهمیدی نزدیک غار آمدند در برابر
آنان بین جاده و دجله آشکار شو در آن وادی پیش رویشان بایست
زیرا که خدا آنوادی را حرم و قبر توفیق داد آنرا با شمشیرت

بینداز و هر چه میتوانی از آنان بکش تا آنگاه که فرمان خدا برسد.
 هرگاه بر تو بیرون زدند سرت را جدا کنند و بر نیزه‌ی بلندی
 بزنند و بسوی معاویه ببرند و سر تو اول سری است که در اسلام بنیزه
 بزنند و از شهری شهری ببرند.

امیر المؤمنین گریه کرد و فرمود: قربان ریحانه‌ی رسول خدا
 و میوه‌ی دل پیامبر و نور چشمش فرزندانم حسین بشوم همانا سر او را
 می گردانند و فرزندانش هم دنبال سر او می روند، سر او را از کربلا
 نزدیک فرات بسوی یزید بن معاویه میبرند.

بعد دو همراه تو فرود آیند بدن تو را دفن کنند در همانجا که
 کشته شدی، قبر تو یکصد و پنجاه قدم از دیر موصل فاصله دارد
 همانطور شد که امیر المؤمنین علیه السلام یادآوری کرده بود اینهم از نشانه
 های امامت آنحضرت است.

از رمیله روایت شده که او از خاصان امیر المؤمنین علیه السلام بود
 رمیله گفت: در زمان امیر المؤمنین سخت مریض شدم از آن مریضی
 روز جمعه هستی در خود احساس کردم سپس گفتم کاری بهتر ازین
 نیست وضو بگیرم و بروم در مسجد پشت سر امیر المؤمنین علیه السلام نماز
 بخوانم نماز خواندم در آن هنگام در مسجد جامع کوفه امیر المؤمنین
 بر فراز منبر رفت دوباره آن مرض مرا گرفت.

چون امیر المؤمنین از مسجد بیرون شد دنبالش رفتم حضرت
 متوجه من شد و فرمود: نمی بینم تو را مگر دنده های تو فرود رفته
 فهمیدم مرض تو چیست و چه میگوئی؟ همانا تو کاری را انجام نمی-
 دهی که از غسل جمعه برتر باشد و نماز خواندن با من همانا تو در
 خود پستی دیدی هنگامیکه من نماز خواندم و بر فراز منبر قرار گرفتم

دوباره مرض تو بر گشت رميله عرض كرد بخدا سوگندای امیر المؤمنین در داستان من نه يك حرف زياد و نه يك حرفي كم نمودی .

حضرت بمن فرمود : ای رميله هيچ مؤمن و مومنه‌ای نيست که مريض شود مگر اينکه ما هم بواسطه‌ی مريضی او مريض ميشويم غمگين و افسرده خاطر ميشواید مگر اينکه ما هم بواسطه‌ی آنان اندوهناک ميشويم و هرگاه دعا می کنند ما آمين ميگوئيم برای دعای او ، خاموش نمیشود مگر اينکه ما برای او دعا می کنیم عرض کردم يا علي اينکار شما برای کسانی هست که درين شهر با تو هستند آنان که در گوشه و کنارند چطور ميشود فرمود : ای رميله هيچ مؤمن و مؤمنه‌ای در مشرق و مغرب زمين نيست مگر اينکه او با ما نيست و ما با او هستيم اينهم از آثار امامت آن حضرت است .

اصبح بن لبانه ميگويد : گروهی بمحض امير المؤمنين آمدند عرض کردند متمدگمان ميکنند که شما ميفرمائيد اين ماهی جری مسخ است فرمود : هيچجا باشيد تا بسوی شما آيم لباسش را برداشت و بيرون رفت تا به آخر فزات رسيد و فریاد زد : ای جری سپس آن حضرت را جواب داد و گفت : ليک ليک فرمود : من کيستم گفت : تو امير المؤمنين و پيشوای پرهيز کاران .

امير المؤمنين فرمود کيستی ؟ گفت : من از آنهايم که پيشنهاد دوستی ترا بر او کردند ولی من آنکار کردم و پذيرفتم سپس مسخ شدم و بصورت ماهی در آمدم و گروهی از ايشان کسانی هستند که با تو بودند حضرت امير المؤمنين فرمود : حال خود و کسانی که با تو مسخ شدند بگو .

عرض کرد با امیرالمؤمنین ما بیست و چهار طایفه بودیم از بنی اسرائیل که سرکشی و نافرمانی کردیم شهرها را واگذاریم هیچگاه در آنها جا نگرفتیم و در سایبانها جاگزین شدیم تا از آب دور باشیم.

سپس کسی آمد که تو اورا از ما بهتر می شناسی فریادی زد که همه ی ما گرد هم آمدیم گفت چرا از شهرها گریختید نهرها و آبها را واگذاردید و در این بیابانها جا گرفتید اراده کردیم که بگوئیم ما بر ترا همه ی جهانبین گفت : دانستم در دلهای شما چیست ؟ آیا بر خدا برتری و بزرگی میورزید با او گفتیم نه گفت مگر خدا بر شما پیمان نگرفت که به محمد بن عبدالله ایمان بیاورید عرض کردیم چرا گفت : و نیز از شما پیمان گرفت که بوسی و خلیفه ی ادعلی بن ابیطالب ایمان بیاورید ما خاموش گردیدیم جواب ندادیم مگر بزبان امدل و نیست .
 هایمان نپذیرفت گفت : آیا فقط بزبان میگوئید .

بعد فریادی زد بر ما و گفت با اجازه ی خدای تعالی مسخ شوید هر طایفه ای به چیزی بعدگفت : ای بیابان فرمان خدا نهرها باشید که این مسخ شده ها ما را بگیرند در میان تو و بنهرها و دریا های دنیا وصل بشو بطوریکه آبی نباشد مگر در اینجا پیدا شود ، سپس ما مسخ شدیم و ما بیست و چهار طایفه بودیم بعضی از ما گفت : ای کسیکه مقتدر بر ما شدی بقدرت و نیروی خدای تعالی بحق آن خدا ما را از آب بی نیاز کن و بروی زمین قرار ده هر طور که میخواهی .

امیرالمؤمنین فرمود : ای ماهی برای من انواع مسوختات دریائی و خشکی را روشن کن گفت : اما مسوختات دریائی مائیم : ۱- جری

۲. رق ۳. سلاحف ۴. مارماهی ۵. زمار ۶. سراطین ۷. سگهای آبی
۸. صفادع ۹. بنت الهراس ۱۰. عرسان ۱۱. کوسج ۱۲. تمساح .

حضرت امیرالمؤمنین فرمود : اما مسوختان خشکی عرضکرد
بلی یا امیرالمؤمنین ۱. کلیاسه ۲. خنفساء ۳. سگ ۴. گرگ ۵. میمون
۶. خوک ۷. سوسمار ۸. حرباء ۹. شب پره ۱۰. خرگوش ۱۱. کفتار
حضرت امیرالمؤمنین فرمود : راست گفתי ای ماهی جری، در شما از
خلقت طبیعت انسانی چه وجود دارد گفت : در بعضی دهن های ما در
بیشتری صورتمان و همه ی ماده ها حیض میشوند .

امیرالمؤمنین فرمود : راست گفתי ای جری پرسید آیا توبه ای
برای ما هست فرمود : وعده روز قیامت و آن روز وقت معلوم است
و خدا بهترین حافظ و ادا دهنده است. اصبح بن لبانه گفت بخدا
شنیدم آنچه را که آن ماهی گفت و در گوش گرفتیم و نوشتیم و به
امیرالمؤمنین گفتیم .

از امام صادق علیه السلام روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین را از
طرف پدر دایی هائی بود در قبیله ی بنی مخزوم جوانی از آنان بن خدمت
آن حضرت آمد عرض کرد دایی یار من پشت سراست، برادرم گمراه
در گذشت ، من برایش افسرده خاطر ام . حضرت امیرالمؤمنین باو
فرمود : دوست داری برادرت را ببینی ؟ عرض کرد آری حضرت برد
رسول خدا را پوشید با پسر دائیش بطرف گورستان روان شداد پایش
را بقبری زد او از گور خویش سر بر آورد و میگفت : ویه ویه سلان .
برادرش باو گفت : آیا تو نمردی در حالیکه مردی از عرب بودی
گفت : ما بروش ایی بکر و عمر بودیم در عزیمت هم اکنون ما بروش

فرس هستیم زبان ما بدین خدا بفارسی لیست سپس امیرالمومنین فرمود
بر کرد بخوابگاه خویش. مرد مضرومی با یارانش برگشت و این
مذبحه از نشانه های امامت آن حضرت است.

و نیز از اصبح بن نباته روایت شده که ما با حضرت امیرالمومنین
بودیم در حالتیکه آنحضرت در میان بازار گردن میگردید به فروشندگان
دستور میداد، کم فروشی نکنند تا اینکه روز به نیمه رسید حضرت
بر مردیکه نشسته بود گذشت آن مرد حرکت نمود و عرض کرد با من بیا
و داخل خانه ای من شو تا صبحانه میل فرمائی و خدا را برای من بخوان
زیرا که من امروز صبحانه میل نکرده ام حضرت فرمود با شرطی که من
شرط کنم عرض کرد تراست هر شرطی که بخواهی.

فرمود: بخانه ات وارد میشوم که خودت را بزرگمت بیندازی.
بعد حضرت وارد شد و ماهم وارد شدیم نان سرکه و روغن زیتون و
خرما خوردیم حضرت از آن خانه بیرون رفت تا به دارالاماره
رسید پایش را بدر زد بطوریکه زمین لرزید.

بعد فرمود: بدان بخدا اگر بدانید در اینجا چیست بخدا سوگند
اگر قائم قیام کند دوازده هزار زره دوازده هزار کلاه خود که دو
طرف دارد از این مکان بیرون آورد و براندام دوازده هزار نفر عجم
از فرزندان عجم بپوشاند بعد فرمان دهد بکشتن هر کس که برخلاف
ایشان است همانا من میدانم این را و می بینم آنچه آنکه هم اکنون
میدانم و می بینم و اینهم از نشانه های آنحضرت است.

از مالک اشتر روایت شده که گفت: بر حضرت امیرالمؤمنین
وارد شدم در شبی تاریک عرض کردم: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین

و رحمة الله و بر كانه فرمود : و عليك السلام چه سبب شده كه درين شب تاريك بدین جا آمده ای ای مالك عرض كردم دوستی و شوق شما مرا بدین جا آورد . فرمود : سوگند بخدا راست گفתי ای مالك آیا جلو درخانه ای من کسی را درین تاريكی دیدی عرض كردم آری یا امیر - المؤمنین سه نفر را دیدم حضرت حرکت كرد بیرون آمد و ما هم بیرون شدیم با آن جناب .

ناگاه دیدیم مردی کور و مردی بیمار و مردی پیس جلو درند سپس امیر المؤمنین فرمود : چه میکنید در این هنگام در خانه ای من ؟ عرض كردند : ای امیر المؤمنین آمدیم تا ما را شفا دهی از مرضی كه داریم حضرت دستش را بر اندام همه ای آنان مالید همه حرکت كردند و اثری از مرض آنان بجای نماند ، اینهم از دلائل امامت آن حضرت است .

هرون بن سمید گفت : از حضرت امیر المؤمنین شنیدم كه بیمار میگفت : كي بتو نادانی را آموخته ای مرد فریب خورده بدان بخدا سوگند اگر تو دیدمی بصیرت و بینائی داشتی و فرمانی كه رسول خدا بتو داد آگاه بودی یا نودر دینت تاجری دانا بودی بر شتر آرزو سوار میشدی و زهر جدا بدار را فرش خود قرار میدادی چون خواستی مردم در برابر تو كوچکی كنند و حرکت نمایند دوست داشتی بزشتی خرد خود ستم بر آل پیامبر كنی .

جز این نمی بینم ترا كه در دنیا بوسیله ی زخمیكه از غلام ام معمر بر تو وارد می شود كشته شوی زیرا كه حكم ستم بر او میکنی پس ترا در نتیجه ی همان ستم میکشد توفیقی است در آن وارد میشود

و خدا او را بکوری چشم تو به بهشت میبرد و اگر تو میبودی که از رسول خدا میشنیدی و فرمایشش را پیروی میکردی، شمشیرت را به گردنت نمیافکندی، بر فراز منبر سخنرانی نمیکردی.

گویا میبینم خوانده میشوی و جواب میدهی بنامت صدا زده میشوی و بازداشت میکردی و همانا برای تو پس از کشته شدن رسوائی و پرده دری و داراست و از برای یارت که انتخاب کردی و پس از او جانشین او شدی همین گرفتاریهاست سپس عمر به آن حضرت گفت: شرم از خودت و از این گفتار نمیکنی؟ حضرت فرمود بخدا سوگند بگفتم مگر آنچه را که شنیدم و سخن فرایدم مگر به آنچه را که یقین دارم.

عرض کرد: کی این داستان می باشد ای امیر المؤمنین فرمود: هرگاه از طرف رسول خدا بدن و مردار شما دو نفر را بیرون آورند از میان قبرتان همان دو قبری که خواب نکردید در آن دو نه روز و نه شب تا اینکه کسی در باره ی شما شك نکند زیرا که اگر در گورستان مسلمانان دفن شوید بيش قبر میشوید بواسطه شك شك کنند و شما دو نفر بر شاخه های درخت خشك بدار زده میشوید. سپس آن درخت خشك بر کی در آورد بواسطه ی شما سبز شود امتحانی میباشد برای کسانی که شما را دوست دارد و بکردار زشت شما راضی است تا اینکه خداوند فرق گذارد میان پاك و ناپاك و گویا نگاه میکنم شما را که مردم عافیت میطلبند از گرفتاری شما عمر، پرسید ای ابا الحسن این کردار را کی انجام میدهد فرمود: جمعی که بین

شمشیرها و غلافهایشان جدائی میاندازند خداوند آنانرا انتخاب کرده برای یاری ضعیفان اینان در باری فرمان خدا از سرزنش سرزنش کنندگان بیمی ندارند .

و همانا گویا نگاه میکنم بسوی شما که از قبر بیرون آورده اند شمارا نروازه تا اینکه شما را بردرختان بدار زنند این کار آزمایشی است برای کسانی که شما را دوست دارند بعد آورده میشود آتشی که برای ابراهیم و یحیی و جرجیس و دانیال و هر پیامبر راستگو و مؤمنی برافروخته شد .

سپس فرمان داده میشود بهمان آتشی که بدرختانهی من افروختید تا من و فاطمه دختر پیامبر و دو فرزندم حسن و حسین و دو دخترم زینب و کلثوم را بسوزانید تا به آن آتش سوخته شوید و بادی بر شما وزد که خاکستر شما را بدریا بریزد پس از آنکه با شمشیر دمار از شما بگیرد و نشان دهد راه شما را بسوی جهنم و بیرون میشود شما بسوی بیداء وادی خسف آنچهائیکه خدای عزوجل فرموده : و لو تری اذ فرعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب ، (۱) یعنی زیرپاهایتان عرض کرد ای ابوالحسن بین ما و رسول خدا جدائی میاندازی حضرت فرمود : آری عمر گفت : ای ابوالحسن این را شنیدی و این حرف درست است ؟ سپس امیر المؤمنین سوگند یاد کرد که از پیامبر شنیده سپس عمر گریه کرد و گفت : پناه بخدا میبرم از آنچه تو میگوئی برای این گفتار نشانه ای هست ؟ فرمود : آری ، کشتار مهم

(۱) سبأ آیه ۵۰ و اگر به بینی هنگامی که بترسند پس نباشد فوتی و گرفتند شوند از جای نزدیک .

و مرگ سخت و مرض وبا و از مردم درین هنگام بکنفر بجای می ماند
مگر بکس و دشمنان فریاد کنند ای فریاد میزند از آسمان بنام مردی از
نسل من آیات و نشانه ها فروان میشود بطوریکه زندگان آرزوی
مردن میکنند از آن آثاریکه میبینند پس هر کس هلاک گردد راحت
میگردد و هر کس برای اودر پیشگاه خدا خیری باشد نجات مییابد.
بعد از نسل من مردی آشکار گردد زمین را پراز عدل و داد
کند همانطوریکه پر از جور و ستم گردیده خداوند باقیمانده ی قوم
موسی را بیاورد ، برای او اصحاب کهف را زنده کند ، خداوند او را
بوسیله فرشتگان و جنیان و شیعیان با اخلاص ما یاری کند از آسمان
باران فرود آید ، زمین گیاهش را برویاند ، مردی
سیس عمر عرض کرد : ای اباالحسن بدانکه میدانم که تو
سوگند یاد نمیکنی مگر بر راستی بخدا سوگند که تو و فرزندان
مزه ی خلافت را نخواهید چشید .

حضرت امیر المؤمنین فرمود : همانا شما زیاد نمی کنید برای
من و فرزندانم مگر کینه خود را چون هنگام وفات عمر رسید
پی امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد و گفت یاران من مرا نسبت بخلافتی
که بر آنان کردم مرا حلال کردند اگر صلاح بدانی توهم مرا حلال
کن حضرت امیر المؤمنین فرمود : آیا تصور میکنی اگر من تو را
حلال کردم برای تو فایده ای داشته باشد از آنچه که گذشت بر رسول خدا
و دخترش فاطمه ، بعد پشت کرد و او میگفت : د و اسر و الندامة
لما راوا المذاب (۱) این هم از نشانه های امامت آن حضرت است .

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا در جای گشادی از مسجدش در مدینه نشست و گروهی از مهاجرین و انصار گردش بودند و حضرت امیر المؤمنین هم در طرف راست و ابوبکر و عمر هم در طرف چپ پیامبر بودند ناگهان ابری بر او سایه افکند حضرت رسول فرمود ای ابوالحسن از طرف خداوند ارمغانی بما داده شد بعد پیامبر دستش را بسوی ابر دراز کرد و نزدیک شد بدست پیامبر از آن ابر جامی آشکار شد و بطوری میدرخشید که چشمهای مسجدیان را خیره کرد آن جام را بوهای خوشی بود که عقل را از سر مردم میبرد.

آن جام بازبان عربی تسبیح و تقدیس و تمجید خدای تعالی را میکرد بازبالی تا اینکه در کف دست راست پیامبر قرار گرفت و میگفت السلام عليك یا حبیب الله و صفوته درود بر تو ای دوست خدا و برگزیده حق از جهانیان و برتری دارنده بر تمام بندگان خدا از اولین و آخرین و درود بر جانشین تو که بهترین جانشینانست : امام پرهیز کاران ، امیر مؤمنان ، نور کسانی که طلب نور میکنند ، چراغ افتدا کنندگان و درود بر همسر او دختر تو فاطمه بهترین زنان جهانیان زهرای بتول مادر پیشوایان هدایت کننده ی معصوم و پاکدامن و درود بر دو سبط تو دو روحانی تو نور چشمهای تو حسن و حسین. این بیان را رسول خدا و امیر المؤمنین و حسن و حسین تمامشان شنیدند آنچه را که جام گفت تمام حاضران دیدگان را از درخشش جام بستند رسول خدا سپاس و شکر خدا فراوان کرد تا اینکه جام گفت ای رسول خدا ، خدا مرا بسوی تو و برادرت علی و دخترت فاطمه و حسن و حسین فرستاد ای رسول خدا مرا بدست علی بده ، رسول خدا

فرمود بکیر جام را ای ابوالحسن که هدیه‌ی خداست بسوی تو .
 علی جام را گرفت و بوسید و بوئید و گفت مرحبا بکرامت
 خدا برای رسول و آل رسول جام حمد و ستایش بیشتر کرد پروردگار
 را و تکبیر و تهلیل خدا میگفت و میگفت ای رسول خدا بعلی بگو مرا
 بفاطمه و حسن و حسین بدهد چنانکه خدای عز و جل بمن فرموده
 رسول خدا فرمود برخیز ای ابوالحسن جام را در اختیار فاطمه و دو
 حبیب من حسن و حسین قرار ده

علی حرکت کرد و جام را برداشت نور جام از نور خورشید
 زیاد تر بود بوی خوش آن خردها را زایل کرده بود تا آنکه علی بر
 فاطمه و حسن و حسین وارد شد جام را بآنان برگردانده همه تعجب گفتند
 و جام را بوسیدند ذکر و حمد و سپاس خدا فراوان گفتند بعد جام را
 بر رسول خدا برگردانند .

چون جام در دست رسول خدا قرار گرفت عمر بلند شد بر دو پا
 ایستاد و عرض کرد ای رسول خدا چرا من از مقامی که از طرف خدا برای
 تو آورده میشود در اختیار علی و فاطمه و حسن و حسین قرار میدهم
 سپس رسول خدا فرمود ای بر تو ای عمر چه چیز بتو جرئت داده آیا
 سخنان جام را شنیدی که از من میخواست که او را بدیگران از
 اهل بیتم بدهم .

سپس عمر گفت ای رسول خدا اجازه میدهم جام را بکیرم
 و بیوسم و بیویم فرمود : ای بر تو ای عمر بخدا سوگند که اینکار
 برای تو و تمامی مردم غیر از من نیست عرض کرد ای رسول خدا اجازه
 میفرمائید که دستی بجام برسانم حضرت رسول فرمود چقدر اصرار

میکنی بلند شو اگر توانستی دست بجام برسانی من محمد رسول خدا نیستم و این جام هم بحق از طرف خدا نیامده .

عمر بلند شد و دست بطرف جام دراز کرد دستش بجام نرسید جام حرکت کرد و بطرف ابر بلند شد و میگفت ای رسول خدا با زائر اینچنین رفتار میکنند سپس رسول خدا فرمود ای بر تو ای عمر چه چیز ترا بر خدا و رسولش جری کرد ، ای ابا الحسن بر خیز و دست بسوی ابر دراز کن جام را بگیر و باد بگو خدا بتو فرمان داده که جام را بما بر گردانی تا بجام برسیم جام را گرفت محمد ﷺ بجام گفت رسول خدا بتو میفرماید چه چیز خدا بتو فرمان داده که آنرا بگوئی که تو فراموش کردی بگوئی .

جام گفت بلی ای برادر رسول خدا خدا بمن فرمان داده بگویم برای شما که خداوند مرا وقف کرده بر هر مرد مؤمن و مؤمنه ای از شیعیان شما و فرمان داده که هنگام مرگش حاضر شوم تا بانگاه کردن بمن از مرگ نهراسد و بمن انس بگیرد و اینکه بر سینه ی او فرود آیم سپس نفسش بهره پرد در صورتی که خودش نمی فهمد عمر بابی بکر گفت ایکاش جام بجای اول بر میگشت و چیزی یاد آوری نمیکرد این کار از فضل خدا بر پیامبرش و امیر المؤمنین میباشد و دلیل نبوت و امامت آن دو است .

و روایت شده از رشید هجری که گفت من و سلمان و ابو عبید الرحمن بن فیس بن ورقاء و ابوالقاسم مالک بن تیهان و سهل بن حنیف در مدینه برابر امیر المؤمنین بودیم تا کاکا حبابه ی و البیته بر آنحضرت

وارد شد و بر فرازش منقلی بود شبیه غربالی که گندم بادهیدند
و در میان آن میوه های دراز بود و فرآنی آویخته داشت تسبیحی از
سنگ ریزه در دستش بود .

سلام کرد و گریه فراوانی کرد و عرض کرد ای امیر المؤمنین
آه از آن وقتی که از دست بروی، اسفا زمانیکه از میان ما پنهان شوی ،
حسرتا از آن غیبتی که وجود تو باشد و فوت شود بازی نمیکنم
و از تو رو برنگردانیم و همانا من گفته ام را از روی یقین میگویم
من ترا ملاقات می کنم و تو میدانی چه اراده ای دارم .

سپس حضرت دست راستش را بسوی او دراز کرد و ریگها را
از وی گرفت ریگهای سفید میدرخشید انگشترش را از دست بیرون
آورد ریگها را مهر کرد فرمود ای حبابه این مراد و خواسته تو است
عرض کرد آری بخدا ای امیر المؤمنین همین را اراده کردم چونکه
شنیدم بعد از تو شیعیات اختلاف میکنند و پراکنده میشوند من
اراده ای این برهان را کردم تا همراه من باشد اگر بعد از تو زنده باشم
و ایکاش فامیل و اهل من قربانی تو گردند هنگامیکه اشاره واقع
شود یا شیعیان تو در باره ی جانشینت شك نمایند .

من این ریگها را بیاورم اگر آن جانشین هم انگشتر را در ریگها فرو
برد آنچنانکه شما مهر کردید میدانم که او جانشین بعد تو است
امیدوارم درین جهت درنگی نکنم حضرت فرمود بخدا سوگند ای حبابه
تو با این ریگها فرزندانم حسن ، حسین ، علی بن الحسین ، محمد بن علی
جعفر بن محمد ، موسی بن جعفر ، علی بن موسی را ملاقات میکنی و پیش

هر يك از آنان بروی ریگهارا از نو میخواستند با همین انگشتر آنها را مهر می‌گفتند.

سپس در پیش علی بن موسی الرضا برای خود از آنحضرت برهائی بزرگ می‌بینی از امامت آنحضرت سپس مرگ را اختیار میکنی و تو میگیری او متولی دفن و کفن و غسل تو میشود و بر فراز قبرت می‌ایستد و بر تو نماز میگذارد و من بتو مژده میدهم که تو با زنان مؤمنه‌ی گرامی با مهدی از نسل من هنگامیکه خدا امر او را آشکار کند خواهی بود.

حبابه گریه کرد و عرض کرد یا امیر المؤمنین از کجا ممکن است این امر برای پیروان نیست عقیده و سست یقین و کم کردار تو اگر فضل خدا و فضل رسول و فضل تو باشد، ای امیر المؤمنین درست است که جز تو کسی جانشین پیامبر نیست دعا کن ای امیر المؤمنین برای من که خدا مرا بدین عقیده پابرجا نگهدارد و در این عقیده مورد آزمایش قرار نگیرم و کمراه از این عقیده نشوم حضرت امیر المؤمنین برای او دعا کرد او شب را بخوبی به بامداد رساند.

حبابه گفت چون حضرت امیر المؤمنین به ضربت شمشیر عبد - الرحمن بن ملجم لعنة الله علیه در مسجد کوفه درگذشت خدمت مولایم حسن بن علی علیه السلام رسیدم بمن فرمود اهلای سهلاً ای حبابه ریگهائی را که امیر المؤمنین مهر کرد با انگشترش بیاور ناگاه دیدم همان انگشتر را بیرون آورد ریگهارا مهر کرد.

چون حضرت امام حسن بزرگ درگذشت خدمت امام حسین رسیدم چون مرا دید فرمود مرحبا ای حبابه ریگهارا بیاور ریگهارا گرفت

بهمان انگشتر مهر کرد چون امام حسین علیه السلام شهید شد خدمت امام علی بن حسین رسیدم در حالیکه مردم در امامت آنحضرت شك داشتند شیعیان حجاز میل به عجم حنفیه کرده بودند گروهی از بزرگان شیعیان پیش من آمده بودند گفتند ای حبابه بخدا سوگند درباری ما و بخاطر ما بسوی علی بن الحسین با همان ریگها برو تا اینکه حق روشن شود.

بخدمت حضرت رسیدم چون مرا دید آفرین گفت مرا بخود نزدیک کرد و دست دراز نمود و فرمود ریگها را بیاور تمام را باهمان انگشتر مهر زد پس از او خدمت عجم بن علی علیه السلام رفتم بسوی جعفر بن عجم و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا علیه السلام امامشان مانند حضرت امیر المؤمنین و حسن و حسین ریگها را مهر زدند بعد عمر من زیاد شد. پوستم نازک و استخوانم درهم کوبیده شد، سیاهی موهایم تغییر کرد ولی من بابرکت نگاه فرادان بسوی آنان چشم و خرد و فهم و گوشم درست بود.

چون بحالی رسیدم که پیری بر من چیره شد در آنحال بمولایم علی بن موسی الرضا عرض کردم از من فراموش نفرمائید به جنازه‌ی من حاضر شوید نماز بر من بخوانید آنچنانکه جدت امیر المؤمنین بمن وعده فرموده حضرت فرمود: ملازم باش که تو بامانی.

و از جمله‌ی کارهای حبابه است که روزی در بستر خود خوابیده بود ناگاه مر که قطعی بر او فرود آمد و او را بیدار کرد ناگاه او را دیدند که سلام کرد چون فردا شد دیدند رسول علی بن موسی الرضا پیش آنان است و در پیش او است کفن، حنوط بعد برای تجهیز او

حرکت کردند حضرت رضا علیه السلام برای نماز خواندن و تلقین داد بعد هم بر فراز قبرش ایستاد و گریه کرد بعد فرمود: ای حبابه پدران مرا از طرف من سلام برسان.

و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمود: پدرم بجابر بن عبدالله انصاری فرموده که ای جابر مرا بسوی تو حاجتی است هرگاه که برای تو آسان است تا با تو خلوت کنم آن حاجت را از تو بخواهم جابر عرض کرد در هر موقعی که شما دوست دارید پدرم در بعضی از اوقات با جابر خلوت کرد فرمود: ای جابر خبر بده مرا از آن لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا دیدی و مرا آگاه کن از آنچه که خبر داد تو را مادرم که در لوح چه نوشته شده؟

جابر عرض کرد: خدا را گواه میگیرم که من در زندگی رسول خدا بر مادرت فاطمه وارد شدم که ادرا برای ولادت حسین علیه السلام تبریک بگویم در دست مادرت لوحی دیدم سبز رنگ بود گمان کردم زمرّد است و در آن لوح نوشته ای دیدم سفید، شبیه و مانند نور خورشید، بمادرت عرض کردم پدر و مادرم فدایت ایندختر رسول خدا این لوح چیست؟ فرمود: این لوح را خدا ارمغان بسوی رسولش فرستاده، در این لوح نام پدر و نام علی و دو فرزندم و نام جانشینان از نسل من است این لوح را پدرم برای خوشنودی من بمن بخشید.

جابر عرض کرد: مادرت فاطمه لوح را بمن داد من خواندم نسخه ای از آن نوشتم پدرم فرمود: آیا ممکن است بمن نشان دهی. عرض کردم: بلی. پدرم با جابر راه افتاد تا بمنزل جابر رسیدند جابر صحیفه ای برای پدرم بیرون آورد از کاغذ بریده پدرم فرمود:

ای جابر تو نوشته‌ات را نگاه کن تا من بر تو بخوانم جابر به نسخه‌ی خود نگاه میکرد پدرم برایش خواند بطوریکه يك حرف کم و زیاد نکرد جابر گفت : خدا را گواه میگیرم من همانجور در لوح نوشته دیدم و آن نوشته این بود :

بسم الله الرحمن الرحيم: این کتابیست از طرف خدای عزیز حکیم برای محمد بن عبدالله نبی و نور و سفیر آن خدا ، و پزده‌ایکه بر آن روح الامین فرود آمده از طرف پروردگار جهانیان ، ای محمد بزرگه شمار نامهای مرا ، سیاستگذاری کن نعمت های مرا ، انکار نعمتهای باطنی مرا مکن ، من خدائی هستم که جز من خدائی نیست ، نابود کننده جباران ، خوار کننده‌ی ستمگران ، کیفر کننده‌ی روز جزایم .

من خدائی هستم که جز من خدائی نیست ، بکنایم ، هر کس بجز از فضل من امیدوار یا بترسد از غیر من او را عذابی کنم که احدی از جهانیانرا چنان عذاب نکرده باشم ، پس مرا پرستش کن و بر من توکل نما ، همانا من پیامبری را بر نینگیختم و دورانش را به پایان نرساندم و مدتش را تمام نکردم مگر اینکه برای او وصی قرار دادم همانا من تورا بر سایر پیامبران برتری دادم ، جانشین تورا برترین جانشینان قرار دادم .

تورا به دوشیر بیچه و نوادگان حسن و حسین گرامی داشتم سپس حسن را گنجینه‌ی بردباری و دانش پس از پدرش قرار دادم ، حسین را خزینه دار وحی قرار دادم او را به شهادت گرامی داشتم او بهترین شهیدان و درجه‌اش از همه بالاتر است ، او را کلمه‌ی نامه‌ی خود قرار دادم ، حجت بالقه‌ی من در پیش اوست ، یا اهل بیت او پاداش میدهم و مجازات

میکنم که اول آنان بزرگ عبادت کنندگان ، زیست دوستان گذشته‌ی من است و پسرش مانند جدش محمود ع باقر که شکافنده علم و دانش من و کان حکمت من است .

بزودی شك کنندگان در باره‌ی جعفر نابود شوند آنکه او را رد کند مانند رد کننده‌ی قول حق و ثابت من است او را در باره‌ی یاران و دوستان یاری کنم پس از جعفر موسی را برگزیدم بعد از موسی آشوبهایی نزدیک میشود که نارباك کننده است پس واجب من قطع نکردد و حجت من پوشیده نماند ، دوستانم به سختی و ناراحتی نمی‌افتند .

هر کس بکنفر از آنرا انکار کند مسلم نعمت مرا انکار کرده و هر کس يك آیه‌ی از کتاب مرا تغییر دهد همانا مرا نسبت به دروغ داده وای بر آنکه نسبت دروغ میدهند و انکار میکنند آنگاه که دوران موسی بن جعفر حبیب من پایان رسد هر کس که هشتم امام را انکار کند و تکذیب نماید همه‌ی اولیاء و نمایندگان مرا انکار کرده ، علی‌ولی و نماینده‌ی من و یار من است .

او کسی است که قبای خلافت را بر اندامش افکنندم او را نیرو دادم تا باریبوت را بدوش کشد ، دیوی سرکش او را میکشد دفن میشود در شهریکه او را بنده‌ی صالح و شایسته بنا کرده است (۱) اما در کنار بدترین آفریدگاتم همانا گفته‌ی من حق و ثابت است چشمان او را روشن کنم بفرزندش ع و جانشین بعد خودش ، بهره برنده‌ی دانشش ، او کان دانش من است و جایگاه راز من است ، حجت

(۱) مراد از آن بنده‌ی شایسته اسکندر ذوالقرنین است .

من است بر آفریدگانم، جایگاه او را بهشت قرار دادم او را شافعی و یارمنی در بارمی هفتاد نفر از اهل بیتش که تمام اهل آتشند قرار دادم و دوران او را با خوشبختی بیایان میرسانم. برای فرزندش علی علیه السلام ولی و یاور و گواه بر آفریدگانم، ارامین وحی من است

از صلب او بیرون آوردم کسی را که مردم را بسوی راه من رهنمائی کند، او گنجینه ی دانش من است بعد این امر را تمام کنم بوسیله ی فرزندش که رحمت جهان یان بر او باد مانند کمال موسی و بهاء عیسی و صبر و بردباری ایوب در زمان او دوستان خوارشوند و سرایشان فروافتد آنچنانکه سرهای ترك و دیلم پائین استند بسوزند و خائف و ترسان میباشند زمین از خون آنان رنگین میشود فریاد و ناله ی زنان شان فراوان میشود.

ایشان کسانی هستند که بر راستی دوستان هتند بواسطه ی اینان آشوب و فتنه ای که تاریك کننده است بر طرف میكنم و بواسطه اینان آشکار میكنم لغزشها را و بر طرف میكنم ستمها و شکنجه ها را ایشانند که درود از طرف پروردگار بر آنان باد و ایشانند هدایت شوندگان عبدالرحمن بن سالم گفت که ابا بصیر فرمود: اگر در تمام عمر و روز گارت جز همین حدیث چیزی نمیفهمیدی تو را کافی بود این حدیث را از نا اهلان بگه دار!

و از ابن عباس روایت شده گفت که رسول خدا فرموده هرگاه روز قیامت شود جبرئیل پیش من آید و با او باشد پرچم عهد آن پرچم هفتاد تنکه است که يك تنکته ی از آن پهنادر از خورشید و ماه است منهم بر فراز کرسی از کرسیهای رضوان بر فراز منبری از منبرهای

قدسم آن پرچم را بگیرم و بدست علی بن ابیطالب بدهم .

عمر بن خطاب حرکت کرد و گفت : چطور علی نیروی برداشتن آن پرچم را دارد با اینکه فرمودی : آن پرچم هفتاد نکه است ؟ سپس پیامبر فرمود : ای عمر هرگاه روز قیامت شود خداوند به علی نیرو و قدرت جبرئیل را عطا کند و مانند نور ادم و حلم و بردباری رضوان و از جمال مانند جمال یوسف و مثل آواز داود به علی بخشیده میشود و اگر داود خطیب در بهشت نبود مسلم مانند آواز او عطا میشود . همانا علی اول کسی است که از سلسبیل مینوشد قدم علی بر صراط هنوز برداشته نشده که جای دیگری برای اوست و همانا برای علی و شیعی او از طرف خدا مکانیست که خلق اولین و آخرین بر آن مکان رشك میبرند .

و از حضرت ابیعبده الله رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا فرمود : گروهی روز قیامت از قبرها بیرون آیند که سفیدی چهره هایشان مانند سفیدی برف است بر اندام آنان لباسهایی سفیدمانند شیر است پپای آنان کفشهایی از طلا که بند آنها از زبرجد نازق هائی می آورند از نور که پالانهای آنها از طلاست و افسارشان از زبرجد سپس سوار میشوند تا بسوی پروردگار میرسند در حالتی که مردم سرگرم حسابند و غمگین و افسرده خاطرند در صورتیکه ایشان مشغول خوردن و آشامیدند .

حضرت امیر المؤمنین عرض کرد ای رسول خدا اینان کیانند حضرت بزائوی علی بن ابیطالب زد سپس فرمود : اینان شیعیان تواند و تو پیشوای آنان هستی و آن گفته ای خدای عزوجل است : یوم تحضر

المتقین الی الرحمن وفداً (۱)

و نیز از حضرت ابی عبدالله از پدرش از جدش روایت شده رسول خدا فرمود: که سرشت اتمم مجسم شد بطوریکه کوچک و بزرگ آنها را دیدم روحهایشان را پیش از آنکه خداوند پیکرشان را بیافریند همانا من بر تو و شیعیان تو گذشتم و برای شما طلب آمرزش کردم. علی عرض کرد ای پیامبر خدا بیش ازین مرا آگاه کنید درباره‌ی شیعیان فرمود: آری ای علی تو و شیعیات بیرون آئید از گورهایتان در صورتیکه چهره های شما مانند ماه شب چهارده است و مسلم سختیها از شما برطرف میشود و غمهای شما زدوده میشود در زیر سایه‌ی عرش قرار میگیرید همه‌ی مردم بیمنایکنند و شما را بیمنی نیست برای شما سفره های غذا نهاده میشود در صورتیکه مردم گرفتار حسابند. از عبدالله مسعود روایت شده که از رسول خدا شنیدم میفرمود برای خورشید دو چهره است، بایک چهره اهل آسمان را نور می دهد با چهره دیگر اهل زمین را و بر هر دو چهره‌ی خورشید نوشته است بعد فرمود آیا میدانید آن نوشته چیست؟ عرض کردیم خدا و رسولش دانائند فرمود نوشته‌ای که بطرف اهل آسمانست و الله نور السموات والارض، و اما نوشته‌ای که بطرف اهل زمین است هلی نور الارضین است یعنی علی نور زمینها است.

و از ابن عباس روایت شده گفت شنیدم که رسول خدا میفرمود ای گروه مردم بدانید برای خدای در است هر کس داخل آن شود از آتش جهنم و ترس قیامت در امانست سپس ابوسعید خدری بلند شد و عرض (۱) مریم ۸۸ روزی که پرهیزکاران را سواره بسوی خدا پراکنیزانم.

کرد ای رسول خدا ما را بسوی آندره راهنمایی فرما تا بشناسیم آنرا
حضرت فرمود: آن درعلی بن ابیطالب سیدالوصیین و امیرالمؤمنین
و برادر رسول رب العالمین و جانشین آن رسول بر تمام مردم جهانست.
ایگروه مردم هر کس دوست دارد که چنگی زند بر دستگیره‌ی
محکمی که هرگز جدا نشود باید بدوستی علی علیه السلام چنگ بزند زیرا
که دوستی علی دوستی منست پیروی او پیروی منست.

ایگروه مردم هر کس میخواهد حجت پس از من را بشناسد باید
علی بن ابیطالب را بشناسد، ایگروه مردمان: هر کس خوشنود است
دوست بدارد دوستی خدا را باید پیروی علی بن ابیطالب را کند
زیرا که او گنجینه‌ی علم و دانش من است ایگروه مردمان، هر کس
دوست دارد که خدا را دیدار کند درحالی که از او خوشنود است باید
امامان و پیشوایان را دوست بدارد.

جابر عرض کرد شمارهی امامان چند تاست حضرت فرمود:
ازمن پرسیدی خدای ترا رحمت کناد شمارهی امامان به شمارهی
ماهها در نظر خداوند دوازده تاست. در کتاب خدا از آن روزی
که آسمان و زمین را آفرید.

شمارهی امامان بشمارهی چشمه هائیت که برای موسی بن عمران
هنگامیکه عصایش را بزمین زد دوازده چشمه جاری شد و شمارهی آنان
بشمارهی نقیبان بنی اسرائیل است خدای تعالی میفرماید: و لقد
اخذنا ميثاق بني اسرائيل وبعثنا منهم اثني عشر نقيبا، (۱).

(۱) مائده ۱۵ و همانا خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده

سالار برانگیزانیدیم.

و امامان ای جابر دوازده نفرند اول آنان علی بن ابیطالب و آخرشان حضرت قائم علیه السلام از سلمان فارسی روایت شده که پیامبر فرمود: ای سلمان هر کس فاطمه را دوست دارد او در بهشت است با من و هر کس او را دشمن دارد او در آتش است ای سلمان دوستی فاطمه در صدجا فایده دارد که آسانترین آن مکان ها هنگام مردن ، قبر ، میزان ، از قبر بیرون شدن ، صراط و حساب است.

پس هر کس که دخترم فاطمه از او خوشنود باشد من از او خوشنودم و هر کس که من از او خوشنود باشم خداوند از او خوشنود است و هر کس که فاطمه بر او خشمگین باشد من بر او خشمگینم و هر کس که من بر او غضبناک باشم خداوند بر او غضب کند پس وای بر آنکس که بر فاطمه و شوهرش امیرالمؤمنین علی ستم کند وای بر آنکس که بر فرزندان فاطمه ستم کند وای بر آنکس که به شیعیان فاطمه ستم کند.

و از انس بن مالک روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از نورچهره‌ی علی هفتاد فرشته آفرید که برای علی و دوستانش از خداوند طلب آمرزش میکنند روز قیامت.

و در روایت جابر از آنحضرت است که فرمود: هرگاه روز قیامت شود و خداوند اولین و آخرین را گرد آورده برای روشن کردن کارشان و رسول خدا علی را بخواند و خداوند جامه ای بر رسول خدا بپوشد که بواسطه‌ی آن میان شرق تا غرب روشن شود و نیز علی را جامه‌ای بپوشد ، مانند جامه‌ی رسول خدا بعد مرا بخوانند و حساب مردم را بما واگذارند و بخدا سو کنند که ما بهشتیان را وارد بهشت کنیم

و دوزخیان را وارد دوزخ .

سپس پیامبران خوانده میشوند و وصف تشکیل میدهند در برابر
عرش پروردگار عز و جل تا اینکه حساب مردم تمام میشود پس هرگاه
اهل بهشت وارد بهشت و اهل دوزخ وارد دوزخ شدند بخداوند علی را
میفرستد که آنان را در منزلهایشان جاده دهد و آنان را همسر
بدهد .

پس بخدا سوگند که علی اهل بهشت را همسر میدهد و این نیست
مگر کرامتی از طرف خدای عز و جل ذکره و فضیلتی و برتری است
که علی را بآن برتری داده و منت بر آنحضرت نهاده و زینت داده و
بخدا سوگند اهل آتش را وارد آتش میکند و اوست در جهنم را بروی
بهشتیان می بندد زیرا که اختیار بهشت و جهنم در دست اوست .

ابن بابویه در کتاب امالیش سند حدیث را باین عمر میرساند
که رسول خدا فرمود: هرگاه روز قیامت شود عرش پروردگار جهانیان
بزیبتهای گوناگون آرایش داده می شود سپس دو منبر از نور می آورند
که بلندی هر يك از آنها دو منبر صد میل است یکی را در طرف راست
عرش میگذارند و دیگری در طرف چپ بعد حسن و حسین علیهما السلام را
می آورند حضرت امام حسن بر فراز يك منبر و امام حسین بالای منبر
دیگر قرار میگیرند خدای تبارك و تعالی عرش خود را بآندو زینت و
آرایش میدهد آنچنانکه گوشواره زنی را زینت میدهد .

و در امالی نیز خبر باین عباس میرسد در يك خبر طولانی و
در از که در آن خبر فضیلت های گوناگون است ما بعضی از آنها را اگر فقیه

او گفته است که روزی رسول خدا نشسته بود ناگهان حسن رو آورد چون رسول خدا فرزندش حسن را دید گریه کرد بعد فرمود پسرم بیا بطرف من بیا بطرف من، او را بطرف خود نزدیک کرد بطوریکه روی زانوی راست پیامبر نشست .

بعد از این حسین علیه السلام آمد پیامبر چون او را دید گریه کرد بعد فرمود پسرم بیا بطرف من بیا بطرف من طوری نزدیک پیامبر شد که او را روی زانوی چپش نشانید، بعد فاطمه آمد پیامبر که او را دید آغاز گریه کرد و فرمود دخترم بسوی من بیا فاطمه نزدیک رفت پیامبر او را رو بروی خود نشانید علی علیه السلام رو آورد چون رسول خدا علی را دید اشک ریخت و فرمود: برادرم بسوی من آی .

علی نزدیک رفت و پیامبر او را در طرف راست خود جا داد یاران رسول خدا عرض کردند چرا هر يك از اینان را که دیدی گریه کردی آیا در میان ایشان یکنفر نیست که دیدارش ترا شادمان کند .

فرمود: بآئید آنیکه مرا بر راستی و درستی برسانت برانگیخته و از تمام مردم مرا برگزیده اینان گرامی ترین آفریدگانند در پیشگاه پروردگار در روی زمین کسی دوست تر از اینان پیش من نیست اما علی بن ابیطالب که او برادر و جانشین من بعد از منست و پرچمدار من است در دنیا و آخرت اوسافی کوثر و صاحب شفاعت من است : او امام و پیشوای مرد و زن مؤمن است او پرهیزکاران را بولایت خود میکشاند بواسطه دوستی او امتان آمرزیده میشوند و پس از وفات بواسطه مخالفت با او ملعونند .

و همانا هنگامیکه او بسوی من آمد گریه کردم بیاد آوردم بیرنگی

امتم راپس از هر کم نسبت باد .

اما دخترم فاطمه همانا او بزرگ زن جهانیان است از اولین و
آخرین و او پاره تن منست ، نور دیدگانش باشد ، میوه دل منست
هر گاه در محراب عبادت بایستد نودش برای فرشتگان آشکار شود پس
خدای عزوجل میفرماید ای فرشتگان من نگاه کنید بکنیزم فاطمه
بزرگ و پیشوای کنیزها که در برابرم ایستاده او چطور از ترس من
اندامش میلرزد او چگونه با دل و جان بعبادت و بندگی من رو آورده
شمارا گواه میگرم که شیعیان او را از آتش ایمن قرار دادم من
هر گاه باو نگاه میکنم بخاطر میآردم ستمهایی که پس از من باو میکنند
گویا می بینم او را که ذلت و خواری دارد خانه اش می شود ، حق مسلمش
را غصب میکنند ، پهلوش را می شکنند ، فرزندش را می کشند ، او
فریاد میزند بواجدها کسی جوابش را نمیدهد ، پناه می طلبد کسی
پناهِش نمی دهد .

ولی پسر من حسن او از منست و پسر من او نور چشم و روشنی
دل من است : او میوه دل من باشد او بزرگ جوانان اهل بهشت است
او حجت خدا است بر امت ، فرمان او فرمان من سخنش سخن من ،
هر کس از او پیروی کند از من است هر کس نافرمانیش کند از من
نیست چون بوی نگاه کردم یادم آمد مصیبت هایی که پس از من بر او
وارد می شود او گرفتار است تا آنگاه که دشمن ما خاندان او را
بزه می کشد .

واما حسین او از من است و فرزند منست او بهترین آفریدگانست
بعد از برادرش ، او امام مسلمانانست ، آقای مؤمنان است ، خلیفه

پروردگار جهانیاست حجت خداست بر تمام مردم . او بزرگ جوانان بهشت است ، باب نجات امت است ، فرمان او فرمان من است ، اطاعت او اطاعت من است و همانا هر گاه باو نگاه می کنم بیاد می آورم ستمهایی که پس از من بر او وارد می شود .

گویا می بینم او بحریم و مزار من پناه آورده اما کسی او را پناه نمیدهد او را در خواب به سینه ام می چسبانم و فرمان می دهم که از مدینه بیرون رود ، او را مرده ای شهادت میدهم از مدینه بسوی قتلگاهش زمین کربلا کوچ می کند گروهی از مسلمانان او را یاری می کنند اینان بزرگان شهیدان امت هستند در روز قیامت .

بعد رسول خدا و اطرافایش کربیه کردند بطوریکه صدای ضجه و کربیه آنان بلند شد سپس پیامبر بلند شد و می گفت بار اِلاها بتو وامی گذارم آنچه را که اهل بیت پس از من می بینند بعد هم وارد منزلش گردید .

شیخ مفید از اصبح بن نباته روایت کرده که حارث همدانی بر امیر المؤمنین علیه السلام با گروهی از شیعیان که منهم با آنان بودم وارد شد حارث هنگام راه رفتن پاهایش تا می خورد زمین را با پا خط می کشید حارث مریض هم بود با این حال بسوی علی علیه السلام رو آورد او در پیش علی مقام و منزلتی داشت .

حضرت امیر المؤمنین فرمود: چه طور می بینم ترا ای حارث عرض کرد روزگارم پایان رسیده ای امیر المؤمنین دشمنی شیعیان بر در خانه ات مرا میسوزاند حضرت فرمود دشمنی آنان در چه چیز است عرض کرد در باره ی تو و امتحان و گرفتاری از طرف تو ، ویکی از آنان

غلو کنندگان در باره‌ی تواند که ترا خدا میداند یکی میانه‌روند که ترا نه خدا میداند و نه هم يك بشر عادی یکی درباره تو سرگردان و شك دارد نمیداند تو را پیشوا قرار دهد یا دیگری را .

حضرت فرمود ای برادر همدانی کافیت ترا که بهترین شیعیان من دسته‌ی وسط باشند با آنان غلو کنندگان و آناییکه شك دارند می‌پیوندند عرض کرد چه میشود اگر مطلب را آشکار کنی پدر و مادرم قربانت و شك را از دل ما بزدائی ما را در يك بینائی از وظیفه‌مان قرار دهی فرمود این امریست پوشیده‌ی بر تو ، دین خدا بمردان شناخته نمیشود بلکه بنشانه‌ی حق شناخته میشود ای حارث حق را بشناس بعد اهل حق را خواهی شناخت ای حارث حق بهترین حدیث است و مایل بحق مجاهد است ترا از حق خبر دهم گوشت را فرا سوی من دار .

بعد او را خبر داد که گمراه است هر کس جز این عقیده داشته باشد که من بنده‌ی خدا و برادر رسول خدایم ، صدیق اول منم ، من رسول خدا را صدیق کردم در صورتیکه آدم میان روح و جسم بود بعد او را در میان شما مردم بحق صدیق کردم مائیم اولها و آخرها من ویژه‌ی به پیامبرم ای حارث محمد پیامبر خدا و من وصی اویم و ولی اویم و صاحبکار وی هستم ، من محرم رازهای اویم ، خدا بمن فهم کتاب و فصل الخطاب و دانش قرآن بخشیده بمن یک هزار کلید سپرده شد که با هر کلید یک هزار در از دانش باز میشود و در هر بابی يك مليون یمانست با سه وسیله من نایب و باری میشوم این همه دانش برای من و فرزندانم که حفظ این امانت را کنند جازیبست تا هنگامیکه روز و

شب در جریانست تا زمانی که ارث برد خدا زمین را و هر کس را که بر زمین است قرا مرده دهم .

ای حارث باید شناسی ، سوگند بآنکس که دل دانه را میشکافد و آفرینش را آفریده برای من و دشمنان من مکانها نیست که باید شناسد مرا در نزد مشکلات و در نزد صراط هنگام تقسیم کردن حارث پرسید مقاسمه و تقسیم چیست فرمود تقسیم بهشت و جهنم را بخش می کنم بخشی صحیح و درست میگویم این برای من و اینهم برای دشمنم .

سپس حضرت امیر المؤمنین دست حارث را گرفت و فرمود ای حارث دست ترا گرفتم همانطوریکه رسول خدا دست مرا گرفت در آن هنگام که از قریش و منافقین شکایت کردم پیامبر فرمود هر گاه روز قیامت شود چنگ بر یسمان خدا و حفظ نگهداری صاحب عرش میزنم و تو نیز با علی بدامن من چنگ می زنی فرزندان بدامن تو چنگ میزنند و شیعیان چنگ بدامن شما میزنند چه میکنند پیامبری بوحیث؟ بگیر اینها که گفتم که اندکی از بسیار است تو با هر کس که دوست داری باشی و برای تو است هر چه انجام داده ای این حرف را سه مرتبه علی برای حارث تکرار کرد .

حارث حرکت کرد و دامنش بزمین کشیده میشد و میگفت چه باکی دارم از پروردگارم بعد از این هر گاه بمیرم و مرا ملاقات کند .

مصدق از حضرت ابی جعفر محمد بن علی (علیه السلام) روایت کرده که سائلی از گفته ی خدا عز و جل و یا ایها الذین آمنوا طیعوا الله واطیعوا

الرسول وادلى الامر منكم» (۱) پرسید پس جوابش این است که بگوید:
«الم ترالى الذين اوتوا نصيباً من الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت
و يقولون للذين كفروا هؤلاء اهدى من الذين آمنوا سبيلا» (۲)
میگویند پیشوایان کمره کنند و دعوت کنند و بسوی آتش
از آل محمد ﷺ بهتر هدایت شده اند «اولئك الذين لعنهم الله و من
يلعن الله فلن تجد له نصيراً ام لهم نصيب من الملك فاذا لا يؤمنون الناس
نقيراً» (۳) مائیم آن مرد میکه خدا ما را قصد کرده نقیر همان شکاف
وسط دانه است

«ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله» (۴)
حضرت فرمود مردمی که بر آنان حسد می ورزند مائیم بر امامتی
که خداوند بما عطا فرموده است مردم حسد میورزند.

(۱) نساء ۶۲ ای کسانی که ایمان آوردید پیروی کنید خدا و رسول و
امام را .

(۲) آل عمران ۷۲ آیانی نگری بآنکه بخشیده شدند بهره ای را از
کتاب ، که ایمان بفلان و فلان می آوردند و بآنکه کافر شدند میگویند ایشان
درین راه بهتر هدایت شده اند از کسانی که ایمان آورده اند .

(۳) نساء ۵۵ ایشان کسانی هستند که خدا ایشان آنرا لعنت کرده و
هر کس را که خدا لعنت کند برای او یآوری پیدا نمی کنی آیا برای ایشان
بهره ای از پادشاهی است یعنی بهره ای از امامت و خلافت برای آنان خواهد
بود مسلم نه در آن هنگام از امامت و خلافت باندازه شکاف دانه ی خرما
بمردم داده نخواهد شد (۴) نساء ۵۷ آیا حسد میپزند مردمان را

بر آنچه خدا از فضلش بآنان بخشیده .

« فقد آتینا آل ابراهیم الكتاب و الحکمة و آتیناهم ملکاً عظیماً » .

همانا بآل ابراهیم کتاب و حکمت را بخشیدیم و بآنان پادشاهی بزرگ عطا کردیم (۱) . یعنی پیامبران و رسولان و امامان را از آل ابراهیم قرار دادیم « و منهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بهنم سعیراً » (۲) گروهی از آل ابراهیم ایمان آوردند بآن و گروهی ایمان نیاوردند و بس است اینان را جهنم آتش افروخته شده .

و گفته است هم چنین است گفته ی خدای تعالی که فرموده :
« و کذالک جعلنا کم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً » (۳) و قرار دادیم شما را امتی بهر گواهان بر مردمان و می باشد گواه بر شما پیامبر حضرت فرمود : ما امامان امت وسط هستیم مائیم گواهان بر مردم و حجت های خداوند در زمین .

باز حضرت فرمود و گفته ی خدای تعالی در آل ابراهیم دو آئیناهم ملکاً عظیماً بخشیدیم ، آل ابراهیم را پادشاهی بزرگ زیرا که خدا امامان را از آل ابراهیم قرار داده هر کس اطاعت آنان کند اطاعت خدا را کرده و هر کس نافرمانی را کند نافرمانی خدا را کرده و این جور قدرت پادشاهی بزرگ است .

از شیخ صدوق از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود :
در گفته ی خدای تعالی « و لوردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم »

(۱) نساء ۵۸

(۲) نساء ۵۹ (۳) بقره ۱۳۷ و همچنین شما را امتی میانه قرار دادیم

که گواهان بر مردم و رسول گواه بر شما باشد .

اگر بر گردانند بسوی رسول و صاحب امر فرمود : مائیم اولی الامری که خداوند دستور داده مشکلات را بسوی ما بر گردانند .

روایت شده از سلیم بن قیس که رسول خدا بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرمود : ابعلی تو و جانشینان تو ملاک دارد شدن جهنم و بهشت میباشد و اگر بهشت نخواهد شد مگر کسیکه معرفت در حق شما داشته باشد و داخل جهنم نمیشوند مگر منکرین شما این خبر طولانی است .

(مجلسی در جلد نهم بحار یاد آوری کرده و سید بحرانی در کتاب مدینه المماجز بتفسیر مختصری ذکر کرده هر کس طالب است بآن دو کتاب مراجعه کند) شیخ مفید از سلیم بن قیس هلالی نقل میکند که گفت هنگامیکه با حضرت امیر المؤمنین از بیکار صفین بر گشتم نزد یکی دیر نصرانی علی رضی الله عنه فرود آمدم ناگاه پیر مردی خوش صورت و خوش هیكل از میان دیر بیرون آمد و کتابی هم در دست او بود تا اینکه بخدمت حضرت امیر المؤمنین رسید بر آن حضرت بعنوان خلافت سلام کرد .

بعد عرض کرد من مردی از نسل حواریون حضرت عیسايم پدر من بهترین حواریون آنحضرت در میان دوازده نفر حواری بود و دوست ترین آنان در نزد حضرت عیسی صلی الله علیه و آله حضرت عیسی پیر من وصیت کرد و کتابهایش را باو داد همیشه اهل این خاندان بر دین عیسی بودند و جنگ بکیش و آئین او میزدند نه کافر شدند نه هم مرتد و در دین خود سستی هم نکردند و آن کتابها هم اکنون در نزد من است با اعلای عیسی و خط پدرم .

در این کتابهاست کرداری که مردم انجام میدهند پس از عیسی و نام پادشاهان آنان درین کتابهاست و همانا خداوند بر می انگیزاند از عرب مردی را از نسل اسماعیل پسر ابراهیم خلیل خدا در زمینی که نام آن تهامه است از شهریکه مکه نامیده شده و نام آن مرد احمد است برای او دوازده نام است .

درین کتابها یادآوری شد مبعث و زادگاه و هجرت از زادگاه و کسانی که او را یاری میکنند و آنانکه با وی دشمنی می نمایند و کسانی که با او زندگی میکنند و آنچه را که پیروانش بعد از او می بینند تا زمانیکه عیسی بن مریم از آسمان فرود آید .

و در این کتاب سیزده نفر از فرزندان اسماعیل پسر ابراهیم خلیل خدای تعالی که بهترین آفریدگان خداست که دوست است برای کسیکه آنانرا دوست دارد و دشمن دشمنانشان هست هر کس پیروی آنان را کند هدایت شده و هر کس نافرمانی آنان را کند گمراه شده پیروی آنان پیروی خدا و نافرمانیشان نافرمانی خدا نامها و نسب های آنان نوشته شده خصوصیات و نشانه هایشان ضبط گردیده و یادآوری شده که هر مردی از آنان چقدر عمر و زندگی میکند یکی پس از دیگری شخصیاتشان ذکر شده و چند نفر از آنان دینش را پنهان میکند و کتمان میکند از کسی که او را پیشوای خود میداند و دین ایشان را آشکار میکند مردم برای او رام میشوند .

تا آنکاه که عیسی از آسمان فرود آید و بر آخرین فردایشان نماز گذارد و بگوید او را که شما پیشوایانی هستید که هیچ کس سزاوار نیست بر شما مقدم شود آنحضرت جلو می ایستد و مردم بر او نماز

میخوانند عیسی در صف اول و پشت سر او برتر و بهترین نماز گذاران است و برای او مانند پاداش تمام نماز گذاران گان و پیروان آنحضرت میباشد و بواسطه‌ی او هدایت شوند .

روایت بخدیف سند سلمان فارسی میرسد که فرمود : در بلاه بزرگی که خداوند عزوجل قریش را گرفتار بآن کرد پس از پیامبرشان تا آنانرا بخودشان بشناساند و بیرون آورد شهادت آنانرا از آنچه که نسبت بر رسول خدا ادعا کرده بودند بعد از وفاتش و باطل کنند حجت آنان را که در دلهایشان پنهان کرده بودند و بیرون آورد کینه‌های آنان را نسبت بآل رسول و بر طرف کند از ایشان امامت و پیشوائی و میراث کتاب خدا را در میان آنان چقدر این گناه بزرگ و لیاقت رسوائی را پوشیدند و روشن شد هدایت خدا در باره‌ی امام و دعوتش و ارث بردن از پیامبر و روشن شدن دل دوستانشان و قائدهایش همگانی گردید و بواسطه‌ی او بر هایش روشن گردید .

همانا پادشاه روم هنگامیکه خبر درگذشت رسول خدا باد رسید و آگاه شد که امتش در باره‌ی وی اختلاف کرده‌اند و راه هدایت و راستی را گم کرده‌اند و به پیامبر نهمت بسته‌اند که باحدی وصیت نکرده‌است بعد از وفاتش و مردم را مهمل و اگذاشته تا اینکه خودشان زمام امر را بدست دورترین افراد داده‌اند امامت و خلافت را از اهل بیت پیامبر و فرزندان او برگردانده‌اند.

پادشاه روم دانشمندان شهر واسقف‌ها را طلب کرد و با آنان در کاریکه قریش به پیامبر نهمت زده بودند مباحثه کرد و نیز در باره‌ی آنچه که بر محمد فرود آمده صحبت کرد آنان هم جوابهایی

دادند از دلیلهای و برهانشان و چند تن از دانشمندان شهر برای مناظره و مباحثه بسوی مدینه فرستاد تا با آنانکه برخلاف فرمان پیامبر خلیفه تعیین کردند مناظره و بحث کنند.

بجائلیق دستور داد که از میان یارانش واسقف‌ها دانشمندانی انتخاب کند اوهم یکصد نفر از میان آنان برگزید سپس بطرف مدینه حرکت کردند در پیشاپیش همه‌ی آنان دانشمندی بنام جائلیق بود که همه‌ی دانشمندان بفضل و دانش او اقرار داشتند که متبحر در دانش است او کلام را از تدریش بیرون می‌آورد و هر فرعی را بسوی اصلش برمیگرداند او عاجز و ناتوان و کند فهم و مضطرب و بد دل و کاهل نبود ساکت بود و سخن نمی‌گفت هر گاه از او چیزی می‌پرسیدند پاسخ میداد هر گاه منعش میکردند صبر میکرد.

آن دانشمندان با همراهانش وارد مدینه شدند تا اینکه از مرگ‌ها پیاده شدند سپس از مردم مدینه پرسیدند که پیامبر درباره کی نسبت بجانشینی خودش سفارش فرموده مردم آنان را بایمی بکر راهنمایی کردند سپس بمسجد رسول خدا آمدند و مرابی بکر وارد شدند او در میان گروهی از قریش که در میان آنان بود، عمر بن خطاب ابو عبیده جراح، خالد بن ولید، عثمان بن عفان و باقی مردم سپس در برابر او ایستادند.

بزرگ رومیان سلام کرد جواب سلامش را دادند سپس دانشمند رومی گفت ما را بسوی جانشین رسول خدا راهنمایی کنید که ما گروهی از اهل روم هستیم و من مسیحی مذهبم چون خبر در گذشت پیامبر

و اختلاف شما بما رسیده آمدیم تا از درستی نبوت پیامبران پیرسیم و برای دین خودمان طلب ارشاد و راهنمایی کنیم و اسلام بیاوریم و ارشاد و راهنمایی شما را از روی میل و رغبت بپذیریم و شما را بسوی دعوت پیامبران اجابت کنیم .

ولی اگر بر خلاف آنچه می آید است که پیامبران و عیسی آوردند بسوی دین مسیح برگردیم زیرا که در پیش عیسی است آنچه را که پروردگار ما عهد و پیمان در باره ی انبیا و پیامبران بسته از نشانه و نور آشکار ، کدام يك از شما جانشین پیامبر ﷺ هستید عمر بن خطاب گفت این است جانشین بعد از پیامبر و زمامدار ما پس از او .

جاثلیق نصرانی گفت همین پسر مرد گفتند آری روباهی بکر کرد و گفت تو بجای پیامبر نشسته ای و ضی محمد میباشی در میان امت او ؟ تو آن دانشمندی که پیامبر ترا از دانش خود و از کار امت و نیازمندیهای آنان بی نیاز کرد ابوبکر گفت نه من جانشین پیامبر نیستم نصرانی پرسید پس تو چکاره ای عمر گفت خلیفه ی رسول خدا است نصرانی گفت تو همان خلیفه هستی که رسول خدا ترا در میان امت جانشین خود قرار داد ابوبکر گفت نه نصرانی گفت پس این نامی را که شما بدعت گذارده اید و ادعا میکنید آنها پس از پیامبران چیست ؟ ما کتابهای پیامبران را خواندیم چنین دریافتیم که خلافت را جز پیامبری از پیامبران خدا شایستگی ندارد .

زیرا خدای عزوجل آدم را خلیفه ی در زمین قرار داد اطاعتش را بر اهل آسمان و زمین واجب کرد و داود را باین نام بلند کرد در قرآن سپس فرمود : **و یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض** ، ای

داود ما ترا خلیفه در زمین قرار دادیم چطور تو خودت را باین اسم جازدی و کی ترا باین نام نامگذاری کرد آیا پیامبرت ترا باین اسم نامگذاری گفت نه ولی مردم راضی شدند و مرا زعامدار خود قرار دادند و جانشین پیامبر قرار دادند .

نصرانی گفت پس تو خلیفه‌ی مردمی نه خلیفه پیامبرت تو میگوئی که همانا پیامبر بسوی من وصیتی نکرده ما در سیره‌ی پیامبران دیدیم که همانا خدا پیامبری را مبعوث نمی کند مگر اینکه برای او وصی هست که روز نیازمندی مردم بعلم و دانش آن پیامبر وصیت کند بوصیتش که مردم را از دانش پیامبر بی نیاز کند .

تو گمان میکنی که پیامبر وصی نداشته و بکسی وصیت نکرده آنچنانکه پیامبران وصیت کرده اند تو چیزهایی را ادعا می کنی که اهلش نیستی شمارا نمی بینم مگر اینکه نبوت پیامبر را دورافکندید سیره‌ی پیامبران دیگر را هم باطل نمودید در میان مردم .

سپس مرد جاثلیق متوجه پارانش گردید و گفت اینان می گویند عهد به نبوت برانگیخته نشده امر و کار او بزور بوده اگر عهد پیامبر می بود مسلم وصیت میکرد آنچنانکه سایر پیامبران وصیت کرده اند اگر پیامبر می بود مانند سایر پیامبران جانشینی معین میکرد که وارث علم و دانش او باشد ، در میان این مردم اثری پیدا نکردیم از جانشینی پیامبر .

بعد متوجه او گردید و گفت ای پیر مرد تو اقرار کردی که عهد پیامبر است ولی بتو وصیت نکرده و ترا جانشین خویش قرار نداده همانا مردم بتو راضی شده اند اگر خدا راضی شد برضای مردم

در پیروی کردن از هواهای نفس و برگزیدن شان برای خودشان چرا پیامبران بشارت دهند را و ترساننده را مبعوث کنند و کتاب و حکمت بآنان به بخشند تا برای مردم بیان کنند و آنچه را می آورند روشن می کنند آنچه را که مردم در آن اختلاف می کنند تا برای مردم بهانه ای بر خدا نباشد پس از فرستادن رسولان برای بندگان.

شما نبوت پیامبران را دور انداختید و بنادانی خود انتخاب مردم را بر انتخاب خدا مقدم داشتید که خدا رسولانی برای امتشان انتخاب کرده ما شما را می بینیم که چشم پوشی میکنید این دروغی را که بر خدای عزوجل و پیامبران نسبت داده اید و راضی میشوید مگر این که بخلافت نامیده شوید و این امر بخلافت جز برای پیامبر و وصی او برای کسی سزاوار نیست.

همانا دلیل برای شما هنگامی درست است که در نبوت پیامبران تاکید کنید و روش انبیا را بگیرید در رهنمائی و هدایتان مسلم شما زورگوئی کردید ما ناچاریم که با شما بحث کنیم در چیزیکه شما ادعا کردید تا بشناسیم راهی را که بآن راه مردم را دعوت میکنید و پس از پیامبران در میان شما حق را بشناسیم که آیا این کردار شما درست است و عمل شما بایمان است یا بنادانی و شما کافر شدید بعد نصرانی گفت ای پیر مرد جواب بده.

سپس ابی بکر متوجه ابو عبیده شد تا نصرانی را جواب دهد او هم جوابی نداد بعد جاثلیق بیارانش توجهی کرد و گفت ساختمان این گروه بی ریشه و اساس است من دلیلی در گفتارشان نمی بینم شما فهمیدید گفتند آری.

بعد با ابی بکر گفت سئوالی از تو دارم او گفت بپرس جاثلیق گفت از من و خودت خبر ده من در پیشگاه پروردگار چکاره ام و تو چیستی ابوبکر گفت اما من در پیش نفسم مؤمن بنفخایم ولی خبری ندارم در نزد پروردگارم چکاره ام و اما تو در نزد من کافری اما در نزد خدا نمی دانم چه هستی .

جاثلیق گفت اما تو آزموده شده هست بعد از ایمان بکفر و جای خود را نمی فهمیدی در باره ی ایمانت که راستگوئی و درست یا باطل اما من آزموده ی بایمان شدم بعد از کفر چه خوب است حال من و چه بد است حال تو در پیش نفست زیرا که تو یقین نداری به آنچه که برای تو است از طرف خدا همانا گواهی میدهم تو برای من نجات را ولی من برای تو گواهی بکفر و هلاکت میدهم سپس متوجه بارانش گردید و گفت خوش باشید که مسلم گواهی بر نجات شما میدهد پس از کفر .

بعد توجهی بابی بکر نمود و گفت ای پسر مرد جای تو هم اکنون در کجای بهشت است که ادعای ایمان داری و جای من در کجای دوزخ است سپس ابوبکر یکبار دیگر متوجه عمر و ابوعبیده ی جراح شد که آن دو جواب دهند از آن نصرانی هیچکدام از آن دو پاسخ ندادند ابی بکر گفت نمیدانم حال من در پیشگاه پروردگار چگونه است .

مرد نصرانی گفت ای مرد چه طور به خودت اجازه دادی جای پیامبر بنشینی با اینکه تو از نظر علم و دانش نیازمند بدبگرانی آیا در

میان امت پیامبر شما کسی دانشمند تر از تو پیدا میشود ای بکر گفت آری گفت مردم کار دیوانگی کردند که این مسئولیت بزرگ را بعهده تو گذاشتند و ترا بر آنکه از تو دانشمند تر است مقدم داشتند اگر آنکسیکه از تو عالمتر است از هر چه از او پرسیم مانند تو عاجز و ناتوان باشد پس تو و او یکی خواهید بود در ادعای بیجا و می بینم پیامبر شما را پیامبری میباشد که ضایع کرده علم و پیمان و میثاق خدای عز و جل را ییمانی که بر تمام پیامبران گرفت پیش از پیامبران در میان شما در انتخاب جانشینان برای امتشان تا آنرا در اختلافانشان راجع بدین بشر ساند.

پس مرا سویی آنکه از تو دانشمند تر است رهنمائی کنید شاید او را از نظر عالم و دانش از شما کمتر به بینم در محاورات و جواب و سؤال و در بیان آنچه که ایاز مندمی شود بسوی آن از نشانه های پیامبری و سنت های پیامبران، مسلم این مردم در حق تو و خودشان ستم کرده اند.

سلمان گفت چون آن گروه را بهت زده و حیران و سرگردان دیدم و دیدم رخنه ای در دین محمد وارد میشود حاضرین هم افسرده خاطرند حرکت کردم اما نمیدانستم کجا پایم را بگذارم رفتم بدرخانه امیر المؤمنین علیه السلام کوبه ای در را کوبیدم حضرت بیرون آمد و فرمود چه مصیبتی ترا رسیده ای سلمان.

سلمان گفت عرض کردم دین خدا نابود شد پس از محمد اسلام نباه شد کافران بر دین محمد و یاران محمد با دلیل و برهان مسلط شدند امیر المؤمنین دین محمد را دریاب که مردم گرفتار پییزی که طاقت

بر آن ندارند گردیده اند راه فرار و حيله اى ندارند نوای علی امروز
بر طرف كننده ی غم آنانی نو چراغ هدایتی نو كلید تمام مشكلاتی.
سلمان گفت سپس علی علیه السلام فرمود چه كرفتاری رخ داده عرض
كرد گروهی از طرف پادشاه روم آمده اند در حدود يكصد نفر از بزرگان
كه پیشاپیش همه ی آنان جاثلیق نصرانیست كه من كسی را مانند او
ندیده ام كلام را بجایش میگوید و بجایش تادیل و تفسیر میكند دلیل
و برهانش را محكم می نماید مانند دلیل و برهان او تا كنون نشنیده ام
و در سرعت جواب از گنجینه ی علمی چون او كسی را ندیده ام.

او پیش ابوبكر آمد ابوبكر هم در میان گروهی از اصحاب
و یاران بود از مقام او و جانشین رسول خدا پرسید ادعای تمام آنانی را
نسبت بخلاف باطل كرد و بر همه پیروز شد در ادعای آنان بخلاف
و شوالی از ابی بكر نمود و او را تكفیر نمود و از دین بیرون كرد، بعلي
عليه السلام خبر داد كه دین محمد را در باب زیرا بر مدعیان خلافت
چیزی وارد شده كه آنان را عاجز كرده علی علیه السلام بامن حركت كرد
تا بر آن گروه وارد شدیم در صورتیكه لباس ذلت و خواری بر اندامشان
پوشیده بود در يك جهت و حیرتی فرو رفته بودند.

علی علیه السلام سلام كرد و نشست و فرمود: ای نصرانی بیا آنچه را
كه میخواهی در پیش من است پاسخ آنچه را كه مردم نیازمندند
در حوادثیكه بر آنانش وارد میشود، مرد نصرانی بسوی علی آمد و
عرض كرد ای جوان ما در كتب پیامبران پیدا كردیم كه همانا خدای
عز و جل هرگز پیامبری را بر نینگیخت مگر اینکه برایش وصی و

جانشینی قرار داد .

مرا خبر رسید که امت محمد برای جانشینی او اختلاف دارند
قریش ادعا دارند که آن وصی از قریش است و ادعای انصار بر قریش
است که وصایت را برای خودشان انتخاب کنند ، آمده ایم تا بدانیم
وصی پیامبر کیست و بر رسی کنیم دین محمد را و بشناسیم روش پیامبران
را و بشویم سخنان آنانرا که ادعای جانشینی او را میکنند درست
است یا باطل .

اما مناسبانه دروغهایی باو نسبت میدهند آنچنانکه امتان پیشین
به پیامبران پس از درگذشتشان نسبت میدادند و جانشینان آنان را
از حق مسلمشان دور میکردند همانا ما امتان موسی را یافتیم که پس از
حضرت موسی کوساله را پرستیدند ولی هارون جانشین او را مانع
از جانشینی موسی شدند آنچه را خودشان خواستند انتخاب کردند
و کذا الک سنة الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا ، (۱)
ما وارد این شهر شدیم از وصی رسول خدا سؤال کردیم ما را
بسوی این پیر مرد رهنمائی کردند ادهم ادعای جانشینی پیامبر را
کرد از او پرسیدیم پیامبر بتوجه وصیتی کرده نمی فهمید پرسیدم
با رسول خدا چه نسبتی داری هنگامیکه دعوت از طرف ابراهیم شد
درباره نسلش : « انی جاعلک للناس اماماً قال و من ذریتی قال لایشال
عهدی الظالمین » (۲) همانا امامت کسی را نمیرسد مگر بعضی از
(۱) احزاب ۶۴ بدستور خدا در آنانکه از پیش گذاشتند و برای روش
خدا هرگز تغییر نیست

(۲) بقره ۱۱۸ همانا قرار دهنده ام ترا برای مردم امام عرضکردم
فرزند نام فرمود پیمان من به ستمگران نمیرسد .

فرزندان که از بعض دیگر باشند جز پاک و پاکدامن و انتخاب شده‌ی کسی
بامامت نپذیرند.

ما خواستیم که او روش و سنت محمد و آنچه را که پیامبران
آورده اند و اختلافات در باره‌ی وصی را بیان کند همچنانکه در
اوصیاء گذشته و شناسائی عنرت پیامبر اختلاف کردند.

همانا اگر ما وصی و جانشینی برای پیامبر بعد از او پیدا کنیم
در پیش او علم و دانشی که مورد نیاز مردم است باشد و سئوالات را پاسخ
روشن بدهد، آگهی دهد از سبب بلا یا و منایا و فصل الخطاب و نسب‌ها
و از آنچه که هر سال فرود می آید در شب قدر و آنچه بدان واسطه
فرشتگان و فرشته‌ی روح فرود می آید و آگهی از جانشینان
پیامبران دهد ما نبوت پیامبر را تصدیق و دعوتش را می پذیریم و
پیروی از جانشین و امینانش و اقرار بکتابش که نازل شده می کنیم
و آنچه را که رسول پیش ازین آورده می پذیریم و اگر هم جزاین
که گفتیم باشد بدین خودمان بر میگردیم و یقین پیدا می کنیم که
احمد به پیامبری بر انگیزخته شده.

ازین پیرمرد که هر چه پرسیدیم چیزی که نبوت محمد را پابرجا
کند در پیش وی نیافتیم فقط ادعای کندها و ستمگری باشد که بازور
بر مردمش پیروز شده و بازور گوئی بر آنان حکومت می کند و نشاندای
از پیامبری و آنچه پیامبران پیشین آورده اند در پیش او نیست.
و همانا پیامبر در گذشت و کار را بهمین دو نفر واگذار کرد
که گروهی بر گروه دیگر چیره شوند و ایشانرا بسوی دوران جاهلیت
بر گرداند مانند همان دورانی که هر چه میخواستند بر آئی های خویش

برای خود هر دینی را که میخواستند و پادشاهی را که میل داشتند انتخاب میکردند حضرت محمد را از راه پیامبران بیرون کشاندند و او را نسبت به جهل و نادانی دادند در رسالت و پیامبریش، وصی او را مانع از انجام وظیفه و حقش شدند.

کمان کردند که نادان میتواند بجای عالم و دانشمند قرار گیرد و این جانشین جاهل و سبیل نابودی کشت و زرع و نسل خواهد بود و سبب آشکار شدن فساد در دریا و خشکی میشوند، محال است که خدای عز و جل برانگیزاند پیامبری را مگر اینکه پا کدامن و منعم کننده ی دین و برگزیده شده ی برجها بیان باشد زیرا دانشمند امیر و سلطان بر نادانست تا روز قیامت.

از اسم پیر مرد پرسیدم مردیکه در پهلوی وی قرار داشت گفت این پیر مرد خلیفه ی رسول خداست من در پاسخ گفتم من برای هیچکس این نام را بعد از پیامبر سراغ ندارم مگر لغات تازه ای از لغت های عرب باشد اما خلافت شایستگی ندارد مگر برای آدم و داود و سنت در آن خلافت برای انبیا و اوصیا میباشد.

و همانا شما دروغ بر خدا و رسولش را بزرگ می شمارید سپس نفی علم و دانش از خودش کرد و از گناهش پوزش طلبید و گفت مردم بخلافت من راضی شدند و سپس نام مرا خلیفه گذاشتند در صورتی که میان امت پیامبر از من کسی دانا تر هست سپس اقامت کردیم با آنچه که برای خودش فرمان داد و اختیار کرد بنا بر این من برای راهنمایی مردم جلو افتادم و در جستجوی حق شدم که اگر حق برای من روشن

شود پیروی کنم و در راه خدا مرا سرزنش نکوهش کننده‌ای فرا
نگیرد ای جوان آیا در پیش تو درمانی برای دردها هست ؟

علی علیه السلام فرمود : آری درمان درد سینه‌های شما و روشنی
بخش دل‌هایتان و شرح گسترش آنچه را که بخواهید پیش من است
بیانی که شمارا گرفتار شك و شبهه نکند خبر دادن از کارهایتان ،
دلیل و برهان مشکلات شما همه نزد من است .

بیا پیش من و خاطرت را آسوده و ذهنت را آماده‌ی فراگرفتن
آنچه را که برای تو میگوئیم بکن همانا خداوند بفضل و بخشش خود
که سزاوار ستایش و ثنای فراوانست وعده‌اش را راست و درست کرده
و دینش را عزت عنایت فرموده ، بنده و رسولش محمد را یاری کرده
حزنها را پراکنده و فرادی نمود .

برای آن خداست پادشاهی ، برای او ستایش است او بر تمام
چیزها بیرومند و تواناست او مبارك و بلند پایه است محمد را ویژه‌ی خود
قرارداده و اختیار و انتخابش کرده هدایت و انتخاب از برای رسالتش بسوی
تمام مردم بر حمتش نموده و برای جن و انس او را بمهر بانی و رافتش
برگزیده اطاعت او را بر اهل آسمان و زمین واجب کرده و او را
پیشوای پیامبران پیش از او و خاتم پیامبران بعد از او قرارداده میراث
پیامبران را باد بخشیده ، کلیدهای دنیا و آخرت را باو داده ، اورا نبی
و رسول و امام گرفته ، او را بسوی خویش بلند کرد و از طرف راست
عرش بخودش نزدیک نمود آنچنان که هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر
مرسلی پیایه‌ی او نرسیده .

خداوند با روحی فرستاد . دل آنچه را که دیده تکذیب نمیکند و نشانه اش را بر پیامبران فرو فرستاده و عهد و پیمان از آنان گرفته تا آنکه همه بوی ایمان بیاورند و همانا او را باری کنند بعد پروردگار به پیامبران فرمود اقرار کردید شما بر نبوت او و از شما عهد و پیمان گرفتم آنان عرض کردند اقرار کردیم فرمود گواهی دهید که من هم باشما از گواهی دهندگانم .

و فرمود: و یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة والانجیل یا امرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم والاغلال الّتی كانت علیهم فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه فاولئک هم المفلحون (۱)

چیزی نگذشت که خدای عزوجل درجه اش را تمام کرده اسباب پیامبری را بوی داد ، مقامش را بلند نمود هر گاه نام خدا یاد آوری میشود نام او نزدیک نام خداست ، دین او را واجب و پیروی او را متصل به اطاعت خودش کرد سپس فرمود هر کس اطاعت رسول را کند اطاعت خدا را کرده و فرمود آنچه را که رسول برای آنان آورده بگیرد و آنچه را که نهی کرده خود داری کنی از آن .

پس خداوند رسالتش را ابلاغ کرد و برهانش را روشن و

(۱) اعراف ۱۵۶ آنچه رسولیکه او را پیدا میکنند که در تورات و انجیل پیش ایشان نوشته شده آنان را فرمان بخوبی و دوری از بدی میدهد پاکها را بر ایشان حلال و ناپاکها را حرام می کند بارهای گرانرا از دوش آنان بر میدارد و آنانکه او را بزرگشمارند و یاری نموده و پیروی کردند نوری را که با او فرو فرستاده شد اینان دستگارانند .

آشکارا نمود و آیتش را محکم و استوار کرد اینچنین پیامبران پیشین مرده‌ی پیامبری او را دادند عیسی روح الله و کلام خدا مرده‌ی پیامبری او را داده آنگاه که در انجیل میگوید احمد عربی ، نبی امّی صاحب شتر سرخ و چوبدستی و جانشین خود را برای امتش پیاداشت در میان آنان او کانون علم پیامبری ، راز دار و پادشاه کهنه‌ی نشانه های کتاب او ، خواننده‌ی آن کتاب ارث برده‌ی او . او را با کتابش در میان مردم بجا گذاشت و حجت را در میان آنان گرفت .

سپس فرمود دو چیز در میان شما گذاشتم هر کس چنگ بآن دو زنده‌رگز گمراه نمیشود کتاب خدا و اهلیت من آن دو چیز بسیار گرانبایه و سنگین است کتاب خدا ثقل بزرگ و ریسما نیست که از آسمان تا زمین کشیده شده که بگرفته اش بدست شما و رشته‌ی دیگرش بدست خدای عزوجل است و همانا آن دو هیچ گاه از یکدیگر جدا نمیشوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد شوند .

کسی را بر آنان مقدم مدارید که گروه شما پراکنده شود کتاب خدا را از غیر آنان مجوئید که جامه ناسف میدرید آنان را نمیخواهد چیزی بیاموزید که از شما دانایان بتاویل کتاب خدایند ، آشنایان بحلال و حرام خدا و بمعکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و غیر اینها میباشند و در پیش من است علم بلایا و منایا (۱) و

(۱) علم بلایا از بلاهاییکه در آینده بر مردم فرومی آید و منایا از امر که

مردم خبر میدهد .

انساب و وصایا و فصل الخطاب و میلاد کفر و اسلام (۱) و پادشاهی پادشاهان .

از من پیرس از هر چیزیکه تا روز قیامت رخ میدهد و از دوران عیسی بن مریم هنگامیکه خدای تعالی او را برانگیخت و پیرس از هر وصی پیامبری و از هر گروهی که گمراه شدند و هر گروهی که هدایت میشوند و از جلو دار و صدا زننده آن گروه و برندهی آنان تا روز قیامت .

و پیرس از هر آیه ای که فرود آمده در کتاب خدا که در شب فرود آمده یا روز و نیز از تورات و انجیل و قرآن بزرگه زیرا پیامبر ﷺ چیزی را از علم و دانش خود و آنچه را که امتها از اهل تورات و انجیل و طبقات مخالفان و گروه ملحدان و ادیان گوناگون دارند از من پوشیده نداشت زیرا که او خاتم پیامبران بعد از آنان بود و بر تمامشان اطاعت او و ایمان با او واجب بود و نیز یاری کردن او واجب بود این مطلب را در تورات نوشته دیدند و نیز در انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی و چنین نبود که بخواهد پیمان خدا را در میان بتدگانش ضایع کند و امت را حیران و سرگردان و اگذارند بعد از خودش . چطور چنین کاری میشود که همانا خدا او را بهزبانی و رحمت و عفو و بخشش و امر بمعرف و نهی از منکر و پیادارندهی عدل و داد معرفی فرموده و همانا خدای عزوجل بسوی نوح و پیامبران پس از او وحی فرستاده و همانطوریکه بسوی موسی و عیسی و وحی

(۱) چه فرزندی در کفر و چه بچه ای در اسلام متولد شده .

فرستاده و تصدیق کرده است خدا را و بر سالتش رسیده و من بر این کار از گواهانم .

و همانا خدای تبارک و تعالی فرموده : و کیف اذا جننتم کل امة شهید و جننا بك علی هؤلاء شهیداء (۱) و نیز فرموده کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب ، (۲) درست فرموده است خدای تعالی وسیله ی پیشرفت بسوی خدا را با عطا فرموده سپس فرموده : و یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ، (۳) بخدا سوگند که ما صادقین و راستگویان هستیم و من برادر پیامبرم در دنیا و آخرت و گواه و شاهد از طرف ادیم بر مردم و من واسطه ی بین او و امتش باشم ، من دفرزندانم وارث اویم ، من و ایشان مانند کشتی نوح در میان امتش هستیم هر کس آن کشتی را سوار شود نجات می یابد و هر کس دوری از آن کند غرق میشود و ایشان مانند باب حطه ی در بنی اسرائیل باشند و من نسبت به پیامبر همان نسبت هارون را بموسی دارم جز اینکه پس از پیامبر ، پیامبری نیست و من از طرف او گواهم در دنیا و آخرت .

رسول خدا از طرف پروردگارش با برهان آمد اطاعت و محبت

(۱) نساء ۴۵ چطور باشید هنگامی که بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم ترا بر آنها گواه

(۲) رعد ۴۳ کافیست خدا را گواه میان من و شما و کسبکه در پیش او علم کتاب است .

(۳) توبه ۳۲۰ ای کسانی که ایمان آوردید بهره یزد خدا را و با راستگویان باشید .

مرا بر اهل ایمان ، اهل کفر ، اهل نفاق واجب کرده هر کس مرا دوست دارد مؤمن است ، هر کس مرا دشمن دارد کافر است ، بخدا سو کند دروغ نمیگویم ، کسی را گمراه نمیکنم و نیز کسی بواسطه‌ی من گمراه نمیشود .

همانا من برهائی از طرف پروردگارم دارم برای عهد پیامبرش که پیامبر برای من بیان کرده پس سید از من از آنچه بوده و آنچه بود و خواهد شد تا روز قیامت .

آگاه جانلیق متوجه بارانش گردید و گفت بخدا سو کند این مرد گوینده‌ی بعلم و قدرت است اصلاح کننده و فیصل دهنده‌ی کارها است از خداوند امید داریم که بهره‌ی درستی از محضرش به هدایت و دستکاری برای ما باشد .

بخدا سو کند اینها حجت‌های اوصیاء باشد از طرف انبیاء بر پیرانشان سپس جانلیق متوجه علی علیه السلام شد و گفت چه شد که مردم از تو برگشتند و او را انتخاب کردند با اینکه تو سزاوارتری و ادعا کردند که تو از ایشان سزاوارتر نیستی آگاه باش که حق بر آنان ثابت شده نفسهای خود را کوبیدند و زیان بردند این جانشینان با آنچه خدا آنان را از علم و دانش بی نیاز کرده و سزاوار جانشینی پیامبران صلی الله علیه و آله دانسته پس ای مرد حکیم و دانشمند خبر ده مرا از من و خودت تو در پیشگاه خدا چکاره‌ای و من در پیشگاه او چکاره‌ام .

علی علیه السلام فرمود : اما من در پیشگاه خدای عزّ و جلّ و نفسم مؤمنم

یقین بفضل و رحمت و هدایت و نعمت خدا دارم نسبت بخودم هم چنین
 خدای عزوجل پیمانش را بر من گرفته ، شك نمودن در برابر نعمتهای
 خدا شرك است و هیچگاه تردید و شکی درین باره ندارم بر آن پیمانی
 که خدا بر من گرفته تغییر و تبدیل نمیدهم اینهم بلطف و رحمت و
 صنع خداست من تردیدی ندارم که بهشتی هستم درین باره هیچ گاه
 شکی ندارم بواسطه‌ی اینکه خداوند بمن یقین عطا فرموده .

اما تو در پیشگاه خداوند کافری بواسطه‌ی انکار کردن نوعهد
 و پیمان الستی و نادیده گرفتن اقرار آچنانی را که خدا بر تو گرفته
 پس از بیرون آمدن از کانون رحم مادرت و پس از رسیدن بمقام والای
 عقل و خرد و معرفت و بعد از تشخیص دادن خوب و بد را ، خیر و شر را
 و بعد از پذیرفتن پیامبران را و انکار کردن نومر آنچه را که در انجیل
 فرود آمده از گفتار پیامبران، نازمانی که برین عقیده باشی تو اهل
 آتش خواهی بود .

جاثلیق گفت پس مرا از جایم که در آتش است و از جای خود
 که در بهشت است خبر ده علی علیه السلام فرمود : من که ترفته‌ام تا جای ترا
 در آتش و جای خودم را در بهشت بشناسم ولی این مطلب را از کتاب
 خدا می‌شناسم همانا خداوند محمد را بحق برانگیخت و بر او کتابی
 فرستاد که دلائل بانه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه تنزیل من حکیم
 حمید، (۱) .

تمام دانش خود را در آن استوار ساخته و همانا رسول خدا از

(۱) فصلت ۴۲ نباید او را باطل از پیش رو و نه هم از پشت سر از
 طرف حکیمی پسندیده فرود آمده .

بهشت و درجات و منزل هایش خبر داده خدای جل جلاله بهشت رامیان
 بندگانش بخش کرده از برای هر يك نفر که انجام وظیفه کرده ثوابی
 است آنرا با اندازه اعمالشان بزرگ نموده بهمان نسبت که ایمان
 بیشتر برتری بیشتر دارند در بهشت پس ما خدا را تصدیق کرده ایم
 و شناخته ایم جایگاه کافران را و آنچه را که خداوند در آتش با آنان
 وعده داده فرموده: **لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ**
 برای جهنم هفت در است پس برای هر دری طایفه ایست که
 وارد شود .

پس هر کس بمیرد بهمان کفر و شرک و نفاق و دورویی و ستم و
 فسق که دارد پس برای هر دری از ایشان طایفه ایست تقسیم شده و نیز
 خدای عز و جل درین باره فرموده **وَأَنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمَنْ تَوَسَّمِنَ** (۱)
 و رسول خدا ﷺ از متوسمین بود من و امامان و پیشوایان از نسل
 من از متوسمین هستیم تا روز قیامت .

جائلیق متوجه بارانش گردید گفت شما بارادۀ خود رسیدید
 امیدوارم که بهمان حقی که در جستجویش بودیم پیروز شویم جز اینکه
 من چند مسئله می پرسم اگر پاسخ داد در کار خویش اندیشه ای میکنیم
 و از او می پذیریم .

علی علیه السلام فرمود اگر پرسشهای ترا پاسخ دادم و درین پاسخها
 بیان روشن بود که هنگام دفاع خشم نکنی و چاره ای جز پذیرش نداشته
 باشی درین هنگام داخل دین ما میشوی ؟ عرض کرد آری سپس حضرت

(۱) حجر ۷۵ همانا درین باره آیاتی است برای زیر کان .

علی علیه السلام فرمود خدا بر تو کفیل است و رعایت کنندۀ هنگامیکه برای تو حق روشن شد و هدایت را شناختی که تو و یارانت داخل دین ما شوید .

جاثلیق گفت بلی خدا از برای تو بر من کفیل است اگر این کار را انجام دهم علی علیه السلام فرمود پیمان وفا از یارانت بگیر سپس از آنان عهد و پیمان گرفت علی علیه السلام فرمود پیرس از آنچه که دوست داری .

جاثلیق گفت خبرده مرا از خدای جل و علا که او عرش را حمل می کند با عرش او را حمل می کند ، حضرت فرمود خداوند حمل کننده ی عرش است و آسمانها و زمین ها و آنچه که در آسمان و زمین است و در میان آنها و بیان این مطلب در گفته ی خدای تعالی است که میفرماید : «ان الله يمسك السموات و الارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسكهما من احدمن بعده ان الله كان حليماً غفوراً» .

جاثلیق نصرانی عرض کرد مرا خبرده از این آیه ی قرآن که میفرماید دو بحمل عرش ربك فوفهم يومئذ ثمانية این مطلب چطور درست می شود و حال اینکه فرمودید که خداوند عرش و زمین ها را حمل میکند ، حضرت فرمود خدا عرش را از چهار نور آفریده یکی نور قرمز که قرمزی از آن نور قرمز می شود ، نور سبز که سبزی از آن نور پدید می شود ، نور زرد که زردی از آن پیدا می شود ، نور سفید که سفیدی از آن نور سفیدی میگیرد و آن علم و دانشی است که خدا آنرا

(۱) فاطر ۳۹ همانا خدا نگاه میدارد آسمانها و زمینها را از آنکه زایل شوند و هر آینه اگر زایل شوند نگاه ندارد آنها را هیچ کس بعد از او همانا خدا پرده بار و آمرزنده است.

(۲) حاقه ۱۷ و میبرند عرش پروردگارت را در آن روز هشت نفر ،

حمل می کند بر حمله اش و این نور از عظمت خداوند است .

پس بنور و عظمت خداوند دل های مؤمنان روشن می شود و بهمان نور و عظمت نادانان با او دشمنی می کنند و بزرگی و نور او هر کس در آسمانها و زمین است از تمام آفریدگانش وسیله بگردار گوناگون و دین های مختلف طلب کرده اند و هر چیزی که حمل شده خدا نور او را بنور عظمت و قدرتش حمل میکند زیرا که آن محمول استطاعت و نیروی نفع و ضرر و مردن و زندگی و برانگیخته شدن از قبر را ندارد پس هر چیزی را خداوند نگه دارد از فروریختن و خدا احاطه دارد بر آنچه که در آسمان و زمین است ، خداوند سبب حیات و زندگی همه موجودات است او نور همه چیزهاست و منزله است بالاتر است از آنچه که ستمگران خیال می کنند .

جاثلیق گفت خبر ده مرا از خدای عز و جل که او در کجاست حضرت فرمود : او درین جاست ، اینجاست ، اینجاست و در این جا او در بالا و پایین است و احاطه بر ما دارد و او با ماست این بیان گفته ی خدای تعالی است که میفرماید :

وما یکون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم ولا خمسة إلا هو سادسهم ولا ادنى من ذلك ولا أكثر إلا هو معهم أينما كانوا ثم ینبئهم بما عملوا يوم القيمة ان الله بکل شیء علیم (۱) .

(۱) مجادله ۷ هیچ راز سه نفری نباشد مگر خدا چهارمی آنهاست و

نه پنج نفری که مگر او ششمی است و نه کمتر ازین و نه بیشتر مگر که خدا با ایشانست هر کجا باشند آنها را بگردارشان خبر میدهد تا روز قیامت همانا خدا دانای همه چیز است .

و کرسی احاطه‌ی بر آسمانها و زمین دارد ولی کرسی نمی‌تواند
آسمان و زمین را نگهداری کند .

اوست خدای بلند پایه‌ی بزرگ پس آنانکه عرش را نگهداری
میکنند علما و دانشمندانند همانها را که خداوند از علمش بهره‌مند
کرده و چیزی ازین چهار نور خارج نیست و خداوند در ملکوتش
آفریده و آن ملکوت همانست که پیامبرانش نشان داده و خداوند
عز و جل بخلیلش نشان داده چنانکه فرمود : «و كذلك نرى إبراهيم
ملكوت السموات والارض و ليكون من الموقنين» (۱) .

پس چطور عرش خدا را حمل میکنند که بحیاء خدا دلهایشان
زنده و بشور او هدایت شده‌اند بسوی خداشناسی ، سپس جاثلیق توجهی
بیادانش کرد و گفت بخدا سخن حق این است که از طرف خدای
عز و جل بر زبان مسیح و پیامبران و جانشینانشان علیهم السلام
جاری شده .

سپس گفت خبرده مرا از بهشت که در دیاست یا در آخرت و
آخرت نسبت بدنیا در کجاست ، حضرت فرمود دنیا در آخرت است و
آخرت احاطه‌ی بر دنیا دارد زیرا که دنیا انتقال باشد از حیوة و زندگی
بسوی مرگ و مردن ظاهری ولی آخرت سرای زندگی می‌باشد
اگر بدانند .

میانش این است که دنیا انتقال پیدا کردن است و آخرت جای
زنده بودن و ماندن است مثلش مانند خوابیده‌است که آن می‌خوابد و

(۱) انعام ۷۵ چنین با ابراهیم عجائب آسمانها و زمین را نشان دادیم تا
یقینش کاملتر شود .

روح نمی‌خواهد بدن میگیرد و روح زنده است چنانکه خدای عز و جل میفرماید: «و ان الدار الآخرة لهی المعبوان لو كانوا يعلمون» (۱).
 دنیا نشانه‌ی آخرت و آخرت هم نشانه‌ی دنیا است نه دنیا عین آخرت است و نه آخرت عین دنیا هر گاه روح از بدن جدا شد هر يك از جسم و روح بقرارگاه خودش برمیگردد هم‌چنین بهشت و جهنم در دنیا و آخرت وجود دارد زیرا که بنده هر گاه مرد در سرائی از زمین قرار میگیرد که یا باغی از باغهای بهشت است یا در طبقه‌ای از طبقات جهنم است روحش در یکی از این دو جا است یا در خانه‌ی نعمت جایگزین است که در آنجا نمی‌میرد یا در خانه‌ی عذاب دردناک که در آنجا هم زنده است و نابودی ندارد، از برای کسیکه اندیشه کند روشن است و پیدا.

و همانا خدای عز و جل فرموده است: «كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين ثم لتسألن يومئذ عن النعيم» (۲).
 سپس فرمود آنان غافل از ذکر من باشند و چنین باشند که نیروی شنیدن ندارند و اگر بدانند انسان چه می‌شود در آن روز از بیم مرگ جان سپارد و هر کس نجات پیدا کند ببرکت یقین است.
 جاثلیق گفت: خبر ده مرا از گفته‌ی خدا جل ثناؤه که فرموده

(۱) عنکبوت ۶۴ و همانا سرائی آخرت هر آینه سرائی زندگی است

اگر بداند.

(۲) تکوین ۲۰ چنانست اگر بطور یقین بدانید مسلم دوزخ را می‌بینید

پس هر آینه خواهید دید بمشاهده‌ی یقین پس پرسیده خواهید شد چنین روزی از نعمت‌ها.

است «یوم تبدل الارض غیر الارض» (۱) و از آیه ی شریفه «وما قدر و الله حق قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطوَّیات بیمینة سبحانه و تعالی عما یشرکون» (۲) .

پس هر گاه آسمانها در هم پیچیده شد و زمین گرفته شده و آسمانی بود و نه زمینی بهشت و جهنم در کجای آسمان و زمین است حضرت بك کاغذ و قلمی خواست در آن کاغذ نام بهشت و جهنم را نوشت بعد کاغذ را پیچید و بدست نصرانی داد بعد فرمود آیا این کاغذ در هم پیچیده نشده؟ عرض کرد بلی سپس فرمود کاغذ را باز کن نصرانی کاغذ را باز کرد حضرت فرمود: آیا می بینی جهنم و بهشت را و آیا من آنها را نابود کردم یا پیچیدن کاغذ نصرانی عرض کرد نه حضرت فرمود پس هم چنین در قدرت و نیروی خدا زمانیکه آسمانها پیچیده شود و زمین گرفته شود بهشت و جهنم باطل نمی شوند آنچنانکه پیچیدن کاغذ آن دورا نابود نکرد.

نصرانی عرض کرد مرا خبر ده از گفته ی خدای عز و جل که فرموده: «کل شیء هالک إلا وجهه» (۳) که این چه رمی چیست که نابود نمی شود و چطور است او و در کجا می آید چه دلیلی بر او داریم حضرت فرمود: ای غلام هیزم و آتشی بیاور هیزم و آتش آورد فرمان

(۱) ابراهیم ۴۸ روزی که زمین مبدل بزمنی غیر از این زمین می شود

(۲) زمر ۶۷ و شناختند خدا را حق شناختنش و تمام زمین گرفته شده

روز قیامت و آسمانها در هم پیچیده شوند در دست قدرت او و او منزّه است از نسبت شرک.

(۳) قصص ۸۸ هر چیزی نابود شوند است مگر ذات خدا -

داد آتش را روشن کن چون آتش روشن شد و شعله کشید حضرت فرمود ای نصرانی برای این آتش چهره و صورتی پیدا می کنی عرض کرد نه بلکه هر طرف می نگرم چهره می اوست .

حضرت فرمود هرگاه این آتش آفریده شده ی با ندبیر در ضعف و نانوایش و سرعت زوالش چهره ای برایش پیدا نکنی پس چگونه خواهد بود آفریننده ی این آتش و تمام آنچه که در ملکوتش هست از موجودات آبا بصفتی تعریف می شود بعد و اندازه ای اندازه گیری می شود ؟ بچشمی دیده می شود خرد خردمندی با و احاطه پیدا میکند فکر و خیالی او را درک میکند؟ خدای تعالی فرموده دلیس کمثله شیء وهو السميع البصیر مانند او چیزی نیست و او شنوا و بیناست .

نصرانی عرض کرد راست گفتی ای وصی ، علی ، حکیم ، رفیق و هادی شاهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له و شاهدان محمداً عبده و رسوله گواهی میدهم که خدائی جز او نیست و او یکتائست که شریکی برایش نیست و گواهی میدهم که محمد رسول اوست او را بحق فرستاده او مرده دهند و ترساننده متجاوزین است و گواهی میدهم که تو جانشین او و دوست ، برهان ، راز نگهدار ، امین او بر اهل یتیم و دوست مؤمنانی از بعد او .

هر کس ترا دوست دارد او را هدایت می کنی و دلش را روشن و او را کمک میکنی ، او را کفایت می نمائی ، شفایش میدهی و هر کس بر تو پشت کند و از راه تو بیرون آید بهره ای نبرده و زیان کرده ، هوای نفسش را بدون هدایت خدا و رسولش پیروی کرده و کافست

هدایت و نور نو .

نصرانی متوجه جمعیت شد و گفت ای گروه بآرزوی خود رسیدید و اشتباه کردید سنت پیامبران را، پیروی کنید علی را تا ارشاد و هدایت شوید نمیدانم چه واداشت شما را که این کار را انجام داده‌اید پس از آیات خدا و حجت او بر شما ، من عذری برای شما نمی‌بینم همانا آن سنت آنچنانی است که پیش ازین فرستاد و تقییری برای کلمات خدا نیست و حکم کرد خدای عز و جل اختلاف را بر امتها بوسیله‌ی بدل آوردن جانشینانشان بعد از پیامبرانسان .

و جای شکفت نیست از شما بعد از آنچه را که مشاهده کردید و دیدید چقدر این دلها سخت است و حسد و کینه آشکار ، و دروغ روشن .

گفته است که نصرانی و یارانش مسلمان شدند و برای علی علیه السلام به جانشینی پیامبر گواهی دادند و نیز برای محمد صلی الله علیه و آله گواهی بحق و مروت دادند که در تورات و انجیل معرفی شده بعد از مدینه بیرون آمدند و بطرف کشورشان برگشتند تا بسوی پادشاهشان برگردانند آنچه را که دیده و شنیده بودند .

علی علیه السلام فرمود : سپاس سزاوار خدائی است که برهان محمد صلی الله علیه و آله را روشن کرده دینش را عزیز و یاری نموده رسولش را تصدیق و او را بر دین چیره کرد اگر چه خوش آیند مشرکان نبود دستایش مر خدائی را که پرورش دهنده‌ی جهانیانست و درود خدا بر محمد و آلش باد پس نزدیک شدند مردم به دلیلها و برهانهای علی علیه السلام و به بیان آنچه که برایشان بیرون آورد از حقایق و ذلت و پستی را از آنان

بر طرف کرد.

پس گفتند بحق پیامبرت خداوند پاداش نیکی ترا دهد
ای ابا الحسن در مقام و مرتبهات، بعد مردم پراکنده شدند گویا حاضرین
نشیدند از آنچه که فهماند گروهی را که در پیش آنان بودند چیزی
و همانا فراموش کردند آنچه را که یاد آوری نمود بآن و ستایش
سزاوار پرورش دهنده جهانیا نیست.

سلمان گفت چون آن کرده از مسجد بیرون شدند و مردم پراکنده
گردیدند و اراده‌ی کوچ کردن نمودند مردم مسلمان آمدند و گرد علی
جمع شدند و برایش دعا کردند اجازه ورود خواستند حضرت بطرف
آنان بیرون شد پس نشستند

پس جاثلیق گفت ای وصی محمد و پدر فرزندان محمد، امتی را
ندیدیم که ثباه شود مانند ثباه شدن گذشتگان از بنی اسرائیل از قوم
موسی که هارون را وا گذاشتند و رو آوردند بفرمان سامری.

و همانا پیدا کردیم برای هر پیامبری که خدا او را برانگیخت
دشمنانی که شیطانهای انسی و جنی بود که دین آن پیامبر را فاسد
میکردند و امتش را ثباه می نمودند و وصی او را مانع می شدند و ادعای
جانشینی بعد از پیامبر را میکردند و همانا خداوند بمانع نماید آنچه
را که براستگویان وعده کرده از شناسائی بنا بودی این گروه و روشن
کرده راه تو و ایشانرا و ما را بینا کرد از آنچه که آنانرا کور کرده
از آن، ما درستان تو و بردین و طاعت توایم اگر دوست داری بعاقرمان
بده بانو قیام میکنیم و در برابر دشمنانت نریاری نمائیم بهر کجا که
دستور دهی میرسیم، ما بردباری ترا در برابر آنچه که نسبت بشوایم انجام

شده می بینیم ، آری روش جانشینان پس از پیامبران چنین است آیا از پیامبر پیمانی در پیش تو هست .

علی^{علیه السلام} فرمود آری بخدا سوگند پیمانی از رسول خدا پیش من هست از آنچه که ایشان بسوی او رفته اند و اما عمل نکردند ، چطور امر امت پیامبر بر من پوشیده می باشد در صورتیکه نسبت من به پیامبر همان نسبت هارونست بموسی ، منزلات و مقام شمعونست نسبت بعیسی .

آیا نمیدانید که همانا وصی حضرت عیسی شمعون بن حنون صفا پسر خاله عیسی بود که درباره امت عیسی اختلاف کرده اند و چهار دسته شدند باز چهار دسته بهفتاد و دو گروه رسیدند که تمام آنان در هلاکت و تباهی بودند جز یکدسته ای از آنان و هم چنین امت موسی گروه گروه شدند تا هفتاد و یک فرقه شدند تمام آنان در هلاکت و تباهی باشند بجز یک دسته از آنان .

همانا پیمان عهد رسول خداست بسوی من که امت او هفتاد و سه گروه می شوند که سیزده فرقه ای آنان ادعای دوستی ما را می کنند تمام آنها در هلاکت و نابودیند مگر یک فرقه ای از آنان و همانا من حاجتی از پروردگار دارم ، همانا من میدانم سر انجام مردم چه می شود و برای ایشان مدت کمی است زیرا که خدای عز و جل می فرماید : و ان ادری لعلکم فتنه لکم و متاع الی حین ، (۱) .

و همانا صبر کردم من بر ایشان اندکی برای آنچه که بدو

(۱) انبیاء ۱۱۱ و میدانم شاید آن فتنه باشد برای شما و کام یافتن

رسیدند از چند روزی خلافت که مدت و اندازه‌اش حتمی است بعد یاد آوری نفاق و درودنی و حسد ایشانرا کرد کسه همانا بزودی کینه‌هایشان بیرون آید ، بیماری دل‌هایشان آشکار شود بعد از جدائی پیامبرشان .

خدای تعالی فرموده است : **و يحذر المنافقون ان تنزل عليهم سورة تنبئهم بما في قلوبهم قل استهزؤا ان الله مخرج ما كنتم تحذرون ولئن سألنهم ليقولن إنما كنا نخوض ونلعب قل ابالله و آياته و رسوله كنتم تستهزؤن لا تعتذروا قد كفرتم بعد ايمانكم ان نعب عن طائفة منكم نعتب طائفة بانهم كانوا مجرمين** (۱) .

همانا خدا بعضی از آنانرا بخشیده و وعده داده مرا که چیره کند مرا بر اهل فتنه و امر را بسوی من برگرداند اگر چه باطل گفتندگان را خوشایند نباشد و در پیش شما مردم کتابی است از رسول خدا مربوط بمصالحت و آشتی که چیز نازدهای در دین نیاورد بر شماست که وفا کنید به پیمانتان زیرا که برای شما پیمان نیست با رسول خدا اما شما بر پیمان خود نایستادید و بر ما هم مانند همین پیمانست برای شما

(۱) توبه ۶۵ منافقان می‌ترسند که فرو فرستاده شود برایشان سوره‌ای که آگاه گرداند ایشان را از آنچه در دل‌هایشان هست بگو ریشخند کنید همانا خدا ظاهر کننده است آنچه را که می‌ترسید و اگر پیرسی از ایشان هر آینه می‌گویند همانا ما صحبت می‌کردیم و بازی می‌نمودیم بگو آیا بخدا و آیات و رسولش امتحان می‌کنید پوشش شما پذیرفته نمیشود زیرا بعد از ایمان کافر شدید اگر بپذیریم پاره‌ای از شما را عذاب خواهیم کرد زیرا گنه کارید .

و نیست این موقعی که ما را یاری کنند و شمشیری بکشند و حقی
برایشان پیدا داشته شود تا وقتی که بپذیرند یا عطا کنند مرا طاعتشان را
زیرا که واجب از طرف خدای عز و جل و از طرف رسول اوست مانند
حج ، زکوة ، نماز ، روزه آیا این حدود پیدا داشته می شود مگر بوسیله
دانشمندی که قیام کند و بسوی حق ارشاد نماید و آن دانشمند
سزاوارتر است که پیروی شود .

و همانا خدای تعالی فر فرستاده دقل هل من شر کائنکم من یهدی
الی الحق قل الله یهدی للحق افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن
لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون (۱) .

پس اگر بر شما خدا رحم کند امامت من واجب است از طرف خدا
و رسالتش بر گردن شما بلکه برترین واجبه ، بالآخرین آنها کاملترین
واجب ها برای حق ، محکمترین واجب ها برای پایه های ایمان و شریعت
اسلام و هر چه که مردم نیازمند بسوی آن باشند بر صلاح و فسادشان ،
برای کار دنیا و آخرتشان ، همانا مردم از من پشت کردند و برتری من
و واجب رسول خدا و امامت و روش و راه مرا نادیده گرفتند .

همانا دیدید شما آنچه را که بر جماعتشان می باشد از ذلت و
خواری و کوچکی و از دشمنی حجت و دیدید که خدای عز و جل
چطور حجت را بر آنان ثابت و پا برجا کرد .

(۱) یونس ۳۶ بگو از شریکان شما کسی است که هدایت کند بسوی
حق ؟ بگو خدا بسوی حق هدایت میکند آیا کسی که بسوی حق هدایت
می کند سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که خودش هدایت نمی یابد
مگر آنکه هدایت گردد شما را چه میشود و چگونه داوری می کنید

و همانا فراموش کردند آنچه را که بآنان یادآوری بآن شده‌اند
 که عهد و پیمان پیامبرشان بود و دیدید که چگونه پیامبر اطاعت مرا
 بر آنان پافشاری و تاکید نمود، آنان را از مقام و منزات من خبر داد و
 رسالت خداوند را بآنان رساند در نیازشان بسوی من از نظر علم و
 دانش و بی نیازی من از ایشان و از تمام امت بواسطه‌ی علمی که خدا
 بمن بخشیده. چگونه دلسوزی کنم بر کسی که جلو حق آشکار را
 بسته پس از آنکه برایش روشن شده و هوای نفسش را بخدائی گرفته
 و خداوند او را گمراه کرده، بر گوش و دلش مهر زده، بر دیده‌اش پرده
 افکنده پس از خدا کی او را می‌تواند هدایت کند؟

همانا فقط هدایت خدا هدایت است و آن دو هدایت دو راه
 است راهی بسوی بهشت و راهی بسوی دوزخ و دنیا و آخرت همانا
 می‌بینی چه بر این مردم فرود آمده عذاب‌هایی که عذاب شده‌اند بآن هر کس
 که پیش از ایمان بوده از امتان پیشین، چگونه کلام خدا را تغییر
 دادند، چگونه جاری کردند سنت و روش کسانی را که پیش از
 ایشان گذشت.

بر شما باد بچنگ زدن بر پیمان خدا و دستگیری محکم او،
 شما باند خدا و رسولش باشید پیمان رسول را بر خود واجب کنید،
 میثاق او بعهده‌ی شماست زیرا که اسلام اول غریب بود بزودی بسوی
 غربت برگردد شما در میان مردمانتان مانند یاران کهف باشید.

زینهار که امر خود را آشکار کنید بر خانواده‌ی خود و فرزندان
 و دوستان و خویشان‌تان زیرا که دین خدا عز و جل نقیه را برای دوستانش
 واجب کرده و اگر برسد شما را از طرف پادشاه فرصتی بر آنچه قدرت

دارید اظهار کنید زیرا که تقیه باب خدا و حصار ایمانست وارد نمی شود آن حصار را مگر کسیکه خدا از او عهد و پیمان گرفته و دلش را نورانی کرده و او را بر نفسش چیره نموده .

شما بسوی شهر هایمان برگردید بر همان پیمانی که با من بستید زیرا که برهه ای از زمان بر مردم آید که پادشاهان بعد من و بعد ایشان دین خدا را تغییر دهند و کلام خدا را تحریف نمایند و دوستان خدا را بکشند ، دشمنان خدا را عزیز دارند ، بدعتها فراوان شود ، سنت پیامبر کهنه گردد ، تا آنگاه که زمین پر از ظلم و بی دادگری شود بعد خداوند بواسطه ای ما اهل بیت همه بلاها را بر طرف کند از کسانی که خدا را در گرفتاری و سختی خوانده اند تا اینکه زمین پر از داد و دادگری شود آنچنانکه پر از ظلم و ستم شده بود .

آگاه باشید رسول خدا با من پیمان بست که پس از سی سال از وفات او و بعد از آشکار شدن آشوبها و اختلاف امت در باره ای من و بیرون آمدن ایشان از دین خدای عز و جل خلافت بمن بر میگردد و مرا فرمانداد بجهنگ تا کثین و مارقین و قاسطین (۱) هر کس از شما آن زمان را دریابد و در وقت جنگها باشد و بخواهد بهره ای جهاد ببرد باید آماده باشد بخدا سو کند که آن جهاد خالص واقعی است که کتاب خدا و سنت رسولش برای ما بر گزیده .

خدای شما را رحمت کند شما تا زمان ظهور ، از آنان باشید که خانه اشین هستند هر کس از شما درین حال بمیرد از مظلومان و ستم دیدگان میباشد و هر کس زنده باشد از شما دریابد آنچه را که

چشم روشنی اوست انشاء الله تعالی .

آگاه باشید که بزودی گروهی از نادانان بر من هجوم آوردند و پیمان پیامبر ثانی را در باره‌ی من بشکنند بواسطه کمی علم و دانششان بما آنچه که انجام میدهند و آنچه را که وامیگذارند و بزودی از ایشان پادشاهانی باشد که عهد و پیمان در نزد آنان کهنه باشد و فراموش کنند آنچه را که با آنان یاد آوری شده و برسند با آنان آنچه که بامتهای پیش رسیده بطوریکه بهرج و مرج و دشمنی و نهای گرایند .

این بدبختی بواسطه‌ی درازی مدت و سختی گرفتاری است که من در آن مدت مأمور بشنیدن و شکیبائی شده‌ام و خود را در اختیار فرمان خدا قرار داده‌ام در گرفتاری‌های بزرگ . مؤمن کوشش و پایداری میکند تا اینکه خدایش را دیدار می نماید در یغ بر کسانیکه دست بدامان این و آن میزنند فسوسا بر کردارشان وای از برای فرج آل محمد در زمان خلیفه ایکه طلب خلافت کند کارگذار مردم را که ستمکاریست بکشد جانشین مولای جانشین مرا آری بارالها زمین از حجتی قائم خالی نمی ماند یا آشکارا و نمایان یا پنهان و مستور تا اینکه حجت‌های خدا و آیاتش باطل نشوند و بخشی باشد برای کسیکه پیروی از او میکند .

ولی آنان کجایند و چه قدر آمارشان اندک است اما در نظر خدا از نظرشان و مقام بزرگند بواسطه‌ی ایشان خدا علم و دینش را نگهداری میکند آنقدر دوران بدر از میکشد که در دل‌هایشان بذر شبهه افشاند

میشود و دوستان آنرا را میگذارند بایشان از طریق حقیقت ایمان و دانش هجوم میآورد و طلب روح یقین میکنند و فراموش میکنند آنچه را که نادانان از آن بیم دارند و آسان شمردند آنچه را که ناز پروران سخت شمردند و دنیا را همراهی کردند با بدنهائیکه روحهایشان بجای بلندی بسته شده.

اینان حجت‌های خدایند در زمین، امینان حقند بر مردم پس آه از شیفتگی و شوق بسوی آنان و دیدارشان! خوشا مر ایشانرا بر شکیبائیشان در برابر دشمنان و بزودی ما و ایشان و پدران و فرزندان و هر کس را که شایستگی دارد در بهشت عدن گرد هم آورد.

پس حضرت و آنکروه گریه کردند بعد با او خدا حافظی کردند و گفتند ما بوصایت و امامت و برادری تو گواهی میدهیم و همانا در پیش ما نشانه‌های چهره‌ی توباقیست و بزودی گروهی از قریش پس ازین مرد بر پادشاه وارد شوند و برای آنان چهره پیامبران و چهره‌ی فرزندان حسن و حسین و چهره‌ی همسرت فاطمه بزرگه زنان جهانیان را بعد از مریم کبری و بتول عذراء بیرون آورد.

و همانا این داستان در پیش ما محفوظ است و نگهداری شده و بسوی پادشاه خویش بر میگرددیم آنچه را که پیش ما با امانت سپردی از نور هدایت و برهان و کرامت و صبر و بردباریت با همان حالی که در آن هستی با و گذارش میدهیم و ما رفت و آمد می‌کنیم برای حکومت شما و مردم را بسوی فرمانتان دعوت می‌کنیم چه قدر بزرگه است این گرفتاری و چه قدر طولانیست دورانش؟! و از خداوند طلب توفیق

و استوار بودن درین راه را می‌کنیم و سلام و درود و رحمت خدا بر تو باد .

گفته شده پس از درگذشت رسول خدا مردی یهودی وارد مسجد شد و گفت وصی پیامبر کیجاست ؟ مردم بسوی ابی بکر اشاره کردند او در برابر ابی بکر ایستاد و گفت من از تو پرسشهایی دارم که جز پیامبر و وصی و جانشین او کسی نمیداند، ابوبکر گفت هر چه میخواهی پرس - یهودی گفت مرا خبر ده از آنچه را که خدا نمیداند و از آنچه برای خدا نیست و از آنچه در نزد خدا نیست ابوبکر گفت ای یهودی این پرسشها سئوالات مردمان زندیق است آیا در آسمان و زمین چیزی هست که خدا آنرا نداند مسلمانان بر آن مرد حمله کردند .

ابن عباس در میان آن گروه بود و گفت مردم شما با این مرد انصاف نکردید ابوبکر گفت مگر سخنان او را نشنیدی ابن عباس گفت اگر جواب و پاسخی دارید بگوئید و گرنه او را ببرید پیش کسیکه پرسشهایش را پاسخ دهد ، همانا من از رسول خدا شنیدم که بعلی بن ابیطالب میفرمود : بارِ اِلاها دل علی را هدایت فرها و زبانش را ثابت بدار سپس ابی بکر و اطرافیان از مهاجران و انصار حرکت کردند و خدمت علی علیه السلام آمدند اجازه ی ورود خواستند و بر او وارد شدند .

ابوبکر عرض کرد ای اباالحسن این مرد یهودی از من مسائل زندیقها را پرسید علی علیه السلام فرمود : چه میگوئی ؟ مرد یهودی عرض

کرد همانا من از او مسائلی پرسیدم که جز پیامبر یا جانشین او کسی نمیداند حضرت فرمود ای مرد یهودی پرس تا ترا بآنها خبر دهم.

عرض کرد خبر ده مرا از آنچه برای خدا نیست و آنچه را که در پیش او نیست و از آنچه را که او نمیداند.

علی علیه السلام فرمود: اما سخن تو که گفתי خبر ده مرا از آنچه که برای خدا نیست برای خداوند شریکی نیست و اما گفته‌ی تو از آنچه در پیش خدا نیست بدانکه در نزد پروردگار ظلم و ستم وجود ندارد و اما آنچه را که خدا نمیداند این حرف مال شماست که میگوئید عزیز پسر خداست ولی خداوند فرزندی برای خود نمیداند، مرد یهودی گفت و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله گواهی میدهم که خدائی جز او نیست و محمد فرستاده اوست و تو جانشین او هستی.

ابوبکر و همراهانش بلند شدند و پیشانی علی علیه السلام را بوسیدند و عرض کردند ای برطرف کننده‌ی غمها ابن عباس روایت کند دو یهودی از رئیسان یهود که برادر بودند آمدند و گفتند ای مردم پیامبر ما خبر داده که مردی در نهامه آشکار شود که خوابهای یهودان را نسبت به نادانی دهد و طعنه بردین آنان زند ما بیمناکیم که او ما را از دین پدرانمان برگرداند کدام يك از شما آن پیامبر هستی که اگر داود به پیامبری او مژده داده باو ایمان بیاوریم و پیروی از او کنیم ولی اگر خوش بیان و فصیح و بلیغ است و شعر میگوید ما را مغلوب بپاش میکند با او با جان و مال خود می‌جنگیم کدام يك از شما

آن پیامبر هستید؟

مهاجرین و انصار گفتند پیامبر ما بدرود حیات گفته آنند و گفتند الحمد لله، کدام يك از شما وصی و جانشین او هستید؟ خداوند فرستاده و رسولی نفرستاده مگر اینکه برایش وصی و جانشینی برگزیده که حق او را پس از او ادا کند و آنچه را که خدا دستور داده به مردم بگوید.

مهاجرین و انصار بسوی ابو بکر اشاره کردند و گفتند این مرد جانشین پیامبر ماست آنند و با ابی بکر گفتند ما مسائلی برای تو طرح می کنیم که از برای او میاید و جانشینان پیامبر این طرح میشود از تو آنرا می پرسم که از جانشینان پیامبر پرسیده میشود ابو بکر گفت طرح کنید بزودی پاسخ مسائل شمارا میدهم انشاء الله تعالی.

یکی از آنند برادر گفت من و تو در پیشگاه خدا چکاره ایم و کدام نفسی است که در نفس دیگر است ولی بین آن دو رحمتی و خویشاوندی نیست؟ کدام کوریست که با صاحبش در حرکت است؟

از کجا خورشید سر میزند؟! در کجا خورشید فرو میرود؟ در کجا فقط یک مرتبه خورشید تابید و دیگر باره در آنجا نتابید؟ بهشت در کجاست؟ دوزخ در کجاست؟ پروردگار تو حمل میکند یا حمل میشود؟ چهره ی خدای تو در کجاست؟ کدام دوتا حاضر و کدام دو غائب و کدام دو تا با هم دشمن ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ و ۱۰۰ چیست؟

ابن عباس گفت ابی بکر سرگردان و پاسخ نداد ما نرسیدیم که

مردم از اسلام برگردند سپس من بخانه علی بن ابیطالب آمدم و بوی عرض کردم که بزرگان یهود بمدینه آمده اند و سئوالانی از ابی بکر نمودند او جواب و پاسخی بآنان برنگرداند.

ابنخندی برلبان علی علیه السلام نقش بست و فرمود این همان روزی است که رسولخدا بمن وعده فرمود بعد علی در جلو من شروع براه رفتن کرد راه رفتنش مانند راه رفتن رسولخدا بود تا اینکه درجائیکه رسولخدا می نشست هم آنجا نشست بعد متوجه دو یهودی شد و سپس فرمود نزدیک من بیایید و مسائلی را که برای این پیرمرد طرح کردید برای من طرح کنید.

پرسیدند: نوچکاره ای فرمود: من علی بن ابیطالب برادر پیامبر همسر فاطمه! پدر حسن و حسین، جانشین پیامبر در تمام شئون، صاحب هر منقبت و پیروز شونده‌ی در پیکارها، راز نگهدار پیامبرم. یکی از آنان دو مرد یهود عرضکرد: من و تو در پیشگاه خدا چکاره ایم حضرت فرمود: اما من از آنگاه که نفس خویش را شناختم مؤمن هستم و تو کافر هستی از آنوقتیکه نفس خویش را شناخته‌ای و نمی دانی سر انجام تو چه خواهد شد ای مردی یهودی.

یهودی پرسید کدام نفس است که نفس دیگری است ولی خویشاوندی میان آن دو نیست حضرت فرمود: او یونس است که در شکم ماهی بود پرسید قبریکه با صاحبش در حرکت بود چیست؟ فرمود: آنهم یونس بود که در شکم ماهی بود ماهی در هفت دریا با یونس حرکت میکرد، پرسید خورشید از کجا طلوع میکند؟ فرمود

از فراز سر شیطان پرسید در کجا غروب میکنند فرمود: در چشمه‌ای حبیب و دوست من رسول خدا فرمود: در آن هنگام که خورشید رومی آورد و پشت میکند نماز بخوانید تا آنکه بقدر يك نى یا دو نى آفتاب بلند شود.

پرسید در کجا بود که خورشید فقط يك مرتبه تا بید دگر باره بر آنجا تابید؟ فرمود نه دریائی بود که برای موسی شکافته شد، پرسید خداوند موجودات را حمل میکند یا آنها خدا را حمل میکنند فرمود: پروردگار من همه چیز را حمل میکند و چیزی او را حمل نمیکند، پرسید پس گفته‌ی خدای تعالی چطور است که میفرماید «و یحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية» برمی دارند عرش پروردگار را در آن روز هشت نفر بالای سرهایشان

فرمود: ای مرد یهودی مگر نمیدانی که هر چه در آسمانها و زمین و زیر زمین است برای خداست بانیرو؛ و نیرو هم که نزد پروردگار من است، پرسید بهشت و جهنم در کجا باند؟ فرمود بهشت در آسمان و دوزخ در زمین است، پرسید چهره‌ی پروردگار در کجا است حضرت باین عباس فرمود: هیزم حاضر کن سپس هیزم‌ها را روشن کرد و فرمود: چهره‌ی این آتش کجا است؟ یهودی گفت نمیدانم فرمود چهره‌ی پروردگار منهم چنین است بهر کجا که روآوری همان جا چهره‌ی خداست.

پرسید چیست دو حاضر یک پنهان میشوند؟ فرمود: آسمان و زمین، پرسید آندو که غائبند و آشکار میشوند چیست؟ فرمود:

مردن و زندگی است که ما بر آندو آگهی نداریم ، پرسید آندو که
 ضد یکدیگرند چیست ؟ فرمود : شب و روز .

پرسید يك چیست ؟ فرمود خدای عزوجل ، پرسید دو چیست فرمود
 آدم و حوا است پرسید سه تا چیست ؟ فرمود دروغ بسته اند نصرائیان
 بر خدای عزوجل سپس گفتند سومی سه تا عیسی بن مریم پسر خداست
 خداوند نه زن و نه فرزند دارد ، پرسید چهار تا چیست ؟ فرمود :
 تورات ، انجیل ، زبور ، قرآن عظیم ، پرسید پنج تا چیست ؟ فرمود :
 پنج نماز است .

پرسید شش تا چیست ؟ فرمود : « خلق الله السموات و الارض فی
 ستة ایام ثم استوی علی العرش » (۱) پرسید هفت تا چیست ؟ فرمود :
 درهای دوزخ است ؟ فرمود : هشتا چیست ؟ فرمود : هشت در بهشت است
 نه تا چیست ؟ فرمود : دو کان تسعة رهط بفسدون فی الارض ولا یصلحون » (۲)
 ده تا چیست فرمود : ایام دهگانه است .

پرسید یازده چیست ؟ فرمود : « ان قال یوسف لاییه : انی رایت
 احد عشر کواکباً و الشمس و القمر را یتهم لی ساجدین » (۳) پرسید دوازده
 چیست ؟ فرمود : ۱۲ ماه سال است پرسید بیست چیست ؟ فرمود

(۱) یونس ۳ خداوند آسمانها و زمینها را در شش روز آفرید سپس مسلط
 بر عرش گردید .

(۲) نمل ۴۹ و در شهر سه دسته بودند که در زمین فساد میکردند و
 اصلاح نمیکردند .

(۳) یوسف ۴ هنگامیکه یوسف پیدرش عرض کرد پدر همانا خواب دیدم
 یازده ستاره و خورشید و ماه برای من سجده کنند گانند .

فروختن برادران یوسف او را به بیست درهم است سی تا چیست ؟
روزه‌ی ماه رمضان که بر هر مؤمنی واجب است مگر اینکه مریض
یا مسافر باشد ، چهل تا چیست ؟ فرمود : سی روز وعده موسی است
که ده روز اضافه شده .

پرسید پنجاه چیست فرمود : دعوت کرد نوح امت را بسوی خدا
هزار و پنجاه سال کم . پرسید شصت چیست ؟ فرمود : خدای تعالی
فرموده : « فاطعام ستین مسکیناً او صیام شهرین متتابعین » (۱)

پرسید هفتاد چیست ؟ فرمود : هفتاد نفری است که موسی برای
میقات پروردگار از میان امتش برگزید پرسید هشتاد چیست ؟ فرمود
دهی است در جزیره که اسمش ثمانون (۸۰) است نوح نبی از آنجا
در کشتی نشست و بر فراز جودی فرود آمد و خدا قوم او را غرق کرد
پرسید نود چیست ؟ فرمود : نود خانه ای بود که نوح نبی در کشتی
برای چهار پایان درست کرد .

پرسید صد چیست ؟ فرمود : داود عمرش شصت سال بود چهل سال
آدم از عمرش باو داد چون هنگام در گذشت آدم رسید انکار کرد فرزندانش
هم انکار کردند سپس گفت ای جوان عجب را برای من تعریف کن گویا
من باو نگاه می کنم تا در همین ساعت ایمان بیاورم .

علی علیه السلام گریه کرد بعد فرمود : ای مرد یهودی غمهای مرا بحر کت
در آوردی گویا حبیب من عجب چهره اش گشاده ، ابروهایش بهم پیوسته ،
چشمهایش سیاه ، رخسارش صاف ، دماغش کشیده ، محاسنش انبوه ،
دندانهایش درخشانده ، گویا گردنش تنگ نقره‌ای بود ، موهایش پیچیده

(۱) مجادله ۸ سپس طعام دادن شصت گرسنه و مسکین .

نه بلند و نه هم کوتاه بود .

هر گاه با مردم راه میرفت نورش آنرا فرا میگرفت و هر گاه راه میرفت گویا پایش از سنگ کنده میشود یا از فراز به نشیب میرفت قدمهایش را نزدیک نزدیک بر میداشت عصایش نازک بود ابر بر سرش سایه می انداخت ، شمشیرش ذوالفقار بود ، مر کب سواریش دلدل بود الاغ سواریش یعفور نام داشت ، شترش عسبا بود اسبش لزار نام داشت عصایش ممشوق بود .

مهر باقر بن مردم بمردم بود ، در میان شانه اش مهر نبوت بود ، بر انگشترش دو خط نوشته شده بود خط اول لا اله الا الله خط دوم محمد رسول الله؛ این بود صفت رسول خدا ، دو یهودی گفتند گواهی میدهیم که لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و انك وصي محمد حقاً پس آن دو برادر یهود اسلام آوردند و خوب شد اسلامشان ملازم حضرت امیر المؤمنین بودند با آن حضرت بودند تا اینکه یکی از آن دو در جنگ جمل در رکاب حضرت شهید شد و برادر دیگر بود تا در جنگ صفین کشته شد .

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده چون مردم بعد از وفات ابی بکر بعمر بیعت کردند عمر در مسجد بود جوانی از یهود پیش او آمد و مردم اطرافش بودند سلام کرد و گفت مرا راهنمایی کن بکسی که داناترین مردم است بخدا و رسول و بکتاب و سنت، عمر اشاره ای بعلی بن ابیطالب کرد و گفت این مرد از همه ی ما دانا تر است مرد متوجه علی بن ابیطالب شد و پرسید تو از همه داناتری بعد گفت هاجا از تو میپرسم از سه تا سه تا و یکی .

حضرت فرمود: چرا نمیگوئی هفتاد؟ یهودی گفت از سه تا میپرسم

اگر درست جواب دادی از سه مسئله‌ی بعد میپرسم اگر درست پاسخ ندادی از تو چیزی نمی‌پرسم سپس حضرت امیرالمؤمنین فرمود : خبرده مرا اگر ترا پاسخ خوب و حق دادم اسلام را می‌پذیری آنجوان از دانشمندان یهود بود گمان میکرد از نسل هارون برادر موسی بن عمران است عرض کرد بلی یا امیرالمؤمنین سو کند بآن خدائی که جز او خدائی نیست اگر بحق و درستی جواب بدهی اسلام آورم و دین یهود را واگذارم حضرت هم برای او سو کند یاد کرد و گفت نیامدم مگر ترا باسلام گردانم .

بعد فرمود : ای هارونی پرس هر چه که برایت آشکار شده انشاء الله تعالی ترا پاسخ می‌دهم عرض کرد خبر ده مرا از اولین درختی که بر روی زمین روئید حضرت امیرالمؤمنین فرمود اما اولین درخت که در روی زمین روئید همانا مردمان زمین گمان میکنند درخت زیتون است ولی دروغ گفته اند همانا آن درخت خرما بود که آدم از آن بهشت آورد و کاشت و اصل همه‌ی خرماها از او است .

و اما اولین چشمه ای که بر روی زمین جوشید همانا یهود گمان میکنند آن چشمه است که در بیت المقدس زیر سنگ است ولی دروغ گفته اند اولین چشمه همان چشمه است که موسی و آنجوان بسویش رفتند در آن چشمه ماهی شور را شستند و سپس زنده شد و هر مرده‌ای که بآن چشمه (۱) برسد زنده میشود و چنین بود که خضر از آن چشمه نوشید و ذوالقرنین آنرا پیدا نکرد .

و اما اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد یهودیان خیال

میکند همانسنگی است که در بیت المقدس است ولی دروغ گفته اند
 آنسنگ حجر الاسود است که آدم از بهشت آورده و بروی رکن گذاشته
 و مردم آنرا استلام میکنند و دست میکشند آنسنگ از برف سفید تر
 بود در نتیجه گناهان فرزندان آدم سیاه شد، یهودی پرسید مرا
 خبر ده که چقدر برای این امت امام است که هدایت کنندگانند و
 واگذاشتن مردم بر ایشان زیانی نمیرساند و خانه ی محمد و بارانش که
 با او بند در کجای بهشت است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اما گفته ی
 تو که گفتی چند امام ارشاد کننده برای امت است و در کجای بهشت
 منزل محمد صلی الله علیه و آله و بارانش همانا امامان ارشاد کننده دوازده نفرند و
 محمد در بهترین جاهای بهشت و برتر از همه جا بهشت عدن است
 و اما کسانی که با آنحضرتند امامان دوازده گانه میباشند.

یهودی گفت راست گفتی سوگند با آن خداوندی که جز او خدائی
 نیست همانا بنقط و دیگتهای هارون بدست او نوشته شده و در پیش
 من است سپس عرض کرد خبر ده مرا که چقدر وصی محمد صلی الله علیه و آله بعد از
 او زندگی میکند؟ آیا باجل خود میمیرد یا کشته میشود.

فرمود: وای بر تو من وصی محمد پس از او سی سال زندگی میکنم
 نه یکروز کم نه زیاد بعد برانگیخته میشود شقی ترین و بدبخت ترین
 مردم شبیه پی کهنده ی نافه صالح سپس ضربتی بر فرق من زند که از آن
 ضربت محاسنم رنگین شود.

بعد علی علیه السلام گریه کرد گریه ی شدیدی ناگاه جوان نصرانی
 فریادی کشید و گفت «اشهدان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و انك

وصیه « و تو خلیفه‌ی پیامبر و راهنمای تمام امتش و زنده کننده‌ی
روش او بعد از او میباشی » و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله
اجمعین »

در خیر حذیفه‌ی یمانیست که چون خلافت عثمان بن عفان
رسید عمویش حکم بن عاص و پسرش مروان و حارث بن حکم بادپناه
آوردند و نمایندگانش را به شهرها فرستاد از آنجمله عمر بن سفیان
بن مغیره بن ابی العاص بن امیه بسوی مشکان فرستاده شد و حارث
بن حکم بسوی مدائن مدتی در آنجا ماند که مردمان را بر حمت انداخت
و با آنان بدرفتاری کرد سپس گروهی از آنجا بسوی عثمان آمدند
و از نماینده‌اش شکایت نمودند و او را از بدرفتاریش با آنان آگاه
کردند و بر علیه او درشتی کردند عثمان حذیفه‌ی یمانی را والی
آنان قرار داد .

این داستان در آخر خلافت عثمان بود تا زمانی که عثمان کشته
شد حذیفه از مدائن برنگشت تا اینکه خلافت بعلی بن ابی طالب علیه السلام
رسید حذیفه را بهمان ریاست باقی داشت و نامه‌ای بدین مضمون
بسوی او نوشت .

« بسم الله الرحمن الرحیم » از بنده خدا علی امیر مؤمنان علیه السلام
بسوی حذیفه یمانی درود بر تو اما بعد از درود همانا من ترا بهمان
منصبی که داشتی باقی گذاشتم مالیات و باج و خراج اهل ذمه را
بدست تو قرار دادم آنان که محل و نوق تواند و از امانت داری و دیانتشان
راضی هستی جمع کن از آنان در کارهایت کمک بخواه زیرا که این
کار باعث عزت تو است و دشمنانت را بزمین افکند و من ترا فرمان

بشکوی و پرهیزکاری میدهم در آشکارا و نهان و ترا از مجازات خداوند میترسانم در نهان و آشکار و سفارش میکنم ترابه نیکی بر نیکان و سخت گرفتن بر معاندان ، ترا فرمان بمدار در کارهای تو میدهم بزمی و دادگری بر رعیت سفارش می کنم زیرا که تو ازین کار مسئولی ، بانصاف ستمدیدگان ، گذشت از مردمان ، روش نیک بهر اندازه که میتوانی سفارش می کنم زیرا که خدا نیکو کاران را پاداش میدهد ، ترا بگرفتن خراج ذمیها فرمان میدهم که با درستی و انصاف بگیری و تجاوز با آنچه که بتو دستور دادم نکنی و از مالیات چیزی را وانگذاری در این کار بدعت بگذاری بحدیث المال را در میان اهلش مساری و باعدالت بخش کنی ، در برابر رعیت فروتنی کن و در مجلس با آنان همراهی کن ، دور و نزدیک از نظر حق در پیش تو یکسان باشد در میان مردم بدرستی داوری کن ، عدالت را در میان مردم بیادار ، پیروی هوا مکن ، در برابر اجرای فرمان خدا از سرزنش ملامت کنندگان بپیمناک معیاش زیرا خداوند باهمانهاست که پرهیز کرده اند و نیکو کارانند همانا بسوی تو نامه ای فرستادم تا بخوانی براهل کشورت تا بدانند عقیده ی مادر باری آنان و تمام مسلمانان چیست مردم را حاضر کن و نامه را بر ایشان بخوان از کوچک و بزرگشان برای ما بیعت گیر ان شاء الله .

گفت چون نامه ی امیر المؤمنین علیه السلام بسوی حذیفه رسید مردم را جمع کرد و با آنان نماز خواند بعد در برابر نامه کوچکی کرد سپس بر آن مردم خواند و مضمونش چنین بود .

« بسم الله الرحمن الرحيم » از بنده خدا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بسوی کسیکه ناعدهی من باد برسد از مسلمانان درود خدا بر شما اما بعد همانا من ستایش می کنم خدائی را که جز او خدائی نیست و از او میخواهم که بر عهد و آتش درود بفرستد و بعد همانا خدای تعالی دین خودش اسلام را برای خود و فرشتگان و رسولانش برگزید و برای استواری کارش و نیکوئی تدبیرش و آسایش بندگانش دوست داشت .

سپس عهد را بسوی آنان برانگیخت کتاب و حکمت را بآنان آموخت بواسطه گرامی داشتن من این امت را ، آنانرا ادب آموخت تا هدایت شوند گر دهم آورد ناپراکنده نشوند ، توفیق داد تاستم نکنند چون دورانش بی پایان رسید بر رحمت خداوند پیوست پس از او بعضی از مسلمانان دو نفر را بجای او گذاشتند و بارشاد و روش آندو راضی شدند .

بعد خداوند آندو را میراند بعد جانشین آندو سو می شد در دین چیزهای تازه ای بوجود آورد مردم کارهایی از او دیدند علیه او دست با اقدام زدند او را انکوهش کردند سپس تغییرش دادند بعد پیش من آمدند و با من بیعت کردند من از خدا طلب هدایت میکنم ، کمک پر هیز کاری میخواهم ، آگاه باشید که وظیفه ی ما نسبت بشما عمل کردن بکتاب خدا و سنت پیامبرش باشد؟ وظیفه شما قیام بحق و درستی و زنده داشتن سنت پیامبر و اندرز دادن من در نهان و آشکار و من درین باره از خدا کمک میخواهم و او ما را کافیست و نیکو و کیلی است .

و من حذیفه یمانی را امیر شما قرار دادم و او از کسانی است که من بهدایت و راهنمایی او خوشنودم و از خدا رستگاری او را امیدوارم همانا من او را فرمان دادم نیکی کند نسبت به نیکان شما و سخت بگیرد بر مرییان شما و مدارا بجمعیّت شما بر شما و خردمان، از خدا نیکوئی عاقبت و رحمت پهنادر او را در دنیا و آخرت خواهانم درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

بعد حذیفه بر فراز منبر رفت سپاس و ثنای خداوند کرد و درود بر محمد و آلش فرستاد سپس گفت سپاس مرخدائی را که حق را زنده و باطل را میراند، عدل و داد گری آورد و ستم را نابود کرد، ستم کاران را بزمین افکند ای گروه مردمان همانا دلی شما خدا و رسول و ائمه مؤمنان برحق و درست است و بهترین کسی است که من پس از پیامبر میدانم سزاوارترین مردم بمردم است، سزاوارتر به خلافت، نزدیکترین مردم بر راستی، راهنمای بسوی عدل و داد و مردم را بسوی راه راهنمایی میکند، نزدیکترین وسیله ی مردم بخدا، نزدیکترین مردم برسول خدا از نظر خویشاوندی.

رجوع کنید بسوی اطاعت اول کسی که اسلام آورد و کسیکه دانشش از همه بیشتر است، راهش درست تر، از همه زودتر ایمان آورد، یقینش بیشتر، اولین جنگجوی اسلام، بهترین مردم از نظر منزلت و مقام، برادر رسول خدا پسر عمش - پدر حسن و حسین، همسر زهرا ی بتول بزرگ زنان جهان یان سپس ای مردم بر خیزید بکتاب خدا و سنت پیامبرش بیعت کنید زیرا که درین بیعت خوشنودی خداست و به برای شما شایسته است درود بر شما، تمام مردم از جای بلند شدند و به

امیر المؤمنین بیعت کردند بطور تمام و کمال .

چون بیعت پایان رسید مردی از فرزندان عجم از غلامان محمد بن عمار فرزند قیهان برادر ابو الهیثم بن قیهان که نامش مسلم بود در حالیکه شمشیر بر کمرش بسته بود در برابر حذیفه بلند شد و فریاد زد ای امیر ما در اول سخت شنیدیم که میگفتی و انما ولیکم الله ورسوله و امیر المؤمنین حقاً حقاً ، در حالیکه گوشه ای به خلفائی که پیش ازین بودند داشت .

همانا آنان زمامدار مؤمنان نبودند بدرستی و راستی؟ ای امیر این مطلب را ما از تو فهمیدیم خدای ترا بیمارزد از ما پوشیده مدار زیرا که در نهان و آشکار تو امین مائی ما هم مقلد تو درین امارت و زمامداری و خدا حاضر است بر شما در پندها و اندرزهاییکه برای امت پیادری و خبر راست و درست است از جانب پیامبر شما .

حذیفه گفت ای مرد اما زما نیکیه پیرسی تو و این چنین جستجو کنی بشنو و بفهم آنچه که ترا گذارش میدهم بآن اما زمامدارانی که پیش از علی بن ابیطالب بودند از آنها که امیر المؤمنین نامیده شده اند همانا مردم آنها را باین نام نامیده اند .

و اما علی بن ابیطالب را جبرئیل از طرف خدا او را امیر المؤمنین اسم گذارده رسول خدا گواهی داده برای او به سلام کردن جبرئیل او را با امارت مؤمنان مرد جوان عرض کرد ما را از این داستان خبر ده که چطور بوده خدای ترا رحمت کند ، حذیفه گفت مردم چنین بودند که هر گاه میخواستند وارد بر رسول خدا میشدند قبل از آیة حجاب در آن وقتی که دحیه کلبی پیش آنحضرت بود پیامبر یکنفر را اجازه ی ورود نمیداد

و پیامبر نامه و پیغام بسوی قیصر روم و بنی حنیفه و پادشاهان غسان
بوسیله اومیه فرستاد و جبرئیل بر او فرود میآید بصورت دحیه کلبی بدین
جهت رسول خدا منع می کرد که مسلمانان بر او وارد شوند .
من روزی برای کاری بسوی رسول خدا رفتم بامید اینکه در
خلوت آنحضرت را ملاقات کنم تا بدر خانه رسیدم نگاه کردم ناگاه
دیدم پرده ای بدر خانه افکنده شده پرده را بلند کردم که وارد شوم
درین حال بودیم ناگاه دیدم دحیه کلبی است چون او را دیدم
برگشتم .

سپس علی بن ابیطالب میان راه مرا ملاقات کرد و فرمود: ای
پسر یعانی از کجا می آئی عرض کردم از خدمت رسول خدا پرسید چه
می کردی گفتم خواستم بر آنحضرت وارد شوم دحیه کلبی آنجا بود کاری
که داشتم بآنحضرت گفتم و عرض کردم پیامبر آمادگی برای اینکار
نداشت پرسید چرا گفتم دحیه کلبی در پیش پیامبر است .
از علی کمک خواستم در باره کارم بر رسول خدا، فرمود برگرد
سپس با او برگشتم چون بدر خانه رسیدیم من همانجا نشستم ولی علی
علیه السلام پرده را بالا زد وارد شد و سلام کرد من شنیدم که دحیه
کلبی میگفت وعلیک السلام یا امیر المؤمنین ورحمة الله و بر کاته
بعد بعلی علیه السلام عرض کرد بنشین و سر برادر و پسر عمت را از دامن من
بگیر سر پیامبر را بدامن علی نهاد و سپس دحیه از خانه بیرون شد .
علی علیه السلام فرمود: ای حذیفه وارد شو منهم داخل شدم و نشستم
طولی نکشید که رسول خدا از خواب بیدار شد ناگاهی بصورت علی کرد

و خندید بعد فرمود : ای ابا الحسن سرم را از دامن کی گرفتی؟ علی عرض کرد از دامن دحیهی کلبی سپس رسول خدا فرمود : او جبرئیل است هنگامیکه وارد شدی باو چه گفتی؟ او در پاسخ توجه گفت؟ عرض کرد وارد شدم و براد سلام کردم سپس او بمن گفت وعلیک السلام یا امیر المؤمنین و رحمة الله و بر کانه .

رسول خدا فرمود : ای علی سلام میکند بر تو فرشتگان خدا و آسمانها با مارت مؤمنان پیش از آنکه اهل و ساکنان زمین سلام کنند ای علی همانا جبرئیل اینکار را بفرمان خدا انجام داد و از طرف پروردگارم خدای عزوجل بسوی من وحی فرستاده شد پیش از آنکه تو بر من وارد شوی که این لقب را من بر مردم واجب کنم و من خود انجام دهندهی اینکارم انشاء الله تعالی .

چون فردای آنروز شد رسول خدا مرا بسوی دحیه کلبی در طرفی از فدک برای حاجت و نیازی فرستاد مدتی در آنجا درنگ نمودم بعد که برگشتم مردم را دیدم بایکد گرمیگویند که همانا رسول خدا فرماداده که علی را بلقب امیر المؤمنین سلام کنند و همانا این لقب را جبرئیل از طرف خدای عزوجل آورده سپس گفتم راست فرموده است رسول خدا من شنیدم که جبرئیل سلام کرد بر علی با مارت مؤمنان من داستانی را که دیده و شنیده بودم برای مردم نقل کردم .

عمر بن خطاب از من شنید که بمردم در مسجد میگویم بمن گفت تو دیدی جبرئیل را شنیدی؟ پرهیز که این سخن سخنی بزرگ است عقل و خرد تو فاسد شده گفتم آری این را شنیدم و دیدم خدا

بَخَالِك مَالِد بِنِي كَسِي رَا كِه بَدْمَاغَش مِيخُور دَسِيس گُفَت اَي بِنْدَه خَدَا مَسْلَم دِيدِي وَ شَنِيدِي شَكُفْتَا، حَذِيفَه گُفَت بَرِيدَه بِن حَصِيبِ اسْلَمِي شَنِيد كِه آنَجَه رَا دِيدَه اَم وَ شَنِيدَه اَم نَقْل مِيكْنَم.

سِيس بَعْن گُفَت بَخْدَا سَو كُنْد اَي پَسَرِ بَعْمَان هَمَانَا دَسَو اَخْدَا فَرْمَان دَاد كِه عَلِي رَا بَلَقِب اَمِير الْمُؤْمِنِينَ سَلَام كُنْد و لِي گِرُوه اَنْدَكِي اَز مَرْدَم پَذِير فُتْنَد و اَيْن گُفْتَه ي پِيَا مَبْر رَا بَسِيَا رِي اَز مَرْدَم رَد كَرْدَنْد و نِپَذِير فُتْنَد گُفْتَم اَي بَرِيدَه آيَا تُو آن رُوز حَاضِر بُوْدِي گُفَت آ رِي اَز اوْلَش تَا آخِر ش بَدُو گُفْتَم بَرَا ي مَن بَكُو خَدَا تَرَا بِيَا مَرُزْد زِيْرَا كِه مَن دَر آن رُوز نَبُودَم.

بَرِيدَه گُفَت مَن و بَرَا دَرَم بَا رَسُوْل خَدَا دَر نَخْلِسْتَان بَنِي الْبَجَار بُوْدِيم، عَلِي بِن اَبِي طَالِب بَر مَا وَارِد شَد و سَلَام كَرْد، رَسُوْل خَدَا جَوَاب سَلَامَش رَا دَاد بَعْد فَرْمُود: يَا عَلِي دَر اَيْن جَا بَنَشِين سِيس عَلِي عليه السلام نَشِسْت بَعْد گِرُوه ي اَز مَرْدَان وَارِد شَدَنْد رَسُوْل خَدَا فَرْمَانْدَاد كِه بَعْلِي بَا مَارَت مُؤْمِنَان سَلَام كُنْد سَلَام كَرْدَنْد بَعْد اِي ي بَكُر دَعَم وَارِد شَدَنْد سَلَام كَرْدَنْد پِيَا مَبْر بَا آنْدُو فَرْمُود: بَعْلِي بَا مَارَت مُؤْمِنَان سَلَام كُنْيد عَرْض كَرْدَنْد اِمَارَت اَز طَرَف خَدَا و رَسُوْلش بَاشَد؟ فَرْمُود آ رِي.

بَعْد طَلْحَه وَ سَعْد بِن مَالِك وَارِد شَدَنْد و سَلَام كَرْدَنْد پِيَا مَبْر بَا آنْدُو فَرْمُود: بَلَقِب اَمِير الْمُؤْمِنِينَ بَعْلِي سَلَام كُنْيد عَرْض كَرْدَنْد اَيْن لَقِب اَز طَرَف خَدَا و رَسُوْلش بَاشَد فَرْمُود: آ رِي عَرْض كَرْدَنْد شَنِيدِيم و اطَاعَت مِي كُنْيم بَعْد اِي ي ذَر عَفَا رِي و سَلْمَان فَارَسِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا وَارِد شَدَنْد و سَلَام كَرْدَنْد رَسُوْل خَدَا جَوَاب سَلَامَشَان رَا بَر گَرْدَانْد و بَا آنَان فَرْمُود: بَر عَلِي سَلَام كُنْيد بَا مَارَت مُؤْمِنَان سَلَام كَرْدَنْد و چِيْزِي نَكُفْتَنْد.

بعد خزیمه بن ثابت و ابوالهیثم بن التیهان وارد شدند سلام کردند
و جواب شنیدند ، پیامبر فرمود بر علی با مارت مؤمنان سلام کنید
سلام کردند و چیزی نگفتند بعد مقداد و عمار آمدند و سلام کردند
جواب سلام را شنیدند پیامبر فرمود : بر علی بنام امیر المؤمنین سلام
کنید بدون اینکه چیزی بگویند فرمان پیامبر را اجرا کردند
بعد عثمان و ابو عبیده وارد شدند و سلام کردند پیامبر فرمود : بر
علی بلقب امیر المؤمنین سلام کنید عرض کردند از طرف خدا و رسولش
این لقب باشد فرمود : آری بعد داخل شدند فلان و فلان گروهی از
مهاجرین و انصار را شمرده ربك از آنان را رسول خدا دستور داد
که سلام کنید بر علی بعنوان امیر المؤمنین پس گروهی سلام کردند
و گروهی چیزی نگفتند و گروهی به پیامبر عرض کردند از طرف خدا
و رسولش ما موردیم میفرمود آری تا اینکه مجلس از اهانش پر شد که
بعضی جلو در نشستند و گروهی میان راه چنین بودند که وارد میشدند
و سلام میکردند و بیرون میشدند .

بعد پیامبر بمن و برادرم فرمود ای بریده تو و برادرت حرکت
کنید و بر علی با مارت سلام کنید ما بلند شدیم و سلام کردیم بعد
بجای خودمان برگشتیم و نشستیم بعد پیامبر بتعام آنان رو آورد بعد
فرمود : بشنوید و بگوش فرا گیرید من شما را فرمان دادم که با علی
بنام امیر المؤمنین سلام کنید و همان امر دانی از من پرسیدند این دستور
فرمان خدای عز و جل است یا فرمان رسول خدا ، محمد حق ندارد از طرف
خودش چنین فرمانی بیاورد بلکه پروردگارش بار و وحی فرستاده و
فرمانش داده آبا می بینید یا آنقدر است که جان من در دست اوست که اگر

نپذیرید و نقصانی درین فرمان وارد آورید شما را نسبت بکفر میدهم
و از آنچه که پروردگار مرا بر آن برانگیخته شما را جدا می کنم
هر کس میخواهد ایمان بیاورد هر کس میخواهد کافر شود.

بریده گفت چون بیرون آمدیم شنیدیم بعضی از ایشان را که
مأمور بسلام بودند بر علی (علیه السلام) بامارت مؤمنان سلام کنند بر فیش میگفت
دیدم محمد به پس عمویش چکار کرد و چه مقام و منزلتی باو داد اگر
میتوانست بخدا سوگند او را بعد خودش پیامبر قرار میداد رفیقش گفت
خود داری کن این امر بر تو بزرگ نیاید همانا اگر محمد را از دست
بدهیم فرمایش را زیر پا میگذاریم.

پس حذیفه گفت بعد بریده بیرون آمد بطرف شام رفت و برگشت
و رسول خدا از دنیا رفته بود و مردم با ابی بکر بیعت کرده بودند بریده
آمد وارد مسجد شد در صورتیکه ابی بکر بر فراز منبر بود و عمر هم
یک پلهی پائین تر نشسته بود.

بریده از گوشه ی مسجد آمد و را زد و گفت ای ابابکر ای
عمر. ابوبکر گفت ترا چه میشود ای بریده؟ مگر دیوانه شده ای بآندو
گفت بخدا سوگند دیوانه نشده ام ولی میخواهم پرسیم سلام دیر و ز شما
بعلی بامارت چه شد؟

ابوبکر بدو گفت ای بریده فرمان عوض شد و تو نبودی ولی ما
حاضر بودیم کسیکه حاضر باشد می بیند چیزی را که غائب می بیند
بریده گفت شما چیزی را دیده اید که خدا و رسولش آنرا ندیده اند
ولی بدان اینکار همان وفاداری رفیق تو است که بتو گفت اگر پیامبر از

میان برود فرمائش را زیر پا میگذاریم مردم آگاه باشید که ماندن من در مدینه برای همیشه حرام است تا زمانی که بمیرم .

بریده با زن و فرزندان از مدینه بیرون شد و در قبیله بنی اسلم میان فامیلش رفت در جستجو بود تا آن زمان که خلافت بامیر المؤمنین علیه السلام برگشت بسوی آنحضرت رفت با آنحضرت بود تا پیرای آمد چون امیر المؤمنین علیه السلام کشته شد بطرف خراسان رفت و در آنجا درنگ کرد تا زمانی که مرد، خدای رحمتش کند .

حذیفه گفت این است خبری که از من پرسیدی از آن خبر جوان گفت خدا پاداش ندهاد کسانی را که در محضر رسول خدا حاضر بودند و شنیدند که این فرمایش را میفرمود در باره علی همان نسبت بخدا و رسول خیانت کردند خلافت را از کسیکه خدا و رسولش بآن راضی بودند برگردانند و قرار دادند در شخصی که خدا و رسولش او را اهل ندانستند بخدا سوگند بعد ازین دستکار نخواهند شد .

سپس حذیفه از منبر فرود آمد و گفت ای برادر انصار امر بزرگ تراست از آنچه که شما بعید میشمارید و خدا میداند ، یقین رفته است و مخالفت کنند زیاد شده و یاری کنند برای اهل حق اندک شده جوان بحذیفه عرض کرد پس چرا شمشیر های شما بر شما ستم کرد و آنها را بگردن نهادید و بر فرق بر طرف کنندگان حق نزدیک تا اینکه بمیرید یا جبران کنید فرمائید که دوست میداری از پیروی خدای عزوجل و پیروی رسول خدا .

حذیفه گفت ای جوان همانا خدا و ندیمان گرفته از گوشها و دیدگان ما که کراهت و ناخوش داریم مرگ را حیرت و سرگردانی در پیش ما

زینت داده شده دانش خدا بزماداری ستمگران پیشی گرفته و ما از خدا درخواست می کنیم آمرزش گناهان را و این که در باقی مانده ی از عمر ما را نگهدارد زیرا که خدا مائکی است رحیم .

بعد حذیفه بسوی منزلش رفت و مردم پراکنده شدند عبدالله بن سلمه گفت روزی بعیادت حذیفه رفتم در آن مرضی که وفات کرد آن روزی که من بعیادت حذیفه رفتم پیش از آمدن علی رضی الله عنه بعراق بود در آن میان که من پیش حذیفه بودم ناگهان جوان انصاری آمد و بر حذیفه وارد شد بعنوان عیادت، حذیفه باو مرحبا گفت و بوی رو آورد و او را به بسترش نزدیک نمود سپس عیادت کنندگان بیرون شدند .

جوان بحذیفه گفت از تو شنیدم حدیثی را که روزی از بریده ی حصیب اسلمی نقل کردی که او از کسانی که رسول خدا فرمائده بود علی را با مارت سلام کنند شنیده بود که رفیقش بدو گفت دیدی امروز محمد نسبت به پسر عمش از بزرگی مقام و منزلت چه کرد بطوری که اگر قدرت میداشت که او را پیامبر قرار دهد مسلم انجام میداد رفیقش در جواب گفت این امر بر تو سنگین نیاید اگر پیامبر از میان برداشته شود گفته ی او را زیرا میگذاریم و یقین دارم که بریده مر آنندورا که بر فراز منبر بودند صدا زد که آن دو صاحب آن سخن بودند .

حذیفه گفت آری گوینده عمر بود و جواب دهنده ابی بکر جوان گفت انا لله وانا الیه راجعون بخدا سوگند مردم نابود شدند و اعمالشان باطل شد حذیفه گفت همیشه مردم بر این حال از گمراهی بوده اند آنچه را که خدا از گمراهی مردم میداند بیشتر ازین است جوان

گفت دلم میخواست کردارشانرا میدانستم چکنم که تو بیماری ناخوش دارم که ترا آزاد دهم به سخن گفتن و پرسش از تو .

جوان بلند شد که برود حذیفه گفت نه بنشین ای پسر برادر من از من داستان آنرا بشنو گمان می کنم بیماری من باعث جدائی از شما شود من دوست ندارم که تو در میان مردم فریب مقام آندو را بخوری این است آنچه را که من قدرت نصیحت بر آن دارم برای تو وامیر المؤمنین از پیروی او و رسولش و یاد آوری مقامش .

جوان گفت ای بنده می خدا مرا حدیث کن به آنچه که در پیش تو است از کارهای ایشان منم بر این مطلب آگاه شوم سپس حذیفه گفت درین هنگام بخدا سوگند ترا آگاه کنم بخبریکه آنرا دیدم و شنیدم همانا بخدا ما را راهنمایی کردند بر این خبر عمل کسانی که معلوم شد بر اینکه ایشان بخدا سوگند آئی بخدا و رسولش ایمان بیاوردند .

ترا خبر دهم که همانا خدای تعالی فرمانداد رسولش را در سال دهم هجرت از مکه به مدینه که حج بگذارد و مردم نیز با او حج بگذارند خداوند این دستور را بوسیله وحی به پیامبر رساند و اذن بالناس فی الحج یا نؤک رجالا و علی کل ضامر یا تین من کل فج عمیق (۱)

سپس رسول خدا فرمانداد که اعلان عمومی حج کنند پس در بالای هر بلندی و پستی فریاد زدند و اعلان کردند که مردم آگاه باشید

(۱) حج ۲۸ و داده در میان مردم بحج تا بیایند ترا پیادگان و سواران

بر شتران لاغر از هر راه دوری بیایند .

رسول خدا امسال آماده سفر مکه شده تا برنامه دینی حج و مناسک مردم را با آنان بیاموزد که تا آخر روزگار برای مردم سنت باشد حدیقه گفت همه‌ی مردم رفتند و کسی از مسلمانان بجا نماند مگر اینکه با رسول خدا بمکه رفت و این سنت را انجام داد تا بهر می خود را به بیند و آشنا به مناسک شوند ، مسائل مذهبی حج را بیاموزد رسول خدا با مردم بطرف مکه بیرون تشریف برد و زنانش نیز همراه آن حضرت بودند و این سفر حجة الوداع بود .

چون حج مردم تمام شد و مناسک خود را انجام دادند و مردم نیازمندیهای حج را فهمیدند پیامبر با آنان اخطار کرد که مذهب ابراهیم را برایشای پیا داشته آنچه را مشرکان بعد از ابراهیم در اعمال حج زیاد کردند همه را برداشت موضوع حج را بسوی اصلش برگرداند وارد مکه شد و يك روز در آنجا ماند .

سپس جبرئیل بر آن حضرت فرود آورد اول سوره‌ی عنکبوت را و گفت بخوان ای محمد بسم الله الرحمن الرحيم الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون ولقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين ام حسب الذين يعملون السيئات ان يسبقونا سامعنا بمحكمون (۱)

(۱) آیات اول سوره عنکبوت آیا مردمان پنداشتند که واگذاشته میشوند که بگویند ایمان آوردیم و ایشان آزمایش نمی شوند و مسام ما آزمایش کردیم کسانی را که پیش از ایشان بودند همان خدا راستگویان و دروغگویان را خوب می شناسد آیا پنداشتند آنانکه بدیها را انجام میدهند که ما را ناتوان میکنند بد قضاوتی میکنند .

رسول خدا بجبرئیل فرمود: این چه آزمایشی است جبرئیل عرض کرد ای محمد همانا خدای تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید: که من پیامبری پیش از تو نفرستادم مگر اینکه در پایان زندگی‌اش جانشینی که بجایش بنشینند برگزید و روش و احکامش را زنده کرد پس راستگویان آنانند که فرمان رسول خدا را اجرا میکنند و آنانکه نافرمانی او را میکنند دروغگو یانند.

همانا ای محمد نزدیک شده رفتن تو بسوی پروردگار خدا فرمان میدهد بتو که پس از خود علی بن ابیطالب را برای امت انتخاب کنی او جانشین تو است که قیام بدارد و هدایت امت و رعیت میکند اگر امت پیروی او را کردند سالم خواهند ماند و اگر نافرمانی او را کنند گمراه و کافر میشوند و بزودی این کار را انجام میدهند این است آزمایشی که قرائت کردی در آیه.

و همانا خدای تعالی بتو دستور میدهد که تمام علم و دانست را بعلی بیاموزی و او نگهداری کند آنچه را که تو نگهداری کرده‌ای امانت را باو بسیار زیرا که او امین است، ای محمد من ترا به نبوت و پیامبری برگزیدم و برای تو جانشینی انتخاب کردم.

حدیثی گفت رسول خدا علی (علیه السلام) را خواست و با او خلوت کرده همان روز و شب را علم و حکمتی که خدا با وی سپرده بود او هم بعلی سپرد و او را آگاه کرد آنچه را که جبرئیل گفته بود این داستان روزی بود که پیامبر در خانه عایشه دختر ابوبکر بود، عایشه عرض کرد ای رسول خدا خلوت تو با علی امروز بدر از او کشید پیامبر از او دوری کرد.

عایشه عرض کرد ای رسول خدا چرا از من دوری میکنی؟ فرمودند بدستوری که شاید دوری من شایسته باشد برای من و کسی که خدا او را خوشبخت قرار داده بواسطه پذیرفتن ایمان، من دستور دارم که تمام مردم را بسوی او دعوت کنم هنگامیکه این دستور را در میان مردم اجرا کنم بزودی تو خواهی دانست که چیست.

عایشه عرض کرد هم اکنون مرا آگاه فرما در انجام وظیفه من بر دیگران مقدم باشم و آنچه را که صلاح من است بگیرم پیامبر فرمود بتو خبر میدهم اما بکسی نگوئی مگر آنگاه که من فرمان خدا را در میان مردم اجرا کنم زیرا که اگر تو این را از نا نگهداری خداوند ترا در دنیا و آخرت نگاه میدارد و برای تو برتری هست در پیشی گرفتن و شتاب کردن بسوی ایمان بخدا و رسولش.

و اگر ضایع و تباه کنی و مراعات نکنی آنچه را که بتو گفته شد پیرو در گارت کافر شده ای و پاداش تو ضایع میشود و زنده ای بخدا و رسولش دوری و نیز تو از زیانکاران باشی و اینکار زیان بخدا و رسولش وارد نمیکند پس خوب است تو پیمان به بندگی که سر این دستور را نگهداری و رعایت کنی و نیز عهد ایمان بخدا به بندگی.

سپس پیامبر بهمسرش عایشه فرمود: خدای تعالی بمن خبر داده که عمرم پایان رسیده و فرمان داده که علی را بجای خود نصب کنم، او را پیشوای مردم قرار دهم، او را جانشین خود قرار دهم آنچنانکه پیامبران پیش از من اینکار را بدستور خدا کرده اند من هم اکنون بسوی فرمان خدا میروم و امر او را اجرا می کنم این فرمان را در کانون دلت نگهدار تا آنگاه که خدا بمن دستور اجرایش را دهد.

عایشه تعهد سپرد که راز را افشا نکند خداوند پیامبرش را آگاه کرد
بر آنچه در نهاد عایشه بود از آن راز که با حفصه دختر عمر و عمر و
ابی بکر در میان گذاشت طولی نکشید که حفصه را خبر داد هر يك ازین
دو خانم پدران خود را آگاه کردند آنگاه گرد هم آمدند بسوی گروهی
از منافقان و آزادشدگان دست رسول خدا فرستادند همه را ازین راز آگاه
کردند گروهی بگروه دیگری رو برو شدند و گفتند همانا عهد
خیال دارد خلافت را در میان خاندان خود قرار دهد مانند روش
پادشاهی کسری قیصر تا پایان روزگار .

نه بخدا درین زندگی دگر برای شما بهره ای نیست اگر این
کار بمرحله ای اجرا برسد و خلافت بعلی بن ابیطالب واگذار شود
همانا عهد به ظاهر شما با شما معامله کرد ولی علی با شما آنطور که
خودش بخواهد با شما معامله میکند ؟ خوب فکر کنید درین داستان
رای خویش را درین باره پیش نظر آورید .

سخن در میانشان رد و بدل شد بسوی عمر بن خطاب رفتند افکار
خویش را بگردش آوردند همه بایکدیگر متفق شدند و سخن بدینجهت
رسید که در گذشته ی هر شی شتر پیامبر را رم بدهند تا از شتر بیفتد
و جان بسیار در همین کار را در جنتك تبوك انجام دادند ولی خداوند شر
آنانرا از پیامبرش برگرداند در کار رسول خدا اجتماع کردند از کشتن
و مسموم نمودن ، و فریب دادن .

همانا دشمنان رسول خدا از طلقاء و منافقین قریش و منافقین انصار
بودند اجتماع کردند و کسانی بودند از عرب در مدینه و اطراف

مدینه که در دل مرتد شده بودند سپس همه هم قسم و هم پیمان شدند که شتر پیامبر را دم بدهند و شمارهی آنان چهارده نفر بود و قسدرسول خدا این بود که علی را در مدینه بجای خود بنشاند .

رسول خدا بعد از دو روز و دو شب از مکه حرکت کرد چون روز سوم رسید جبرئیل آیهی آخر سورهی حجرات را آورد و عرض کرد بخوان «فودبک لئسالنهم عما کانوا یعملون فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین» (۱) گفت رسول خدا کوچ کرد و شبانان میرفت تا اینکه وارد مدینه شود و علی را بجای خود بنشاند چون شب چهارم فرا رسید در آخر شب جبرئیل فرود آمد این آیهی سورهی مائده را بر آنحضرت خواند :

ای رسول برسان آنچه را که بر تو فرستاده شد از طرف پروردگارت و اگر فرسائی رسالت نافرجام و ناقص است و خدا ترا از شر مردمان نگهدارد همانا خدا کافران را هدایت نمی کند. کافران همانها بودند که همت بر کشتن رسول خدا گماشتند .

حضرت رسول فرمود جبرئیل مگر نمی بینی که با سرعت حرکت میکنم و شتاب دارم که وارد مدینه شوم ولایت علی را بر مردم عرضه دارم بر حاضر و پنهان جبرئیل عرض کرد خدا امر میکند که ولایت و زمامداری علی را فردا که در منزل فرود آمدی بر مردم واجب کنی

(۱) حجر ۹۲ پروردگار تو سوگند که از ایشان میپرسیم از کرداری که انجام میدهند پس آشکار کن آنچه را که مأمور شده ای و از مشرکان دوری کن که همانا استهزاء کنندگانرا کفایت می کنیم .

رسول خدا فرمود آری ای جبرئیل فردا این وظیفه را انجام میدهم
ان شاء الله .

رسول خدا دستور کوچ کردن مردم داد مردم با وی راه افتادند
تا اینکه در غدیر خم فرود آمدند حضرت با مردم نماز خواند دستور
داد همه جمع شوند بسوی او بعد علی را خواست رسول خدا با دست چپ
دست راست علی را بلند کرد و صدایش را نیز بلند کرد بدوستی و
زعامداری علی علیه السلام بر تمام مردم و فرمان علی را بر آنان واجب کرد و
فرمود که دربارهی او اختلاف نکنند و مردم خبر داد که این کار
از طرف خدای عزوجل است .

و بآنان فرمود : آیا من بمؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم
همه گفتند آری ای رسول خدا فرمود : پس هر کس که من زمامدار
اویم علی زمامدار و پیشوای اوست بارالها دوست بدار هر کس علی را
دوست دارد ، دشمن دار آنکس که او را دشمن دارد ، یاری کن هر
کس او را یاری کند ، خوار گردان هر کس او را خوار گرداند بعد
مردم دستور داد که با اذبیعت کنند تمام مردم بیعت کردند و هیچ
کس چیزی نگفت .

عمر و ابابکر جلو تر به جحفه آمده بودند پیامبر کس فرستاد
آندو را بسوی پیامبر برگرداند بعد پیامبر بآندو فرمود : ای پسر
ابی جحفه و ای عمر با علی بیعت کنید بخلافت بعد از من ، آندو گفتند
فرمانیست از طرف خدا و رسولش؟ حضرت فرمود : مگر ممکن است
ماقند چنین امر بزرگی از طرف غیر خدا و رسولش باشد بلی فرمان
از طرف خدا و رسول است سپس آندو بیعت کردند .

رسول خدا باقی آن روز و شب را آرام رفت تا بآن عقبه ای که آن گروه جلو رفته بودند نزدیک شد پس آن گروه در پیچ کرده پنهان شدند و باخودشان دبه‌هایی برده بودند و در آن دیک ریخته بودند. حذیفه گفت رسول خدا مرا و عمار یاسر را خواست دستور داد من و او جلو شترش را بگیریم و بکشیم تا اینکه بالای کوه رسیدیم ناگاه آن گروه از پشت سرما هجوم آوردند و آن دبه‌ها که همراه داشتند در میان دست و پای شتر پیامبر افکندند و شتر بر رسید نزدیک بود که فرار کند پیامبر بر او صیحه‌ای کشید که آرام باش که با کی بر تو نیست حیوان را خدا به سخن آورد و گفت ای رسول خدا دستم را از جایش بر ندارم و ثابت نگهدارم تا زمانی که تو بر فراز پشتم قرار داری آن گروه بطرف شتر آمدند تا او را یرت کنند.

من و عمار جلو رفتیم آنان را با شمشیرهایشان بزمیم آن شب تاریک بود آنان از ما جدا شدند و از آنچه گمان داشتند ناامید شدند و پشت بپا کردند من عرض کردم ای رسول خدا این گروه کیستند و چه خیالی داشتند فرمود ای حذیفه ایشان منافقند در دنیا و آخرت عرض کردم ای رسول خدا آیا گروهی از جمعیت راضی فرستی که سرهایشان را بیاورند. فرمود: خدا بمن فرمان داده که از ایشان دوری کنم خوش ندارم که مردم بگویند همانا پیامبر جمعی از قوم خودش و یارانش را بسوی دینش دعوت کرد آنان پذیرفتند با آنان جنگید و تا بردشمنش پیروز شد آنها را کشت ای حذیفه و اگذار ایشان را که همانا خدا بر ایشان در کمین است اندکی ایشان را مهلت دهد بعد بناچار عذابی سخت کند. عرض کردم این گروه منافقان کیانند؟ از مهاجرانند یا از انصارند؟ یکی یکی نامشان را برد تا تمام شدند و در میان آن گروه کسانی بودند که

خوش ندارم نامشانرا بپرسم سپس رسول خدا فرمود این حدیفه گویا تو در بعضی که نامشانرا بر دم شك داری سرت را بسوی ایشان بلند کن چشمم را بسوی آن گروه باز کردم در حالیکه ایشان در پیچ عقبه ایستاده بودند .

ناگاه برقی جهید جمیع اطراف ما را روشن کرد آن برق باقی ماند بطوریکه من گمان کردم خورشید طلوع کرده بخدا سوگند بآن گروه نگاه کردم یکی یکی آنانرا شناختم آنان همان طوری بود که رسول خدا فرموده و شمار می آن گروه چهارده نفر بود نه تا از قریش و پنج نفر از بقیه ی مردم .

گفت خدا رحمت کند ترا نام ایشانرا بگو، حدیفه گفت بخدا سوگند ایشان ابوبکر ، عمر ، عثمان ، طلحه ، عبدالرحمن بن عوف ، سعد بن ابی وقاص ، ابو عبیده جراح ، معویه بن ابی سفیان عمرو بن عاص اینان از قریش و اما آن پنج نفر که از قریش نبودند ابوموسی اشعری ، مغیره بن شعبه ی ثقی ، اوس بن حدثان نضری ، ابو هریره ، ابو طلحه انصاری بودند .

حدیفه گفت بعد که از آن دره سر از بر شدیم صبح طالع شد سپس رسول خدا فرود آمد و وضو گرفت با انتظار یاران بودیم تا از دره سر از بر شدند همه جمع شدند همه را دیدم که پشت سر رسول خدا نماز خواندند نماز که تمام شد رسول خدا متوجه ابوبکر و عمرو ابی عبیده شد که در میان خود نجوی و سر بکوشی میکنند دستور فرمود منادی ندا کند که سه نفر یکجا با هم نجوی نکنند، رسول خدا با مردم از منزل عقبه کوچ کرده گامی که در منزل بعدی فرود آمد سالم مولای حدیفه دید که ابوبکر و عمرو ابو عبیده بایکدیگر سر بکوشی و نجوی میکنند بر فراز سرشان ایستاد و گفت

مگر پیامبر فرمان نداد که سه نفر از مردم باهم سخن نگویند و کرد هم نیابند بخدا سو کنند یا مرا از راز خود آگاه کنید یا جریا را به پیامبر گذارش میدهم.

ابوبکر گفت ای سالم بر تو باد پیمان و میثاق خدا که اگر ترا از راز درونی آگاه کردیم بکسی چیزی نگوئی اگر دلت خواست در حزب ما داخل میشوی و گرنه راز ما را پوشیده میداری سالم گفت این عهد و پیمان از من بر شما باد چون سالم کینه‌ی علی علیه السلام در دلش بود و سخت بر آن حضرت خشمگین بود آنانهم سالم را بدین صفت می شناختند گفتند کرد هم آئی ما برای سرکشی و مخالفت پیامبر است در آنچه که بر ما واجب کرده در باره‌ی علی که بعد از او اطاعت نکنیم. سالم بآنان گفت بر شما باد عهد و پیمان خدا شما درین باره نجوی میکردید و فرورفته اید گفتند آری بر ما است عهد و میثاق خدا که در همین جهت سر بگوشی داشتیم نه در چیز دیگر سپس سالم گفت بخدا سو کند من اول کسی هستم که درین موضوع باشما هم پیمان کردم و درین باره باشما مخالفت نخواهم کرد بخدا سو کند که خورشید بر دو دمانی نتاییده که من از بنی هاشم دشمن تر داشته باشم و در میان بنی هاشم دشمن تر از علی بن ابیطالب کسی ندارم درین باره هر تصمیمی دارید بگیرید که من باشما همراهم.

در همان ساعت با یکدیگر پیمان مخالفت را بستند بعد پراکنده شدند چون رسول خدا اراده‌ی حرکت فرمود بخدا متش آمدند حضرت فرمود امروز در چه چیز نجوی و سر بگوشی میکردید با اینکه من شما را ازین کار مانع شدم عرض کردند چون ما یکدیگر را جز همین ساعت ملاقات نمیکردیم باهم صحبت کردیم نبی اکرم صلی الله علیه و آله گاهی طولانی بسوی

آنا نکرد بعد فرمود : شما دانائز باشید یا خدا و من اعلم ممن کتم شهادة عنده من الله و ما الله بغافل عما تعملون (۱).

بعد راه افتادند تا وارد مدینه شدند تمام مخالفان کرد هم آمدند نامه‌ای نوشتند راجع بهمان پیمانی که بسته بودند اول چیزی که در آن نامه بود شکستن ولایت و دوستی علی بود مطلب دوم واگذاردن خلافت بابی بکر . عمر ، ابی عبیده و سالم مولای حذیفه با آنان بود و چهارده نفر گواهی دادند و امضا کردند اینان اصحاب عقبه بودند که شتر پیامبر را خواستند دم بدهند و بیست نفر دیگر .

نامه را بابو عبیده ی جراح سپردند و او را امین خویش قرار دادند سپس جوان گفت ای بنده ی خدا خدای ترا پیامر زاد این گروه بخلافت ابابکر و عمر و اباعبیده راضی شدند زیرا که اینان از بزرگان قریش میباشند و از هجرت کنندگان اول هستند چه شد که اینان بخلافت سالم راضی شدند با اینکه او نه از مهاجران و نه از انصار و نه از قریش بود همانا او بنده ی زنی از انصار بود .

سپس حذیفه گفت ای جوان همانا این گروه اتفاق کردند که خلافت را از علی بن ابیطالب زوال آورند بواسطه حسادتی که نسبت باو داشتند و خلافت او را ناخوش داشتند و جمع شد مرایشان را با این حال آنچه که در دلهای قریش بود بر علیه علی از ریختن خونها با اینکه او ویژه رسول خدا بود آنان خونخواهی می کردند همان خونهایی که بفرمان رسول خدا ریخته شده بود در پیش علی از بنی هاشم همانا

(۱) و کیت ستمکار تراز کسیکه پوشیده دارد گواهی را در پیش خود

از خدا و خداوند از کردار مردم غافل نیست .

پیمان آنان بر نابودی خلافت از علی بن ابیطالب بود از این چهارده نفر و آنان سالم را از خودشان میدانستند.

جوان گفت پس مرا خبر ده خدای ترا پیامرزد از آنچه که تمامشان در صحیفه و آن نامه نوشتند، تا اینکه من بشناسم حدیقه گفت حدیث کرد مرا باین داستان اسماء دختر عمیس خنعمیه همسر ابی بکر که آنکروه در منزل ابی بکر کرده آمدند درین باب فرمان میدادند و اسماء گفتارشانرا می شنید و هر چه تدبیر ویش بینی می کردند می شنید تا رای شان بدینجا رسید به سعید بن عاص اموی دستور دادند نامه را با اتفاق آنان نوشت و نسخه ای آن نامه این است:

بسم الله الرحمن الرحيم این چیز است که اتفاق کرده اند گروهی از یاران محمد از مهاجران و انصار آنانکه خدا در کتابش آنانرا بازبان پیامبرش ستایش فرموده : همه اتفاق کرده اند بعد از آنکه کوشش در رای کردند و در کارها مشورت نموده اند و این صحیفه را نوشته اند از جهت دلسوزی اسلام و اهل اسلام درگذشت روزگار و باقی ایام تا هر کس از مسلمانان بعد از ایشان بیاید با آنان اقتدا کند.

اما بعد همانا خداوند بملطف و کریمش محمد ﷺ را برانگیخت بسوی تمام مردم فرستاد او را برای بندگانش انتخاب کرد او هم حق رسالتش را ادا کرد و رسالت آنچه را که خداوند فرمان داده بود و بر ما واجب کرد قیام بشما امور را تا زمانی که دین کامل شود و واجبات واجب شود و سنن پیامبر پا برجا گردد.

خداوند اختیار کرد آنچه را که در پیش او بود او را بسوی خود با احترام برد بدون آنکه کسی را پس از خود انتخاب کند و انتخاب

و اختیار را به مسلمانان واگذار دارد که هر کس محل وثوق و اطمینان است برای خود انتخاب کنند و همانا برای مسلمانان بر سول خدا اقتدائیست. خدای تعالی فرموده: **و لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجو الله و اليوم الآخر**، (۱) و همانا رسول خدا کسی را بجای خود باقی نگذاشت تا در اهل بیت کسی پس از مرگ او ارثی باشد بدون سایر مسلمانان تا دولتی میان ثروتمندان نباشد تا اینکه جانشین ادعا نکند که این ریاست در مسلمانی باقی باشد تا روز قیامت آنچه برای مسلمانان ایجاب می کند وقت درگذشت خلیفه ای از خلفا اینست که صاحبان رای و مردان شایسته گرد هم آیند در کارهایشان مشورت کنند.

مرکز تحقیق کتب و نشر علوم اسلامی

پس هر کس را که سزاوار خلافت دیدند زمام کار مسلمانان را بدست او دهند و او را قیم بر مسلمانان قرار دهند زیرا که بر اهل هیچ زمانی پوشیده نیست که چه کسی از آنان شایستگی خلافت و زمامداری مسلمانان را دارد اگر کسی از مردم ادعا کند که رسول خدا یدک مرد و شخص معلومی را برای خلافت انتخاب کرده و نامش را هم گوشزد مردم نموده در گفته اش نادرست بوده و بخلاف آنچه را که یاران رسول خدای شناسند و بخلاف اجماع مسلمانان سخن گفته و نیز اگر ادعا کند که خلافت رسول خدا ارثی است یا اینکه رسول خدا خلافت را بارت گذارده در حرفش سخن محال گفته است. زیرا که رسول خدا فرموده است که ما گروه پیامبران ارثی بجا نمی گذاریم آنچه را که بجا بگذاریم صدقه است.

(۱) احزاب ۲۱ مسلم برای شما اقتدائی نیکو بر سول خدا باشد برای کسیکه امید بخدا و روز قیامت دارد.

و نیز اگر کسی ادعا کند که خلافت را شایستگی ندارد مگر بکمرد به تنهایی از میان تمام مردم و همانا خلافت مخصوص همان مرد است و برای غیر او سزاوار نیست زیرا که خلافت دنیای نبوت است آن مرد مسلم دروغ گفته زیرا که پیامبر فرموده است که یاران من همانند ستارگان درخشانند بهر يك از آنها اقتدا کنید هدایت و راهنمایی شده اید .

و نیز اگر کسی ادعا کند که سزاوار خلافت و امامت کسی است که بر رسول خدا نزدیک است بعد خلافت مخصوص باو است و فرزندان او خلافت را باز نپذیرند و در هر عصر و زمانی جز نزدیکان پیامبر کسی شایستگی خلافت را ندارد و خلافت نمی باشد برای هیچکس از مردم تا زمانی که خدا زمین را بر کسانی که بر روی زمینند باز ندهد و برای دیگران و فرزندان حق خلافتی نیست . اگر چه به پیامبر نزدیک شوند از نظر نسبت زیرا که خداوند میفرماید - و گفته ی خدا داوری کننده بر همه کس میباشد ، گر امیرین شما در پیشگاه پروردگار پرهیز کار ترین شماست .

و رسول خدا فرمود نهمی مسلمانان همه یکی است که کوشش میکنند بآن نهم پست ترین و نزدیکترین ایشان تمام مسلمانان بمنزله ی یکدست برابرند پس هر کس بکتاب خدا ایمان بیاورد و سنت رسول خدا را بپذیرد یا برجاست و رجوع بحق کرده و کاری پسندیده انجام داده و هر کس کردار آنرا بخوش ندارد مخالفت حق و کتاب نموده از جمع مسلمانان بیرون شده پس او را بکشید زیرا در کشتن او برای امت مصلحتی باشد .

و همانا رسول خدا فرموده: هر کس بسوی امت من بیاید و آنان

جمع باشند و جمع آنان را پراکنده کند و او را بکشد هر کس باشد و در هر شرائطی باشد زیرا که اجتماع امت رحمت است و پراکندگی آنان عذاب و نیز پیامبر فرمود که هیچ گاه امت من بگمراهی اجتماع نمیکشند همانا مسلمانان بمنزله‌ی یک دست متحد باشند در برابر بیگانگان.

همانا از جمعیت مسلمانان خارج نمیشود کسی مگر آنکه از عبادتگاهشان خارج می‌شود و مگر این که بر ضرر مسلمانان و نفع دشمنان اسلام تظاهر میکند مسلم خدا و رسولش خون این کس را مباح کرده و کشتن او را حلال دانسته اند و آن صحیفه را سعید بن عاص و کسانی که نامشان ثابت است نوشته‌اند در آخر این نامه در محرم سال دهم از هجرت نوشته شده الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی النبی و آله وسلم

بعد صحیفه داده شد بای بیبده‌ی جراح او صحیفه را بیکه آورد صحیفه همیشه در عهده دفن بود تا زمانی که عمر بن خطاب خلیفه شد صحیفه را از جای دفن بیرون آورد این همان صحیفه‌ای بود که امیر المؤمنین آنرا میخواست به بیند.

چون عمر درگذشت امیر المؤمنین بآن صحیفه آگاه شد و آن صحیفه در جامه‌ای پوشیده بود سپس فرمود چه قدر دوست داشتم تا خدا را ملاقات کنم باین صحیفه‌ی پوشیده بعد برگشتند رسول خدا با مردم نماز صبح را خواند بعد از نماز نشست و مشغول ذکر خدا شد تا اینکه خورشید درخشید حضرت متوجه ابا عبیده‌ی جراح شد سپس باز گفت تبریک تبریک کیست مانند تو؟ که همانا شب را بروز آوردی در حالی که امین این امت باشی.

بعد حضرت تلاوت کرد قول خدای تعالی را که میفرماید و فویل

الذین یکتبون الکتاب باید بدهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمناً قليلاً فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون (۱) مسلم ایشان مردانی هستند درین امت که از مردم میترسند ولی از خدا باکی ندارند چنانکه قرآن میفرماید: «یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله وهو معهم اذ یبیتون مالا یرضی من القول وکان الله بما یعملون محیطاً» آیه ۹۸ سوره ی نساء

یعنی از مردم میترسند و از خدا نمیترسند و حال اینکه خدا با آنانست هنگامیکه در شب دور اندیشی میکنند چیزی را که از گفتار نمی‌پسندند و خدا بر کردار آنان احاطه دارد بعد فرمود: همانا صبح کردند از امت من درین روز گروهی که شهادت رسانند ایشان را در صحیفه‌شان با صحیفه ای که نوشتند بر ضرر ما در زمان جاهلیت و آنرا در کعبه آویزان کردند و ان شاء الله تعالی عذاب میکند ایشان را خدا عذابی سخت تا گرفتارشان کند و گرفتار شود هر کس بعد از اینان بیاید تا جدائی باشد میان پاک و ناپاک و اگر نبود که خدای تعالی بمن فرمان داده که از ایشان دوری کنم مسلم کردن آنانرا میزد.

حذیفه گفت بخدا سوگند آنانرا دیدم همان چند نفر را در برابر گفته‌ی رسول خدا برای آنان که از این گفتار لرزه بر اندامشان افتاد هیچکدام اختیار خودش را ندارد و بر هیچ کس از حاضران مجلس رسول خدا بیم ندارد و رسول خدا آنانرا از آباتی که قرائت فرمود قصد

(۱) بقره ۷۳ پس وای بر آنانکه نامه را بدستشان می‌نویسند بعد میگویند این کتاب از طرف خداست تا بواسطه آن بهای اندکی بدست آورند پس وای بر آنان از آنچه که نوشتند بدست هایشان وای بر آنان از آنچه کسب می‌کنند.

نمود از مثالهایی که زد مقصودش آنها بود .

گفت چون رسول خدا ازین سفر وارد مدینه شد بخانه ام سلمه وارد شد در آنجا يك ماه ماند جز خانه‌ی او بخانه‌ی هیچ يك از همسرانش نرفت آنچنانکه برنامه اش پیش ازین سفر غیر این بود عایشه و حفصه این داستان را پدیدشان شکایت کردند پدران شان گفتند ما مقصود رسول خدا را از این کار میدانیم که چیست ؟ شما بروید با پیامبر مهربانی کنید و او را فریب دهید که شما او را گرامی می یابید شاید شما با آنچه در دلتان هست برسید و کینه‌ی او را بیرون آورید .

عایشه تنها بسوی پیامبر رفت آنحضرت را در منزل ام سلمه دید که علی بن ابیطالب (علیه السلام) خدمتش بود پیامبر ﷺ فرمود : ای حمیراء چرا اینجا آمدی عرض کرد ای رسول خدا ناراحت شدم دیدم مدعی است که بمنزلت تشریف نیاورده‌ای من از خشم شما بخدا پناه میبرم . حضرت فرمود : اگر مطلب همانطور است که تو میگوئی تمام اسرار و سفارش مرا فاش نمی کردی مسلم گروهی از مردم را سرپرستی می کنی و فرمانده آنان میشوی .

سپس خادم ام سلمه را دستور داد که تمام زنان پیامبر گردهم آیند تمام در منزل ام سلمه گردهم آمدند سپس رسول خدا فرمود : بشنوید آنچه را که میگویم بادت خود بسوی علی بن ابیطالب اشاره کرد و به تمام همسرانش گفت این برادر و وصی وارث برنده من و جانشین من در میان شما وامت است پس از در گذشت من شما باید فرمان او را اطاعت کنید تا فرمانی وی را نکنید که بواسطه‌ی نافرمانی او نابود میشوید

بعد فرمود ایعلی ترا در باره ای اینان سفارش می کنم که نسبت

بخدا و تو بدگویی نکنند بایشان از مال خود اتفاق کن به پیروی از خود ایشان را وادار کن ، ایشان بزودی ترا فریب میدهند اگر نافرمانی ترا کردند آنان را رها کن .

سپس علی علیه السلام فرمود : ای رسول خدا بعضی از اینها سست اراده و زبون رأیند فرمود : با آنها مدارا کن هر يك از اینها نافرمانی ترا کردند او را طلاق بده و رهایش کن نیمی خدا و رسولش را بری کن گفت تمام زنان پیامبر خاموش بودند چیزی نمی گفتند .

عایشه به سخن در آمد و گفت ای رسول خدا ما چنین نیستیم که نافرمانی سفارش شما را بکنیم پیامبر فرمود : آری تو سخت نافرمانی مرا در این سفارش نافرمانی خواهی کرد بخدا و گوئی مسلم تو نافرمانی مرا خواهی کرد و پس از من سر از فرمانم می پیچی و مسلم بیرون می آئی از خانه ی خدائی که ترا در آنجا با حجاب گذاشتم گروهی از مردمان ترا در میان گیرند سپس تو مخالفت کنی علی را از روی ستم و نافرمانی پروردگارت را نمائی سکان خوآب سرداء ترا بگیرند . بدان که این کار خواهد شد .

بعد فرمود بلند شوید و بروید بسوی خانه هایشان حرکت کردند و رفتند بعد رسول خدا آن چند نفر و کسانی که آنان را دوست داشتند برای مخالفت علی علیه السلام گرد هم آورد و نیز آنانکه از طلقا و آزادشدگان منافقان بودند جمع کرد آمارشان در حدود چهار هزار نفر بود تمام آنان را تحت فرماندهی اسامة بن زید قر ر داد و او را امیر آن گروه قرار داد و فرمان داد که از مدینه بطرف شام حرکت کنند .

عرض کردند ای رسول خدا ما نازم از سفری آمده ایم که درین

سفر با شما بودیم از شما خواستن می کنیم اجازه فرمائید بمائیم
کارهایمان را اصلاح کنیم دستور داد که بمائند و نیازمندیهایشان
را اصلاح کنند ولی باسامه فرمود در چند فرسخی مدینه منتظر مردم
بماند که پس از اصلاح کارها با و به پیوندند .

منظور رسول خدا این بود که مدینه را از ایشان خالی کند زیرا
که آنان سرگرم نقشه های بودند که پیاده کنند و رسول خدا آنان را فرمان
به بیرون شدن از مدینه میداد که شتاب کنند به سوی لشکرگاه اسامه چون
آنان مطلب را فهمیدند در فرمان رسول خدا کندی کردند و بیرون نشدند .
قیس بن سعد بن عباده و حباب بن منذر را فرمان داد در میان گروهی
از انصار که آنها را بطرف لشکر کوچ دهند قیس بن سعد و حباب بن منذر
آنها را از مدینه بیرون کردند تا به لشکرگاه ملحق نموندند و باسامه بن زید
گفتند که رسول خدا بگو اجازه می بخشد تا ما اکنون حرکت
کن تا کوچ کردن ترا رسول خدا بداند .

اسامه کوچ کرد و قیس بن سعد و حباب بن منذر برگشتند بطرف
مدینه به سوی رسول خدا و رسول خدا را از حرکت اسامه آگاه کردند حضرت
فرمود : این گروه میروند و از جای خود حرکت نمی کنند سپس ابوبکر
و عمر و ابو عبیده و گروهی با اسامه بن زید خلوت کردند و گفتند بکجا
میروی و مدینه را خالی میگذاری ما اکنون به مدینه و ماندن در آن
نیازمندتریم زیرا که رسول خدا در آستانه مرگ است .

بعدها سوگندناگر مدینه را خالی بگذاریم حوادث نازدهائی
رو خواهد داد که اصلاح آنها غیر ممکن است اکنون به پیشیم حال

پیامبر چطور میشود پس از بهبودی رفتن برای ما طوری نیست گفت سپس برگشتند بلشکر گاه او در آنجا ماندند یکی بسوی مدینه فرستادند تا از حال رسول خدا برایشان خبری بیاورد .

يك آنان پیش عایشه آمد پنهانی از حال رسول خدا پرسید عایشه گفت برو بابی بکر و عمر بگو که مرض رسول خدا سنگین شده يك نفر از شما از جای خود مکان نخورد من ساعت بساعت اخبار را بشما گذارش میدهم .

مرض رسول خدا سخت شد عایشه غلامش صهیب را گفت برو بسوی ابی بکر و او را آگاه کن که امیدی به بهبودی پیامبر نیست نو و عمر و ابو عبیده و هر کس را صلاح بدانید وارد مدینه شوید ولی شب بطور پنهانی وارد شوید گفت پس خبر را آورد دست صهیب را گرفتند و پیش اسامه آوردند او را از کسالت پیامبر آگهی دادند .

بعد گفتند چطور میشود ما پشت بر رسول خدا کنیم او را با اینحال بگذاریم اجازتی وارد شدن گرفتند آنان را اجازه داد و فرمودند که هیچکس آگاه نشود از داخل شدن آنان ، اگر پیامبر حالش بهبودی پیدا کرد شما بلشکر گاه خود بر میگردید و اگر حادثه‌ی مرگی اتفاق افتاد از این حادثه ما را آگاه کنید که در میان گروه مردم باشم .

پس ابو بکر ، عمر ، ابو عبیده شب وارد مدینه شدند و حال مرض رسول خدا سنگین بود گفت پیامبر قدری بخود آمد و فرمود در

این شب شر بزرگی وارد مدینه شد عرض شد چه شری بود ای رسول خدا فرمود : آنانکه در لشکر اسامه بودند چند نفرشان برگشتند که نافرمانی مرا میکنند آگاه باشید که من در پیشگاه خدا از آنان بیزارم و فرمان میداد که بجیش اسامه بروید این کلمات را بسیار فرمود :

گفت بلال مؤذن رسول خدا بود در هنگام نمازها اذان می گفت اگر پیامبر قدرت بیرون رفتن داشت میرفت و با مردم نماز میخواند و اگر توانائی نماز خواندن نداشت فرمان میداد علی بن ابیطالب را که با مردم نماز بخواند علی بن ابیطالب و فضل بن عباس در مرض پیامبر همیشه با آنحضرت بودند چون آن شب را رسول خدا صبح کرد گروهی که تحت فرماندهی اسامه بودند آمدند بلال اذان گفت بعد خدمت پیامبر آمد طبق عادت همیشه تا آنحضرت را آگاه کند .

پیامبر را سنگین و ممنوع الملاقات دید عایشه به صهیب فرمان داد که برو بسوی پدرم او را آگاه کن که حال رسول خدا سنگین است و قدرت بر حرکت ندارد که بمسجد برود علی بن ابیطالب هم کاری دارد نمیتواند برود با مردم نماز بخواند تو بمسجد برو و با مردم نماز بخوان که اکنون وقت آماده است و این نماز برای آیندگی تو حجت است .

گفت مردم نمیدانستند که ادر مسجد است مردم انتظار پیامبر و علی را داشتند مانند عادت همیشگی که میدانستند با آنان نماز میخوانند ناگاه دیدند ابی بکر وارد مسجد شد و گفت بیماری رسول خدا سنگین شده و مرا دستور داده که با شما نماز بخوانم مردی از یاران

رسول خدا گفت ترا با این کار چه تو که در لشکر اسامه بودی و کسی را سراغ نداریم که بسوی تو فرستاده باشد و نه هم بتو دستور نماز داده باشد.

مردم بلال را صدا زدند و گفتند از رسول خدا در باب نماز اجازه بگیر بعد بلال شتاب کرد در خانه پیامبر آمد در را بشدت کوبید پیامبر صدای کوبه‌ی در را شنید فرمود: نه بینید این کوبیدن در چیست و چه خبر است گفت سپس فضل بن عباس بیرون آمد و در را باز کرد ناگاه بلال را دید پرسید بلال چه خبر است؟ گفت ابوبکر بمسجد آمده و میخواهد نماز بخواند گمان می کند که رسول خدا او را فرمان داده نماز بخواند.

فضل گفت مگر ابوبکر در لشکر اسامه نبود بخدا سوگند شر بزرگی که پیامبر فرمود همین است فضل بهمراهی بلال وارد منزل پیامبر شدند پیامبر بلافاصله فرمود: مرا حرکت دهید وارد مسجد کنید سوگند بآن خدائی که جان من در دست قدرت اوست فتنه‌ی بزرگی بر اسلام وارد شد بعد رسول خدا بیرون آمد در حالیکه بشانه‌ی علی و فضل بن عباس تکیه کرده بود و پاهایش بزمین می کشید تا اینکه وارد مسجد شد و ابوبکر در محراب رسول خدا ایستاده بود و اطرافش را عمر، ابو عبیده، سالم، صهیب و چند تن دیگر از منافقان گرفته بودند ولی بیشتر مردم انتظار بلال را داشتند که خبری از خانه‌ی رسول خدا بیآورد.

چون مردم رسول خدا را دیدند با آن حال ضعیف و ناتوانی وارد مسجد شد مطالب را بزرگ شمردند، رسول خدا آمد و از پشت سر

ابی بکر گرفت و او را از محراب بیرون کشید آنانکه دور ابو بکر بودند پشت سر رسول خدا پنهان شدند.

مردم جلو آمدند و بار رسول خدا نماز خواندند ولی پیامبر نشسته نماز را خواند بلال هم صدای تکبیر را بمردم میرساند تا آنکه نماز پیامان رسید بعد پیامبر نگاهی کرد و ابی بکر را ندید سپس فرمود مردم از پسر ابی قحافه و یارانش همانها که تحت فرمان اسامه بن زید قرار دادم که با اسامه حرکت کنند تعجب نکنید که مخالفت فرمان مرا کردند و بسوی مدینه برگشتند برای ایجاد آشوب و فتنه آگاه باشید که آنان در این مخالفت بحالت اول خود برگشتند مرا بر فراز منبر بیرید.

حضرت را حرکت دادند تا اینکه بر پله ی پائین منبر نشست سپاس و ستایش خدا را کرد فرمود ای مردم از طرف پروردگار مرا فرمان آمد که همه بسوی او برگردند و من در میان شما حاجتی آشکارا گذارم که شبش مانند روزش باشد .

پس از من اختلاف نکنید، آنچنانکه پیشینیان شما از بنی اسرائیل اختلاف کردند ، ای مردم من چیزی را برای شما حلال نمی کنم مگر آنچه را که قرآن حلال کرده بر شما و چیزی را حرام نمی کنم مگر اینکه قرآن حرام کرده .

من دو چیز گرانها و بزرگ در میان شما میگذارم که اگر بدانها چنگ بزنید هرگز کمراه نمی شوید آندو کتاب خدا و فرزندان من است ، آندو جانشینان من است در میان شما آندو از همدیگر جدا نمیشوند تا در کوثر بر من وارد گردند در آنجا شمارا درباره ی

این دوامانت باز جوئی میکنم که چه کردید.
در آن روز مردمان از کوثر رانده میشوند آنچنانکه شتران را از
آبگاه دور میکنند مردانی میگویند من فلانی هستم و من فلانم من
میگویم نامهای شما را می شناسم ولی شما پس از من مرند شدید و از دین
برگشتید دوری از رحمت خدا بر شما باد بعد حضرت رسول از منبر فرود
آمد و بخانه اش رفت .

ابوبکر و یارانش تا پیامبر زنده بود اندیشه شوم خود را آشکار
نکردند تا آنکه پیامبر درگذشت و روز سقیفه آل پیامبر را از حقوقی که
خداوند عزوجل برای آنان قرار داده بود منع کردند اما کتاب خدا
را پاره پاره و پراکنده کردند و در آنچه که ترا خبر دادم ای برادر
انصاری از عبرت های معتبر است برای کسی که خدا را دوست دارد .

جوان گفت بگو برای من گروه دیگری را که وقت نوشتن
صحیفه حاضر شدند و گواهی دادند حذیفه گفت ابوسفیان ، عکرمه بن
ابی جهل ، صفوان بن امیه ، خلف ، سعید بن العاص ، خالد بن ولید ، عیاش
بن ابی ریحعه ، بشر بن سعد ، سهیل بن عمرو ، حکیم بن حزام ، صهیب بن
سنان ، ابوالاعور سلمی ، مطیع بن اسود مدری ، و گروه دیگر از اینان
که آمارشان از نظر افتاده .

پس جوان گفت ای عبدالله ایشان در میان اصحاب رسول خدا
نیستند تا همه ی مردم بواسطه ی ایشان دگرگون شوند حذیفه گفت
اینان رؤسای قبیله ها بودند و از اشراف و بزرگان قریش هستند
مردی از آنان نبود مگر اینکه گروه بسیاری همراهشان بود که
حرف او را می شنیدند و فرمانش را اجرا میکردند و دل آنان از دوستی

ابی بکر شاداب بود مانند بنی اسرائیل که دل ایشان از دوستی گوساله و سامری مالا مال بود بطوریکه هر دو را وا گذاشتند و ناتوان شدند .
جوان گفت پس برآستی بخدا سو کنند یاد میکنم که همیشه آنان را دشمن می دارم و بسوی خدا از آنان و کردارشان بیزاری میجویم و پیایی دوستدار امیرالمؤمنین علیه السلام هستم، دشمنانش را دشمن دارم و بعلی علیه السلام می پیوندم . همانا من شهادت در رکاب او را آرزو دارم انشاء الله تعالی .

بعد جوان با حذیفه خدا حافظی کرد و گفت این چهره من است بسوی امیرالمؤمنین، بسوی مدینه بیرون رفت و روی بعلی آورد از مدینه اراده عراق کرد در بصره علی را دیدار کرد با اصحاب جمل این جوان اول کس بود که در رکاب علی علیه السلام کشته شد.

داستان شهادتش این است که چون با دشمن مصاف دادند و برای جنگ کرد آمدند علی علیه السلام دوست داشت آنانرا آشکارا بسوی قرآن بخواند و قرآنرا داور و حاکم قرار دهد قرآنی خواست و فرمود کیست که این قرآنرا بگیرد و برایشان عرضه دارد و ایشانرا بسوی آنچه که درین قرآن است بخواند تا زنده شود هر چه قرآن زنده میکند و بمیرد هر چه که قرآن می میراند گفت در میان دو لشکر نیزه ها ردو بدل شد بطوریکه اگر مردی اراده میکرد بر فراز نیزه ها برود میرفت .

جوان هر گز نکرد و عرض نمود ای امیرالمؤمنین من قرآنرا میگیرم و برایشان عرضه می نمایم و آنانرا بسوی آنچه که در قرآن است دعوت می کنم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از او روگرداند مرتبه ی سوم

صدا زد کیست که قرآن را برایشان عرضه کند بکنفر از آن مردم
آمادگی خود را اعلام نکرد مگر همان جوان که بازگفت من اینکار
را انجام میدهم.

امیر المؤمنین فرمود: اگر تو اینکار را انجام دهی کشته خواهی
شد جوان عرض کرد ای امیر المؤمنین چیزی برای من از اینکه در راه
اجراء منویات شما کشته شوم بهتر نیست امیر المؤمنین قرآن را باو
داد جوان با قرآن رو بسوی سپاه آورد.

حضرت امیر المؤمنین نگاهی بآن جوان کرد و سپس فرمود:
که دل این جوان پر از نور خدا و ایمانست و او کشته میشود بدین جهت
او را خیلی دوست دارم و پس از مرگ او اینگونه رستگار میشوند
سپس جوان با قرآن رفت تا اینکه در برابر سپاه عایشه و طلحه و زبیر
ایستاد که ایمان در طرف راست و چپ کجاوه‌ی عایشه بودند.

جوان با صدای بلند فریاد کشید ای گروه مردمان اینک این
کتاب خدا و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است که شمارا بسوی کتاب
خدا و حکم کردن بآنچه که خدا فرد فرستاده دعوت میکند سپس
بسوی فرمان خدا و عمل کردن بکتاب خدا برگردید گفت عایشه و طلحه
و زبیر گفتار جوان را می شنیدند ولی از پاسخ خودداری کردند.

چون سپاهیان جوان را دیدند که جسورانه انجام وظیفه میکند
بسوی وی حمله ور شدند درحالیکه قرآن در دست راستش بود آندست را
جدا کردند قرآن را بدست چپ گرفت و با صدای بلند مانند فریاد او لش
فریاد کشید دوباره بروی حمله کردند و دست راست او را از بدن جدا
کردند باز هم بهر طوری که بود قرآن را نگهداشت ولی خون از

بازوایش روان بود باز هم آنانرا بحق دعوت کرد سپس عرصه را بر او تنگ گرفتند و او را کشتند و بدانش را پاره پاره کردند بطوریکه مایه شکمش را دیدیم .

امیر المؤمنین علیه السلام هم ایستاده بود تماشا میکرد، روی بیارانش کرد و فرمود بخدا سوگند من در گمراهی این مردم شکی نداشتم ولی دوست داشتم پس از مرگ حکیم بن جبلة عیدی و اینجوان صالح مطلب برای شاهم روشن گردد او ایشانرا بکتاب خدا دعوت میکرد و میگفت عمل باین کتاب کنید سپس بروی ناخفتند و او را کشتند و شکی هم نداشتند که مسلمانی را میکشند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بر اینان حمله کنید باسم خدا که اینان یاری نخواهند شد اول خودش و دو فرزندش حسن و حسین و یاران رسول خدا حمله ور شدند خودش کار را بر آن گروه تنگ کرد بخدا سوگند که چیزی از روز نگذشت که آنانرا از چپ و راست زیر سم ستوران روی هم خواباند.

امیر المؤمنین علیه السلام با فتح و پیروزی برگشت و فرمانداد کشته شدگانرا ببدن آنجوان جمع کردند همه ی آنانرا در جامه های خودشان با همان خونها پیچید لباس از بدنشان بیرون یآورد بر آنان نماز گذارد و تمامشانرا دفن کرد زخمی ها را دستور معالجه و پانسمان داد بدنبال سر بازان فراری دشمن رفت دستور داد آنچه را که سپاه بجای گذاشته بودند بین سر بازان بخش کردند، بمحمد بن ابی بکر فرمانداد که خواهرش را بسوی بصره ببرد و مدتی در آنجا باشد بعد با سر بازان بسوی منزلش در مدینه کوچ کرد .

عبدالله بن سلمه میگوید: من با کسائیکه در جنگه جمل بودند حاضر بودم چون جنگه پایان رسید مادر آنجوانرا دیدم بر فرازش پسرش ایستاده انك میریزد و میگوید:

یارب ان مسلماً اتاهم بتلو کتاب الله لایخشاهم
یا مرهم باعمر من والاهم فغضبوا من دمه قناهم
وامه قائمه تراهم تا مرهم باثی لائنهاهم

محمد بن حنفیه گفت مردی یهودی بخدمت حضرت امیر المؤمنین هنگام برگشتن از جنگه نهران آمد و آنحضرت در مسجد کوفه نشسته بود سپس عرض کرد ای امیر المؤمنین من میخواهم پرستی از چیزهائی بکنم که جز پیامبر و جانشین پیامبر کسی آنها را نمیداند. حضرت فرمود: ای برادر یهودی پیرس از هر چه برای تو پیش می آید گفت ما در کتاب دیده ایم که همانا خدای عزوجل هرگاه پیامبری را برانگیزاند باو وحی میفرستد که بجا بگذارد از اهل بیتش کسیکه جانشین اوست در میان امتش بعد از خودش و از مردمان درباری او پیمانی میگرفت که همیشه بمالد و بآن عمل بشود میان امت پس از خودش.

- ۱ - پروردگارا این مرد مسلم ایشانرا به کتاب خدا بدون بیم از ایشان میخواند.
- ۲ - آنانرا فرمان کمی که دوست داشتند فرمان میداد سپس نیزه های آنان اورا بخون کشیدند.
- ۳ - مادرش ایستاده آنانرا میدید که شمشیرها بر سرش سایه افکنده ولی آنانرا منع نمیکرد.

گفت همانا خدای عز و جل در حال زندگی و بعد از وفات پیامبران، جانشینان آنانرا آزمایش میکند بفرماید چند بار در حال حیوة و زندگی و چند بار بعد از وفات آنانرا آزمایش میکند و سرانجام کار جانشینان چه میشود هنگامیکه رفع گرفتاری آنانرا صلاح بداند علی علیه السلام فرمود: سوگند یاد میکنی بآنخدائیکه جز او خدائی نیست همانخدائیکه دریا را برای موسی شکافت، تورات را بر او فرستاد اگر ترا بدرستی از آنچه که پرسیدی پاسخ دهم بآن ایمان بیاوری یهودی گفت آری.

علی علیه السلام فرمود: همانا خدا آزمایش میکند جانشینان پیامبران را در زندگی آنان در هفت جا تا آزمایش کند اطاعت آنانرا پس اگر طاعتشان رضایت بخش بود به پیامبران فرمان میدهد تا آنانرا ولی خویش بگیرند در حیوةشان و وصی بعد از مرگشان باشند و طاعت اوصیاء برگردن امت بار میشود که پیوسته‌ی بطاعت پیامبران است بعد آزمایش میکند اوصیاء را بعد از مرگ البیاء در هفت موضع ناصبر و شکیبائی آنانرا آزمایش کند اگر مورد رضایت بود برای آنان به خوش-بخشی ختم میشود.

مرد یهودی حضرت عرض کرد درست فرمودی ای امیر المؤمنین پس من را آگاه کن که خدا چند بار در زندگی محمد و چند بار بعد از وفاتش ترا آزمایش کرده و سرانجام کار تو چه می شود امیر المؤمنین علیه السلام دست او را گرفت فرمود بلند شو تا ترا باین پرسش که نمودی آگاه کنم ایبرادر یهودی گروهی از یارانش حرکت کردند و عرض نمودند ای امیر مؤمنان ما را هم با این یهودی از سرانجام کارت آگاه

فرمائید .

حضرت فرمود : من میترسم دلهای شما قدرت تحمل نداشته باشد عرض کردند برای چه ای امیر مؤمنان فرمود : برای کارهاییکه در روزگار پیشتر از شما برای من آشکار شده سپس اشتر بلند شد و عرض کرد ای امیر مؤمنان بما خبر ده که بخدا سوگند مامیدانیم که جز تو بر فراز زمین وصی پیامبری نیست و نیز مامیدانیم که خداوند بر نینگیخت بعد از پیامبر ﷺ ما پیامبری و همانا فرمان تو بر گردهای ماست و پیوست بفرمان پیامبر است .

علی علیه السلام نشست و روی بمرد یهودی کرد و فرمود : ای برادر یهود همانا خدای عزوجل در بندگی پیامبران مرا در هفت موضع آزمایش کرد سپس مرا عادی برپا کی فرمانبردار یافت یهودی پرسید در چه باب امیر المؤمنین فرمود اما اول آن هفت موضع همانا خدای تعالی وحی فرستاد بسوی پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و رسالت را بدوش او بار کرد و من کوچکترین اهل بیت پیامبر بودم از نظر سن که او را در خانه اش خدمت میکردم و در برابر پیامبر سعی و کوشش میکردم در انجام فرمانش .

سپس پیامبر كوچك و بزرگ بنی عبدالمطلب را بسوی شهادت لا اله الا الله و الله رسول الله خواند همه انكار كردند و دوری از آن حضرت جستند و گوشه گیری از او كردند و او را از خود راندند و بقیه ی مردم همه دشمن او بودند کار او را بزرگ شمردند بطوریکه دلهایشان بی روی تحمل آنرا نداشت و خردهایشان درك نمیکرد ، پس تنهامن رسول خدا را باشتاب پاسخ دادم به آنچه که مرا بسوی آن دعوت کرد در حالیکه فرمانبردار او بودم و یقین باد داشتم شك درین باره در دلم پیدا نشد .

سه سال تمام با این حال درنگ نمودیم بر روی زمین بندهای بود که برای خدا نماز بخواند و گواهی برسالت رسول خدا بآنچه از طرف خدای عزوجل آورده بود بدهد جز من و غیر از دختر خوبلد سپس بیارانش روان آورد و فرمود آیا چنین نیست عرض کردند چرا یا امیر المؤمنین. و اما دوم ای برادر یهودی همانا قریش همیشه جولان در آراء میکردند و سرگرم بپرنگ و نقشه برای کشتن پیامبر بودند تا آخرین روز که در دارالندوه (۱) نشستند و گرد هم آمدند شیطان رانده شده هم بصورت اعور ثقیف حاضر بود دستور میداد که از هر قبیله ای یک نفر متصدی مرگ و کشتن پیامبر شود تا اینکه رای بر همان قرار گرفت از هر قبیله ای یک نفر انتخاب شود بعد هر یک از آنان شمشیرش را بردارد و بیاید بسوی پیامبر در حالیکه در بسترش خوابیده باشد آنحضرت را همه با شمشیرهای خود بزنند سپس او را بکشند هر گاه کشته شد قهرآخونش هدر میشود چون قاتل معینی ندارد.

جبرئیل بر پیامبر فرود آمد او را به تصمیم قریش خبر داد و بیز آفتابی را که قصد سوء داشتند به پیامبر گذارش داد بطوریکه ساعت سوء قصد را بعرض رسول خدا رسانید و دستور داد که در آن ساعت از خوابگاه بیرون آید و بطرف غار برود.

رسول خدا مرا از سوء قصد قریش خبر داد و فرمود داد که من بجای او بخوابم و او را با جانم نگهداری کنم منهم باشتاب اطاعت کردم و بخوابگاه پیامبر رفتم بلکه شادمان هم بودم که در برابر پیامبر کشته شوم پیامبر رفت و منهم بجای او خوابیدم بعد هم مردان قریش

برای سوء قصد رو آوردند .

چون در برابر من قرار گرفتند باشمشیر کشیده حرکت کردم
آنانرا از خود راندم بعد حضرت نگاهی بیارانش کرد و فرمود چنین
نیست؟ همه عرض کردند آری چنین است ای امیر مؤمنان .

واما سوم ای برادر یهودی همانا دو فرزندان ربیعہ و فرزند
عتبہ که از شجاعان عرب بودند در صحنہی پیکار بدر ہم آوردخواستند
کسی پاسخ آنانرا نداد پیامبر مراودو همراه حمزہ فرزند عبدالمطلب
و عبیدہ پسر حوث بن عبدالمطلب را بلند کرد و من از همراهانم کوچکی
بودم و تجربه ی جنگی کمتر داشتم سپس خدا بدست من ولید را کشت
بغیر از کشته شدگان دیگر که بدست من کشته شدند و سوای آنانرا
که اسیر کردم و در میان ما جنگجویان من از همه بیشتر کشته و درین
روز عمویم کشته شد خدای او را پیام زاد .

بعد توجہی بیاران فرمود گفت آیا چنین نیست؟ همه گفتند آری
چنین است .

واما چهارم ، ای برادر یهود همانا اهل مکہ برای خونخواهی
پدرانشان که در جنگ بدر کشته شده بودند بمادو آوردند از قبائل عرب
هم کمک خواستند و همراه خود آوردند تا خونخواهی مشرکان قریش را
بکنند سپس جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و او را از نقشہ ی قریش آگاہ
کرد پیامبر ہم با سر بازاناش در صحنہی پیکار احد آمادہ ی دفاع از دشمن
شدند .

مشرکان رو آوردند و پورش کردند گروهی از مسلمانان کشته
بقیه هم فرار کردند من و رسول خدا تنها ماندیم مهاجران و انصار همه

بخانه‌هایشان در مدینه بر گشتند همه میگفتند رسول خدا کشته شد ،
 یارانش کشته شدند بعد خدا بصورت مشرکان زد و شکست خوردند
 و در برابر رسول خدا هفتاد زخم و اندی بر بدنم وارد شد که از آنجمله
 زخمها این است و بعد عبای مبارکش را انداخت زخمها را نشان
 داد در آن روز برای من از طرف خدا ثواب و پاداش فراوانی بود بعد
 متوجه یارانش گردید و فرمود: آیا چنین نبود؟ عرض کردند آری
 یا امیر المؤمنین .

و اما پنجمی برادر یهودی همانا قریش گرد هم آمدند بایکدیگر
 پیمان و میثاق بستند و گفتند از رای خود برنگردیم تا پیامبر و یارانش
 و فرزندان عبدالمطلب را نکشیم بعد با سلاحهای معدن بما رو آوردند
 در مدینه بر ما فرود آمدند صد در صد خود را پیروز میدانستند و
 اطمینان پیروزی بخود میدادند .

جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و او را از نقشه‌های قریش آگاه کرد
 رسول خدا و مهاجران و انصار خندق دور مدینه کنند پس قریش از
 راه رسیدند و در برابر خندق ایستادند و ما را محاصره کردند در خود
 قدرت و نیرو میدیدند و در ما احساس ضعف و ناتوانی میکردند ولی
 رسول خدا قریش را بسوی خدا دعوت میکرد، آنان را بقرابت و رحم سوگند
 میداد ولی نمی‌پذیرفتند بهمان طغیان و سرکشی خود باقی بودند.

شجاع آن گروه فرمان عرب عمرو بن عبدود بود که مانند شتر
 کف بر دهن آورده بود هی مبارز و هم آورد میخواست و رجز میخواند
 گاهی نیز ماش را بلند میکرد و گاهی شمشیرش را به جنبش و حرکت در
 میآورد کسی جرأت هم آوردی او را نداشت و در پیکار با او طمع نمیکرد،

غیرتی بود که بجوش آید و حمیتی نبود که وادار به شجاعت کند.
 رسولخدا مرا بسوی خویش حرکت داد بدست خود عمامه
 بر سرم گذارد و این شمشیر را بدست من داد و دستش را بدستهی
 ذوالفقار زد من بسوی عمرو بن عبود بیرون آمدم ولی زبان مدینه بر من
 اشک میریختند که مبادا بدست عمرو کشته شوم بخداوند بدست من
 عمرو را کشت ولی عرب شجاع مرد افکنی دیگر مانند او نداشتند .
 عمرو هم مرا ضربتی زد که حضرت اشاره بجای آن ضربت کرد
 و نشان داد سپس قریش هزیمت و فرار کردند بعد حضرت متوجه
 بارانش گردید و فرمود : آری چنین که گفتم نیست ؟ همه
 عرض کردند آری ،

مرکز تحقیق کتب و تفسیر علوم اسلامی

و اما ششم ایبرادر یهود همانا من بار رسولخدا بشهر یاران تو ،
 خیر وارد شدیم ، مردان شجاع یهود باما ملاقات کردند مانند
 کوه ها از سربازان سواره و اسبان و سلاحهای مدرن و با جمعیت
 فراوان که مانع از ورود ما بخانههایشان بودند هر يك از آنان هم آورد
 و مبارز طلب میکرد و مرا بسوی پیکار دعوت می نمود .

از یاران من کسی قدم به صحنه ی پیکار نگذاشت مگر اینکه
 کشته شد ، بطوریکه خندق رنگین شد و بفروید آمدن خوانده شدم
 و هر کس حفظ و نگهداری خودش را بزرگ می شمرد گروهی از یارانم
 متوجه یکدیگر شدند و گفتند ای ابوالحسن حرکت کن رسولخدا
 مرا بلند کرد بسوی خانه های آنان هر کس از آنان بسوی من آمد
 او را کشتم شجاعی از آنان نیامد مگر او را از پای در آوردم .
 بعد بر آنان سخت گرفتم آنچنانکه شیر برشکارش سخت

میگیرد بطوریکه همه‌ی آنها را وارد شهر کردم و دربرویشان بستم بدست خود در حصار آنها را ازجای کندم بعد تنها بشهرشان وارد شدم هر کس از مردانشان در شهر آشکار میشد او را میکشتم و هر کس از زنانرا پیدا میکردم اسیر می نمودم تا اینکه به تنهایی فتح کردم در آنجا کسی کمک کار من نبود مگر خدای یکتا.

بعد حضرت متوجه باران شد فرمود آیا چنین نبود ؟ همه عرض کردند آری چنین بود ای امیر مؤمنان .

و اما هفتم ای برادر یهود چونکه رسول خدا بسوی فتح مکه رفت دوست داشت پوزش آنها را بپذیرد و آنها را بسوی خدا دعوت کند سرانجام کار آنچنانکه در اول کار آنها را بخدا دعوت کرد سپس نامه‌ای بسوی آنان نوشت در آن نامه آنها را ترسانید از عذاب پروردگار و وعده‌ی گذشت بآنان داد و ایشانرا امیدوار رحمت پروردگار کرد و نسخه کرد برایشان در آخر کار سوره براءت را تا بر آنان خوانده شود. بعد بیارانش دستور داد که بطرف آنها بروند تمام اصحاب اینکار را سنگین شمردند چون پیامبر چنین دید از خودشان کسی را فرستاد سپس جبرئیل بر حضرت وارد شد و عرض کرد ای محمد اینکار از عهده‌ی کسی جز خودت و مردی که از تو باشد ساخته نیست رسول خدا مرا باین فرمان خبر داد مرا دنبال آن نامه و رسالت بسوی مکه فرستاد . من بسوی مکه و اهل مکه از کسانی که می شناسید که از ایشان احدی نیست مگر اینکه اگر برو می داشتند هر مکه ای از بدن من را بر فراز کوهی قرار میدادند اگر چه من جان و مال و فرزندانم را درین هدف فدا میکردند سپس رسالت پیامبر را بآنان رساندم و نامه‌اش

را بر آنکرده خواندم ولی تمام آنان مرا با تهدید ملاقات میکردند، وعده‌های بد میدادند، کینه‌هایشان را آشکار میکردند چه از مردشان و چه از زنانشان.

بعد حضرت متوجه یارانش گردید و فرمود آیا چنین بود؟ همه عرض کردند آری ای امیر مؤمنان حضرت فرمود: ای برادر یهود این است هفت موضع و جایی که پروردگارم مرا آزمایش کرد و در تمام اینها مرا مطیع و فرمان بردار یافت برای هیچ کس درین مکانها افتخاری نیست مانند افتخاری که برای من است و اگر بخواهم تعریف می‌کنم ولی خدای تعالی از خود ستائی نهی فرموده.

همه گفتند راست گفتی ای امیر مؤمنان بخدا سو کنند همانا خدای عز و جل بتو بواسطه نزدیکی پیامبر فضیلتی بخشیده، ترا سعادتمند و خوش بخت قرار داده بدینوسیله که برادر پیامبری و ترا بمنزله‌ی هارون نسبت بموسی قرار داده، ترا برتری داد بعوادتی که دچار آنها شدی و خطرهاییکه مواجه گردیدی و بیشتر از آنچه را که فرمودی برای تو ذخیره کرده که تمامش را یادآوری نکردی و از برتریهاییکه برای هیچ يك از مسلمانان وجود ندارد برخورداری، اینها را میگوید کسی که از ما ترا با پیامبر دیده و کسانی که بعد از رسول الله بچشم خود دیده‌اند.

ای امیر المؤمنین ما را آگاه کن بپیژهاییکه پس از رسول خدا خدا ترا آزمایش فرموده، و تو همه‌ی آنها را تحمل کرده‌ای و در برابر شکنجائی نموده‌ای ما خودمان اگر بخواهیم تعریف کنیم میتوانیم ولی دوست داریم از شما بشنویم آنچنانکه آزمایشهای زمان پیامبر را

از شما شنیدیم که در همه جا فرمانبردار بودی.

حضرت فرمود: ای برادر یهود همانا خدای عزوجل مرا آزمایش کرد بعد وفات و در گذشت پیامبرش در هفت موضع بدون اینکه بخواهم خودستائی کنم بلطف و نعمتش در همه جا مرا شکیبیا و صابر دید. اما اول جای از آن هفت موضع ای برادر یهود همانا برای من مخصوص نبود از مسلمانان تمامشان احدی جز رسول خدا ﷺ نبود که انس باو داشته باشم و نزدیک بوی کردم.

او مرا در خوردن سالی تربیت کرد و در بزرگسالی پناهم داد او در تنگدستی کفایت کرد مرا و در یتیمی سرپرستی کرد، مرا بی نیاز از خواستن کرد و سرپرستی من و فرزندانم را در تحولات دنیا نمود با ویژگی من بآنحضرت از مقامهاییکه مرا بسوی بلندیهای مراتب در پیشگاه خدا کشید مصیبتی در ماتم رسول خدا بر من فرود آمد که اگر کوههای دنیا را بدوش میکشیدم بآن سختی نبود.

گروهی از اهل بیت خویش را دیدم که بیتابند و نیروی خودداری ندارند و خود را نمیتوانند نگهداری کنند و نیروی شکیبائی مصیبت فرود آمده را ندارند بیتابی نیروی آنان را برده، اندیشه و خرد آنانرا سرگردان نموده بین آنها و فهمشان فاصله افکنده و دیگران از مردم سوای فرزندان عبدالمطلب در میان تسلیت دهندگان دستور به شکیبائی میدهند ولی خود از گریه آل رسول اشک میباریدند، برای بیتابی آنان بیتابی میکردند.

ولی من هنگام وفات اوصبر و شکیبائی را بر خود تحمیل کردم بواسطه خاموش نشستنم و سرگرمی اجرای فرمانی که بمن داده بود از

امور دفن . کفن ، غسل ، حنوط ، نماز بر آنحضرت، نهادن او را در قبر، گردآوری کتاب خدا و عهد و پیمان نسبت به آفریدگان خدا ولی تمام اینها مصیبت را از نظر نمی برد، اشک روان، غم در جنبش و هیجان، آتش دل فرو نمی نشست، بزرگی مصیبت را از خاطر نمی میرد تا اینکه من حق واجب برای خدای عزوجل در سولش را نسبت بخودم ادا کردم و رساندم آنچه را که امر کرده بود بآن وصیر و شکیبائی نمودم.

سپس بیارانش بگاهی کرد و فرمود: آبا چنین نبود همه گفتند آری ای امیر مؤمنان.

واما دومی ای برادر یهود، همانا رسول خدا مرا در زندگی خود امیر بر تمام امتش قرار داد و از تمام آنان برای من بیعت گرفت که فرمانبرداری مرا کنند و فرمانداد که این مطلب را حاضران بغائبان رسانند من ادا کننده ی دستورات رسول خدا بسوی مردم بودم و رهبر آنان پس از درگذشت رسول خدا بودم.

در دل من فکر نزاع با احدی نبود در باره ی چیزی از کارها در زندگی رسول خدا و نه هم این خیال بعد از رسول در من بود بعد رسول خدا فرمانداد به سپاهی که با اسامه بن زید هنگام بیماریش فرستاد همان بیماری که در آن درگذشت هیچ کس را پیامبر از اوس و خزرج و بزرگان عرب و از سایر مردم از کسانی که می ترسید بیعت را درهم بشکنند و از آنانکه میدید کینه ی من را در دل دارند از آنان که پدران و برادران و فامیلشان بدست من کشته شده بود نخواند مگر اینکه در آن سپاه فرستاد.

هیچکس را از مهاجر و سایر مسلمانان و غیر آنان از آنان که

به طمع مسلمانی گرفته بودند و از منافقان در مدینه بجای گذاشت تا صاف بشود
دل‌های کسانی که با من در برابر حضرت بجای میمانند و تا چیزی نگویند
گوینده‌ای درباره‌ی من و مانع نشود منع کننده‌ای مرا از ولایت و
زمانداری کارهای رعیت و امتش بعد از رسول خدا.

بعد آخر سخن رسول خدا این بود که سپاه اسامه بروند و از آن
سپاه هیچکس سر نه پیچد از آنانکه با او در حجر کنند و درین باره بسیار
تاکید میکرد و دانستم من بعد از درگذشت پیامبر مگر مردانی از
کسانی که با اسامه فرستاد و اهل سپاه او که واگذارند جاهایشان را و
سریچی از فرمان رسول خدا را کردند در فرمانی که آنانرا پی آن
فرستاد و بآنان دستور داد درباره‌ی ملازمت و همراهی امیرشان و حجر کت
با او در زیر پرچم اسامه تا بآنجا که دستور داده بود بروند.

آنها نافرمانی فرمانده شان را کردند و عهد رسول را شکستند
و بسوی پیمان شکنی درآمدند و عهدیکه بر گردنهایشان بود فرو گذاردند
با خود پیمانی تازه علیه رسول بستند فریادهایشان بلند شده آرائشان
پراکنده گردید بدون اینکه با کسی از فرزندان عبدالمطلب درین
باره صحبت کنند یا اینکه آنانرا در آراء خود شریک نمایند یا اینکه
بیعت مرا که بر گردنهایشان بود فسخ نمایند.

من سرگرم رسول خدا بودم اما آنان انجام دادند آنچه را که
نباید بکنند من سرگرم تجهیز رسول خدا بودم تمام کارها را وا گذاشتم
زیرا که کار رسول از همه‌ی کارها مهمتر و سزاوارتر بود که شروع کنم.
ای برادر یهود این حوادث دل مرا جریحه دار کرد با مصیبت
بزرگی که من در آن بودم در فقدان پیامبر جز لطف خدا همراه من نبود

بر آن حوادث و دگر گونیها صبر کردم ناگاه مانند آن حوادث باشتاب و سرعت دنباله‌ی آن دگر گونی‌ها بمن رو آورد .
بعد نگاهی بیاراش کرد و فرمود: آیا چنین نبوده همه عرض کردند آری .

و اما سوّمی ایبرادر یهود همانا جانشین بعد پیامبر مراملاقات کرد و در تمام روزها از من پوزش می طلبید گناه را از دیگران می دانست که در حق من مرتکب شده از شکستن بیعت و از من میخواست که از اوداضی باشم .

من میگفتم روزها میگذرد و حق من بسوی من بر میگردد همان حقی که خدای عزوجل برای من قرار داده ولی بدون اینکه حادثه‌ای در اسلام ایجاد شود باز دیگری اسلام بدوران جاهلیت و تازه عهدی اسلام در طلب نزاع شاید که فلانی بگوید بلی ولی فلانی بگوید نه سپس منجر شود این اختلاف از گفتار بسوی عمل .

و گروهی از یاران محمد از آنانکه من می شناسم اهل نصیحت و پندند برای رضای خدا و رسول و کتاب و دین اسلام در آشکار و نهان بسوی من رفت و آمد کردند مرا برای حق مسلم خود دعوت میکردند در راه یاری من فداکاری و از خود گذشتگی میکردند تا با این عمل دین خود را نسبت به بیعتی که در گردن آنانست ادا کنند بآنان گفتم اندکی صبر کنید شاید خداوند بدون جنگ و نزاع و بدون ریختن خون اطفی کند و حقم را بمن برگرداند .

گروه بسیاری از مردم پس از در گذشت پیامبر در شک فرو ماندند و طمع در خلافت بعد از رسول خدا کردند آنان بودند که لیاقت

اینکار را نداشتند هر گروهی از آنان فریاد میزد از شما يك امیر و از ما هم يك امیر و گویندگان طمع در خلافت نداشتند جز اینکه خلافت به غیر من برسد چون خلیفه‌ی آنان درگذشتش نزدیک شد و دوران او سپری گردید خلافت بنقر بعدی ادرسید این حادثه هم مانند حادثه‌ی اولی بود از من گرفت آنچه را که خدای عز و جل برای من قرار داده بود.

گروهی از یاران عَلَيْهِ السَّلَام کرد من جمع شدند از آنان که در گذشتند و آنانی که هنوز بجا هستند سپس گفتند برای من درباره این فتنه آنچه را که درباره ما فتنش گفتند سپس گفته‌ی دوم من برنگرداند گفته‌ی اولم (یعنی همان حرف اولم را با آنان گفتم) از جهت بردباری و شکیبائی و بواسطه‌ی دلسوزی که گروهی را که پیامبر با نرمی باری و بادرستی بار دیگر و وسیله بخشش مرتبه‌ای و با شمشیر کرب دیگری با هم مهربان کرده بود از هم دیگر نپاشند.

همانا میباشند از نتیجه‌ی تالیف پیامبر آنانرا که مردم در آسایش میباشند از نظر جا و مکان و سر و لباس و فرش و پوشاک ولی ما اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام خانه‌ها یمان سقف ندارد در ندارد نه فرش است برای ما نه پوشاکی يك جامه داریم که برای نماز نوبت میگذاریم شب و روز را گرمه بسر میبریم.

و چه بسا چیزی ما را آمده از آنچه که خدا بما بخشیده و ویژه ما قرار داده سوای غیر ما آنطور که حال خود را شرح دادم آنچه را رسول خدا ایثار کرده و بخشیده بصاحبان نعمتها و ماله‌ها از جهت مهر بانکردن مرآنانرا و من از همه سزاوارترم که نگذارم این جمعیت

و گروهی که رسول خدا گردهم آورده پراکنده شود و نگذارم براهی بروند که نجاتی در آن برای آنان از آن راه جز رسیدن بآن دیانا بودی اجلها نیست .

همانا من اگر خودم را آماده کنم سپس آنانرا بسوی یاری خویش بخواهم در کار من بر یکی ازدو کار میشود یا پیروی میکنند و می جنگند یا کشته میشوند اگر تمام پیروی نکنند یا خوار شوند بخواری کافر میشوند اگر دریاریم کوتاهی کنند یا از فرمان خود داری کنند در صورتی که میدانند همانا من در مرتبه‌ی هارونم نسبت بموسی بآنان در نتیجه مخالفت و خودداری از یاری من میرسد آنچه که بقوم موسی رسید بواسطه‌ی مخالفت و ترک طاعت هارون ^{علیه السلام}

دیدم که جرعه جرعه غصه‌ها را بچشم و نفس‌ها را به سختی برگردانم برای شکیمائی لازم است تا اینکه خدای عزوجل راهی بگشاید یا حکم فرماید بآنچه که دوست دارد و در بهره و حظ من آغاز کند و مدارا کند بگروهیکه من کارشانرا تعریف کردم و فرمان خدا حتمی است .

اگر این حادثه را نمی‌ترسیدم ایبرادر یهود مسلم حق خود را می‌گرفتم و من سزاوارتر بودم بمطالبه‌ی حقم از دیگران بجهت دانستن کسیکه گذشت از اصحاب رسول خدا و کسی که در پیش تو است از آن بواسطه اینکه من نفرا تم بیشتر و فامیلم محترم تر ، مردان ما بلند پایه‌تر ، دایلم روشنتر ، ستایشها و برتریهایم در دین فراوانتر ، اثر و سابقه‌ام بیشتر ، قرابت و نزدیکی برسول خدایم نزدیکتر ، و به اثر او از دیگران مقدمتر علاوه بآن وصیتی که مردم ناگزیرند از انجام دادن آن و

بیعتی که در گردن آنانست .

همانا رسول خدا در گذشت در حالیکه ولایت مردم بدست او و در خانه‌ی او بود نه در دست کسی که صاحب شد ولایت را و نه هم در خانه‌ی آنان ، از برای اهل بیت پیامبر آنانکه خدا از ایشان پلیدی را برده و آنان را پاک و پاکیزه قرار داده و سزاوار بخلافت بعد از رسول دانسته در تمام صفات پسندیده بعد حضرت متوجه یارانش گردید و فرمود: آبا چنین نیست همه عرض کردند آری ای امیر مؤمنان .

و اما چهارمی ای برادر یهود جانشین بعد از رفیقش در کار هایش با من مشورت میکرد و بدستور من فرمان صادر میکرد و در مشکلات مسائل از من نظر میخواست پس رأی مرا امضا میکردند من سراغ ندارم کسی را جز من با او مشورت کرده باشد و جز من بعد از او کسی درین کار طمع نداشته چون ناگهان بآرزوی خود رسید بدون مرض که پیش از آن باشد و نه کاری که اعضای آن در تندرستی او باشد من تردیدی نداشتم که حق من با سلامتی و عافیت بمن بر میگردد بهمان مقامیکه آنرا طلب میکردم و عاقبت خوشی که آنرا میخواستم . همانا خدای عز و جل بزودی با بهترین آرزویی که دارم حقم را بر گرداند کار خداوند چنین باشد که با بهترین وجه پایان رساند و مرا با هیچ يك از آنان برابر نکند و یاد آوری نکند برای من حال مرا در وراثت رسول و قرابت و نزدیکی او و نه هم از جهت دامادی و نسب .

و نمی باشد برای هیچ کس از ایشان سابقه‌ای از سوابق من و نه هم اثری از اثرهای من پس واگذار کرد آنکار را شوری میان ما و فرزندان خود را بر ما حاکم گرداند و فرمان داد آن شش نفر را که امر را

در میان آنان قرارداد اگر فرمائش را اطاعت نکردند کردن بزنند و کافیهست شکیبائی بر این حوادث ای برادر یهود .

سپس آن مردم روزهایشان را درنگ کردند هر کسی بسوی خودش دعوت میکرد ولی من خود داری میکردم، از کار من پرسیدند با آنان مناظره کردم در روز کار خودم و دوران آنان و درباره‌ی آثار خود و آثار آنان و آنرا که نمیدانستند برایشان روشن کردم از دلائل سزاوار بودن خودم برای خلافت سوای آنان و عهد و پیمان رسول خدا را برایشان یاد آوری کردم آنچه را که پافشاری برای من از بیعت در کردن آنان کرد تذکر دادم .

ولی آنرا حب ریاست و دست بازی که در مال بود و زبان بازی در امر و نهی و میل بسوی دنیا بخود خواند و اقتداء کردن بگذشتگان و بیاکانسان بسوی آنچه را که خدا برایشان قرار نداده آنرا دعوت کرد هر گاه بایکی از آنان خلوت کردم روزهای خدا را بیادش آوردم و او را ترساندم از آنچه را که بسویش ضرر خود میرسد از من شرطی را خواست که خلافت را بعد خودم با او برگردانم .

گفتم از من جز حجتی روشن و حمل کردن بر کتاب خدای عزوجل و وصیت رسول خدا از بخشیدن هر مردی از ایشان که خدای عزوجل برای او چیزی قرار داده چیزی نخواهید یافت و یا منع کردن او را از چیزی که برایش قرار نداده، او خلافت را از من بسوی عثمان بن عفان برگرداند مردی که حالش با او واحدی از کسانی که حاضر بودند مساوی نبود تا چه رسد بآنانکه پست تر از ایشان بود در جنگ بدر که بزرگترین مباحثان بود و نه در غیر بدر از آنجاها

که خدای عزوجل رسولش و هر کس را که از اهل بیتش اختصاص باو دارد گرامی داشته .

بعد نمیدانم این مردم آیا روزشانرا به شب رساندند تا پشیمانی آنان آشکار شد و از کاری که انجام دادند برگشتند و گروهی از ایشان بگروه دیگر حواله داد و هر کدام خودش و رفیقش را نکوهش میکنند بعد دوران استبداد عثمان بن عفان طولی نکشید تا اینکه او را نسبت بکفر دادند و از وی دوری جستند بسوی اصحاب خاصش رفت و اصحاب رسول خدا بیعتش را فسخ کردند و بسوی خدا تعالی بر میگشت از بی فکری و اشتباهش .

پس این حوادث ای برادر یهود بزرگتر است از حوادث همانندش در سوانح است و سزاوار است که برین حوادث شکیبائی و صبر نشود بمن از آن حوادث رسید آنچه را که نمیتوان وصف کرد و چیزی درین کارها جز صبر و شکیبائی نیست، باقی ماندگان از شش نفر همانروز پیش من آمدند همه ی آنان از نقشه ای که نسبت بمن داشتند برگشته بودند و از من عزل کردن پسر عفان را خواش میکردند و نشان دادن او را بجایش و گرفتن حق من را میخواستند و دست بیعت تا پای مرگ زیر پرچم من دادند یا اینکه خدای عزوجل حق مرا بمن برگرداند. پس بخدا سوگند ای برادر یهود چیزی مرا مانع از این حادثه نشد مگر همان چیزی که از مانده آن مرا مانع شد پیش از آن و دوام را باقی دیدم بر هر کسی که باقی ماند از طائفه حق شادمانتر برای خودم و بهتر برای قلم از قنای آن دانستم که همانا اگر بگویم زیر بار خلافت بایعت مرگ بروید میروند .

اما نفس من دانسته است کسی که حاضر است از کسانی که تو می بینی و آنکس که پنهان است از یاران عهد که مرگ در پیش من بمنزله ی آب سردی است در روز بسیار گرم برای تشنه ای که دلش میسوزد و همانا من با خدای عزوجل و رسولش پیمان بسته ام من و عمویم حمزه، برادرم جعفر، پسر عمویم عبیده بفرمایند که داد وفا کردیم آنرا بخدای عزوجل و پیامبرش، سپس یارانم خود را جلو انداختند و من بعد از ایشان ماندم چون خدای تعالی اراده کرد سپس درباره ما فرو فرستاد: *وَمِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَتَلَ نَجْبَةً وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا* (۱).

حمزه و عبیده و جعفر مدتشان گذشت ولی من با انتظار پایان مدت هستم ای برادر یهود و تنبیری نخواهد کرد و نیست آنچه که مرا از پسر عفان خاموش کرده و وادار بخودداری نموده مگر اینکه من او را از اخلاقت شناختم در آنچه که او را آزمایش کردم دانستم که او را اطراف های دورش و اطمینان گذارند تا اینکه وادار به قتل و عزلت کنند چه رسد بنزدیکان و فامیلش.

ولی من در گوشه گیری صبر کردم بطوری که درین باره حرفی نزدم نه از لایق و نه هم از نعم بعد مردم بسوی من آمدند و من میدانستم خداوند خوش ندارد برای شناختن من آنچه را که آنان با هم خوردند از حبس اموال و تکبر راه رفتن و دانستن ایشان به اینکه اینکار برایشان

(۱) احزاب ۲۳ از مؤمنان مردانی هستند که پیمانشان را با خدا راست گردانیدند پس گروهی از آنان مدتش را پایان رساند و گروهی با انتظارند و تنبیر ندادند تنبیر دادنی.

در پیش من نخواهد بود وعادتاً سخت و مشکل است چون در پیش من چیزی نیافتند بهانه جوئی کردند و علتها آوردند .

بعد حضرت متوجه بارانش گردید و فرمود: آیا چنین نبود همه عرض کردند آری ای امیر المؤمنین .

و اما پنجم ایبرادر یهود همانا بیعت کنندگان بمن در آن بیعت چیزی از من نفهمیدند چنگ بدامن زنی زدند که اختیارش در دست من بود او را بر شتری سوار کردند و کوچ دادند و با او رو آوردند کوه و دشت و صحرا و بیابان را طی کردند ، سگان حوآب بر او حمله کردند برای آنان نشانه های پشیمانی در هر ساعت و هر حال آشکار شد . در میان گروهی که مرا بیعت کرده بودند آنها بیعتی ثابت و پابرجا نکردن داشتند بعد از بیعت کردنشان در زندگی رسول خدا تا اینکه فریاد کشیدند اهل شهر بکه دستهای شان کوتاه ریشه های شان بلند ، رأیشان عاریه اینان همسایگان صحرای پشت دریا بودند آنانرا بیرون آورد بدون اینکه بدانند شمشیر میزدند ، نیرهایشانرا بدون فهم و شعور می افکندند سپس من بر کار ایشان بدو چیز توقف کردم که هر دوی آن در محله ی ناخوشی است از کسی که اگر مانع شود بر نمیگردند و ریشه کن میشوند و اگر بهمان حال باقی باشم دچار چیزی میشوم که ناخوشایند من است .

سپس دلیل را جلو افکندم بوسیله پوزشها و عذرها و ترساندن آن زن را دستور دادم بخانه اش برگردد و گروهی که او را آوردند و پیمان وفا با او برای چنگ من بستند ولی پیمان خدای عزوجل را درهم شکستند تا آنجا که امکان داشت با آنان مدارا کردم و با بعضی از

آنان مناظره کردم سپس بر کشت او را یادآوری کردم سپس با بقیه مردم مانند آن گروه سخن گفتم ولی جز جهل و نادانی و سرکشی چیزی بر آنان افزوده نشد.

پس چون جز فتنه چیزی را نپذیرفتند سرانجام جنگ در گرفت و پشت کردند و فرار نمودند برایشان حسرت بجای ماند و در آنان نابودی و قتل و کشتن بود و من آماده شدم بر آنچه که جز آن چاره‌ای نداشتم و دست رسی بمن نداد زمانی که این کار را انجام دادم و سرانجام آنرا آشکار کردم مانند آنچه یکبار در اول دست رسی بآن داشتم از خودداری و چشم پوشی.

و من چنین دیدم که اگر خودداری کنم با این عمل آنرا که کم کرده‌ام در کاری که بسوی آن میروند و آنان در این کار بخونریزی و کشتن همه‌ی رعیت میل میکنند و زنان کوتاه فکر و کم بهره را در تمام کارها زمامدار قرار میدهند مانند عادت قبیله‌ی بنی‌اصفر و کسانی که حکم فرمائی کردند از پادشاهان سبا و امتهای گذشته.

ناچار بر گشتم بسوی آنچه را که نه اول و نه آخر خوش نداشتم ولی آتزن و سپاهش مطلب را سرسری پنداشتند و آنچه را بین دو صف گفتم خواب و خیال حساب کردند و کار را آرام و ماکت نکردند مگر بعد از آنکه پس و پیش گردید و سستی کرد و برگشت و نرسید و پوزش طلبید سپس خواهش آن گروه را پذیرفتم بعد از آنکه هر چه من از آنان خواهش کردم آنان نپذیرفتند.

چون خواهش مرا نپذیرفتند بر ضرر آنان اقدام کردم پس خدای

عزوجل در باره‌ی من و آنان انجام داد آنچه را که اراده‌اش بود و خداوند
برای من بر آنان گواه است.

بعد متوجه یارانش گردید و فرمود چنین نبود؟ همه عرض کردند آری.
و اما ششم ای برادر یهود، تعیین کردن آنان حکمین را در جنگی
پس هند جگر خوار که آزاد پس آزاد شده است از آن روزیکه خدا
پیامبر را برانگیخت تا روز فتح مکه او دشمن خدا و رسول و مؤمنان بود
رسول خدا روز فتح مکه از او پدرش برای من بیعت گرفت و در سه جای
دیگر نیز از آنان بعد از فتح مکه برای من بیعت گرفت ولی انکار
کردند پدرش دبر روز اول کسی بود که بر من با مادت مسلمانان و
مؤمنان درود فرستاد و مرا و ادا را بگرفتن حقم میکرد از گذشتگان
پیش از من و بیعتش را برای من تازه میکرد.

و شگفت آور ترین شگفتیها اینست که چون دیدید پروردگار من
حقم را بمن برگرداند و حق بمن برگرداند خود قرار گرفت و طمع او قطع
گردید که چهارمی در دین خدا گردد رد کرد بعاص بن عاص از او
تملق نمود و باو میل کرد بعد باو رو آورد پس از آنکه طمع
در ریاست مصر کرد و حال اینکه حرام است بر او که از فیه
مسلمانان از قسمت خود درهمی زیاده بگیرد و بر زمامدار حرام
است که یکدرهم از حقش باو بیشتر دهد.

سپس رو آورد و در شهرها ظلم و ستم میکرد و حقوق را غصب
می نمود سپس هر کس از او پیروی می نمود او را خوشنود میکرد
و هر کس سر از فرمانش می پیچید او را دمی گذاشت.
بعد متوجه من شد در حالیکه پیمانش را شکست و احکام را در

شرق و غرب عوض کرد گذارشات بمن میرسید سپس اعور ثقیف پیش من آمد و اشاره کرد که معویه را احاطه شهرهایی کنم که او در آنجا هست تا بدین وسیله چاره‌ی آن شهرها را بکنم و در آنچه که اشاره‌ی به آن کرد غرض کار دنیا بود اگر برای حکومت او در پیشگاه خدا چیزی پیدا میکردم و برای خودم عذری میدیدم درین باره رایم را انجام میدادم.

ولی مشورت کردم با کسیکه اطمینان دارم که اندرز و نصیحتش برای خدا و رسول و خود من و مؤمنانست سپس رای او در باره‌ی پسر هند جگر خوار مانند رأی من بود او مرا ازین کار نهی کرد و ترساند که دست او را در کار مسلمانان داخل نکنم و نمیباشد زمانی که خدا مرا به بیند که گمراهان را بارزوی خود بگیرم.

سپس فرستادم بسوی او برادر بجهله را یکبار و برادر اشعریین را بار دیگر (۱) و هر دوی آنان میل بدنیا کردند و پیروی هوا نمودند در آنچه که خوشنودی معویه بود سپس چون افزود در آنچه که هتک شد از محارم خدای عزوجل مگر اینکه آنرا ادامه داد مشورت کردم کسی را که همراه من بود از یاران محمد و آنانرا که خدای عزوجل فرمائشانرا پسندیدند به بیعتشان خوشنود شد و دیگران از مردان شایسته‌ی مؤمنان و مسلمانان پس تمامشان نظرشان موافق نظر من بود در جنگ و پیکار با معویه و مانع شدن او را از آنچه که دستش بحکومت برسد.

و همانا من یارانم را بسوی او فرستادم و از هر جایی بسوی او

(۱) کتابه از دو مرد که اهل دو قبیله میباشند.

نامه‌هایم را فرستادم و فرستادگانم را متوجه او کردم که از اراده‌اش
برگردانم و مانند سایر مردم با من باشد.

سپس نوشت درین باب و سخن گفت و از من امیدها داشت و بامن
شرطهایی کرد که آن شرطها را نه خدای عزوجل و نه پیامبر و نه هم
مسلمانان راضی میشدند در بعضی از خواسته‌هایش شرط میکرد که
گروهی از یارانم را با او واگذارم و این یاران من گروهی از یاران محمدند
که بیکانند در میان اینان عمار باس است و کجا مانند عمار پیدا میشود.
بخدا سوگند آنرا با پیامبر دیدم مقدم نمیشد پنج نفر مگر
ششمی ایشان عمار بود و نه چهار نفر مگر پنجم او بود معویه بامن
شرط کرد اینان را با او واگذارم تا همه را بکشد و بدارزند و
خوانخواهی عثمان کنند و بخدا سوگند فساد بر کشتن عثمان نکرد و
مردم را بر مرکب او کرد و آورد مگر معویه و امثال او از اهل بیت
شجره‌ی ملعونه در قرآن.

چون شرائط او را نپذیرفتم بخودش رو آورد و بلند پروازی
میکرد بسرکشی و طغیانش برای یک مشت خری که عقل و دیده‌ی
بصیرت نداشتند و پیروی او را کردند آنچه را که از دنیا آرزو داشتند
با آنان داد.

سپس با ایشان مبارزه کردیم و محاکمه‌ی آنرا بخدای عزوجل
از عذر و بیم‌ها واگذاریم چون او را جز سرکشی چیزی افزوده نشد
او را چنین یافتیم که دشمنی با خدا میکند با یاری دشمنان خدا با اینکه
پرچم رسول خدا دست ما بود او با ما ستیزه میکرد.

همیشه چنین بوده که خدا حزب شیطانرا میکشد تا مرگ بر آن

حزب حکومت کند او پرچمدار پدرش بود همان پرچمی که من و رسول خدا در همه جا با او می جنگیدیم راه نجاتی از مرگ نبود بجز فرار سپس اسبش را سوار شد پرچمش را واژگون کرد نمیدانست چه حيله و تیرنگی بکار برد از اندیشه پسر عاص کمک جست .

او بوی اشاره کرد که قرآنهارا بر فراز نیزه ها بلند کند و مردم را بسوی قرآن دعوت کند گفت پسر ابیطالب و حزب او اهل بصیرت و فقهاء میباشند همانا ترا بکتاب خدا خواندند و جوابت را در آخر دادند پس او را درین فریب و تیرنگ پیروی کردند زیرا که او راه نجاتی از کشتن بجز فرار نداشت .

پس قرآنهارا بلند کرد بخیال خودش مردم را با احکام قرآن دعوت می نمود پس دلهای گروهی که از یاران من باقی مانده بودند میل بسوی قرآنها کرد پس از نابودی خوابانشان و کوشش ایشان در جهاد با آنان و دشمنان خدا و دشمنان خودشان با بینش آنان گمان کردند که پسر هند جگر خوار را و فلائیست در آنچه که آنان را به آن میخواند گوشها را بدعوت او فرا دادند تمامشان دعوت او را پذیرفتند . آنان را آگاه کردم که این کار تیرنگ عمرو عاص و معاویه است و ایندو پیمان شکنی میکنند سخن مرا نپذیرفتند و اطاعت فرمانم را نکردند پافشاری کردند چه بخوام و چه نخواهم گفته ای معاویه را بپذیرم بطوریکه بعضی از آنان به بعضی دیگر گفتند اگر علی نپذیرد او را بعثمان بن عفان ملحق کنید با دست بسته تحویل معاویه دهید .

من کوششها کردم خدا آگاه است از کوشش من و من چیزی

در خود پنهان نگذاشتم مگر اینکه رساندم آنرا در حالیکه من ورای
مرا واگذارند و انجام ندادند پس تقاضای صبر و شکیبائی کردم
با اندازه صبر دوشیدن شتر با مانند هر کت دادن اسب جز این پیر مرد
مرا از آنان کسی جواب نداد بادست اشاره بسوی اشتر کرد و جز
جمعی از اهل بیت من .

بغدا سوگند چیزی مرا مانع نشد برای بینائی خودم بروم مگر
ترس از اینکه این دو نفر کشته شوند و اشاره کرد آنحضرت بسوی
حسن و حسین علیهما السلام که در نتیجه نسل و ذریه رسول خدا قطع میشود
از میان امت پیامبر و ترس اینکه این و این کشته شوند و حضرت با
دستش بسوی عبدالله جعفر و محمد بن حنفیه اشاره کرد همانا من میدانم
اگر مکان من نبود آن دو درین ایستگاه نمی ایستادند بدین جهت صبر
کردم بر آنچه مردم اراده کردند با آنچه که در آن دانش خدای
عزوجل پیشی گرفته چون شمشیر هایمانرا از فرق مردم برداشتیم
زور گوئی در کارها کردند و حکامرا انتخاب نمودند.

من چنین نمیباشم که احدی را حکم در دین خدا کنم زیرا حکم
قرار دادن در دین خدا خطائیست که شکی و ریبی در آن نیست پس
چون انکار کردند مگر رای خودشانرا منهدم اراده کردم مردی از
اهل بیت خودم را حکم قرار دهم یا مردی را که من بخرد و رای او اعتماد
دارم و اطمینان به نصیحت و دوستی و دین او دارم .

سپس بر کار رو آوردم هر کس را که نام بردم پسر هند جگر -
خوار او را مانع شد و بجیزی از حق او را دعوت نکردم مگر اینکه از
او پشت کرد و پسر هند جگر خوار ستم و ذاتی را بمعارضه نمیداشت

مگر بوسیله پیروی یارایم من او را در این ستم پس چون منع کردند
مگر اینکه پیروز شود مرا بر حکم دوری چستم از ایشان بسوی خدای
عزوجل و اینکار را بآنان واگذاردم.

پس کار را بگردن گرفتند و قریب داد او را پس هاس قریبی
که در شرق و غرب زمین آشکار شد ولی پشیمانی بر قریب خورده
بزودی آشکار شد.

پس حضرت یارانش رو آورد و فرمود: آیا چنین نیست همه
عرض کردند آری ای امیر مؤمنان.

و اما هفتم ای برادر یهود همانا رسوا خدا بامن پیمان بست که
مبارزه کنم در آخر الزمان با گروهی از اصحاب و یارانش که روزها را
روزه می دارند و شب زنده داری میکنند و قرآن را تلاوت می نمایند از دین
بیرون می روند آنچنانکه نیر از کمان بیرون می رود و بعضی از آنان
ذوالثدیّه است که پایان میرسد برای من کشتن ایشان بخوشبختی.

چون بعد از داستان حکمین بدانجا برگردیدم رو آوردند گروهی
از آنان بر گروهی بگناهی که بسوی او از حکمین وارد گردید.

راه فراری بر خود نیافتند مگر اینکه گفتند برای امیر المؤمنین
سزاوار می باشد که پیروی نکند کسی را که خطا کرده و حکم نکند بحقیقت
رأیش بر کشتن خود و کسی که نافرمانی او را از طرف ما میکند پس
کافر شده است به سبب بیعت کردنش ما را و پیروی کردن او ما را
خطاست او باین کارش کشتنش را بما حلال کرده و خون خودش را
ریخته است.

پس برای کشتن من گردهم آمدند و جانها را در خطر افکندند

با صدای بلند فریاد میزدند فرمانی جز فرمان خدا نیست بعد پراکنده شدند دسته‌ای در نخيله و دسته‌ی دیگر در حروراء جانشانرا در خطر افکندند آن‌دیگر در شرق زمین راه میرفت تا اینکه از دجله عبور کرد بمسلمانی نگذشت مگر اینکه او را آزمایش کرد هر کس او را پیروی میکرد آنکس را وا گذاشت و هر کس که نافرمایش کرد او را کشت. پس بیرونشدم بسوی دوتا یکی پس از دیگری ایشانرا بسوی طاعت خدا و برگشت بسوی او بخواندم سپس اگر انکار کنند آن‌دو را جز شمشیر چیزی قانع نکند پس چون بیرنگش ناتوان آمد آن‌دو را بسوی خدا محاکمه کردم سپس کشتن این و این را ای برادر یهود و اگر نبود کردار مرا که انجام دادند مسلم سوار کارانی بیرونمند و سدی بلند بودند سپس خداوند خوش داشت آنچه را که بسوی آن رفتند.

بعد من بسوی گروه سوم نوشتم و نمایندگانم را بسویشان فرستادم نادیده شود و بودند از جمله‌ی یاران من اهل بندگی و زهد در دنیا پس مانع شد قسمه جز اینکه پیروی از مانعش و اقتداء از مثل آن‌دو کند و شتاب کرد در کشتن هر کس که از مسلمانان نافرمایش را کند و بکرارش پیروی از نیکان مینماید پس بیرونشدم تا اینکه دجله میان ما جدائی افکند.

فرستادم بسوی ایشان سفیران شایسته را و جستجو کردم بواسطه کوشش خود سرزنش را باین مرد مرتبه‌ای و بدین مرد بار دیگر و باین مرتبه‌ی دیگر حضرت با دست اشاره‌ی بسوی اشتر و احنف بن قیس و سمید بن ارحب و اشعث بن قیس کندی کرد، چون زیر بار نیامدند و بر آن

فتنه سوار شدند خدا ایشانرا کشت ای برادر یهود از آخرشان و ایشان چهار هزارند بایشتر بطوریکه یک نفر از آنان رها نشد.

سپس حضرت ذوالحذیه را از میان کشته گان بیرون آورد در پیش کسانی که او را میدیدند که پستانی دارد مانند پستان زن بعد نشان بارانش داد سپس فرمود آیا چنین نیست عرض کردند آری ای امیر - مؤمنان حضرت، فرمود همانا وفا کردم هفت تا و هفت تارا ای برادر یهود و یکی دیگر از آنها بجا مانده بآنهم امیدى دارم.

سپس باران امیر المؤمنین علیه السلام گریه کردند و مرد یهودی هم اشک ریخت و گفت مارا بآن یکی هم خبر ده حضرت فرمود: آن یکی این است که رنگین میشود این باین حضرت بادشش علیه السلام و محاسنش اشاره فرمود: سپس صدای مردم در مسجد جامع بگریه و ضجه بلند شد بطوریکه خانه ای در کوفه نماند مگر اینکه ساکن آن خانه هراسان بیرون دوید ولی یهودی بدست علی علیه السلام اسلام آورد.

او در کوفه ماند تا هنگامیکه امیر المؤمنین علیه السلام کشته شد و ابن ملجم دستگیر شد یهودی آمد تا اینکه بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام رسید دید مردم دور آن حضرت را گرفته اند و ابن ملجم در برابر آن سرور است یهودی گفت ای ابانج، بکش او را که خدا او را بکشد که همانا من در کتابهایی که بر موسی بن عمران فرود آمده دیدم که این عمل بزرگتر است در پیشگاه خدا از جرم پسر آدم که برادرش را کشت و بزرگتر است از گناه کسی که ناقه ی صالح را پی کرد.

حدیث تمام شد سپاس از برای خداست و درود بر سید ما محمد

پیامبر و آل پاک و پاکدامنش .

ابن عباس گفته است که چون خلافت بعمر بن خطاب رسید گروهی از دانشمندان آمدند و گفتند ای عمر تو بعد از عهد زماندار مسلمانانی؟ دمت آری - گفتند ما اراده داریم که از چند خصلت از تو بیوسیم - اگر ما را پاسخ دادی در پرسشهایمان ما بدین اسلام وارد میشویم و میدانیم که دین اسلام حق است و عهد هم پیامبر است ولی اگر ما را پاسخ ندهی میدانیم که دین اسلام باطل است و نیز عهد پیامبر نیست .

عمر گفت از هر چه میخواهید بیوسید و نیروئی جز نیروی خدا نیست پرسید خبر ده ما را که قفلهای آسمانها چیست؟ و خبر ده ما را که کلیدهای این قفلهای چیست؟ بگو بگو آنکوریکه همیشه با صاحبش در حرکت بود چیست؟ و خبر ده از کسیکه قومش را بیمداد ولی نه از جن بود و نه از انس؟ خبر ده ما را از پنج چیز که روی زمین راه میرفتند ولی در رحم مادری آفریده نشدند؟

و بگو که مرغ در فریادش چه میگوید؟ و خر در دروختیکه صدایش را بلند میکنند چه میگوید؟ و شانه سر در صدایش چه میگوید؟ و قورباغه در فریادش چه میگوید؟ و اسب در شیهه اش چه میگوید؟ و الاغ در عرعرش چه میگوید؟

عمر سرش را پائین افکند بعد سرش را بسوی علی بن ابیطالب بلند کرد و عرض کرد ای ابوالحسن من جواب اینان را پیش کسی جز تو نمی بینم اگر پرسشهای اینان پاسخی دارد پاسخ بده حضرت فرمود از هر چه میخواهید بیوسید ولی من شرطی باشما دارم پرسیدند شرط شما چیست؟ حضرت فرمود: هر گاه پاسخ سئوالات شما را دادم بآنچه

که در تورات است شمار در دین ما وارد شوید گفتند آری داخل میشویم. حضرت فرمود یکی یکی بپرسید گفتند خبر ده ما را از قفل‌های آسمانها و کلیدهای آنها چیست حضرت فرمود اما قفل‌های آسمانها شرک بخداست زیرا که بنده و کنیز هر گاه مشرک بودند چیزی برای آنها با آسمان بر نمیشود از آنچه برای خدای تعالی عمل میکنند پس اینست قفل‌های آسمانها، گفت از کلیدهای قفل‌های آسمان بگو فرمود: کلید هایشان اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله است.

گفتند خبر ده ما را از آن قبریکه با صاحبش در حرکت بود حضرت فرمود آنماهی بود که یونس پیغمبر را بلعیده بود آنماهی با یونس در دریاهاى هفتگانه دور میزد عرض کرد خبر ده ما را از کسیکه قوم خود را ترساند نه از جن بود و نه از انس حضرت فرمود آن مورچه سلیمان بود که گفت دیا ابها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده « (۱) .

عرض کردند خبر ده ما را از پنج چیز که بر زمین راه رفتند و در رحم مادر آفریده شدند حضرت فرمود: اینها آدم، حوا، ناهی صالح، قوچ ابراهیم، عصای موسی بود.

عرض کردند بما بفرمائید که مرغ خانگی در فریادش چه میگوید؟ حضرت فرمود: مرغ میگوید الرحمن علی العرش استوی، عرض کردند خروس چه میگوید، فرمود: خروس میگوید خدا را بیاد بیاورید ایها افلان، عرض کردند اسب در شیهی خود چه میگوید؟

(۱) ای گروه مورچگان داخل خانه‌های خود شوید که سلیمان و سپاهیان شما را

با ایمان نکنند.

فرمود: اسب میکوبید: بارِ اِلاها یاری کن بندگان مؤمنان را بر بندگان کافران عرض کردند: الاغ در فریادش چه میکوبد؟ فرمود: حمار نفرین می کند باج بگیرانرا .

عرض کردند: قورباغه چه میکوبد حضرت فرمود: قورباغه میکوبد منزّه است پروردگار من که پرسشیده شده آنکه در دل دریاها تسبیح میشود ، عرض کردند: شانه سر چه میکوبد حضرت فرمود: میکوبد بارِ اِلاها نفرین فرست بر دشمنان محمد و آل محمد و دشمنان یاران محمد .
دانشمندان یهود سه تا بودند سپس دو تا ایستادند و گفتند: گواهی میدهیم که خدائی جز خدای یگانه نیست و همانا محمد بنده ی اروپا میسر اوست ولی یکی از آن دانشمندان ایستاد با صدای بلند گفت در دلم افتاد آنچه که در دل همراهانم افتاد ولی یک پرش دیگر مانده مرا خبر ده از مردمیکه در اول زمان بودند سپس سیصد و نود و نه سال مردند بعد خدا آنانرا زنده کرد داستان آنها چیست ؟

حضرت شروع کرد به بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذی انزل علی عبده الكتاب (۱) اراده کرد که سوره ی کهف را بخواند مرد یهودی گفت از قرآن شما خیلی شنیده ایم اگر تو دانشمند می باشی از داستان این گروه مارا آگاه کن نامها و شماره ی آنانرا و نام سکه شاعر او نام غار و پادشاهشانرا و شهر آنانرا بگو :

علی عليه السلام فرمود لا حول ولا قوة الا بالله ای برادر یهود حدیث کرد مرا حبیب من عليه السلام که در زمین روم شهری بود که نامش افسوس و در آنجا پادشاهی بود شایسته پادشاه ایشان مرد امور مملکتی آنان

(۱) درود بر خدائی که بر بنده اش کتاب فرستاد .

آشفته و پراکنده شد اختلاف آراء پیدا کردند این سخنها بگوش پادشاهی از پادشاهان فارس رسید که نام آن سلطان دقیانوس بود بایک هزار سوار رو آورد تا وارد شهر افسوس شد آنجا را پای تخت خود قرار داد .

کاخی در آن شهر ساخت که درازایش يك فرسخ در يك فرسخ بود در آن کاخ نشستنگاهی اختیار کرد که درازایش یک هزار ذراع بود تمام اطرافش آبنه کاری بود چهار هزار ستون از طلائی ناب داشت یک هزار فنديل از طلا بود که زنجیرهای نقره داشت و باخوشبوترین روغنهای روشن میشد در طرف شرق آن مجلس هشتاد باغچه بود و در طرف غربش هشتاد باغچه چنین بود که هر گاه خورشید می تابید در آن مجلس هر جور که دل سلطان میخواست دور میزد .

در آن تختی از طلا بود که طولش هشتاد ذراع در چهل بود پایه های تخت از طلا بانگین هایی از جواهر و بر فراز آن بالشهای كوچك بود در طرف راست تخت هشتاد کرسی از طلا بانگین های نیرجد سبز بود که فرماندهانش را نشاند و در طرف چپ آن تخت هشتاد کرسی از طلا بانگین های باقوت سرخ که پادشاهان روم را نشاند بود بعد بر فراز تخت میرفت و سپس تاجش را بر سر میگذاشت .

یهودی پرسید ای امیر المؤمنین تاج او از چه بود حضرت فرمود : لا حول ولا قوة الا بالله تاجش از طلائی مشبك بود برای آن تاج هفت رکن بود بر هر رکنی لؤلؤ سفیدی میدرخشید مانند چراغ در شب تار پنجاه غلام از اولاد پسران پادشاهان روم اختیار کرده بود و گوشواره های دیباچ در گوش آنان کرده و شلوارهای رنگین در پای

آنان بازو بندها بدستشان خلخالها در پایشان عمودهای طلا بدست آنان داده بر فراز سرش ایستاده بودند شش نفر از فرزندان دانشمندان انتخاب کرده وزیران خود قرار داده سه نفر در طرف راست و سه نفر طرف چپش ایستاده بودند .

مرد یهودی گفت نام آنسه که در طرف راستش بودند چه بود حضرت فرمود: نامشان . تملیخا ، مکسلمینا و مجلسینا بودند و اما آنسه نفر که در طرف چپ او بودند نامشان مرنوس ، دیرنوس ، شاذرنوس بودند که پادشاه در تمام کارهایش با آنان مشورت نمیکرد دستور فرمود هر روز در صحن منزل فرماندهان را در طرف راست می نشاند فرزندان سلاطین را طرف چپ *پیر علوم درسی*

ناگاه سه غلام وارد میشدند که جام های طلا پر از مشک سابیده در دست داشتند و در دست گروه دیگر جام های پر از آب گل بود و در دست غلامی مرغی سفید که رنگی سرخ داشت بود هر گاه بآن مرغ نگاه میکرد و صفیر میزد مرغ پرواز میکرد تا برجائی که آب گل داشت می نشست و در آن می غلطید بعد در جام مشک می نشست هر چه در جام بود بایرها و بالتش بر میداشت بعد بار دوم او را صفیر میزد سپس مرغ بر فراز تاج پادشاه می نشست پس هر چه مشک و آب گل بایرها میشد برداشته بود بر سر سلطان میریخت .

چون پادشاه آن تشکیلات را دید سرکشی و طغیان نکرد و ادعای خدائی نمود در برابر خدای عزوجل بزرگان از قومش را بسوی بندگی خویش دعوت کرد هر کس او را پرستش میکرد او را بخشش فراوان می نمود و لباسها می پوشاند و هر کس اطاعت نمیکرد او را میکشت

گروهی از مردم او را یذبرفتند برای آنان در هر سال یکبار عیدی قرار داد .

یكروز كه عید آنان فرارسید، فرماندهان در طرف راست و پسران پادشاهان در طرف چپ ناگهاً یكی از فرماندهان خبر داد كه سپاه فارس او را فرا گرفته اند! اندوه سختی در او پیدا شد بطوریکه ناچش از سرش افتاد .

یكی از آن سه نفر كه در طرف راست او بودند كه تملیخا نام داشت بوی نگاه كرد و باخود گفت اگر دقیانوس خدا باشد آنطوریکه خودش گمان می کند نباید بترسد و نه باید غمگین شود و نیز نباید ادرار کند و نه هم نفوط نه خواب داشته باشد نه بیداری زیرا كه اینها كار خدا نیست .

این جوانها شش نفر بودند هر روزی پیش یكی از آنان غذا و آب میخوردند و می آشامیدند اتفاقاً در آنروز درپیش تملیخا بودند بهترین غذا و بهترین آشامیدنی برایشان فراهم كرد غذا خوردند و نوشیدنی نوشیدند بعد تملیخا گفت ای پسران در فكر من چیزی آمده كه از خوردن و آشامیدن و خوابیدن مرا باز داشته پرسیدند آن چیست ؟ گفت فكرم را سرگرم این آسمان كردم باخود گفتم سقف این آسمان را کی برافراشته بدون اینكه از طرف بالا بجائی بستگی داشته باشد یا از طرف پائین دارای ستونی باشد کیست كه خورشید و ماه را درین آسمان بحر كت در آورده و دو نشانه ی بزرگ قرار داده ؟ کیست كه این ستارگان را درین آسمان قرار داده ؟

بعد فكرم را كشاندم درین زمین گفتم کیست كه این زمین را

بر فراز آب پهن کرده ؟ کیست که کوهها را میخ زمین قرار داده ؟
 باز فکرم را کشادم گفتم کیست که مرا از کانون رحم مادر بیرون
 آورده ؟ کیست که مرا غذا داده ؟ کیست که مرا در رحم مادر تربیت
 کرده همانا برای اینها سازنده ایست و مدبری است غیر از دقیانوس
 پادشاه سازنده اینها نیست مگر پادشاه پادشاهان و جبار آسمانها .
 ناگاه آن شش نفر برو بر زمین افتادند پاهای تملیخا را
 بوسیدند و میگفتند خدا بوسیله ی تو ما را هدایت و رهنمائی کرد بجا
 اشاره کن تملیخا بلند شد سپس خرما خرید به هزار درهم در کیسه ای
 ریخت سپس بر اسبهایشان سوار شدند و از شهر بیرون آمدند چون
 شش کیلومتر از شهر سیر کردند تملیخا گفت ای برادر پادشاه آخرت
 آمد و پادشاه دنیا رفت و فرمان او نابود شد از اسبهایتان فرود آئید
 بایاهایتان بروید شاید خداوند برای کار شما فرجی قرار دهد .

از اسبها پیاده شدند و هفت فرسخ آنروز پیاده رفتند از پاهایشان
 خون جاری شد چوپانی با استقبال آنان آمد بوی گفتند آب داری
 شیر داری چوپان گفت آنچه را که دوست دارید پیش من هست
 ولی چهره های شما را چهره ی پادشاهان پندارم و گمان نمی کنم مگر
 اینکه فراری از دقیانوس هستید گفتند ای چوپان دروغ برای ما جایز
 نیست آیا راستگوئی ما ما را از تو نجات میدهد چوپان گفت آری .
 او را از داستان خویش آگاه کردند چوپان خود را بپاهای
 آنان افکند و می بوسید و میگفت ای گروه آنچه که در دل شما افتاده
 هم اکنون در دل من افتاد ولی آنقدر بمن مهلت دهید تا کوسفندان را
 به احبانتان برگردانم بعد بشما پیوندم .

سپس برایش ایستادند گوشتفندان را بصاحبان نشان رد کرد با سرعت
 بآنان رو آورد سگ چوپان هم از او پیروی کرد سپس بهودی عرض کرد
 ابعلی سگ چوپان چه رنگ بود و اسم آن حیوان چه بود.

حضرت علی علیه السلام فرمود: لا حول ولا قوة الا بالله العلیّ العظیم
 اما رنگ سگ ابلق بود و اما نامش قطمیر بود چون جوانان بسگ نگاه
 کردند بعضی از آنان گفت میترسیم این سگ با صدایش ما را رسوا کند
 او را با سگ دورش کردند.

چون سگ نگاه کرد و دید اصرار دارند او را دور کنند بروی
 دمش نشست بازبانی روان بسخن آمد و فریاد میزد ای گروه چرا مرا
 برمیگردانید و حال اینکه من گواهی میدهم که خدائی جز خدای
 یکتا وجود ندارد شریک برای او نیست مرا واگذارید تا شما را نگهبانی
 کنم از دشمنان تن پس او را برگردنهایشان میکشیدند.

گفت چوپان مرتب آنانرا میبرد تا بر فراز کوهی رساند ناگهان
 غاری برایشان پیدا شد که نامش وصید بود و در برابر غار چشمه و
 درختان میوه دار پیدا شد از میوه های درختان خوردند، از آب چشمه
 نوشیدند شب آنانرا فرا گرفت وارد غار شدند خداوند بفرشتهای
 مرگ فرمان داد جان آنانرا بگیر.

خدای عزوجل به هر يك از آنان فرشته ای موکل کرد که
 آنانرا از راست بچپ و از چپ پر است میگرداند و خداوند وحی کرد
 بخازنین خورشید پس خورشید از غار آنان بر میگشت بطرف
 راست و بسوی چپ میرفت.

سپس چون دقایق اوس از عید برگشت پرسید که جوانان کجا رفتند

باو آگهی داده شده که در حال فرار بیرون شدند با هشتاد هزار سواره مرتب دنبال آنان میرفتند تا بر فراز کوه رسیدند و بطرف غار رفتند چون آنانرا دیدند در خواب بودند پادشاه گفت اگر بخواهم اینان را مجازات کنم بهیچیزی مجازات جانی خواهم کرد ولی گروهی بنشاء بیاورید بنشاء و کارگر آوردند در غار را با ساروج و سَنَك بستند بعد بیادانش گفت بایشان بگوئید اگر راست میگویند خدای آسمان اینانرا ازین گرفتاری نجات بدهد و ازین غار بیرونشان آورد .

بعد علی عليه السلام فرمود ای برادر یهود آنان در غار سیصد و نود و نه سال درنگ نمودند سپس چون خدا اراده کرد که آنانرا زنده نماید باسرافیل ملك فرمود که روح را در آنان بدمد سپس روح در آنان دمید و آنان از جا حرکت کردند چون خورشید طالع شد بعضی از آنان به بعضی دیگر گفتند مادیشب از عبادت خدای آسمان غافل ماندیم بلند شدند دیدند آنچه چشمه در يك شب خشك و درختان نیز خشکیده اند بعضی از آنان گفت در کار ما شکفتی است مانند این چشمه بفاصله ای يك شب خشکیده آنانرا گرسنگی فرا گرفت.

سپس گفتند بکنفر شما بادر همش برود بطرف شهر به بیند هر کجا غذای پاکیزه و حلالی است بیاورد از آن غذا و باید نیرنگی بزنند که هیچ کس را از حال ما آگاه نکند تماینها گفت هیچ کس جز من دنبال کارها نرود ولی ای مرد چوپان لباسهایت را بمن ده چوپان لباسهایش را باو داد بطرف شهر روان شد ولی نگاه میکرد وضع شهر را دیگر کون دید نمیدانست کجا برود راه را نمی شناخت تا بدروازه شهر رسید دید پرچم سبزی بر فراز دروازه است و بر آن پرچم نوشته

شدہ لا الہ الا اللہ عیسیٰ رسول اللہ وروحہ .

نگاہی بہ پرچم کرد آنرا بچشم کشید و میگفت گویا من خوابم بعد وارد شهر شد تا وارد بازار شد ناگاہ مرد نانوا را دید پرسید اسم این شهر شما چیست ؟ خباز گفت نام این شهر افسوس است پرسید نام پادشاہ چیست ؟ گفت عبدالرحمن تملیخا گفت ای مرد مرا حرکت ده گویا خرابم مرد نانوا گفت مرا ریشخند می کنی تو سخن میگوئی چطور خوابی ؟ تملیخا گفت با این پول مرا نان بده مرد نانوا از سنگینی آن درهم در شگفت آمد .

یہودی از علی علیہ السلام پرسید وزن ہر درہمی چقدر بود فرمود: ہوزن ده درہم و ۲ سوم درہم بود .

مرد نانوا بدو گفت ای مرد گویا تو گنجی پیدا کردہ ای تملیخا گفت این پول بہای خرمائست کہ سہ روز قبل فروختہ ام و ازین شهر بیرون شدم و مردم را داگذاشتم کہ دقیانوس پادشاہ را پرستش میکردند مرد نانوا درخشم شد کہ آیا نصف پولہا را نمیدہی ؟ مردی بادہ گسار کہ ادعای خدا میکرد و بیش از سیصد سال است مردہ یادآوری میکنی ؟ گفته است کہ تملیخا ایستاد تا آنکہ مرد نانوا اورا پیش پادشاہ آورد ، پادشاہ پرسید این جوان چہ کردہ ؟ مرد نانوا گفت گنج پیدا نمودہ پادشاہ گفت ای جوان بیمنتاک منباش زیرا پیامبر ما حضرت عیسیٰ دستور دادہ کہ از گنجہا پنج يك بیشتر برنداریم يك پنجم گنج را بمن بده سپس بسلامت برو .

تملیخا گفت ای پادشاہ گوش بحرف من بده من گنجی پیدا نکردہ ام و اہل ہمین شهر ہستم پادشاہ پرسید تو اہل این شہری ؟ جوان گفت

آری گفت آیا از اهل این شهر کسی را می‌شناسی گفت آری پادشاه گفت نام ببر تملیخا بیش از یک هزار نفر نام برد که يك نفر آنانرا امی شناختند پادشاه پرسید نام تو چیست؟ جوان گفت تملیخا پرسید اینها چه اسم است گفت نامهای مردم زمان ما همین است.

پرسید درین شهر خانه‌ای هم داری؟ گفت آری بامن سوار شو تا خانه‌ام را نشان دهم پادشاه با گروهی از مردم سوار شد آنها را آورد بدر بهترین و بلندترین خانه‌ها گفت این خانه‌ی من است در را کوبیدند پیرمردی بیرون شد که از پیری ابروهایش بچشمش ریخته بود پرسید چه کار دارید پادشاه گفت کار این جوان شکفت آورد است گمان میکنند این خانه خانه‌ی اوست پیرمرد از آنجوان پرسید تو کیستی؟ گفت تملیخا می‌فرزند قسطنین هستم.

پیرمرد خودش را بر قدمهای او افکند و بوسید و میگفت بخدای کعبه سوگند او جد من است سپس گفت ای پادشاه اینها آن شش نفری هستند که از دقیانوس فرار کردند و ازین شهر بیرون شدند پادشاه از اسب فرود آمد و آنجوان را برگردن خود سوار کرد مردم شروع کردند بپوسیدن دست و پای او از تملیخا پرسیدند همراهات چه شدند گفت در میان غار منتظر من هستند در آنروز دو پادشاه بر آن شهر حکومت میکرد یکی مسلمان و دیگری نصرانی هر دو سلطان و اطرافیا نشان سوار شدند بطرف غار روان شدند.

چون نزدیک غار رسیدند تملیخا گفت من می‌ترسم باران من صدای شما را بشنوند گمان کنند دقیانوس ب جستجوی آنان آمده و آنانرا تعقیب میکنند مرا اجازه دهید تا جلوتر بروم و آنانرا از

جریان آگاه کنم آنان توقف کردند تملیخا جلو آمده تا وارد غار شد تا اورا دیدند در بر کشیدند و رو بوسی کردند و گفتند سپاس خدائیرا که ترا از دقیانوس نجات داد.

تملیخا گفت این حرف‌ها و سخن دقیانوس را وا گذارید چند روز است درنگ کرده‌اید گفتند یکروز واندی تملیخا گفت بلکه سیصد و نود نه سال است که درنگ نموده‌اید دقیانوس مرده آن عصر گذشته خداوند پیامبری برانگیخته که نامش عیسی بن مریم است خداوند اورا بسوی خود بلند کرده هم اکنون پادشاه و مردم بسوی شما می‌آیند گفتند ای تملیخا اراده داری ما را مورد آزمایش جهایان قرار دهی او گفت شما چه اراده دارید خدا را بخیرایم یانور که جایهای ما را قبض کند و شام مارا در بهشت قرار دهد سپس دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و عرض نمود بادلاها بحق آنچه که ما را از دین بخشیده هم اکنون فرمان قبض روح مارا صادر فرما.

خداوند در غار را از چشم مردم پنهان کرد آن دو سلطان هفت روز بر دور آنغار گردش کردند برای آنغار دری نیافتند پادشاه مسلمانان گفت اینان بر دین اسلام مرده‌اند مسجدی بر درغار بنامی کنم پادشاه نصرانیان گفت نه بلکه بدین مسیح جان سپرده‌اند بر درغار دیری بنا می‌کنم جنگ تبلیغاتی در گرفت سرانجام مسلمانان پیروز شدند و مسجدی در آنجا ساختند.

بعد حضرت علی علیه السلام فرمود: ای یهودی از تو میپرسم ترا بخدا سوگند آنچه را که گفتم موافق با تورات است یهودی گفت بخدا سوگند از آنچه در تورات است حرفی زیاد و کم نکردی و من میگویم اشهد ان

لا اله الا الله وان محمداً رسول الله وانك امير المؤمنين وصي رسول الله حقاً
 این است آنچه را که ما از حدیث اصحاب کهف بپایان رساندیم
 والحمد لله رب العالمین حق حمده و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين .
 چون خلافت بعمر بن خطاب رسید میان مردی از اصحاب که
 ناعش حارث بن سنان از دی بود و بین مردیکه از انصار بود نزاع در-
 گرفت عمر برای او انصاف نداد حارث از دین برگشت و بقیصر ملحق
 شد و تمام قرآنرا فراموش کرد مگر همین آیه را و من یتبع غیر الاسلام
 دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین (۱) چون قیصر روم
 این کلام را شنید گفت بزودی نامه‌ای پادشاه عرب مینویسم از او
 مسائلی میپرسم اگر پاسخ داد تمام اسیرانی که پیش من است رها
 می‌کنم و اگر او مرا از تفسیر مسائل آگاه نکرد اسیرانرا بدین نصاری
 دعوت می‌کنم هر کس پذیرفت آزاد و هر کس نپذیرفت او را میکشم.
 نامه‌ای بسوی عمر نوشت مسائلی از او در آن نامه پرسیده بود
 یکی از آنها سؤال از تفسیر سوره‌ی فاتحة الكتاب ، از آیه‌یکه نه از
 زمین و نه آسمانست ، از چیزیکه نفس میکشد و روح ندارد ، از عصای
 موسی که از کی بود و نامش چه بود و درازایش چقدر بود ، از جاریه
 با کره‌ایکه برای دو برادر بود در دنیا ولی در آخرت برای یکی از
 آنها بود سپس چون این مسائل بر عمر وارد شد او پاسخ آنها را ندانست
 و جواب نامه را واگذار بعلی بن ابیطالب علیه السلام کرد .

حضرت نوشت نامه‌ایست بسوی قیصر روم از علی بن ابیطالب داماد

(۱) آل عمران ۸۹ هر کس جز دین اسلام اختیار کند هرگز از او پذیرفته

نیشود و او در آخرت از زیانکارانست .

محمد ﷺ و وارث دانش او و نزدیکترین مردم بسوی رسول خدا و وزیر
آنحضرت و کسیکه ولایت سزاوار است و امر مردم بدست او است فرمان
داده بدوری از دشمنان او ، روشنی بخش چشم رسول خدا ، همسر دختر
او ، پدر فرزندان او .

اما بعد همانا من ستایش می کنم خدائیرا که جز او خدائی
نیست ، دانای نهانهاست ، فرو فرستنده ی برکتها ، آنکس را که او هدایت
کند گمراهی برایش نیست و آنرا که گمراه کند هدایتی برای او
نیست ، نامه ات رسید عمر بن خطاب برای من خواند اما پرسش تو از
نام خدا همانا آن اسمی است که درمان همه ی دردهاست . کمک هر
دارویی است اما پرسش تو از رحمان همانا کمک برای هر کسی است که
ایمان باو آورده او اسمی است که جز خدای تعالی کسی بآن نام نایمیده
نشده ، اما رحیم پس مهربان است بهر کسی که نافرمانی کرده ، توبه
نموده ، ایمان آورده و کار شایسته انجام داده .

اما گفته ی خدای تعالی الحمد لله رب العالمین این درودی است
ازما بر پروردگارمان بآنچه که از نعمتهایش بر ما ارزانی داشته
و اما مالک يوم الدين همانا اموالك است سرهای مردم را روز قیامت
و هرستمگرمی ایمان را دارد دوزخ میکند هیچ يك از ابدان را مانع از
عذاب نمیشود و هر معصیت کننده ای که بخواهد گناهانش را نابود
میکند و او را وارد بهشت نعمت می نماید .

و اما اياك نعبد و اياك نستعين همانا ما پرستش میکنیم خدا را و
برایش شريك قائل نیستیم همانا طلب کمک از خدا می کنیم بر ضرر
شیطان که ما را مانند شما گمراه نکند و اما اهدنا الصراط المستقیم

پس این است راه روشن هر کسی در دنیا عمل شایسته انجام دهد و راه روشن را پیماید و برای بهشت رود و اما صراط الذین انعمت علیهم پس این نعمتی است که خدای عزوجل به پیشینیان ما پیامبران و راستگویان ارزانی داشته سپس ما از پروردگارمان میخواهیم که این نعمت را بما هم ارزانی فرماید .

اما غیرالمفضوب علیهم پس اینان یهودند که نعمت خدا را از روی کفران تفسیر دادند سپس خداوند بر آنان خشم کرد گروهی از آنان را بصورت میمون ها و گروهی را بصورت خوک ها در آورد سپس ما از خدا میخواهیم که بر ما خشم نفرماید آنچنانکه بر آنان خشم کرد . و اما ولا الضالین مؤمنی و مانندی تو ای پرستش کننده ی صلیب بعد از عیسی بن مریم گمراه شدید ما از پروردگارمان میخواهیم ما را مانند شما گمراه نکند ، اما پرستش تو از آبی که نه از زمین و نه آسمانست این همانست که بلقیس بسوی سلیمان فرستاد و آن عرق اسبها است که در جنگها جاری میشود .

اما پرستش تو از چیزی که نفس میکشد و روح ندارد آن سپید دم صبح است هر گاه تنفس میکند ، اما پرستش تو از عصای موسی که از چه بود و طولش چند و نامش چه بود آن عصا بر نیه بود و معنی بر نیه زابده است و چنین بود که هر گاه در او روح بود زیاد میشد و هر گاه روح از آن بیرون میشد کم میشد و آن عصا از عوسج بود طول و درازیش ده ذراع بود آنرا جبرئیل برای شعیب از بهشت آورده بود .

و اما پرستش تو از جاربها یکی که در دنیا برای دو برادر و در آخرت برای یکی بود آن نخله ای است که در دنیا برای مؤمنی مانند من است

و هم برای کافری مانند تو و ماهمه فرزندان آدم هستیم و آن در آخرت
برای مسلمانان است سوای مشرکان و آن در بهشت است در دوزخ
نیست و گفته خدای تعالی است که فرموده : فیهما فا کھة و انخل و رمان (۱)
بعد نامه را پیچید بسوی پادشاه روم فرستاد.

چون فیصر روم نامه را خواند پیمان بست که اسیران را آزاد کند
بعد مردم کشورش را خواست و بسوی اسلام و ایمان بمحمد دعوت کرد
نصرانیان گرد هم آمدند و تصمیم کشتن او را گرفتند بعد گفت من
خواستم شما را تجربه کنم همانا آنچه را که آشکار کردم خواستم
به بینم شما چه میکنید مسلم من اکنون ستایش میکنم کار شما را درین
آزمایش همگانی سپس خاموش گردیدند و اطمینان پیدا کردند و گفتند
کمان ما هم نسبت بتو چنین بود ولی فیصر ابلامش را از آنان پنهان نکرد
تا زمانی که مرد ولی بیاران و بژدی خود میگفت که همانا عیسی بندهی
خدا و پیامبر اوست و کلمه ایست که خداوند بسوی مریم افکنده و محمد
پیامبر است بعد از عیسی که عیسی بن مریم مژدهی آمدن محمد را داده و
میگفت هر کس محمد را به بیند سلام مرا باو برساند زیرا که محمد برادر من،
بنده و پیامبر خداست.

فیصر با حال اسلام در گذشت چون او در گذشت هر قل زمام کار را
بدست گرفت باو گفتند که فیصر مسلمان بوده او گفت این را از
پوشیده دارید و انکار کنید و اقرار نمائید زیرا که اگر این را آشکار
شود پادشاه عرب طمع در کشور ما میکند و در این کار نیاهی کشور
است هر کس از بیاران خاص و خادمان و ندیمان فیصر بر این رایند

پوشیده دارند و هر قل نصرا نیت را آشکار کرده ستایش برای خدای
یگانه و درود بر محمد و آلش باد .

خبر راهب با خالد با حذف سندهایش

سهل بن حنیف انصاری گفته است با خالد بن ولید مسافرت کردیم
در میان راه شام و عراق بدیری رسیدیم که در آن راهبی بود بما گفت
شما چکاره اید ؟ گفتیم امت محمد از مسلمانان هستیم پرسید بزرگ شما
کیست او را پیش خالد آوردیم سپس بر خالد سلام کرد او هم پاسخ
سلامش را برگرداند ناگاه پیرمردی بزرگ پیدا شد خالد پرسید سن
تو چقدر است گفت دویست و سی سال تمام پرسید چند وقت است که
درین دیری گفت شصت سال پرسید آیا کسی که عیسی بن مریم را
ملاقات کرده باشد دیده‌ای عزض کرد آری ملاقات کردم دو مرد را
پرسید آن دو مرد بنو چه گفته اند.

گفت یکی از آن دو گفته است که عیسی بنده‌ی خدا پیامبر او ،
روح خداست او کلامه ایست که خدا بسوی مریم افکنده همانا عیسی
آفریده شده است آفریننده نیست من گفتار او را پذیرفتم و تصدیق
کردم دیگری از آنان گفت که عیسی پروردگار اوست سپس او را
نکذیب و نفرین کردم خالد گفت امری شکفت آورد است چطور با اینکه
هر دو عیسی را ملاقات کرده اند اختلاف در گفتار داشتند،

مرد راهب گفت این يك پیروی هوای نفس کرده شیطانهم بدی
عملش را زینت داده ، آنند گر پیروی حق نموده و خدای عزوجل او را
هدایت کرده خالد پرسید انجیل را خوانده‌ای؟ گفت آری پرسید تورا
هم خوانده‌ای گفت آری گفت بموسی بن عمران ایمان آورده‌ای گفت

آری خالد گفت آیادت میخواهد در اسلام وارد شوی و گواهی دهی که محمد رسول خداست و بآنچه که او آورده ایمان بیاوری گفت پیش از آنکه تو ایمان بمحمد بیاوری من ایمان آورده‌ام اگرچه نه او را دیده و نه کلام او را شنیده‌ام.

خالد گفت تو هم اکنون بمحمد و آنچه را که آورده ایمان داری گفت چطور باو ایمان نیارم و حال اینکه در تورات و انجیل خوانده‌ام که موسی و عیسی مرده آمدن او را داده‌اند پرسید چرا درین دیر ایستاده‌ای گفت من پیرمرد کجا بروم و حال اینکه کسی نیست که بسوی او حرکت کنم خبر آمدن شما بمن رسیده بود انتظار شما را داشتم که شما را دیدار کنم و اسلام را بشما عرضه نمایم تا شما را آگاه کنم که من بر کیش و آئین شما هستم.

بعد پرسید پیامبران چه میکنند؟ گفتند او درگذشت راهب بخالد گفت تو جانشین و وصی او هستی؟ خالد گفت نه ولی مردی از یاران و فامیلش وصی او می باشد راهب پرسید کی ترا باینجا فرستاده وصی پیامبر گفت نه جانشینش مرا فرستاده راهب گفت جانشینی بدون وصیت گفت آری راهب پرسید این چطور میشود گفت مردم گرد آمدند برین مرد در صورتیکه او مردی از فامیل پیامبر و از یاران شایسته اوست. راهب گفت کار ترا نمی بینم مگر شکفت آوردن از دو مردیکه در باره‌ی عیسی اختلاف داشتند و او را دیدار کردند و ما از او شنیدیم آنهم مثل اینست که شما نافرمانی پیامبران را کردید و انجام دادید مانند آنچه را که آنمرد انجام داد خالد متوجه پشت سرش گردید و گفت بخدا همین است که ما پیروی هوای نفس ما را کردیم

و مردی را بجای مرد دیگر قرار دادیم و اگر نبود بین من و علی خشونت
در زمان رسول خدا کسی را بر او مقدم نمیداشتم.

مالك اشتر نخعی و مالك بن حارث بخالد گفتند چرا میان تو و
علی خشونت بود خالد گفت من در شجاعت باو برتری می‌جستم او بر
من و برای او سابقه‌ی درخشان خویشی بود حمیت عربی مرا وادار میکرد
درین باره ام سلمه همسر پیامبر مرا نکوهش میکرد و او مرا اندر زمی‌داد
ولی از او نمی‌پذیرفتم بعد متوجه راهب شد گفت حدیثت را بیاور که
به بینم چه خبر میدهی.

گفت ترا خبر میدهم که من از اهل دیر تازه‌ای بودم سپس
کهنه شد از اهل دیر اهل حق جز دو یاسه نفر کسی بجا نماند و دین
شما هم کهنه شد بطوریکه از اهل حق جز دو یاسه نفر کسی نماند بدانید
بهر که عهد پیامبرتان درجه‌ای از اسلام را وا گذاشتید و بزودی در
مرگ وصی او درجه‌ی دیگر را ترک نمائید زیرا که بجا نمانده‌است
احدی که پیامبر شما با صحابه‌ی او را به بیند.

بزودی دین شما رو بکهنگی نهاد بطوریکه نمازتان ، حج‌تان ،
جهادتان ، روزه‌تان ثبات و فاسد شود ، امانت‌داری و زکوة از میان شما
رخت بر بندد ، همیشه در میان شما امت بجا ماند آنچه که از کتاب
پروردگارتان بجا مانده و در شما نماند چیزی از اهل بیت پیامبرتان ،
هر گاه این نعمت از میان شما بر طرف شد بجا نمی‌ماند لکن دین
شما مگر شهادت آنهم شهادت توحید و شهادت اینکه عهد رسول خدا پشت
درین هنگام قیامت شما و دیگران بیا می‌مورد و آنچه را که وعده
شده‌اید می‌آید و ساعت بیا نشود مگر بر خور عذاب را که شما آخرین

امتهائید، بشما دنیا پایان میرسد، بر ضرر شما ساعت بیا میشود.

خالد بمرد راهب گفت خبرده مرا بشکفت آورترین چیزها که در دوران زندگایت در این دیر دیده‌ای با آنچه را که پیش از آمدن درین دیر مشاهده کرده‌ای؟ او گفت من شکفتیهای فراوان دیده‌ام و نابود کرده‌ام مردم بسیاری را خالد گفت برخی از آنها را بگو گفت آری چنین بودم دل‌های شب بسوی غدیر آبی که بالای کوه بود بیرون میشدم از آب آن وضو می‌گرفتم و ظرفی که داشتم آب می‌کردم بسوی دیر می‌آوردم و من درین دیر وسط نماز شام و خفتن استراحت می‌نمودم. شبی مردی را دیدم که آمد و سلام کرد جواب سلامش را دادم او گفت آیا از اینجا گروهی که گوسفندان و چوپان همراهشان بود نگذشتند؟ گفتم نه. او گفت گروهی از عرب بر گوسفندانمان گذشتند در میان آنان غلامی از من بود که آنرا می‌چرانند گله را با خود بردند و رفتند گفتم تو چکاره ای؟ گفت مردی از بنی اسرائیل را پرسید تو چکاره ای منهم گفتم مردی از بنی اسرائیل پرسید دین تو چیست؟ من گفتم دین تو چیست او گفت یهودی هستم من گفتم نصرانیم صورتش را از او برگرداندم او بمن گفت اشتباه کردی که درین دین داخل شدید نماز را و گذاشتید او بامن در جدال بود.

باو گفتم حاضری مباحله و نفرین کنیم پس هر يك از ما بر باطل بود خدا را بخوانیم که از آسمان آتشی فر فرستد و او را بوسه اندازد پس دستهایمان را بطرف آسمان بلند کردیم هنوز سخن ما تمام نشده بود که باو نگاه کردم که می‌سوخت چیزی درك نکردم که مرد مسلمان بی آمد سلام کرد و جواب دادم سپس گفت ای بنده‌ی خدا مردی که باین

نشانی بود ندیدی گفتم آری داستانش را برای او گفتم او گفت دروغ میگوئی تو برادرم را کشته‌ای او مسلمان بود و شروع کرد مرا بفحش دادن او را با سنگ از خودم دور می کردم باز بمن رو میکرد و مرا و حضرت مسیح و مسیحیان را فحش میداد.

درین میان باو نگاه کردم او را دیدم که میسوزد همان آتشی که برادرش را فرا گرفته او را نیز در بر گرفت پس آتش میل بطرف زمین کرد درین میان که من در شکفت بودم ناگاه مرد سوئی آمد و سلام کرد و جواب دادم گفت دو نفر مرد باین نشانیها دیده‌ای؟ گفتم آری اما خوش نداشتم آنچنان که بمرد پیش از او گذارش دادم باو هم گذارش دهم تا در نتیجه نزاع از سر گرفته شود.

گفتم بیا تا برادرانت را بتو نشاندهم با او رفتم بجائیکه آندو سوخته بودند نگاهی بزمین کرد و دید دود از پیکر دو برادرش بیرون می‌رود گفت این دود چیست. داستانش را برایش گفتم او گفت اگر کس دیگری جز تو این سخن را بگوید و ترا تصدیق کند ترا در دینت پیروی می‌کنم و اگر جز این باشد ترا میکشم یا تو مرا بکشی.

سپس فریاد کشید ای دانیال آیا آنچه این مرد میگوید حق است او گفت آری ای هارون او را تصدیق کن آن مرد گفت گواهی میدهم که عیسی بن مریم رسول خدا و روح خدا و کلمه‌ی او و بنده‌ی اوست گفتم سپاس خداوندی را که ترا هدایت کرد گفت همانا من ترا در راه خدا می‌پذیرم ولی برای من فرزندان و عیال و گوسفندانی است اگر آنان نمی‌بودند من جها نگر دی میکردم ولی چه کنم رحمت من در باره‌ی آنان و قیام بکارشان دشوار است و امید دارم در قیامت همانرا که امید

دارم و شاید هم من رها شوم و سببی هم برای آنان ساخته شود سپس من بانو نزد يك باشم .

راه افتاد و از نظرم چند شب ناپدید شد بعد شبی دیدم آمد و مرا صدا زد من ناگاه دیدم خود اوست با اهل و عیال و گوسفندانش پس در نزدیکی من خیمه‌ای برای او سرود باشد همیشه من شبها پیش او می رفتم و می نشستیم و صحبت میکردیم او برای من برادری مهربان بود شبی بمن گفت ای برادر من در تورات و انجیل چیزهایی خواندم که معرفی پیامبر امین محمد را میکند منهم گفتم که آنها را خوانده‌ام و ایمان به پیامبری او آورده‌ام او را از انجیل آگاه کردم و باو خبر دادم نشانه‌های محمد را در انجیل ، ما و او بمحمد ایمان آوردیم و محمد را دوست داشتیم بطوریکه آرزوی دیدارش را داشتیم .

گفت زمانی را بایکدیگر سپری کردیم و او از بهترین کسانی بود که من در زندگی دیده بودم من کاملاً بدو انس گرفته بودم و از خوبی‌های او این بود که خودش گوسفندانش را میچراند سپس در بیابانی بی آب و علف فرود آمد ناگاه اطرافش سبز و خرم از علف شد هر گاه باران می بارید گوسفندانش را دور خود و خیمه‌اش جمع میکرد مانند لباسهایش براتر باران از آن باران باد و خیمه‌اش چیزی نمیرسید و هر گاه تابستان میشد هر کجا میرفت ابری برفراز سرش بود و بیشتر اوقات را روزه دار بود و نماز میخواند .

هنگام مردنش رسید بدو گفتم سبب مرگت چیست که من نمیدانم؟ گفت من یکی از گناهانم را که در ایام جوانی انجام داده بودم بخاطر آوردم و غش کردم بهوش آمدم گناه دیگرم را خاطر نشان ساختم

باز غش کردم سپس گرفتار این مرض شدم خود من هم نمیدانم چه حالی دارم؟ سپس بمن گفت اگر تو محمد پیامبر رحمت را دیدی از طرف من بوی سلام برسان اگر پیامبر را ملاقات نکردی ولی جانشین او را دیدی سلام من را بجانشین وی برسان نیاز من بسوی تو فقط همین است و سفارشی جز این ندارم دیرانی گفت همانا من ترا امانت میسپارم که از طرف من و همراهانم بر او سلام کنی.

سهل بن حنیف گفت چون بسوی مدینه برگشتم علی رضی الله عنه را ملاقات و دیدار کردیم سپس باو داستان خالد و دیرانی را گذارش دادیم سهل میگوید از علی رضی الله عنه شنیدم که میفرمود بر آندو و هر کس مانند آندو باشد سلام باد و من از آنچه گذارش دادی پروا ندارم ای سهل بن حنیف سپس فرمود ای سهل بن حنیف همانا خداوند تبارک و تعالی محمد را برانگیزاند چیزی در زمین بجای نماند مگر اینکه او را رسول و فرستاده خدا دانست مگر بدبختان و گناه کاران از آفریدگان. سهل بن حنیف گفت نیست در روی زمین صاحب حسرتی مگر بدبخت ترین مردم و گناهکاران شان سهل گفت پس مدتی این داستانرا فراموش کردم بعد چون بفرمان علی باو حرکت کردیم و از جنگ صفین برگشتیم بر زمین بی آب و علف فرود آمدیم که اصلا آب نبود شکایت بی آبی را بعلی رضی الله عنه کردیم حضرت روان شد و راه افتاد تا اینکه بمکانی رسید گویا سابقه داشت فرمانداد همینجا را بشکافید سپس شکافتیم تا گاه سنگ سخت و بزرگی پیدا شد فرمود آنرا از جا بکنید.

هر چه کوشش کردیم نتوانستیم آن سنگ را از جا حرکت دهیم

حضرت لبخندی بر لبانش نقش بست بعد بادهش سنگ را حرکت داد و چشمه‌ای پدیدار شد فرمود بنوشید ازین آب و برای خود نیز آب بردارید آب خوردیم و بسوی آن حضرت آمدیم پس حضرت بدون ردا راه افتاد دوباره سنگ را بادهش مبارک برداشت و بجای اول گذارد بعد خاک بر فراز سنگ ریخت و این چشمه نزدیک چشمه‌ی دیرانی بود و اومارا میدید و کلام ما را می‌شنید.

سهل گفت دیرانی فرود آمد و گفت صاحب شما کجا رفت او را خدمت حضرت آوردیم سپس گفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله و انك وصي محمد تو بودی که از طرف من سلام و سلام همراهم برایت فرستادم شد همراهم مراد او مرا سفارش کرد بالشکریکه برای شما بود که در گذشته داستانش چنین و چنان بود سهل بن حنیف گفت عرض کردم ای امیر المؤمنین این همان دیرانیست که از طرف او و رفیقش برای شما از طرف او و یارانش سلام رساندم گفت: ذکر کردم داستان روزی را که با خالد گذشتیم.

علی علیه السلام فرمود از کجا فهمیدی که من وصی رسول خدایم گفت پدرم مرا خبر داد بر او سالخندی گذشت مانند آنچه که مرا آمد از پدر و جدش از کسیکه بایوشع بن نون وصی حضرت موسی در جنگ بوده هنگامیکه رو آورد و با جباران جنگید چنان روز بعد از موسی بن عمران او باین سرزمین گذشت او و یارانش تشنه شدند یارانش باو شکایت از تشنگی کردند فرمود بدانید که چشمه‌ای در نزدیک شما است که از بهشت فرود آمده که آدم آنرا بزودی بیرون آورد.

یوشع بن نون حرکت کرد و سنگ را برداشت بعد او و یارانش

آب نوشیدند و بوشع بهمراهانش گفت کسی قدرت و نیروی برداشتن این سنگ را ندارد مگر پیامبر یا وصی و جانشین پیامبر، چند تن از همراهان بوشع پشت سر ماندند و کوشش بسیار کردند تا سنگ را بردارند و چشمه را پیدا کنند متأسفانه پیدا نکردند.

و همانا این دیر بر فراز این چشمه بناشده پربرکت هنگامیکه شما چشمه را بیرون آوردی فهمیدم که همانا تو وصی و جانشین رسول خدائی سیاسگذارم آنخدائیرا که مرا با آرزویم رساند و مسلم دوستدارم که با تو در راه خدا با دشمنان خدا بجنگم سپس علی علیه السلام او را برآسبی سوار کرد و اسلحه‌ی جنگ بدو داد با سایر سرbazان بیرونشد و او از شهدائست که در جنگ نهران کشته شد و یاران علی علیه السلام از داستان نصرانی شادمان شدند.

سهل گفت پس از آنکه سپاه کوچ کرد گروهی پشت سر ماندند و در جستجوی چشمه شدند اصلاً جای آنرا پیدا نکردند بعد به سپاه پیوستند صعصعه بن صوحان گفت روزی که دیرانی بر ما فرود آمد دیدم هنگامیکه علی علیه السلام سنگ را برداشت و مردم را سیر آب کرد سخنان او را با علی شنیدم و امروز هم که سهل بن حنیف برای من بیان کرد هنگامیکه با خالد میگذاشت درود پروردگار جهانیان بر محمد و آل او تمامشان باد.

از جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش از پدرانش نقل شده که عمر بن خطاب در برابر پیامبر ایستاد و گفت همیشه شما بعلی میفرمائید که تو همانند هارونی نسبت بموسی برای من بالاینکه خداوند در قرآن هارون را یادآوری کرده ولی نامی از علی در قرآن نیست سپس پیامبر فرمود ای

اعرابی (۱) یا مرد خشن آیا نشنیدم ای ؟ گفته‌ی خدای تعالی را هذا صراط علی مستقیم این است راه راست .

با حذف سلسله‌ی سندها بسم الله الرحمن الرحيم از حارث بن اعور روایت شده که گفت در آن میان که من با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حیره میرفتم ناگاه دیدیم راهبی ناقوس میزند حارث گفت حضرت علی علیه السلام فرمود : ای حارث میدانی آهنگ این ناقوس چه میگوید ؟ عرض کردم خدا و رسول و پسر عموی رسول خدا دانانترند .

حضرت فرمود همانا او مثل میزند دنیا و خرابی آنرا و میگوید : لا اله الا الله حقاً حقاً ، صدقاً صدقاً همانا دنیا ما را فریب داده و سرگرم بخود کرده ، ما را پست نموده ، ای فرزندان دایا آهسته آهسته ، فرزندان دنیا بکوب کوبیدنی ، فرزندان دنیا گرد آور گرد آوردنی ، دنیا عصری پس از عصری نابود میشود ، روزی نیست از دنیا بگذرد مگر این که هر کس از ما سست شود ، همانا سرای باقی را تباه کردیم در خالهی فنا و نابودی جای گرفتیم ، ما نمیدانیم چه چیز درین دنیا از دست ما رفت مگر این که بمیریم .

حارث عرض کرد ای امیر المؤمنین خود نصرانیان میدانند ناقوس چه میگوید ؟ حضرت فرمود : اگر میدانستند حضرت مسیح را خدا نمیکرفتند سوای خدای عز و جل حارث گفت من پیش راهب دیرانی رفتم و گفتم ترا بحق حضرت مسیح بکبار دیگر ناقوس را صدا آور همانطور که میزد شروع بزدن کرد من هم کلمات علی علیه السلام را یکی یکی

(۱) در اینجا پیامبر او را بکلمه اعرابی خطاب کرد گنایه از اینست که ای

نادان چنانچه در روایت است هر کس فقه نیاموزد اعرابی است مترجم ،

گفتم تا بدینجا رسیدم که فرمود اگر میدانستیم چه چیز پیش میفرستیم ناگاه راهب گفت ترا بحق پیامبران کسی شمارا باین کلمات خبر داده؟ گفتم همین مردیکه بامن هست .

راهب گفت آیا میان او و پیامبر شما نسبتی هست ؟ گفتم آری او پسر عموی پیامبر ما است گفت بحق پیامبران از پیامبر این کلمات را شنیده؟ گفتم آری بعد راهب مسلمان نشد سپس گفت من در تورا پیدا کردم و دیدم که همانا در پایان و آخر پیامبران پیامبر است که او هر چه را ناقوس میگوید تفسیر میکند .

و با حذف سلسله‌ی سندها اسبغ بن نباته گفت چون خلافت بعلی (علیه السلام) رسید و مردم با او بیعت کردند حضرت بمسجد آمد و عمامه‌ی رسول خدا بر سر و موزه‌ی آنحضرت در پا ، شمشیر آنجنابرا بر کمر بسته بر فراز منبر نشست سپس انگشتانشرا از یکدیگر باز کرد و بر شکم مبارکش نهاد و فرمود : این گروه مردمان از من میرسید پیش از آنکه مرا دریابید این سبب دانش و لعاب دهن رسول خدا است این همان علمی است که رسول خدا در کام فرو ریخت ، از من میرسید که همانا دانش اولین و آخرین در پیش من است .

بدانید بخدا سو کند اگر بالش خلافت پشت سر من قرار گیرد و بر آن تکیه زدم همانا برای انجیلیان با انجیلشان برای موسویان بتوراتشان و برای اهل زبور بزبورشان فتوا دهم آنچنانکه انجیل ، تورا ، زبور بسخن آیند و گویند علی راست گفته و دروغ نمیگوید همانا بآنچه که از طرف خدا در باره‌ی ما فرود آمده برای شما فتوی میدهم و همانا برای اهل قرآن بقرآنشان فتوی میدهم بطوریکه قرآن

به سخن آید و گوید علی راست میگوید و دروغ در او راه ندارد .
 همانا فتوی دهم شما را بآنچه که خدا درباره ی من فرو فرستاد
 و اگر نبود يك آیه در کتاب خدا همانا خبر میدادم شما را بآنچه که
 میباشد و بآنچه که خواهد آمد تا روز قیامت و آن آیه این است
 یمحو الله ما یشاء و یشیت و عنده ام الكتاب .

بعد فرمود پرسید از من پیش از آنکه مرا از دست دهید
 بآن خدائی که دانه را می شکافد و مردم را می آفریند اگر از آیه آیه ی
 قرآن پرسید که در شب فرود آمده یاروز ، درمکه نازل شده یامدینه
 در سفر یادر حضر نازل شده . ناسخ و منسوخ محکم و متشابه ، تاویل و
 تنزیل آن آیات را میدانم و شما را خبر میدهم .

سپس مردی که او را ذعلب میگفتند او مردی بود ربانی فصیح و
 بیانی بلیغ داشت در سخنرانی ، مردی شجاع دل بود بلند شد و گفت پسر
 ای طالع ادعای بزرگی کرد همانا او را امروز بوسیله ی ریشور که از او
 نمایم او را شرمزده کنم سپس گفت ای امیر المؤمنین آیا پروردگارت را
 دیده ای حضرت فرمود: وای بر تو ای ذعلب همانا پروردگاری را که
 نه بینم پرستش نمی کنم پرسید چطوری او را دیده ای؟ خدایت را برای
 ما تعریف کن .

حضرت فرمود: وای بر تو ، دیدگان او را بانگاه کردن نمی بینم
 ولی دلها با حقیقتهای ایمان درمی یابند، وای بر تو ای ذعلب همانا
 پروردگار من بدوری و نزدیک ، بحر کت و سکون و ایستادن و نشستن
 تعریف نمیشود که گفته شود بلند شد و نیز بر رفتن و آمدن تعریف نمیشود،
 لطیف است اما بلطافت شناخته نمیشود بزرگ است اما به خشنود و درشتی

وصف نمیشود، مهربان است و رحیم اما برقت در کک نمیشود، مؤمن است ولی نه بعبارت، در کک میشود نه بحواس و اعضا و جوارح گوینده است نه بلفظ (۱) او در اشیاء است ولی نه ممزوج در آنها، از اشیاء بیرون است نه بطور جدائی، بر فراز تمام موجودات است چیزی بر فراز او نیست پیش همه‌ی موجودات است ولی بار پیش گفته نمیشود. داخل در همه‌ی موجودات است ولی نه مانند چیزی که در چیز دیگر داخل شود، از همه چیز بیرون است ولی نه مانند چیزهای خارجی.

سپس ذعلب یمانی روی زمین افتاد و غش کرد بعد گفت بخدا سو کنند مانند این جواب نشنیده بودم بخدا سو کنند دگر ازین پرسشها نمی‌کنم بعد حضرت فرمود: پیر سید از من پیش از آنکه از میان شما بروم.

اشعث بن قیس بلند شد و عرض کرد ای امیر المؤمنین چه طور از مجوسیان میشود جزیه گرفت که خداوند پیامبری بر آنان فرستاد و نه کتاب آسمانی حضرت فرمود: آری ای اشعث همانا خداوند بر آنان کتاب فرستاد و پیامبر مبعوث کرد تا اینکه پادشاه آنان شبی مست شد و بدخترش تجاوز کرد چون بامداد شد سر و صدای مردم را شنید که اطراف کاخ را گرفته اند و او را تهدید میکنند و میگویند تو دین ما را آلوده کردی بیرون بیا تا ترا بوسیله حدود الهی پاک نمائیم پادشاه گفت سخن مرا بشنوید اگر راهی داشت بپذیرید وگرنه هر چه خواهید نسبت بمن انجام دهید جمعیت گرد آمدند.

پادشاه گفت آیا میدانید که خداوند آفریده‌ای بهتر از پدر ما

آدم و حوا خلقی نکرده همه گفتند راست گفتی ای پادشاه. سلطان گفت مگر آدم دخترانش را بازدواج پسراش دریاورد (۱) گفتند چنین است راست گفتی دین همین است که تو داری

بعد از آن این برنامه در میان آنان اجرا شد خداوند هم آنچه که از علم و دانش در سینه‌ی آنان بود نابود کرد و کتابش را از میان آنان برداشت اینان کافرانند که وارد آتش میشوند بدون حساب ولی منافقان عذابشان از اینان مشکلیتر است، اشمث بن قیس گفت بخدا سوگند مانند این جواب نشنیده‌ام بخدا سوگند دگر بسوی اینگونه پرسشها بر نمیگردم .

بعد حضرت فرمود پی‌رسید از من آنچه را که میخواهید پیش از آنکه مرا از دست دهید مردی از آخر مسجد بلند شد در حالی که بعضا تکیه کرده بود پای بر گردن مردم میگذاشت و جلو می‌آمد تا نزدیک امیر المؤمنین رسید و عرض کرد ای امیر مؤمنان مرا بیک عملی راهنمایی کن تا انجام دهم و بدانوسیله از آتش نجات پیدا کنم .

حضرت فرمود : بشنو بعد بفهم بعد یقین کن که دیانت‌اتش به سه

چیز است .

۱- دانشمند گوینده ای که عمل بعملش بکند.

۲- به ثروتمندی که از اتفاق ثروتش باهل دینش و تهی دستان

بخل نوزد .

۳- به تهی دست و فقیری که صبر در فقرش کند پس هر گاه عالم

(۱) آدم دخترانش را به پسراش ازدواج نکرده بکتاب مربوطه مراجعه

شود مترجم .

علم و دانش خود را آشکار نکرد. ثروتمند بخل ورزید. فقیر صبر نکرد در این هنگام هلاکت و نابودی است اینجاست که عارفان بخدا شناخته میشوند اینجاست که اهل دنیا بت پرست میشوند سیر- قهرائی میکنند بسوی کفر بعد از ایمان.

ای پرسش کننده فریب نخوری به مسجد های فراوان و جمعیت بسیار که بدنهایشان گردهم ولی دلهایشان از همدیگر جداست. ای پرسش کننده سه چیز است زهد و رغبت و صبر و اما زاهد پس خوشنود نمیشود. بچیزی از دنیا بیاید او را وافرده خاطر هم نمیشود بر چیزی که از دستش برود و اما صابر پس آرزو میکند بدانش دنیا را هر گاه چیزی از دنیا را درك نماید خودش را از آن دور می کند بواسطه ی آنچه را که از شر عاقبت و سرانجام دنیا میداند و اما راغب پس با کسی ندارد از حلال باورسید یا از حرام عرض کردند ای امیر- مؤمنان نشانه ی مؤمن درین زمان چیست .

حضرت فرمود نگاه میکند بسوی آنچه که خدا بروی واجب کرده از حق و دوست دارد آنرا و نگاه میکند بسوی آنچه را که خدا مخالفت آنرا کرده سپس از آن دوری و اجتناب میکند اگر چه دوست نزدیکش باشد عرض کرد بخدا راست فرمودی ای امیر مؤمنان بعد آن مرد ناپدید شد او را ندیدیم مردم هر چه جستجو کردند او را نیافتند .

گفت سپس لبخندی بر لبان علی نقش بست بعد فرمود : پیروید از من پیش از آنکه از میان شما بروم هیچ کس بلند نشد چیزی از وی پیوست .

بعد حضرت بفرزندش امام حسن فرمود: حرکت کن بر فراز منبر قرار گیر سخنائی بگو که بعد از بن قریش ترا نسبت بنادائی ندهند که بگویند حسن بن علی چیزی نمیداند حضرت حسن عرض کرد ای پدر چطور بر فراز منبر روم در صورتیکه شما در دنیا هستید و می بینید و می شنوید حضرت فرمود پدر و مادرم بفدایت با اینکه ترا می بینم بر فراز منبر رو و مرا مبین .

حسن بر منبر قرار گرفت ستایش خدا و درود کوتاهی بر روان جدش پیامبر فرستاد و بعد فرمود : شنیدم که جدم رسول خدا فرمود : من شهر علم هستم و علی در آن شهر است و ممکن نیست وارد شدن در شهر مگر از در آن بعد فرود آمد علی او را در بن گرفت و به سینه چسباند بعد بحسین فرمود بلند شو بر فراز منبر رو سخنئی بگو که قریش بعد از بن گمان نکنند که تو نادانی و نگویند حسین بن علی چیزی نمی داند ولی کلام تو باید دنباله ی کلام برادرت باشد سپس حضرت حسین بر فراز منبر قرار گرفت ستایش و ثنای خدا نمود و درود کوتاهی بر پیامبر خدا فرستاد و بعد فرمود : ای گروه مردمان از جدم رسول خدا شنیدم که میفرمود : همانا علی شهر هدایت است هر که در آن شهر وارد شود نجات می یابد و هر کس از آن دوری کند و او را پشت سر اندازد نابود شود سپس علی برجست بسوی او او را به سینه چسباند و بوسید .

بعد فرمود : مردم بدانید که ایندو جوجه ی رسول خدایند و این دو امانتی است که بمن سپرده و منهم ایندو را بشما می سپارم ای مردم رسول خدا در باره ی ایندو از شما می پرسد که چه کردید ؟

و نیز با حذف سلسله‌ی سند ها روایت شده که روزی مردم در پیشگاه امیر المؤمنین علیه السلام گرد آمدند در حالی که آنحضرت سخنرانی میکرد و میفرمود: از من پرسید پیش از آنکه مرا از دست دهید که همانا از من پرسشی نمی شود مگر اینکه پاسخ میدهم در آن باره که بعد از من این دعا را نخواند مگر اینکه او دروغگو و افتراء زننده باشد.

مردی از کنار مجلس بلند شد و نامه مانند مصحف در گردنش بود او مردی بلند قامت و موهای مجعد داشت گویا از یهود عرب بود صدایش را برای علی علیه السلام بلند کرد و گفت ای ادعا کننده‌ی مرا آنچه را که نمیدانی و ای پیشرو مرا آنچه را که نمی فهمی من از تو میپرسم مرا پاسخ ده

گفت ناگاه یاران و پیروانش از اطراف مجلس برجستند و قصد آن نمود کردند سپس علی علیه السلام بانگ بر آنان زد و فرمود او را وا گذارید و شتاب نکنید زیرا که شتاب و سخت گیری و سبك شمردن دلیل و برهان حجت‌های خدا نیست با شتاب برهان‌های خدا را برای پرسش کننده نمیتوان آشکار کرد بعد متوجه او شد و فرمود: با هر زبان که میخواهی پرس که من انشاء الله ترا پاسخ میدهم با دانشی که شك در آن خالجان نکند و نا پاکی و ریب هم بآن نرسد نیروئی جز نیرو و قدرت خدا نیست.

مرد پرسید فاصله‌ی بین مشرق و مغرب چقدر است ؟ علی علیه السلام فرمود با اندازه‌ی فاصله هوا مرد پرسید مسافت هوا چیست ؟ حضرت

فرمود: چرخیدن فلک مرد پرسید چرخیدن فلک چیست: حضرت فرمود: باندازه گردش بکروز خورشید مرد گفت راست فرمودی یا علی، قیامت چه زمانیست؟ حضرت فرمود هنگام حاضر شدن مرگ و رسیدن اجل گفت راست گفتی. پرسید عمر دنیا چقدر است؟ فرمود پیش رفتن و تجدید نشدن مرد گفت راست گفتی.

پرسید بکه در کجای مکه است حضرت فرمود: مکه اطراف حرم است ولی بکه همانجای خانه است، مرد گفت راست گفتی سپس گفت چرا مکه نامیده شده حضرت فرمود زیرا که خدا زمین را از زیر آن کشید مرد گفت بلی چرا بکه نامیده شد حضرت فرمود زیرا که پست شد گردنهای جباران و کناهکاران در آنجا گفت راست گفتی.

بعد گفت پس در کجا بود خداوند پیش از آنکه عرش را بیافریند گفت منزله است کسی که دیدگان او را درك نمی کنند و یابان صفت او را حاملان عرش با قربشان در نمی یابند و نه هم فرشتگان از جوش و خروش و تراوش جلالش آگاهند، وای بر تو گفته نمیشود خدا کجا است و گفته نمی شود چرا و در چه چیز نه هم چطور و نه چگونه در باره خداوند گفته نمیشود.

آن مرد گفت راست فرمودید پس چند سال بود که عرش خدا بر فراز آب قرار گرفته پیش از آنکه آسمان و زمین آفریده شود حضرت فرمود: خوب است حساب شود عرش کرد آری حضرت فرمود شاید دوست نداری نیکو حساب شود عرش کرد من نیکو میدانم که

حساب شود .

حضرت فرمود چه صلاح میدانی اگر دانه های ریز خردل بر زمین ریخته شود بطوریکه هوا را به بندد مابین زمین و آسمان بسته شود بعد بتو اجازه داده شود باین ضعف و ناتوانی که داری که دانه دانه از مشرق بمغرب انتقال دهی در تمام عمرت و نیروی اینکار بتو داده شود تا دانه ها را انتقال دهی و بشماری این کار برای تو آسان تر است از اینکه بدانی چند سال که عرش خدا بر فراز آب قرار گرفته پیش از آنکه زمین و آسمان آفریده شود و همانا تعریف کرده ام تا تمامی ده ده را برای یکدهم از جزء یکصد هزار جزء و من طلب آمرزش میکنم از خدا از کم کردن و محدود نمودن سپس آمرد سرش را حرکت داد و این اشعار را سرود:

انت اسئل العلم یا ذا الهدی	تخلوا من الشک الغیاهیباً
خیرت اقصی کل علم فما	تبصر ان غولبت مغلوباً
لا تنثنی عن کل اشکول	تبدی اذا حلت اعاجیباً
لله در العلم من صاحب	یطلب انساناً و مطلوباً

۱ - تو ریشه دانشی ای راهنمای هدایت از تیرگیهای شک

خالی هستی .

۲ - فرو ریخت کاخهای دانش و دیده نشد که تو شکست

خورده باشی .

۳ - بزانو در نمی آئی از هیچ مشکل علمی که آشکار میشود

زمانیکه مشکلات را باز کنی .

۴ - خیر کثیر خدا از صاحب دانشی که انسان طلب است .

از پیامبر روایت شده که حلقه‌ی در بهشت از یاقوت سرخ است بر صفحه‌هایی از طلا هر گاه حلقه بر در زده میشود صدائی طنین انداز می شود و میگوید باعلی .

و از زید بن ثابت روایت شده که رسول خدا فرمود : همانا من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم کتاب خدا و علی بن ابیطالب و همانا علی بن ابیطالب بر تر است برای شما از کتاب خدا زیرا که او کتاب خدا را برای شما ترجمه میکند .

خبر خالد بن ولید و طوق در گردن

از جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله عباس روایت شده آندو گفتند در پیش ابی بکر نشسته بودیم آفتاب بالا آمده بود ناگاه خالد بن ولید مخزومی با سپاهی آمد که گرد سپاه حرکت کرده بود صدای شیهای اسبان فراوان بود ناگاه دیدیم میله آسیائی گردش را پر کرده گردش را سخت پیچانده آمد تا اینکه در برابر ابی بکر از اسبش پیاده شد

دیدگان مردم بسوی او دوخته شده بود منظره‌ی او مردم را بوحشت و هول افکنده سپس گفت ای پسر ابی قحافه بر گرد از جایی که مردم ترا قرار داده اند و تو هم سزاوار نیستی و باین مکان بالانمیزی مگر مانند ماهی مرده‌ی در آب بر فراز آب همانا بالامیر و دهنگامیکه حرکتی در او نیست ترا به سیاست و فرستادن سپاه چکار تو ماهی ابن دریا نیستی نسب تو ناقص و ناتوانی تو محکم و کمی تحصیل تو بانگی را خاموش نمی کند و آنشی را بر نیا فرزد پس پاداش خیر

ندهد ترا خداوند پست شد ثقیف و فرزندان صهاك .

من برگشتم از طایف بسوی جده در جستجوی سرکشان سپس دیدم پسر ابیطالب را که با او دسته از کسانی که با چشم حسد بتو نگاه میکنند و کینه‌ی ترا آشکار می‌نمایند و دیدگانش برای مقام تو مجروح شده در میان اینانست عمار یاسر، مقداد، ابن جناده، برادر غفار، فرزند عوام، دو غلام که یکی از آندو را بچهره اش می‌شناسم و غلامی که رنگش سیاه و سفید است از پسران برادرش عقیل .

از چهره های آنان ناراحتی آشکار بود . و از چشمان سرخشان حسد میبارید و حالا اینکه علی علیه السلام زره رسول خدا را پوشیده بود ، به مرکب سواریش عقاب سوار بود همانا بر سر چشمه ای فرود آمد که اسمش روبة بود تا مرا دید متنفر شد و سرش را در حالت وحشت پائین افکند محاسنش را در دست گرفت من برای درامان بودن از شر او و نگهداشتن از وحشتش پیشی در سلام گرفتم و سلام کردم غنیمت شمردم و سمت خوابگاه شتران و آسانی منزل را باهمراهانم از ترس او فرود آمدم :

سپس شروع کرد پسر یاسر با من گفتاری بد را و دشمنی خالص سپس مرا با مسخره کوبید بواسطه‌ی آنچه باو پیشی گرفت از طرف من بوسیله‌ی بدی رای تو .

سپس آنکه سرش اصلح بود متوجه من شد در حالیکه سخن فراوان رد و بدل شده بود در گلوی او صدای فریاد رعد و برق بود با حالی خشمگین بمن گفت آیا تو چنین باشی ای ابا سلیمان گفتم

بخدا سو کند اگر بر سر این حرفش بایستد او را در برابر چشم تو
میزنم سخن من علی را بخشم آورده و او را بحالی بر گرداند او را
در آنحال من می شناختم هنگام خشم او را سپس فرمود ای پسر خطا کار
مانند تو کسی این قدرت را دارد که بر من جسارت کند اسم مرا
در سخنان بیهوده که سابقه ندارد بچرخاند و ای بر تو من از آنان
نیستم که تو و همراهات بتوانید مرا بکشید من ترا خوب می شناسم
که اراده ی کشتن مرا داری .

بعد با دستش بزیر گلوی اسبم زد مرا از بالای اسبم چپه کرد
مرا کشاند تا نزدیک آسیای جارت بن کالدهی ثقفی سپس میله ی آهنی
آسیار را کند و گردن مرا با دودستش بکشد و آن را بدور گردن من
پیچید باران منهم ایستاده و تماشا میکردند شر او را از من دفع نکردند
خداوند آنانرا از طرف من پاداش نیک ندهد زیرا که آنان هنگامیکه
بعلی نگاه میکردند گویا بملك الموت تماشا می کردند سو کند به آنکس
که آسمانها را بدون ستون برافراشته .

صد نفر از قهرمانان شجاع عرب گرد آمدند که آن میله را
از دور گردن خالد باز کنند قدرت و نیروی آنرا نداشتند نا توانی
مردم از گشودن آهن مرا دلالت کرد که سحری از اوست با نیروی
فرشته ای با نیروی او مر کب شده هم اکنون بگشا اگر کشاینده هستی
و حق مرا از او بگیر اگر گیرنده می باشی و گرنه می پیوندم بخانه
عز و قرارگاه گرامی خویش، پسر ابوطالب لباس تنگ بر من پوشید
بطوریکه اهل دیار بر من میخندند .

ابوبکر متوجه عمر شد و گفت راهی برای زهائی اینمرد نمی بینی، بخدا سوگند که بر من مانند اهل و کسان او گرانست عمر متوجه او شد و گفت بخدا سوگند شوخی است و نمیتواند تا خدمت آنحضرت نرود این نه از روی جهل است نه هم از حسد ابوبکر بهاضران گفت بخوانید قیس بن سعد عباده را کسی جز او نمیتواند این میله را بکشد بلندی قیس دوازده وجب و پهنای او پنج وجب بود او قویترین مردم بعد از امیر المؤمنین در عصر خودش بود.

قیس حاضر شد ابوبکر گفت ای قیس تو آنقدر نیرومندی که باید این میله ی آهن را از گردن برادرت خالد بکشائی قیس گفت چرا خود خالد باز نمیکند ابوبکر گفت او را چنین نیرو و قدرتی نیست قیس گفت اگر او نمیتواند ابوسلیمان که او سردار سپاه هست و شمشیر شما بر دشمن شاست من چگونه قدرت دارم برگشودن آن عمر گفت ما را از سر زش و ریشخند و اگذار و کارت را بکن گفت مرا برای مساله ای آورده اید که ناخوش دارم و مجبورم.

عمر گفت اگر برضایت و میل باز نمیکنی با اکراه و ناخوشی بکشای قیس گفت ای پسر صهاك خوار گرداند خداوند کسی را که تو بزور وادارش کنی همانا شکمت بزرگی و پوستت کلفت است اگر تو این کار را بکنی از تو عجیبیست سپس عمر شرمند شد از کلام قیس انگشتش را بدندان میگزید ابوبکر گفت او را واگذار آنچه فرمان میدهیم انجام ده قیس گفت بخدا سوگند اگر قدرت و نیروی گشودن را هم داشته باشم نخواهم کرد او را بیش آهنگران مدینه ببرید آنان بدین کار از من نیرومندترند.

گروهی از آهنگران را آوردند همه گفتند گشوده نمی شود مگر این که آهن را با آتش سرخ کنیم سپس ابوبکر متوجه قیاس شد گفت بخدا سوگند تو از گشودن میله آهن ناتوان و عاجز نیستی ولی انجام نمیدهی مبادا امامت حضرت ابی الحسن تو را درین باره نکوهش نماید و این کار توشگفت اور من از کار پدرت نیست که خلافت را می خواست تا سر کشی اسلام کند بخدا سوگند که چهره یست سپس خداوند شوکت اورا نابود و باد و بختش را برد ، اسلام را هم بوسیله ولیش عزیز کرد ، دین را بواسطه ی اطاعت اهلش بلند نمود ، تو هم اکنون در حال بیرنگ و اختلافی .

گفت قیاس را خشم فرا گرفت لبریز غیظ شد سپس گفت ای پسر ابی قحافه همانا برای تو پیش من پاسخی بازبانی روان و دلی جریست اگر نبود حق بیعتی که در گردن من داری آن پاسخ را از من می شنیدی بخدا سوگند اگر دستم ترا بیعت کرد ولی دل و زبان با تو بیعت نکرد .

حجتی بر من در بیعت بعد از روز غدیر نیست و نیست بیعت من برای تو مگر مانند آن کسی که بافته ی خود را بصورت اول برگرداند میگویم و گفتن من نرسی بیست نیازمندی بتو را اگر از تو سخن را می شنیدم ابتدا میکردم برای آنچه را که برای تو از طرف من باز شد ردی صلاح .

اگر پدر من خلافت را می خواست سزاوار بود که بخواهد بعد از آنچه برای تو یاد آور شدم زیرا که او مردی بود که سختی های روزگار اورا از پا دریاورد و عیبجوئی نمیکند اورا مانند عیبجوئی

شرمگاه بخشش کننده‌ی دل‌آور، گردنکشی عزیز و متکبر.

او بر خلاف تو بپاخواست ای میش لنگ و خروسی که بال خود را بحرکت در آورده ای که نه ریشه و نه حسب و نسب داری و بخدا سوگند اگر حرف پدرم را تکرار کنی افساری از سخن بدهنت میزنم که از اثر آن خون از دهنت موج زند ما را و اگذار که در کوری تو فرو رویم بر گردیم در کمراهی تو با شناسائی ما ترا بواگذارستن حق و پیروی نمودن از باطل.

و اما سخن تو که گفتی علی امام و پیشوای من است بخدا سوگند اطاعت او را انکار نمی کنم و از دوستی او بر نمیگردم چگونه درهم شکستم پیمانی را که بزم امتداری و ولایت او بستم می پرسد مرا از آن پیمان اگر من خداوند را ملاقات و دیدار کنم، شکست بیعت تو دوست تر است بسوی من از شکستن پیمان خدا و رسول و جانشین و دوست رسول و تو ایستی مگر امیر قوم خودت اگر بخواهند ترا و اگذارند و گرنه عزات کنند بر گرد بسوی خدا و نوبه کن از این جرمی که بجا آوردی و بیرون شو بسوی خدا از خیانتی که مرتکب شدی خلافت را و اگذار ما نکس که از تو سزاوار تر است از خودت.

همانا کار بزرگی را مرتکب شدی بواسطه نشستن تو در جای او و بواسطه‌ی نام او را بر خودت نهادن گویا قناعت کردی باندک از دنیای خود و مسلم پراکنده میشود دنیای تو آسان که باد ابر را پراکنده میکند و خواهی دانست که کدام دسته جایگاهشان بهتر و کدام يك از نظر سپاه نا توانند.

اما نگوشت تو مرا باینکه آقایم علی است پس بخدا سوگند آقای من و تو است و آقای تمام مؤمنانست آه آه کجا من استواری قدم علی را دارم کجا ممکن است قدم جای قدم او بگذارم تا اینکه ترا بیندازم آنچنانکه منجنیق سنگ را پرت میکنند و شاید هم اینکار بزودی بشود و بدیدن از شنیدن اکتفا میشود بعد قیس بلند شد لباسش را جمع کرد و رفت.

ابوبکر از کردار خود پشیمان شد خالد هم شروع کرد در مدینه چرخیدن طوق هم چند روزی در گردنش بود بعد کسی پیش ابی بکر آمد و گفت هم اکنون علی بن ابیطالب از سفرش بازگشت عرق کرده و چهره اش سرخ شده اقرع بن سوافه ای با علی و اشرس بن اشج ثقفی را پیش بفرست تا درخواست کنند بیاید مسجد رسول خدا نزد ابی بکر.

آن دو شرفیاب محضر آنحضرت شدند عرض کردند ای ابا الحسن همانا ابابکر شما را میخواهد برای گرفتاری که او را افسرده خاطر کرده و از شما درخواست می کند که بسوی او در مسجد رسول خدا تشریف فرما شوید حضرت پاسخ آن دو را انداد عرض کردند جواب بر نمیگردانی در آنچه که بر تو آوردیم فرمود: بخدا سوگند بد ادبی است ادب شما و سزاوار نیست بر مردی که بسوی مردم خوانده میشود و نیازمندی هایشان را بر طرف کند مگر اینکه نیازمند بسوی منزل او برود شما اگر نیازی دارید مرا در منزل بر آن آگاه کنید که اگر امکان داشت انشاء الله تعالی بر طرف کنم.

بسوی ابی بکر رفتند و او را آگاه کردند و او هم گفت حرکت کنیم
برویم تمام آن گروه بسوی منزل علی علیه السلام رفتند تا گاه دیدند حسین
بن علی علیه السلام در منزل ایستاده شمشیری در دست دارد و می چرخاند
ابوبکر گفت ای ابا عبدالله اگر صلاح بدانید ما را اجازه دهی بر پدرت
وارد شویم سپس بشمام آنها اجازه داد بر علی وارد شدند خالد بن ولید
هم با آنان بود.

تمام جمعیت سلام کردند حضرت هم پاسخ داد چون نگاهش
بخالد افتاد فرمود: خوش باد بامدادت نیکو گردن بندی است گردن
بند تو خالد گفت ای علی از دست من نجات پیدا نمی کنی اگر اجل
مرا مهلت دهد حضرت فرمود ای بر تو ای پسر دمیحه (۱) همانا بآن
خدائیکه دانه را میشکافد و نسیم صبحگاهان را آفریده پست ترین
چیزها جان تو در دست من است اگر بخواهم مانند مگسی است که در
میان خودش داغ و گرم که از آنجا بردارم این رحمت ها را بنفود
مده (۲) ما را بگذار بر دبار باشیم و گرنه ترا ملحق میکنم بکسی که
تو سزاوار تر بکشتنی از او ای ابا سلیمان گذشته ها را و گذار
آنچه در پیش است بگیر نمی نوشی از این پیمانه مگر تلخی آنرا
بخدا سوگند من مرگ تو و مرگ خودم روح تو و روح خودم را ندیدم
مگر اینکه روح من در بهشت و روح تو در دوزخ است.

آن گروه بین آندو مانع از مشاجره شدند در خواست قطع

(۱) زشت و بدکار.

(۲) ای مگس عرصه سپهر غنه جولانگه تست

عرص خود میبری و زحمت مامیداری

سخنان را کردند ابوبکر عرض کرد ما نیامدیم که با ابا سلیمان نزاع کنی بلکه برای غیر اینکار آمدیم و تو ای اباالحسن همیشه کمر مخالفت مرا می بندی و یارانم را بر من جری میکنی ما ترا گذاشتیم تو ما را واگذار چیزی نگو تا ما هم چیزی نگوئیم که ترا بوحشت اندازد تا زیاد نکند ترا نفرتی بسوی نفرتی که داری .

سپس علی علیه السلام فرمود : که مرا از تو و یاران تو بوحشت افکنده و حال اینکه هر متوحشی بمن انس گرفته و اما پسر ولید زبانکار من داستانش را برایت نقل میکنم او چون فراوانی سپاه و زیادی جمعیتش را دید خود نمائی کرد اراده کرد مرا بردارد و در جای دیگر ببرد ما آنچه را که در دلش خطور کرده بود برداشتم از بمن حمله کرد با اینکه میشناخت حق مرا و خدا هم بکار او راضی نبود .

ابوبکر گفت ما اینکار را اضافه میکنیم بکوتاهی کردن تو از یاری اسلام و کمی میل تو بجهاد در راه خدا و رسولش ترا فرمان ترک جهاد داده اند یا از پیش خود ترك میکنی سپس علی علیه السلام باو گفت ای ابا بکر بر مثل من فتوی میدهند نادانان همانا رسول خدا شما را دستور به بیعت من داد و فرما برداری مرا بر شما واجب کرد و مرا در میان مانند بیت الله الحرام قرار داد که مردم بطواف خانه میروند نه اینکه خانه پیش مردم بیاید .

پیامبر فرمود : ای علی بزودی در باره ی تو اتمم پس از من نیرنگ بازی کنند آنچه آنکه سایر امتان پس از در گذشت پیامبران با جانشینان آنان مکر و فریب کردند مگر اندکی از آنان وزود است

برای تو و ایشان بعد من گرفتاری بعد از گرفتاری تو بردبار باش
مانند خانه‌ی خدا که هر کس وارد شود در امان باشد و هر کس پشت
از آن کند کافر باشد خدای تعالی فرموده: *وَاذْجَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ*
و اماناء (۱) من و تو یکمانیم مگر در نبوت همانا من خاتم پیامبرانم و
تو خاتم وصیین و جانشینان.

و از طرف پروردگارم بمن دستور رسید که بعد از در گذشت
او شمشیر نکشم مگر در سه مورد از فرمود می جنگی با ناکثین
و قاسطین و مارقین (۲) و هنوز وقتش نشده سپس عرض کردم ای رسول خدا
با آنکه بیعت مرا در هم شکنند و حق مرا افکار کنند چکار کنم
فرمود صبر کن بر مصیبت‌ها تا آنگاه که مرا دیدار کنی یا تسلیم شو
تا آنگاه یاوری پیدا کنی عرض کردم یا رسول الله آیا میترسی که مرا
بکشند فرمود: بخدا سوگند از آنان بر تو بیمی ندارم که ترا بکشند
یا زخمی بر تو وارد آورند من مرگ تو بسبب مرگت را میدانم.

همانا پروردگارم مرا از مرگ تو آگاه فرموده ولی ترسم
از این است که مبادا آنان به شمشیر تو نابود شوند سپس دین باطل
گردد و حال اینکه مردم تازه مسلمانند سپس مردم از توحید بر گردند
و اگر این ترس و بیم نبود و حال آنکه پیشی گرفته آنچه که آن
شد نیست میباشد از برای من در آنچه که در آن شانی از شئون است

(۱) بقره ۱۱۹ هنگامیکه قرار دادیم خانه را محل ثواب و امان

برای مردم.

(۲) جنگ نهروان و صفین و جمل.

همانا میبینم شمشیر هائی را که تشنه‌ی نوشیدن خونهایند و هنگام خواندن تو صحنه ات را می‌شناسی از ما آنچه را که پیروزی من است و اینکه غلبه کننده است عهد و داور خداست

ابوبکر گفت ما اینها را رد نمی‌کنیم ولی ما خواهش میکنیم هم اکنون این آهن را از گردن خالد بگشائی که از شکنجی آن خسته است و اثری در گلویش گذاشته و مسلم کینه‌ی دلت را شفا دادی علی علیه السلام فرمود اگر میخواستم کینه دلم را شفا دهم بهترین دوائی درد شمشیر بود و نزدیکتر برای نابودی شمشیر بود بخدا اگر او را میکشتم از آن آنکه در فتح کیشتم بالاخر نبود و شکی ندارم در اینکه خالد بقدر پر پشه ای ایمان در دلت جایگزین است اما آهنی که در گردنش هست شاید من قدرت و نیروی گشودنش را نداشته باشم خود خالد بگشاید یا شما او را راحتش کنید زیرا شما سزاوار ترید بگشودن آن اگر این ادعاها که میکنید درست است .

سپس بریده‌ی اسلحه‌ی وعامر بن اشجم بلند شدند و عرض کردند ای ابا الحسن بخدا سوگند که آنرا کسی نگشاید مگر آن که در خیبر رایکدستی برداشت و پشت سر افکند در را برداشت پل قرار داد تا مردم از فراز آن عبور کنند سپس عمار یا سر بلند شد او را نیز مخاطب قرار داد در میان کسانی که او را مخاطب قرار داده بودند و لی بهیچ کس جواب مساعدی نداد تا اینکه ابوبکر گفت ترا بخدا و بحق برادرت مصطفی رسول خدا سوگند میدهم بر او رحم کن و آهن را از گردنش بگشا . چون ابوبکر این خواهش را از آنحضرت کرد آنجناب شرم کرد زیرا که او حیاء فروان داشت سپس خالد را بسوی خود کشید

شروع کرد تکه تکه آهن را بکشیدن و در دستش نرم کردن سپس مانند شمع ملایم میشد بعد تکه‌ی اول را بر خال زد بعد تکه‌ی دوم را خال زد گفت آه ای امیر المؤمنین حضرت باو فرمود با اکراه ترا آزاد کردم و اگر رها نمی کردم ترا تکه‌ی سوم از پائین تو بیرون می آمد پی در پی تکه‌های آهن را جدا کرد تا همه را از گردنش بر طرف نمود و مردم شروع به تکبیر گفتن و لا اله الا الله خواندن کردند و همه بشکفت اندر شدند از آن نیروئی که خدای سبحان بامیر المؤمنین عطا فرموده . همه برگشتند در صورتیکه از علی سپاسگذاری میکردند برای اینکار .

جابر جعفی گفت ابوبکر مردی از قبیله‌ی ثقیف که نامش اشجع بن مزاحم ثقیفی بود بر موقوفات و املاک و فدک و دهات مدینه گماشت او مردی شجاع و قوی پنجه بود علی (علیه السلام) برادر او را در غزوی هوازن و ثقیف کشته بود چون آنمرد از مدینه بیرون شد اول ملکی را که تصرف کرد ملکی از املاک اهل بیت پیامبر بود که معروف به بائقیا بود آن ملک را با چند قطعه‌ی از املاک علی (علیه السلام) تصرف کرد و کسی بر آنها گماشت و بر مردم آنجا تکبیر کرد از مردی زندقه و منافق بود .

اهل آن ده بسوی علی رسولی فرستادند که آنحضرت را از غلبه‌ی آنمرد آگاه کنند سپس علی مرکب سواریش را که نامش سابع بود طلب کرد آن مرکب از معان سیف بن ذی یزن بود آنحضرت عمامه‌ی سیاهی بر سر نهاد دو شمشیر بر کمر بست و پسرش حسین (علیه السلام) ، عمار یاسر ، فضل بن عباس ، عبدالله بن جعفر ، عبدالله عباس را همراه برد

تا بآن ده رسیدند در یکی از دهات بزرگ آنجا در مسجدی که معروف
بمسجد قضا بود آنمرد فرود آمده بود

بعد امیر المؤمنین علیه السلام فرزندش حسین را فرستاد تا بگوید
خدمت حضرت امیر بیاید حضرت حسین علیه السلام بسوی او آمد و فرمود
امیر المؤمنین ترا طلب میکنند گفت امیر المؤمنین کیست؟ فرمود علی
علیه السلام، سپس گفت امیر المؤمنین ابی بکر است که او را در
مدینه گذاشتم حضرت حسین علیه السلام فرمود: علی بن ابیطالب ترا
میخواهد گفت من سلطائن او یکی از عوام او بمن کار دارد باید پیش
من بیاید.

امام حسین علیه السلام فرمود: وای بر تو آیا مانند پدر من از عوام
است و مثل تو کسی سلطان؟ گفت آری زیرا که پدر تو دارد بیعت
ابی بکر شده مگر از روی اکراه ولی ما او را در حال اطاعت بیعت
کردیم و اکراهی هم نداریم چه قدر دور است بین ما و پدرت، حسین
ابن علی بسوی امیر المؤمنین برگشت او را از سخنان آنمرد آگاه
نمود.

حضرت متوجه عمار یاسر شد و فرمود ای ابا یقظان بسوی
این مرد برو ولی با او مهربانی کن از او بخواه پیش من بیاید زیرا
که او گمراه است ولی ما مانند خانه خدائیم بسوی ما می آیند ولی ما
نباید بسوی کسی برویم عمار یاسر بسوی او رفت و گفت مرحبا ای
برادر ثقیف چه چیز ترا وادار کرد که املاک علی را تصرف کنی و
سر از فرمایش به پیچی برو بسوی او و دلیلت را روشن کن عمار را
آزار کرد و دشنام داد عمار هم سخت خشمگین بود بند شمشیرش را

در کردن او انداخت او دست بسوی شمشیر کشید با میرالمؤمنین گفته شد خود را بعمار برسان که دست آن مرد را جدا میکند امیرالمؤمنین گروهی را بسوی او فرستاد و فرمودند از او نترسید او را بسوی من بیاورید .

با آن مرد سی مرد از نیکان قومش بودند و بوی گفتند وای بر تو این علی بن ابیطالب است بخدا تو و یارانت را میکشد تمام مردم از ترس امیرالمؤمنین خاموش گشتند اشجع با صورت بروی زمین کشیده شد تا او را خدمت امیرالمؤمنین آوردند حضرت فرمود : واگذارید او را شتاب مکنید زیرا که شتاب و کم خردی از برهان و حجت‌های خدا نیست *کتاب توحید و تفسیر علوم اسلامی*

حضرت فرمود وای بر تو چطور مال اهل بیت را حلال داستی دلیل تو بر تصرف مال مردم چیست ؟ او در جواب امیرالمؤمنین گفت تو چرا کشتن این مردم را حلال کردی در هر حق و باطل همانا رضایت صاحب من دوست تراست بسوی من از اینکه ترا پیروی و موافقت کنم سپس حضرت فرمود : وای بر تو من گناهی در خود نمی بینم مگر کشتن برادر ترا در روز هوازن و مانند این کار نیست که تو خونخواهی کنی زشت گرداند ترا خدا و سبک نماید .

اشجع به حضرت گفت بلکه ترا خدا زشت کند و عمرت را قطع نماید زیرا حسادت تو بخلفاء همیشه هست تا زمانیکه ترا به نابودی افکند خشم و سرکشی تو برایشانست و خدا ترا بعزادت نرساند .

فضل بن عباس از گفتار او بخشم آمد بعد شمشیر کشید گردن او را زد و سرش را با دست راست از بدن جدا کرد یاران او بر فضل

گرد آمدند امیر المؤمنین ذوالفقار را از پیام کشید چون برق دیدگان
 علی و درخشش شمشیر او را دیدند خلع سلاح کردند و اسلحه‌ی
 خویش را افکندند عرض کردند فرما بفرماییم امیر المؤمنین فرمود
 اف بر شما برگردید با سر این یار کوچک تان بسوی یار بزرگ تان
 پس به چه چیز مانند کشتن تان خوبخواهی میشود این ناراحتی‌ها
 به پادان نمی‌رسد سپس برگشتند بسا سر صاحبشان تا اینکه سر را
 در برابر ابی بکر افکندند .

سپس مهاجر و انصار را کرد آورد و گفت ای گروه مردمان
 همانا برادر تفقی شما پیروی خدا و رسول و صاحب امرش را کرد
 او سرپرست صدقات مدینه و اطراف بود او را پس از این مطالب گرفته
 با بدترین حالتی کشته و مثله کرده او با چند نفر از یارانش بسوی
 دهات حجاز پیرو شده‌اند باید فهرمانان شما بسوی او روند و پرا
 ازین راه و روش برگردانند و برای او سپاهی مسلح آماده کنند شما
 او را خوب می‌شناسید که دردی است بی‌دوا ، شجاعی است بی‌مانند .
 مردم خاموش ماندند گویا پرند بر فراز سرشان خسبیده بود
 ابوبکر گفت شما گنگ هستید یا زبان دارید مردی از عرب که ناعش
 حجاج بن صخره بود متوجه ابوبکر شد و گفت اگر تو خودت بسوی
 علی بروی ما نیز با تو می‌آئیم اما اگر سپاهت را بسوی او فرستی
 تمام را مانند شتر آحر میکنند و میکشد .

بعد مرد دیگری بلند شد و گفت آیا میدانم ما را بسوی کی
 میفرستی؟ همانا تو ما را بسوی کشته‌ی بزرگی میفرستی که جانها را با
 شمشیرش برق آسا میگیرد بخدا سوگند ملاقات فرشته‌ی من که برای ما

آسانتر است از ملاقات علی بن ابیطالب، پسر ابی قحافه گفت خدا شمارا پاداش نیک از امام و پیشوایان ندهد هر گاه علی بن ابیطالب یادآوری میشود دیدگانتان بچهره‌هایتان دور میزند شما را سکران مرگ فرا میگیرد همانند من شخصی اینچنین سخن میگویند عمر بن خطاب توجه کرد و سپس گفت هم آورد علی کسی جز خالد بن ولید نیست.

ابوبکر متوجه خالد شد و گفت ای ابی سفیان تو امروز شمشیری از شمشیرهای خدائی و ستونی از ستونهای او هستی، تو مرگی برای دشمنان خدا علی بن ابیطالب اختلاف در میان این امت افکنده با گروهی از یارانش بداهات حجاز رفته شیر درنده و پناهاگاه بلندی از پیروان مرا کشته هم اکنون با گروهی فرادان از مردمت بسوی او برو و بگو در بیعت ما داخل شود تا او را به بخشیم اگر با او سر جنگ داشت او را اسیر پیش ما بیاور و با خالد بن ولید پانصد نفر از شجاعان قومش بود غرق در اسلحه بودند تا اینکه بر امیر المؤمنین وارد شدند فضل بن عباس از دور نگاهی بگرد سپاه کرد عرض کرد ای امیر المؤمنین پسر ابی قحافه سپاهی فرستاده که زمین را با سم اسبهایشان می‌کوبند حضرت فرمود: ای پسر عباس بخودت آسان شمار اگر چه بزرگان فریش و قبیله‌های حنین و شجاعان هوازن باشند من وحشت نمی‌کنم مگر از گمراهی آنان.

سپس امیر المؤمنین حرکت کرد مرکبش را آماده کرده بعد بجهت سبک شمردن آنانرا به پشت خوابید و راحتی کرد تا سپاه رسیدند از شیهه‌ی اسبان آگاه شد سپس فرمود ای ابا سفیان چه چیز

ترا بسوی من رجوع داد عرض کرد مرا بسوی تو آورد آنچه که تو
از من دانائی هستی فرمود ما الان می شنویم .

عرض کرد ای ابا الحسن تو فهمیده ای که کسی تو را یاد نداده و
دانستند بدون آموزش گاری این چه کاری بود که از تو سر زد و چه جنبشی
است ، تو این مرد را ناخوش داری ولی او ترا ناخوش ندارد پس نباید
ولایت او بردوش تو سنگینی کند و نه گلو گیر تو شود و نیست پس از
هجرت میان تو و او اختلافی مردم را بحال خود بگذار هر کس را
میخواهند ولی و زمامدار خود قرار دهند گمراه شود کسی که
گمراه است و هدایت شود کسی که هدایت شده جدائی میان کلامیکه
جمع است نیندازد و آتش را پس از خاموشی روشن مکن زیرا اگر تو
این کار را انجام دهی این رای را ناپسند می یابی .

سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : مرا بخودت و پسر ابی قحافه
میترسیانی و تهدید میکنی این خالده تو و او چه هستید که مرا تهدید
کنید و اگذار از خودت حرفهای باطلی را که من از خود تو بهتر
میشناسم مأموریت خود را انجام ده خالد گفت مرا بسوی تو فرستاده
تا روش ترا عوض کنم تو ویژه کرامت و سروری میباشی اگر ترا قائم
بر خلاف حق به بینم بسوی ابی بکر بحالت اسیری میبرم .

علی علیه السلام فرمود ای پسر تو حق را از باطل تشخیص میدهی ؟
مانند تو کسی مرا اسیر می کند ای پسر کسی که از اسلام برگشت
وای بر تو گمان میکنی منهم مالک بن نویره هستم که او را کشتی و
بهمسرش تجاوز کردی ای خالد بسوی من با کمی خرد و چهره ی
درهم کشیده آمدی ، باد به بینی می اندازی بخدا سوگند اگر دست

بسوی شمشیر برم زمین را از گوشت شما سیر میکنم مانند کشتن گفتار
و مانند ریختن مگس.

وای بر تو، تو و صاحب آنکس نیستید که مرا بکشید من همانا
کشنده ام را می شناسم روز و شب در جستجوی مرگم و نمیتواند مانند تو
کسی مرا اسیر کند اگر اراده ای این کار کنی مرا پشت همین مسجد
میکشم سپس خالد خشم کرد و گفت مرا مانند شیر تهدید میکنی و
مرا مانند روباه میترسانی من با حرف از تو نمیتروسم و نیست مانند تو
مگر کسیکه گردارش پیر و گفتارش باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر گاه گفته ای تو این باشد پس
آنچه دلت میخواهد انجام ده و علی شمشیر بروی خالد کشید آهسته
بر او زد چون خالد نگاه کرد برق دیدگان علی و درخشش ذوالفقارش
را دید که در دست او است و آماده مرگ او شده مرگ را آشکارا
دید خالد پنهان شد و عرض کرد یا ابا الحسن من تا اینجا حاضر نبودم
حضرت با پشت ذوالفقار بر دوش خالد زد او را از آب چپه کرد علی
علیه السلام خیال نداشت دستش را هنگامیکه بلند کرد برگرداند
بدین جهت بدوش خالد زد تا او را نسبت بترس ندهند.

بیاران خالد از کار امیر المؤمنین هولی عجیب و بیعی سخت رخ
داد بعد فرمود چه شده شما را از بزرگتان با جهان استقبال نمیکنید
بخدا سو کند اگر فرماتان برای من باشد سرهایتان را برگیرم و
ایضاً برای من آسان تر است بدست من از چیدن حنظل بدست
بندگان با همین روش در باره ی غنائم داوری میکنید اف بر شما باد.
سپس مردی که متنی بن صباح و مردی بخردمند بود از میان

آن گروه بلند شد و گفت بخدا سوگند ما برای دشمنی نیامده ایم میان ما و تو و چنین هم نیست که ترا شناخته باشیم کوچک و بزرگ ما ترا می شناسد تو شیر خدائی بر فراز زمینش ، تیغی هستی که بر دشمنان خدا بلا میبارد در میان ما کسی نیست که بمانند تو باشد و ما پیروانی ما و دریم مخالف تو نیستیم نابود باد کسی که ما را بسوی تو فرستاد آیا او ترا روز بدر ، احد ، حنین شناخت .

امیر المؤمنین شرم کرد از گفتار آنمرد و تمام را وا گذاشت و سپس شروع کرد با خالد شوخی کردن ولی خالد چون دردی از ضربت علی داشت خاموش بود سپس امیر المؤمنین فرمود : وای بر تو ای خالد چه چیز ترا وادار کرد که پیروی خائنان پیمان شکنان را کنی آیا روز غدیر قانع کننده ی تو نبود آنگاه که صاحب تو در مسجد آشکار شد بطوریکه نسبت بتو آشکار بود آنچه که بود .

با آنخدائیکه دل دانه را می شکافد و نسیم صبحگاهان را می آفریند اگر از آنچه که تو با دو یارت پسر ابی قحافه و پسر صهاک می خواستید برنگردید همانا آن دو اول کسی بودند که با شمشیر من کشته شوند تو نیز با آن دو کشته میشدی و انجام میدهد خدا آنچه را که میخواهد همیشه تو خودت را وادار فساد میکنی پیش من مسلم باینکه حق را شناختی آنرا وا گذاشتی و پیش من آمدی با خیالهای باطل تا مرا اسیر بسوی ابی بکر پیری باینکه می شناختی مرا که من کشنده ی عمرو بن عبدود و مرحب و کشنده ی در خیبرم .

من از شما و کمی فکر و خردتان خجالت میکشم آیا گمان میکنی بر من پوشیده است آنچه را که یارت به تو گفت (۱) هنگامیکه

۱- دستور کشتن علی بود آنچه را که بخالد گفته بود .

ترا بسوی من بیرون فرستاد؟ تو شجاعت‌های مرا باو خاطر نشان کردی نسبت به عمرو بن معدیکرب و اسید بن سلمه‌ی مخزومی، سپس پسر ابی قحافه بتو گفت همیشه اینها را خاطر نشان میکنی تمام اینها از دعای رسول‌خدا بود همه‌ی اینها رفته و هم اکنون کمتر ازینهاست ایخالد چنین که میگویم نیست اگر نبود سفارش رسول‌خدا بمن انجام میشد برای آندو از طرف من آنچه را که خود آندو از تو بهتر میدانند کجا است پسر ابی قحافه در حال اینکه تو با من در لجه‌های مرگ فرو میروی و یاران تو در بر کشتن پیشی میکشند مانند کوسفند فراری با مانند خر و سبکه پرهاش ریخته.

بیرهیز خدا را ایخالد رفیق خائن و پشیمان ستمگران مباش خالد گفت ای ابا الحسن همانا من می‌شناسم چه می‌گوئی عرب و بزرگان از تو بر نکشند مگر بواسطه‌ی خونخواهی پدرانشان از قدیم و بزودی سرهایشان پائین افتاد و مانند روباه با تو بازی کردند در میان بیابان وسیع و تپه‌ها بواسطه بیرون آوردن ملک را از دست تو و نیز از جهت ترسیدن از شمشیر تو، نپذیرفتند بیعت ابی بکر را مگر از جهت نرمی اخلاق، و ایشان اموال را از اندازه نیازمندی‌شان بیشتر از او گرفتند.

امروز خیلی کم است کسیکه میل بسوی حق کند، تو هم دنیا را با آخرت فروخته‌ای اگر اخلاق تو مانند اخلاق آنان باشد خالد با تو مخالفت نمیکند سپس امیر المؤمنین فرمود بخدا سو کند خالد عطا نشد مگر از طرف این خائن و ستمگران فتنه‌جو پسر صهاک زیرا که او همیشه در میان قبیله‌ها فساد میکند آنانرا از من میترساند

و با بخششها با آنان مواسات میکنند و آنچه را که روزگار از پادشان برده خاطر نشان مینماید و بزودی میداند سستی فرمایش را زمانیکه نفسش بیرون شود.

خالد عرض کرد ای الحسن بحق برادرت ترا سوگند سخن را پایان رسان با احترام بطرف منزلت برو درین هنگام که مردم راضی شده اند از تو بکفاف حضرت فرمود خدا ایشان را نه از طرف خودشان نه هم از طرف مسلمانان جزای خیر دهد.

بعد حضرت مرکب سواریش را خواست یاران او و خالد هم پشت سرش روانشدند خالد با حضرت سخن میگفت و شوخی میکرد تا اینکه وارد مدینه شدند خالد بسوی ابی بکر رفت داستانی را گذارش داد.

حضرت امیر المؤمنین بطرف قبر پیامبر رفت بعد بطرف روضه رفت چهار رکعت نماز خواند و دعا کرد و حرکت کرد بطرف منزلش بیاید ابوبکر در منزل نشسته بود، عباس هم در پهلوی او نشسته بود ابوبکر رو بعباس کرد و گفت ای ابا الفضل پسر برادرت علی را بگو بیاید تا او را درباری آنچه که از او سر زده نسبت باشجمع نکوهش کنم.

ابا الفضل گفت نمیخواهی خالد را نکوهش کنی که خودت فرستادی من میترسم بر تو از علی هنگامیکه او را نکوهش کنی ابوبکر گفت ای ابا الفضل می بینم ترا که مرا از او میترسانی مرا با او واگذار و اما آنچه را که گفתי چرا خالد را نکوهش نمی کنم او را دیدم که با من سخن میگفت بکلامی که خلاف آنجیزی که باو ماموریت

دادم جای شکمی نیست غیر اینکه خالد از او بیمناک بود .

سپس عباس گفت هر طور صلاح میدانی ای پسرایی قحافه، عباس علی را صدا زد سپس امیرالمؤمنین بسوی او آمد و در کنار عباس نشست عباس باو گفت همانا ابابکر میخواهد داستارا را از تو پرسد حضرت فرمود : ایعمو اگر او مرا میخواهد نمی آمدم ابوبکر گفت ای ابوالحسن مانند توئی بایشکار راضی میشود حضرت فرمود چکاری ابوبکر گفت مسلمانی را بناحق کشتی از آدمکشی خسته نمیشوی همانا آدمکشی را شعار خود قرار داده ای ؟

امیرالمؤمنین متوجه او شد و گفت امنا نکوهش تو مرا در کشتن مسلمانان پناه بخدا میبرم اینکه مسلمانی را بغیر حق بکشم زیرا هر کس کشتن بر او واجب شد نام اسلام از او برداشته میشود و امنا کشتن من اشجع را اگر مسلمانی توهم مانند اسلام اوست که فایده ی بزرگی برده ای میگویم من عذری ندارم مگر از طرف خدا او را نکشتم مگر بدستور پروردگارم تو بحلال و حرام از من آگاه تر و دانای تر از من نیستی اشجع نبود مگر مردی زندیق و منافق و همانا در خااهی او بشی است از سنگ که بآن تبرک میجست بعد پیش تو می آمد از عدالت و دادگری خدا نیست که مرا بازجوئی کند درباره کشتن بت پرستان و زندیقان و منافقان .

امیرالمؤمنین سخنش را گسترش داد سپس مغیره بن شعبه و عمار یاسر بین آندو فاصله افکندند علی راسو گنبد دادند سپس خاموش گردید ابی بکر را هم سو گنبد دادند او هم خودداری کرد .

ابوبکر به فضل بن عباس گفت ، اگر می دانستی ترا بخون اشجع

میکشم چنین نمیکردی ولی چکنم که تو پسر عم رسول خدائی و تو
او را غسل داده‌ای .

سپس عباس متوجه ابی بکر شد و گفت واگذار ما را ما حکماء
هستیم بالاتر از شان تو ، متعرض پسر من و پسر برادرم میشوی تو پسر
ابی قحافه و مرء هستی ما فرزندان عبدالملک بن هاشم اهل بیت
نبوت و صاحبان خلافت شما خودتان را بجای ما جازدید حمله کردید
بر ما در سلطنت و پادشاهی تا خودپشاندی ما را کستید ، ارث ما را
منع کردید بعد شما گمان کردید که ارثی برای ما نیست شما سزاوارتر
از ما بدین امر نیستید هلاکت و دوری بر شما باد تا کسی دروغ
می‌بندید .

بعد مردم پراکنده شدند و عباس دست علی را گرفت و علی ^{علیه السلام}
شروع کرد و میگفت ترا سو کند میدهم ایعمو که سخن نگوئی و
اگر میخواهی سخن بگوئی جوری سخن بگو که او شادمان شود و
چاره‌ای برای ایشان پیش من نیست مگر صبر و شکیبائی آنچنانکه
پیامبر خدا بمن دستور داده واگذار آنچه را که برای ایشانست ایعمو
بروز غدیر واگذار ایشانرا که با کوشش خویش ما را ناتوان شمارند
زیرا که مولای ما خداست و او بهترین حکم کنندگان و داورانست .
عباس بحضرت امیر عرض کرد آیا ترا من کفایت نمی‌کنم؟ اگر
بخواهی بر گردم بسوی او قدر و جاهش را بوی بشناسانم و سلطنت
او را از او برکنم پس او را سو کند داد تا خاموش شد .

خبر وفات ابی بکر

و معاذ بن جبل وقت مردنش

سند میرسد به عبدالرحمن غنم از دی هنگامیکه معاذ بن جبل در گذشت و او از فقیه ترین و دانا ترین مردمان شام بود و از همه اجتهادش محکمتر بود او گفت که معاذ بن جبل ، بمرض وبا و طاعون مرد من روز مرگش حاضر بودم مردم همه گرفتار وبا بودند .

گفت در حال احتضارش شنیدم و حال اینک در خانه جزم من کسی نبود و این داستان در زمان خلافت عمر بود فهمیدم میگفت وای بر من وای بر من از او پرسیدم چرا گفت از دوست داشتن من عتیق را و عمر را بر علیه خلیفه ی رسول خدا و وصی و جانشین رسول خدا علی بن ابیطالب گفتم تو هذیان میگوئی سپس گفت ای پسر غنم این رسول خدا و علی بن ابیطالب است میگویند مرده باد تو و یارانت را با آتش مگر شما نگفتید اگر رسول خدا بمیرد خلافت را از علی بن ابیطالب بر میگردانیم پس هرگز خلافت باو نرسد من و ابی بکر ، عمر ، ابو عبیده ، سالم مولا حذیفه گردهم آمدیم .

پسر غنم گفت پرسیدم کی جمع شدید ای معاذ گفت در حجۃ الوداع گفتیم نظار کنیم تا زمانیکه ما زنده ایم علی بخلافت نرسد چون رسول خدا در گذشت با آنان گفتم شما را فامیل من انصار پس باشد و مرا قریش پس باشد بعد بر آن پیمانیکه در عهد رسول خدا بسته بودیم دعوت کردم بشر بن سعد ، اسید بن حصین آندو با من درین پیمان بیعت کردند پرسیدم معاذ همانا تو هذیان میگوئی صورتش را بزمین

چسباند هی فریاد زد وای بر من تا اینکه مرد .

پسر غنم گفت بکسی این قصه را نگفتم مگر قیس بن هلال و مگر دخترم همسر معاذ و مردی دیگر زیرا که من بیمنای کم از آنچه دیدم و شنیدم از معاذ پسر غنم گفت بقصد حج رفتم در آنجا دیدار کردم کسی را که دم جان دادن ابو عبیده و سالم را دیده بود او مرا خبر داد همانچه را که هنگام مردن برای معاذ آشکار شده بود برای آندو بدون کم و زیاد ظاهر شده گویا آندو همانرا که معاذ گفته بود گفتند .

سلیم گفت داستان پسر غنم را همین داستانرا تمامش را برای محمد بن ابی بکر نقل کردم گفت پوشیده دار بر من ، من حاضر بودم که پدرم دم مرگش گفت مانند آنچه را که گفتند عایشه گفت همانا پدرم هذیان میگفت .

محمد بن ابی بکر گفت عبدالله عمر را در زمان خلافت عثمان دیدم باو گذارش دادم آنچه شنیده و دیده بودم از پدرم هنگام مرگش و بر عبدالله عهد و پیمان گرفتم تا پوشیده دارد سپس عبدالله عمر گفت تو هم پوشیده دار بخدا سوگند مانند گفتار تو را بدون کم و زیاد پدر من گفت در مرض مرگش بعد عبدالله عمر تمام این گفتار بحق را پنهان کرد و رسید اینکه علی بن ابیطالب از گفتار او آگاه شود چون دوستی مرا نسبت باو و جدائیم را نسبت بخودش میدانست سپس گفت همانا هذیان بوده .

بعد خدمت امیرالمومنین رسیدم آنچه را شنیده بودم باو گذارش دادم آنچه را که از پدرم شنیده بودم و آنچه را که عبدالله عمر بمن گفته حضرت فرمود : بمن گذارش داد از پدرت ، از ابی عبیده ، از سالم ، از

معاذ کسیکه از تو و عبدالله عمر راستگوتر است عرض کردم او کی بود
ای امیر مؤمنان سپس فرمود: کسیکه مرا خبر داد می شناسی که من
چه کس را میگویم سپس عرض کردم درست فرمودی گمان میکنم انسانی
ترا خبر داده که پدر من در آنجا حاضر نبود و او میگوید کسی غیر من
نبوده است.

سلیم بن غنم گفت معاذ بمرض و با مرد ابو عبیده بچه مرض
در گذشت گفت او بمرض دبيله مرد سپس محمد بن ابی بکر را دیدار
کردم هنگام مردن پدرت کسی غیر تو و برادرت و عبدالرحمن و عایشه
و عمر آنجا بودند گفت نه گفتم از او شنیده اند آنچه را نوشنیده ای گفت از
او گروهی از مردان کریم شنیدند و گریه کردند و گفتند او هذیان
میگوید اما آنچه که من شنیدم نگفتم آنچه را که آنان شنیده اند
چيست؟ گفت خود را بنا بودی و هلاکت خواند.

سپس عمر باو گفت ای خلیفه ای رسول خدا چرا فریاد وای و
هلاکت دادی گفت اینك رسول خداست که با او علی بن ابیطالب است
مرا مژده ای بآتش میدهند و با رسول خداست نامه ای که درمکه هم پیمان
و هم سوگند شدیم رسول خدا میگوید: خوب به پیمانت وفا کردی
و همکاری بر ضرر دلی خدا نمودی مژده باد ترا و رفیقت را بآتش پائین.
ترین طبقه ی دوزخ.

چون عمر این سخن را شنید بیرون شد و گفت هذیان میگوید
گفت بخدا سوگند همچو نمیگویم کجا میروی عمر گفت چطور هذیان
نمی گوئی که تو دومین نفر در غار بودی گفت الان نیز آیا ترا خبر
ندهم که همانا عهد (نگفت رسول خدا) بمن گفته است و من با او در غار

بودم همانا من می بینم کشتی جعفر و یارانش را در دریا سیر میکند
 عرض کردم نشان من بده دستش را بصورت من کشید نگاه کردم و دیدم
 درین هنگام در دلم گفتم که او ساحر است این داستان را برای تو
 در مدینه یادآوری کردم هر دوی ما را ایمان این شد که او ساحر است.
 سپس عمر گفت ای مردم ابوبکر هذیان میگوید آنچه را که از
 او می شنوید پوشیده دارید مباد اینکه اهل این بیت شما را نکوهش
 کنند بعد او بیرون شد بر ادرم نیز با عایشه بیرون شدند برای نماز چیزی
 من از او شنیدم که از دیگران نشنیدم چون خلوت شد بدو گفتم بگو
 لا اله الا الله گفت تا کنون نگفتم و نخواهم گفت هیچ گاه هم قدرت و
 نیروی آنرا ندارم تا وقتی که با آتش وارد شوم و داخل تابوت کردم.
 چون نام تابوت را برد گمان کردم هجو میگوید بوی گفتم چه
 تابوتی گفت تابوتی از آتش که بسته شده بقفل آهنین آتشین که در
 آن تابوت دوازده مرد است و یار و صاحب من که اینجا بود گفتم عمر
 گفت آری و ده تا در چاهی است از جهنم که سنگی بالای آنچاه است.
 گفتم هذیان میگوئی گفت بخدا سوگند هذیان نمیگویم خدا
 پس صهبا که را لعنت کند او کسی است که مرا همراه کرد یادآوری
 میکرد بعد از آنکه پیش من آمد بدو رفیقی بود بعد صورتش را بر زمین نهاد
 پی در پی میگفت وای وای تابودی تا مرگ او را فرارسید.

بعد عمر وارد شد پرسید بعد از ما چیزی گفت؟ جریا را به عمر
 گذارش دادند سپس عمر گفت خدای بیامرزد خلیفه ای رسول خدا را
 اینهارا پوشیده دارید که هذیان است و شما خانواده ای هستید خوب
 می شناسید که برای شما هنگام مرگ هذیانست عایشه گفت راست

گفتی عمر بمن گفت مبادا از آنچه شنیدی چیزی از دهنت بیرون آید
که علی بن ابیطالب و خاندانش سرزنش میکنند .

گفت بمحمد گفتم تو گمان میکنی کدامیک ازین پنج نفر این
راز را برای علی افشا کردند گفت رسول خدا همانا آنحضرت هر شب
رسول خدا را در خواب می بیند او را در خواب خبر میدهد آنچنانکه
در دوران حیواتش در بیداری باو میگفت پیامبر فرمود هر که مرا در
خواب به بیند خود مرا دیده زیرا شیطان نمیتواند بصورت و شکل من
در آید نه در خواب و نه هم بیداری و نیز نمیتواند بشکل هیچ يك از
جانشینان من تا روز قیامت در آید .

سلیم گفت بمحمد گفتم کی ترا خبر داد گفت امیرالمؤمنین
علی بن ابیطالب گفتم من هم از آنحضرت شنیدم آنچنانکه تو شنیدی
بمحمد گفتم شاید فرشته ای از فرشتگان او را خبر داده گفت این است
یرسیدم آیا فرشتگان بکسی جز انبیا و پیامبران خبر میدهند گفت
آیا در تفسیر کتاب خدای عزیز نتوانده ای ، و ما را سلنا من قبلک من
رسول و لایبی و لا محدث .

گفتم امیرالمؤمنین محدث است گفت بلی و فاطمه هم محدث است
با اینکه پیامبر نیست ، مریم محدث است پیامبر نیست ، مادر موسی
محدث است پیامبر نیست ، ساره همسر ابراهیم محدث است پیامبر نیست
با اینکه فرشتگان را میدید که او را مرده ای به پسرش اسحق میدادند
و بعد از اسحق یعقوب .

سلیم گفت چون محمد بن ابی بکر در مصر کشته شد امیرالمؤمنین

گریه کرد، او را تسلیت عرض کردم و با آنحضرت خلوت کردم. او را خبر دادم از آنچه عجم بن ابی بکر بمن خبر داده بود و از آنچه پسر غنم بمن گفته بود فرمود: عجم درست گفته بدانکه او شهید است زنده و روزی داده شده.

ای سلیم من و جانشینانم بازده نفریم که از نسل مانند امامان هدایت کنند و هدایت شده محدثون، عرض کرد آنان کیانند ای امیر المؤمنین فرمود: دو فرزندم حسن و حسین بعد همین پسر و حضرت دست علی بن الحسین علیه السلام را گرفت ولی او هنوز شیر خوار بود بعد هشت نفر از نسل او یکی پس از دیگری و اینانند که خدای تبارک و تعالی بنامشان سوگند یاد کرده و میفرماید: ووالد و ما ولد (۱).

پس ولد رسول خدا و من هستیم ما ولد یعنی ایشان که بازده نفر جانشینان مانند درود بر ایشان و نفرین همیشگی بر دشمنان ایشان باد عرض کردم ای امیر المؤمنین دو امام در یک عصر جمع میشوند فرمودنه یکی از آنها ساکت است و سخن نمیگوید تا اولی در گذرد و سپس سزاوار خدای یکتاست و درود بر عجم و آلش باد.

(در کتاب فتن از کتاب سلیم بن قیس است بعد از سخنرانی علی با آن سخنرانی که اظهار نفرت از مردم کرد و آنها را نکوهش نمود بواسطه ی نشستنشان از جنگ، اشعث گفت چرا انجام ندادی آنچه را که عثمان بن عفان انجام داد.

حضرت در جواب او پاسخ داد که این امت هفتاد و سه گروه میشوند هفتاد و دو گروه در آتشند و بدترین و مبغوضترین و دورترین

آنها گروه سامره است که میگویند جنگ است و حال اینکه دروغ میگویند مسلم خدا فرموده است جنگ سر کشان در کتابش و سنت پیامبرش و مانند گروه سامره است مارقه.

پسر قیس در حالیکه از گفتار حضرت خشمگین بود گفت ای پسر ابیطالب چه چیز منع کرد ترا هنگامیکه مردم بفلائی و فلائی بیعت کردند گردنشانرا از دی سپس پاسخ داد بچیزیکه شبیه همین کلام یا خود آن کلام بود مراجعه‌ی بکتاب فتن کن تا از حقیقت مطلب آگاه شوی در این عبارت.

اشعث عرض کرد ای امیر المؤمنین چرا شمشیر نکشیدی که حقت را بگیری توهیج سخنرانی نکردی مگر اینکه در آن سخنرانی فرمودی که همانا من سزاوارترین مردم بمردم هستم و همیشه ستم دیده بودم از زمانیکه رسول خدا در گذشته چه مانع داشتی که در مقابل حقت باشمشیر بجنگی.

علی علیه السلام فرمود بشو گفتیم ای پسر قیس بشو از این کار نه چپن و نه گراحت خدایتعالی مانع شد و همانا من دانایر نمیباشم که آنچه در پیشگاه خدایتعالی است بهتر است برای من در دنیا و بجا ماندن آن بلکه مانع من از این کار رسول خدا و نهی آنحضرت و پیمان او است مرا. همانا رسول خدا بمن خبر داد که امت بعد از او بمن چه میکنند و من هنگامیکه بچشم دیدم از رسول خدا دانایر بآن نیستم و شدت یقینم از او پیش از حادثه بیشتر نیست بلکه من میگویم یقین رسول خدا بالاخر است از یقین من بآنچه را که بدیدگانم دیدم و حاضر بودم عرض کردم ای رسول خدا آنگاه که این حوادث اتفاق افتاد وظیفه من چیست؟ فرمود

اگر یاور و همکاری پیدا نکردی دست نگهدار حفظ خون خویش را کن تا آنگاه که بریاری کتاب خدا و سنت من یآوری پیدا کنی .

و نیز بمن خبر داد که بزودی مردم مرا خوار کنند و بغیر از من بیعت نمایند و نیز مرا خبر داد که نسبت با و همانند هارونم نسبت بموسی و امت از بعد من بزودی پیروان گوساله ی سامری باشند هنگامی که موسی بهارون گفت : ما معك اذرايتهم ضلوا الا تبعن افعصيت امري قال يا ابن ام لا تأخذ بلحيتي و لا برأسي انی خشيت ان تقول فرقت بينی و بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی (۱) .

یعنی موسی هارون را فرماداده بود هنگامیکه او را جانشین خود در میان ایشان قرار داده بود اگر گمراه شدند اگر یآوری پیدا کردی با آنان بجنگ و اگر یاری نداشتی دست نگهدار و حفظ خون خویش را بکن و در میان ایشان ایجاد پراکندگی نکن ، من ترسیدم که این کلام را برادر من رسول خدا بگوید چرا میان من و امت جدائی افکندی و رعایت حرف مرا ننمودی با اینکه با تو پیمان بستم اگر یآوری نداشتی از جنگ خودداری کنی و خون خود و خونهای اهل بیت و پیروان خود را نریزی .

چون رسول خدا بدرود حیوة گفت مردم بسوی ابی بکر رفتند و بیعت نمودند من از مردم برای طلب حقم یاری خواستم مرا یاری

(۱) طه ۹۵ چه چیز مانع تو شد هنگامیکه دیدی ایشانرا گمراه شدند

پیروی مرا نکردی آیا نافرمانی مرا کردی هارون گفت پس ما مردم سروریش مرا مکیر من ترسیدم که تو بگوئی میان من و بنی اسرائیل جدائی افکندی و رعایت سخن مرا نکردی .

نکرد جز چهار نفر سلمان ، ابی ذر، مقداد، زبیر بن عوام و نبود هیچ
کسی از اهل بیت من که جمع آوری کنم و بدان واسطه نیروئی پیدا نمایم .
اما حمزه که روز جنگ احد کشته شده بود ، جمعه روز جنگ
موتش شهید شده بود فقط دو مرد ترسوی ذلیل باقی مانده بود که ایشان
تازه مسلمان بودند آن دو عباس و عقیل اند سپس مرا اجبار کردند و بر من
غلبه پیدا کردند سپس گفتم آنچه را که هارون به برادرش موسی گفت
یا بن ام^۱ ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی (۱) و برای من در داستان
هارون اقتدائست نیکو و برای من بگفته ی رسول مکرم و گرامی
حجتی است نیرومند .

اشعث گفت همین طور است عثمان هنگامیکه استغاثه کرد و
مردم را بسوی یاری خویش خواند چون یاری پیدا نکرد خودداری
کرد تا کشته شد حضرت فرمود : وای بر تو ای پسر قیس همانا مردم
هنگامیکه بر من غلبه کردند و مرا ناتوان شمردند و نزدیک بود مرا
بکشند اگر میگفتند مسلم ترا میخواهیم بکشیم از کشتن ایشان
جلوگیری میکردم اگر چه یادری از غیر خود نداشتم ولی آنان گفتند
اگر بیعت کنی دست از تو برداریم و ترا برتر و گرامی شماریم و مقدم
داریم اگر بیعت نکنی ترا میکشیم .

چون یادری پیدا نکردم بیعت نمودم و بیعت من چون حقی در
آن بیعت بر ایشان نبود سزاوار حقی برای آنان نبود و مرا مجبور
نمیکرد برای رضای آنان ولی عثمان چون بدو گفتند آستاندارت را

۱- اعراف ۱۳۹ گفت ای پسر مادرم همانا مردم مرا ناتوان شمردند

و نزدیک بود مرا بکشند .

بر کنار کن و گرنه ترا میکشیم سپس خودداری کرد تا اینکه او را کشتند و بجان خودم سوگند عزل کردن آستاندار برای او بهتر بود زیرا که عثمان بیعت را بناحق گرفته بود برای او در خلافت بهر مای نبود زیرا که او مدعی بود چیزی را که از او نبود .

ای پسر قیس همانا عثمان ناچار بود که یکی از دو مرد باشد یا اینکه مردم را بیاری خویش دعوت کند که یاری او را نکردند و یا اینکه مردم او را بخوانند تا یارش کنند سپس او مردم را از یاری خود اهی کند برای عثمان درست نبود که مسلمانان را اهی کند که پرستش خدا را کنند و خدا را به سبب اطاعت امامشان یاری کنند و بزودی رهنمائی کنند خدا کسی را که ایجاد نشده به سبب او حادثه ای .

بدکاری کرد هنگامیکه مردم را مانع شد و بدکاری کردند هنگامیکه او را پیروی کردند با اینکه از کار او رسیده است حادثه ای و بدی سیرت او مگر او را نمیدیدند سزاوار از برای یارش و حال اینکه بخلاف کتاب و سنت فرمانداد و حکم کرد و پشت سر او بود از اهل بیت و دوستان و یارانش بیش از چهار هزار مرد شجاع تا به پیروی آنان جلوگیری کند و یارانش را از یاری خود اهی نکرد . و اگر من روزیکه بار فیق شما بیعت شد چهل نفر میداشتم که فرمائیم را اجرا کنند مسلم با آنان می جنگیدم اما نه روز عمر و عثمان زیرا که من بیعت کرده بودم و مانند من کسی بیعتش را نمی شکند و ای بر تو ای پسر قیس چگونه می بینی مرا که چکار کردم هنگامیکه عثمان کشته شد و منهم یارانی پیدا کردم از من سستی و بیمی دیدی ؟ با کوتاهی ملاحظه کردی .

در داستان روز بصره ی من و ایشان تمامشان لعنت شدگانند
 کسیکه با او است ملعونست کسیکه کشته شده در اطرافش ملعون .
 کسیکه او را یاری کرد ملعون ، کسیکه او را سوار کرد ملعون ،
 هر کس بعد از او بجا ماند و توبه نکرد و برگشت و طلب آمرزش
 نمود یاران مرا کشتند، بیعت را شکستند نماینده را مثله کردند ، بر من
 طغیان کردند سپس فرستادم بسوی ایشان دوازده هزار نفر و حال اینکه
 آنان بیست هزار و اندی بودند سپس خدا بدست خودمان ما را یاری
 کرد و بر آنان پیروز نمود و سینه های گروهی از مومنان را شفا داد.
 چطور دیدی ای پسر قیس جنگ صفین ما را خداوند پنجاه
 هزار نفر را بدست ما در یک میدان کشت همه را با آتش برد ، ما را روز
 جنگ هروان چطور دیدی که مارقین را ملاقات کردیم و حال اینکه
 ایشان بینایان و متدینان در دنیا بودند. ضلّ سعيهم في الحياة الدنيا
 وهم يحسبون انهم يحسنون صنعاً (۱) سپس خداوند در یکجا چهار
 هزار از آنانرا کشت و جز ده نفر کسی از آنان بجا نماند در صورتیکه
 ده نفر از ما کشته نشد ای پسر قیس آیا پرچم مرا ندیدی در حالیکه
 برگشت مرا سرزنش میکنی .

ای پسر قیس من یا رسول خدایم در تمام جاها من در تمام سختیها
 با او حاضر بودم در برابر رسول خدا که نه فرار میکردم و نه بکسی
 پناه میبردم و نه دشمن پشت سر من می آمد همانا سزاوار نیست پیامبر
 یا وصی پیامبری هنگامیکه در برابر دشمن قرار گرفت برگردد

۱- کهف ۱۰۴ آنانکه کوشششان در دنیا تباه شد و ایشان پندارند
 کردارشان نیکوست .

تا اینکه کشته شود یا پیروز گردد .

دای بر تو ای پسر قیس آیا شنیدی که من از صحنه‌ی پیکار
فرار کنم ای پسر قیس بآنکسیکه دانه را شکافته اگر یاورانی پیدا
کنم مانند همان چهار نفر که دادم دست نگاه نمیدارم و قیام می‌کنم
ولی پنجمی برای آن چهار نفر نیافتم اشعث گفت آنچهار نفر کیست ؟
فرمود : سلمان ، مقداد ، ابوذر ، پسر صفیه ولی پسر صفیه پس از آنکه
با من بیعت کرد برگشت پس از قتل عثمان اما بیعتش آنچنان بیعتی
که اول نمود بآن وفا کرد و آن همان بیعت اولی است که بیعت شد در آن
عتیق و ابن همانست که مرا آمد چهل مرد از مهاجر و انصار سپس مرا
بیعت کردند در میان ایشان بود پسر زبیر *پسر عروم*

دستور دادم بامداد با سرهای تراشیده در منزل من حاضر
شوند در حالیکه اسلحه‌ی خویش را بر اندام راست کرده باشند از آن
چهل تن فقط چهار نفر آمدند اما در بیعت دیگر پیش من آمدند که
زبیر و رفیقش طلحه بود بعد از قتل عثمان پسر عفان اطاعت کنفده‌ی
بدون اکراه بودند بعد مرتد شدند آندو و از دین‌شان برگشتند بیعت
را شکستند سرکشی نمودند و معاند شدند و زبانکار سپس آندو را
خدا کشت و بآتش برد که بد جائیست آتش .

اما آن سه نفر ابوذر ، مقداد ، سلمان بود و بر دین محمد
پایر جا ماندند و بر ملتش که ملت ابراهیم است استوار بودند تا
خدای را دیدار کردند و خدای ایشان را رحمت کند اشعث گفت اگر
مطلب همانجوریکه میگوئی باشد امت همه نابود شدند غیر از تو و
پیروان تو فرمود : همانا حق با من است همانطوریکه میگویم و از

امت نابود نمیشوند مگر ناصیین ، معاندین ، منکرین .

اما کسیکه چنگ بتوحید بزند و اقرار بمحمد صلی الله علیه و آله و آتش بکند و از جمعیت بیرون رود و بر ضرر ما یشتیبانی متکرر آنرا نکند، عداوتی از مادر دلش جایگزین نباشد و شک در خلافت نکند و اهل آنرا بشناسد و انکار دوستی ما را ننماید بعلت اینکه او مسلمانست نافوان امید رحمت از پروردگارش برای او دارد و از گناهش بیمناک میگردد .

گفت در آنروز بجا نماند از شیعه‌ی او کسی مگر اینکه چهره‌ی او درخشانگردید و از گفتار او شادمان شد زیرا که امیر المؤمنین موضوع را شرح داد و روشن کرد و پرده برداشت و تقیه بکرد و هیچکس از عرب را در حال شك باقی نگذاشت یا اینکه خودداری از ایشان کند و بجا گذارد برائت ایشانرا و رعایت کند مگر اینکه دارای یقین و بینا شدند شك و وقوف در آنرا و گذاشت و باقی نماند از کسانیکه دور او بودند و بیعت نمودند همانطوریکه به عثمان بیعت کردند مگر اینکه مطلب را فهمید و شناخت گفتارش را تمام کرد بعد آنرا روشن کرد و شك آنان را برد .

ابان از سلیم بن قیس اقل میکند که مردم روزی را ندیدند هرگز در منظر عمومی و همگانی که ثابت نرو و روشن نرو در نظرشان از آنروز باشد چون پرده برای مردم برداشت و آشکار کرد و مطلب را کاملاً شرح داد و تقیه را کنار گذاشت و چیزی را پوشیده نداشت، و از آنروز شیعه فراوان شد و تکمیل شد و کمتر اهل سپاهش بودند که با او می‌جنگیدند بدون علم و آشنائی بمقام و منزلتش نسبت بخدا و رسولش

و بعد از آن روز شیعه ریشه دار شد و در آن مجلس بزرگان مردم بودند .
این داستان پس از جنگ نهروان بود که آنحضرت مردم را
فرمان آمادگی برای جنگ معویه داد قیس گفت چیزی نگذشت
این ملجم که لعنتهای خدا و فرشتگان و مردم تمام بر او باد آنحضرت را
کشت .

گفت سپس علی رو آورد با طرافایش و فرمود : آیا برای شما
آشکار نشد اندیشه‌ای که از هر طرف بر ما اهل بیت حمل کرد آنرا
و کوتاهی نمیکنند در دوری ما و گرفتند حقوق ما را .

آیا شکفت آورد نیست بواسطه منع کردن او و همراهانش از ما سهم
ذوی القربائی را که برای ما در قرآن واجب کرده است و خداوند دانسته
که اینان بزودی در باره‌ی ما ستم کنند و حق ما را از ما بگیرند .

خدای تعالی فرموده : ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا
یوم الفرقان یوم النقی الجمعان (۱) بعد شکفت آوردن خراب کردن
اوست خانه‌ی برادرم جعفر را و وارد کردن آنرا در مسجد و بمن از
آن خانه چیزی نداد نه کم و نه زیاد و کسی هم از مردم بر او عیب نگرفت
گویا منزل مردمی از اهل دیلم را میگیرد .

و عجب از نادانی او و امت است که با ستانندارانش نوشت همانا
جنب اگر آب پیدا نکرد لازم نیست تیمم کند با خاک تا زمانی که آب
پیدا کند اگر چه تا هنگامی که خدا را ملاقات کرد آب پیدا نکند

۱- انفال ۲۲ اگر بخدا و آنچه که بر بنده‌ی خود فرو فرستاده روز تمیز

روزی که آن دو جماعت بهر سبب ایمان آورده‌اید .

مردم جاهل هم این سخن را از او پذیرفتند و بحرف او راضی شدند و حال اینکه مردم میدانستند که رسول خدا فرمانداد به سلمان و عمار و ابی ذر که تیمم بدل از غسل کنند برای جنابت هنگام این دستور خدمت پیامبر حاضر بودند آنان و غیر ایشان پس از ایشان نپذیرفتند.

و شگفت آور این است هنگامیکه سخن در باره جد مختلف شد بدون علم از روی بیراهه و ستم و نادانی ادعا کرد و آنچه را که نمیدانست خبرش را از طرف خدا و نیز ادعا کرد که رسول خدا در باره ی جد چیزی را حکم نفرموده و آزاد نگذاشت هیچ کس را بجد میراث دهد بعد مردم با همین رای باو بیعت کردند و او را تصدیق نمودند و مادران اولاد را آزاد کردند (۱) مردم سخن او را گرفتند و فرمان خدای تبارک و تعالی و رسول خدا را وا گذاشتند.

و عجیب کاری که نسبت بنصر بن حجاج و خدعه پسر سلیمان و ابن زید انجام داد و تماشاگران اینست که چون عبدی پیش او آمد سپس گفت من زنم را طلاق دادم در حالتی که غائب بودم خبر طلاق باو رسیده بعد در حال عده باو رجوع کردم بوی نامه نوشته ام نامه ی من باو نرسیده اتفاقاً او ازدواج کرده در جواب نوشت اگر آنکسی که زن ترا گرفته باو دخول کرده که زنش میباشد و گرنه اوزن تو میباشد.

ابن فتوی را داد و منهم حاضر بودم نه از من پرسید و نه بامن مشورت کرد بواسطه بی نیازی بنادانی خودش سپس اراده کردم او را ازین فتوی منع کنم باکی نداشتم که خدای تعالی او را رسوا کند بعد

مردم او را عیب نگرفتند و فتوایش را پذیرفتند و سخنش را نیکو شمردند و فتوی را سنت رسول اختیار کردند و صواب دیدند درین مسئله حکمی داد که اگر همان حکم را دیوانه‌ای میداد بر او عیب می‌گرفتند. و نیز حکم او در باره‌ی زنی که چهار سال تمام همسرش کم شده بود بعد از دواج کرد پس اگر همسرش آمد مخیر است میان اینکه صدق بپردازد یا دنش را بگیرد بعد مردم همین فتوی را پذیرفتند از او از جهت بی‌اطلاعی بکتاب خدا جل جلاله و روشن نبودنشان به سنت رسول خدا.

و نیز داستان بیرون کردن او از مدینه و فرستادن او را بسوی آستاندانش باطنایی که درازیش پنج و پنج بود و فرمان دادن او در باره‌ی هر کس از اعاجم (غیر عرب) قدش بقدر این طناب باشد گردنش را بزنند و بر گرداندن اسیران مشرکین بسته‌ی بریسمانها را مردم نیز این فتوی را قبول کردند و تماشاگر از همه اینکه دروغگوئی را بواسطه دروغ سنک‌سار کرد که هیچ نادانی این فتوی را قبول نمیکند گمان کردند فرشته بزبان او سخن میگوید و او را تلقین میکند، اسیران اهل یمن را آزاد کرد، او بار فیکش از سپاه اسامه بن زید سر پیچیدند با اینکه با او به امارت سلام می دادند.

بعد شگفت آوردن از اینها که او دانسته بود و اطرافیان که با او بند دانسته بودند که رسول خدا آندو را فرمانداد بکشتن مردی کافر و آندو سر پیچیدند و گفتند سپاس پروردگاری را که ما را از کشتن مردی بازداشت فرمان رسول خدا را درین باره اجرا نکردند، سپس رسول خدا بر آندو بواسطه‌ی نافرمانیشان خشم کرد پس از برگشتن آندو

بعن فرمانداد که آن مرد را بکشم سپس رسول خدا گفتنی هارا در باره ی من و ایشان گفت هلاکت و نابودی او در فiqش بیش از آنست که آمارش بدست آید و شمرده شود این دودر پیش نادانان نفسی ندارند بلکه دوست ترین مردمند بسوی نفسهایشان.

همانا مردم برای خاطر آند و خشم میکنند چیز را که حاضر نیستند که برای رسول خدا خشم کنند و پرهیز میکنند که آند را بنام بد یاد آوری کنند آنچه را که نسبت بر رسول خدا پرهیز نمیکنند.

گفته شده که روزی مردی خوش هیكل رو آورد و بر علی علیه السلام امیر المؤمنین سلام کرد سپس نشست و عرض کرد ای امیر المؤمنین سه مسئله از تو می پرسم اگر پاسخ دادی میدانم که مردم ترا وا گذاشتند از فرقان تو آنچه را که خداوند بر آنان حکم کرده و آنان مومن نیستند در دنیا و آخرتشان و گرنه میدانم که تو و ایشان یکسانید سپس امیر المؤمنین و امام الموحدين علیه السلام فرمود : بپرس از من هر چه برایت آشکار میشود .

عرض کرد ای امیر المؤمنین خبرده مرا هنگامیکه مرد میخواهد روحش کجا میرود ؟ خبرده مرا از مرد چگونه فراموش میکند و چگونه بنخاطرش می آید ؟ خبرده مرا از مرد چگونه شباهت بممورها و دائی هایش پیدا میکند سپس حضرت امیر المؤمنین متوجه فرزندش امام حسن شد و فرمود ای ابا محمد او را جواب ده .

امام حسن فرمود اما اینکه گفتی مرد میخواهد و روحش کجا میرود همانا روح چسبیده بباد است و باد آویزان بهواست تا وقتی که صاحب روح بیدار میشود پس اگر خدای عزوجل اجازه دهد به

برگشتن روح این روح باد را میکشد باد هوا را میکشد سپس روح بر میگردد و در بدن صاحبش جا میگیرد و اگر خدا اجازه ی برگشتن روح را نداد هوا باد را میکشد بادها روح را پس روح بصاحبش بر نمیگردد.

و اما آنچه راجع بفراموشی و بخاطر آمدن گفتی همانا دل مرد در میان حقه ایست و بر فراز حقه طبقی است اگر هنگام فراموشی صلوات بر محمد و آل محمد آنها صلوات کامل بفرستد (۱) آن طبق ازین حقه یکطرف میشود سپس قلب در خشنودگی پیدا میکند مرد آنچه را فراموش کرده بخاطرش می آید و اگر صلوات نفرستاد یا اینکه صلوات ناقص فرستاد آن طبق بر فراز قلب قرار میگیرد سپس دل تاریک میشود بعد مرد آنچه را یاد داشته فراموش میکند.

و اما آنچه را که پرسیدی درباره ی فرزندی که شباهت بعموها و دایی ها میرساند همانا مرد هرگاه نزدیک همسرش بیاید با دلی آرام و رگهایی استراحت کننده و بدای آرام جماع کند نطفه در رحم قرار میگیرد سپس بیرون میشود فرزند شباهت بپدرش دارد و اگر نزدیکی کند با دل منقلب نطفه متزلزل شود و آرام گیرد بر یکی از رگها پس اگر بر رگ عموها قرار گرفت شباهت میرساند فرزند عموهاش را و اگر بر یکی از رگهای دایی ها قرار گرفت شباهت بدایی ها میرساند درین هنگام آن مرد گفت سلام و رحمت و برکت خدا بر تو باد ای امیر المومنین سپس بلند شد و رفت.

بعد امیر المومنین بفرزندش فرمودند نگاه کن به بین کجا

۱- صلوات کامل آنست که آل محمد را هم داخل کنی.

میرود امام حسن بیرون شد دنبال سرش تا پا از مسجد بیرون نهاد گفت
 افهمیدم بکجای زمین خدای عز و جل رفت امیرالمؤمنین را آگاه
 کردم بمن فرمود: ای ابا محمد آیا او را شناختی؟ عرض کردم خدا
 و رسولش و امیرالمؤمنین دانائترند، حضرت فرمود: او خضر پیغمبر
 بود.

پایگاه در آن باب داستانهای حدیث است

روایت شده که مردی امیرالمؤمنین را دیدار کرد عرض کرد
 ای امیرالمؤمنین خدا را از پهلوی من بگیر سپس امیرالمؤمنین
 فرمود: چکار کرده ای؟ گفت به پسری لواط کردم حضرت باو فرمود:
 داخل نشده عرض کرد داخل کردم حضرت فرمود یکی از سه مجازات
 را اختیار کن کشتن به شمشیر، خراب کردن دیوار در ابرسرت، سوختن
 بآتش را.

عرض کرد ای امیرالمؤمنین کدامیک را از این سه مرا از گناهان
 بهتر پاک میکند و مشکلتر است حضرت فرمود: سوختن بآتش عرض کرد
 من همانرا اختیار کردم امیرالمؤمنین قنبر را صدا زد و فرمود برای او
 آتش برافروز مرد عرض کرد ای امیرالمؤمنین اجازه میدهی دو رکعت
 نماز بجا آورم و نیکی کنم.

حضرت فرمود نماز بخوان وضو گرفت و تمام کرد بعد دو رکعت
 نماز خواند چون از نماز آسوده خاطر شد سجده شکر بجا آورد و
 شروع بگریه کردن نمود در سجودش تسبیح میگفت و خدا را میخواند که

بارِ الهامن بنده و فرزند بنده‌ی تو هستم و پسر کنیز تو میباشم گنه‌کار و خطاکار چنین و چنان گناهی را انجام دادم اکنون بدر خالهی حجت تو آمده‌ام به پیش خلیفه تو در بلاد تو آمده‌ام برای او پرده از روی جنایت‌م برداشتم .

او سه مجازات و کیفر را برای من پیشنهاد کرد و مرا مختار بین آنها کرده کشتن به شمشیر ، خراب کردن دیوار ، سوختن با آتش من پرسیدم کدامیک سخت‌تر است فرمود سوختن مشکل‌تر است بارِ اِلاها من سوختن را انتخاب کردم پس درود بر محمد و آتش بفرست و این سوختن را قرار ده برای من سبب خالص شدن از دوزخ .

امیر المؤمنین گریه کرد بعد توجهی بیارانش کرد فرمود هر کس دوست دارد نگاه شود بمردی از اهل بهشت پس باین مرد نگاه کند بعد فرمود : بلند شو ای مرد خدا گناه ترا آمرزید و حد را از تو برداشت یارانش عرض کردند ای امیر المؤمنین سپاسگذاری کنی خدا را در مقابل اینکه اقامه‌ی حد نشده سپس فرمود حد یکه براومت برای خدای سبحان آن حد بعهده‌ی امام است که اگر بخواهد حد میزند و گرنه او را می بخشند .

روایت به سلمان فارسی میرسد که گفت در محضر رسول گرامی نشسته بودم ناگاه عباس بن عبدالمطلب بر او وارد شد و سلام کرد پیامبر جواب سلامش را داد و او را مرحبا گفت سپس عباس عرض کرد ای رسول خدا چرا علی بن ابیطالب بر ما اهل بیت دارد با اینکه سر چشمه یکیست سلمان گفت پیامبر گرامی عباس فرمود : هم اکنون ترا خبر دهم ایعمو .

همانا خدای تعالی من و علی را آفرید و حال اینکه نه آسمانی بود و نه زمینی، نه بهشتی نه دوزخی نه لوحی نه قلمی چون خدا اراده‌ی آفریدن ما را کرد کلامی گفت که نور بود بعد کلامی دیگر فرمود که روح بود سپس نور و روح را ممزوج کرد مساوی شدند سپس من و علی را از آن دو آفرید .

بعد از نور من نور عرش را آفرید من بالاتر از عرشم بعد از نور علی آسمانها را آفرید پس علی برتر از آسمانهاست بعد از نور حسن خورشید را آفرید بعد از نور حسین ماه را آفرید پس حسن و حسین از ماه و خورشید برترند فرشتگان خدا را تسبیح و تقدیس میکردند و در تسبیح خویش میگفتند سبحان قدوس از نور هائیکه چقدر در پیشگاه خدای تعالی گرامی هستند .

چون خدا اراده‌ی آزمایش فرشتگان را نمود ابر تاریکی بر آنان فرستاد فرشتگان چنین بودند که اولی ها آخری ها را نمیدیدند و آخری ها اولی ها را سپس فرشتگان عرض کردند خدای ما ، بزرگ ما از آن روزیکه ما را آفریده‌ای این چنین ظلمت و تاریکی ندیده‌ایم از تو خواهش میکنیم بحق این نورها که تاریکی را از ما برطرف کنی سپس خدای تبارک و تعالی فرمود : بعزت و جلالم برطرف می کنم .

سپس نور فاطمه را آفرید آن نور در آن روز مانند قندیل بود او را بر گوشه‌ای از عرش آویزان کرد. آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه روشن شد بدین جهت است که فاطمه زهرا نامیده شد فرشتگان تسبیح و تقدیس خدا را میکردند سپس خدای عز و جل فرمود : ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا قیامت برای دوستان این خانم و پدرش و

شوهرش و فرزندانش قرار میدهم .

سلمان گفت سپس عباس بیرون شد امیرالمؤمنین را دیدار کرد آنحضرت را بسینه جسیالید و پیشاپیش را بوسید و گفت پدرم فدای عترت مصطفی از اهلبیتی که چقدر پیش خدا گرامی هستید .
 ابوذر گفت شنیدم که رسول خدا فرمود: که اسرافیل بر جبرئیل افتخار و مباهاات میکرد جبرئیل پرسید چرا تو از من بهتری؟ گفت من صاحب هشت فرشته‌ای هستم که عرش خدا را حمل میکنند من صاحب نفخه‌ی صورم ، من نزدیکترین فرشتگان بخدای عزوجل هستم سپس جبرئیل گفت من از تو بهترم اسرافیل پرسید بچه دلیل؟ گفت زیرا که من امین خدایم در وحی ، من رسول خدایم بسوی پیامبران من صاحب خسوف و کسوف باشم ، خداوند هیچ امتی را نابود نکرد مگر بدست توانای من .

مرافعه را بخدای عزوجل عرض کردند خطاب رسید شما ساکت باشید بعزت و جلال من کسی را آفریدم که از هر دوی شما برتر است عرض کردند پروردگارا آیا آفریده‌ای کسی را که از ما بهتر باشد و حال اینکه ما از نور خدای عزوجل آفریده شده‌ایم خدای تبارک و تعالی فرمود آری اشاره کرد بسوی قدرت که پرده بردار پرده برداشته شد ناگاه دیدند بر ساق عرش طرف راست نوشته شد لاله الا الله، محمد رسول الله، علی و فاطمه والحسن والحسین علیهم السلام دوستان خدا .

جبرئیل عرض کرد پروردگارا همانا من خواهش من کنم بحق اینها که مرا خادم اینان قرار دهی خدای تبارک و تعالی فرمود : انجام دادم پس جبرئیل از اهل بیت است و او خادم ماست .

محمد بن ثابت گفت رسول خدا بعلي فرمود: من رسول خدا و رساننده‌ی ازطرف اویم و تو چهره‌ی خدائی و اقتدا کننده‌ی باو مرا مانند‌ی جز تو نیست و ترا مانند‌ی جز من نیست.

و بهمین سند رسول خدا بعلي فرموده ای علی خدا من و ترا از نور خودش آفریده بعد از نور ما بر تمام نورهایی بعد من پاشیده بر هر آفریده‌ای که ازین نور رسیده هدایت شده بسوی ما و بهر کس نرسیده این نور گمراه شده از در خانه ما بعد خواند و من لم یجعل الله له نوراً فماله من نور (۱).

و روایت شد که رسول خدا فرمود: ما خاندانی هستیم که گفته شده درباره‌ی ما هر کس ما را دشمنی کند دشمنی با خدا کرده و هر کس ما را دوست بدارد و اقتدای بما کند و بپذیرد از ما آنچه را که خدای تبارک و تعالی وحی کرده بسوی ما و خدا آنرا بما آموخته و خدا را درباره‌ی ما اطاعت کند مسلم خدا را دوست دارد ما بهترین مردمانیم و فرزندان ما ازمانند و شیعیان ما با مایند هر کس ایشانرا آزار دهد ما را آزار داده و از اهل آتش میباشد و هر کس شیعیان ما را گرامی دارد ما را گرامی داشته و از اهل بهشت میباشد.

سند بمحمد بن زیاد میرسد او گفته که پسر مهران از عبدالله ابن عباس پرسید در تفسیر قول خدای تعالی: و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون عبدالله گفت ما در خدمت رسول خدا بودیم سپس امیر المؤمنین علی بن ابیطالب آمد چون پیامبر او را دید لبخندی

(۱) نور ۴۰ و کسی که خدا برای او نوری قرار نداد پس برای او

روشنی نیست.

برلبانش نقش بست و فرمود مرحبا بکسی که او را خدا آفریده پیش از همه چیز خداوند من و علی را آفرید چهل هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند

من عرض کردم مگر ممکن است پس پیش از پدر باشد فرمود آری همانا خدای تبارک و تعالی من و علی را آفرید چهل هزار سال پیش از آدم سپس نوری آفرید و آنرا دو نصف کرد من را از نصفی و علی را از نصف دیگر آفرید پیش از همه چیز پس نود اشیاء از نور من و علی است .

بعد ما را بطرف راست عرض قرار داد سپس فرشتگان را آفرید ما تسبیح گفتیم فرشتگان تسبیح گفتند لا اله الا الله گفتیم فرشتگان گفتند تکبیر گفتیم آنان نیز گفتند و عبادت فرشتگان را من و علی بآنها آموختیم و در علم پیشین الهی گذشته که دوست من و علی وارد دوزخ نمیشود و نیز در علم خدا گذشته که دشمن من و علی وارد بهشت نشوند .

آگاه باش که خدای عز و جل فرشتگان را آفرید و در دستهای آنان تنگه هایی پر از آب بهشت فردوس بود پس هیچ کس از شیعهی علی نیست مگر اینکه پدر و مادرش یا کدامن و پرهیز کار و مؤمن بخدا بوده هر گاه یکی از شیعیان ارادهی نزدیکی با همسرش را کند یکی از آن فرشتگان که تنگ آب بهشتی در دست دارد می آید و از آن آب بهشتی در ظرف آبی که آن شیعه می اوشد می ریزد سپس آن آب را می آشامد نور ایمان در دلش می روید آنچنانکه زراعت می روید .

پس شیعیان برهائی و حجتی از پروردگار و از پیامبر و از وصی

پیامبر علی* بن ابیطالب و از دخترم فاطمه و بعد حسن بعد حسین بعد ائمه از فرزندان حسین صلوات الله علیهم اجمعین باشند عرض کردم این رسول خدا شماره‌ی ائمه چند است فرمود: یازده تا پدر ایشان علی* بن ابیطالب است.

بعد پیامبر فرمود: سپاس خداوندی را که دوستی علی* و ایمانرا دو سبب قرار داده.

مسعده نقل میکند که خدمت مولایم امام صادق بودم ناگاه پیرمردی بزرگ که قامتش کمانشده بود و تکیه بر عصائی نموده وارد شد سپس بر آنحضرت سلام کرد امام جواب سلامش را داد پیرمرد عرض کرد ای پسر رسول خدا دستت را بده تا بوسم سپس حضرت دستش را داد و پیرمرد بوسید بعد گریه کرد.

حضرت ابی‌عبدالله پرسید پیرمرد چرا گریه میکنی؟ عرض کرد قربانت شوم ایستاده‌ام و صدسال است که انتظار قائم شما را دارم می‌گویم درین ماه و این ماه و این سال و این سال همانا عمر من زیاده شد و استخوانم کوبیده، مرگم نزدیک شده و در میان شما نمی‌بینم آنچه را که دوست دارم، می‌بینم شما را کشته‌شده و دور از وطن ولی دشمنانرا می‌بینم که پرواز میکنند با پرها چرا گریه نکنم.

دیدگان حضرت ابی‌عبدالله اشک آلود شد و فرمود: ای پیرمرد اگر خدا ترا باقی بگذارد تا اینکه به بینی قائم ما را تو مقام و درجه‌ی بلندی داری و اگر مرگی تو فرارسد و آنحضرت را نه بینی می‌آبی روز قیامت با کوهر کراتبهای عجب که فرمود: من دو کوهر کراتبها در میان

شما میگذارم اگر چنگ بآند و بزید هرگز گمراه نمیشوید آند و کتاب خدا و اهل بیت مانند پیر مرد گفت در این هنگام با کی ندارم پس از آنکه این خبر را شنیدم بعد پرسید آقای من بعضی از شما از بعضی دیگران برترند؟

حضرت فرمود: نه ماهمه یکسانیم در فضل ولی بعضی از ما دانشمندترند از بعضی دیگر بعد فرمود: ای پیر مرد بدانکه شیعیان ما در فتنه و حیرت واقع میشوند در زمان غیبت قائم درین هنگام خواص از شیعه در هدایت پا برجا میمانند بارالها شیعیان را درین امتحان و آزمایش کمک فرما.

عقد بن یعقوب نیشلی گفت حدیث کرد مرا امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران گرامش از پیامبر از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از خدای تبارک و تعالی که فرمود: من خدائی هستم که جز من خدائی نیست بنیروی خود میآفرینم مردم را و از میان مردم هر کس را بخواهم به پیامبری اختیار میکنم و از میان تمام پیامبران اختیار کردم عقد را حبیب، خلیل، صفی، پس او را بعنوان رسول بسوی سایر خلق خود برانگیختم و او را سید و بزرگ و بهترین ایشان و دوست تر آنان قرار دادم بسوی خود.

سپس علی را اختیار کردم او را برادر او، وزیر، وصی و ادب کننده بعد او بسوی آفریدگانم و خلیفه بر بندگانم قرار دادم که برای بندگانم کتابها را بیان کند و در میان آنان با حجت من حرکت کند و او را نشانه رهنمائی از گمراهی قرار دادم علی در خانه من است که بوسیله او باید وارد شد و هر کس بخانه من وارد شود ایمن میباشد

از آتش من ، اوحصار من است حصاری که هر که بسوی او پناه آورد از ناراحتیهای دنیا و آخرت نگاهش دارد ، او چهره من است آنچه را اینکه هر کس با او رو آورد من از او رو گردان نیستم .

اوحجت من است میان اهل آسمانها و زمین بر هر کس که در آسمان و زمین است از خلق من عمل هیچ بنده ای را نمیپذیرم مگر اینکه اقرار بولایت و دوستی او کند بانبوت احمد .

او دست گشاده من است بر بندگانم ، چشم نگاه کننده من است بر رحمت ، او نعمتی است که بخشیدم آرا بر هر کس که از بندگانم دوست دارم پس هر کس او را دوست داشته باشد بواسطه ولایت و شناسائی او نعمتم را بوی ارزانی دارم ، سو کند بعزت و جلالم سو کند یاد میکنم هر بنده ای که او را دوست داشته باشد آتش را بر او حرام و او را وارد بهشت میکنم و هر کس او را دشمن داشته باشد از بندگانم با او دوستی او سرپیچد او را دشمن دارم و وارد دوزخ میکنم .

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : حدیث کرد مرا پدرم از پدرش حضرت باقر علیه السلام او فرمود حدیث کرد مرا پدرم علی او فرموده حدیث کرد مرا پدرم حسین بن علی بن ابیطالب که آنحضرت فرموده در آنمیان که بعد از وفات رسول خدا یارانش در مسجد آن حضرت نشسته بودند سخن از فضل و برتری آنحضرت میگفتند ناگهان دانشمندی از دانشمندان یهود که اهل شام بود وارد شد او توراۃ زیور ، صحف ابراهیم ، صحف انبیاء را همه خوانده بود و خوب هم فهمیده بود بر ما وارد شد و سلام کرد و نشست .

بعد مدت کمی درنگ نمود بعد گفت ای امت محمد صلی الله علیه و آله درجه ای

از پیامبری بجا نماند و برتری برای فرستاده ای نیست مگر اینکه آنرا بشما و محمد پیامبران بخشیده آیا اگر پرستی کنم پاسخ میدهید؟
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب فرمود: ای برادر یهودی پیرس هر چه دوست داری که من از هر چه پیرسی بیاری خدا جواب میدهم بخدا سوگند خدای عزوجل نه بخشید پیامبری را و مرسلی را درجه و فضیلتی مگر اینکه تمام آنها را به محمد بلکه بیشتر از آنها بوی عطا فرمود و همانا رسول خدا بود که هر گاه فضیلتی برای خود نقل میکرد میگفت مباحثاتی برای من نیست و من امروز فضائل او را برای تو خاطر نشان میکنم بدون اینکه یکی از انبیاء حسارتی شود نقل میکنم آنچه را که خدا روشن کرده بواسطه آن چشم مؤمنانرا سپاس مر خدا را بر آنچه که بمحمد صلی الله علیه و آله بخشیده و بیشتر از انبیاء باد داده است.

بدان ای برادر یهودی همانا از فضل پیامبر است پیش پروردگارش که سزاوار آمرزش است کسیکه در برابر او صدایش را پست کند خدای جلّ ثناؤه فرمود: ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم (۱)
بعد خدا طاعت رسولش را همدوش طاعت خودش قرار داده پس فرموده هر کس اطاعت کند رسول را همانا خدا را اطاعت کرده بعد او را بدل های مؤمنان نزدیک و مهرش را در دل آنان جایگزین کرده

(۱) حجرات ۳ همانا آنانکه صداهایشان را در پیش رسول خدا پست

می کنند ایشانند کسانی که دلهایشان را پیرهن کاری آزمایش کرده برای آنان آمرزش و اجر بزرگی است.

و چنین بود که رسول خدا میفرمود: دوستی من با خون اتم آمیخته شده زیرا که آنان من را بریدران و مادران و جان خویش مقدم میدارند همانا پیامبر مهر باترین مردم بود.

خدای تبارک و تعالی فرموده: لقد جائکم رسول من أنفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم همانا آمد شما را فرستاده‌ای از خودتان که دشوار است بر او ریج کشیدن و بمؤمنان مهر بانست (نوبه ۱۲۹).

و نیز خدای تعالی فرموده است: النبی أدلی بالمؤمنین من أنفسهم پیامبر سزاوارتر است بمؤمنان از خودشان و زندهای او مادران آنانند خداوند رساننده است فضائل پیامبر را در دنیا و آخرت بجائی که توقاصری از صفات او ولی بآن اندازه که دل تو پذیرش دارد و عقلت باور میکند بنو خبر میدهم که با هیچ علمی قابل انکار باشد و از فضل او رسید که اهل آتش فریاد میزنند و داد میکشند که چرا به ندای او جواب ندادند در دنیا.

خدای تعالی فرموده: یوم تقلب وجوههم فی النار فیقولون یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسولا (۱) و خدای متعال یادآوری فرمود پیامبران را سپس شروع بنام آنحضرت کرده و او آخر ایشانست بجهت گرامی داشتن او را سپس خدای جل ثناؤه فرمود: و إذ أخذنا من النبیین میثاقهم و منك و من نوح (۲) و هنگامیکه گرفتیم از پیامبران پیمان ایشانرا

(۱) روزیکه برگردانیده شود چهره ایشان در آتش میگویند ایکاش

ما فرمان بردار خدا و رسولش بودیم احزاب ۶۶.

(۲) احزاب ۷.

و نیز از نوح و نوح .

و نیز خدای تعالی فرموده است انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده (۱) پس خدا درین آیه آغاز سخن بنام پیامبر فرموده و او آخرین پیامبر است و نیز امت او را بر تمام امتها برتری داده و فرموده : کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر (۲).

مرد یهودی گفت بفرمان خدا فرشتگان بر آدم سجده کردند آیا برای تجر یک چنین فضیلتی هست ؟ علی السلام فرمود علت اینکه فرشتگان بر آدم سجده کردند این بود که نور پیامبر و فرزندان او در صلب او یامانت گذاشته شده بود زیرا که صلب آدم ظرف بود و سجده فرشتگان عبادت و پرستش آدم نبود و همانا سجده آنان فرمانبرداری خدا بود و تعظیم و ثنا بود و مانند سلام انسانی بآنان دیگر و اقرار فرشتگان بود بفضیلت و برتری آدم .

ولی خداوند بمحمد بالاتر از این عنایت فرموده و آن مقام این است که خدا خود درود بر او فرستاد و فرمان داد که فرشتگان هم بر او درود بفرستند و تمام بندگانش را و ادا باینکار کرده تا روز قیامت بر او درود بفرستند .

خدای جل ثناؤه فرموده : ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا

(۱) نساء ۱۶۲ همانا بسوی تو و بسوی فرستادیم همانطور که بسوی نوح و

به پیامبران بعد از تو و بسوی فرستادیم .

(۲) آل عمران ۱۰۶ شما بهترین جمعیت برای مردم هستید که امر

بمعروف و نهی از منکر میکنید.

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۱) پس هر کس در زندگي و بعد حيوتش بر او درود بفرستد خداوند ده مرتبه بر او درود فرستد و ده حسنه در برابر هر درودی به او عطا فرماید و هر کس بعد از وفات پیامبر بر او درود فرستد مانند همان درود و سلام بر درود فرستنده بر میگردد .

خداوند دعای امت پیغمبر آخر الزمان را مستجاب نمیکند مگر این که پیش از دعا بر پیامبرشان درود بفرستند و این مقام و پایه بالاتر و بزرگتر است از مقامیکه خدا بآدم داده و خداوند زبان سنگ سخت و درختان را برای درود بر او گویا قرار داده و ما هر گاه با پیامبر بودیم از هر گیاه و درختی که میگذشتیم بواسطه بزرگداشت و نبوت او میگفتند السلام عليك يا رسول الله .

و خداوند بواسطه بزرگداشت او از پیامبران پیش از او عهد و پیمان به تسلیم شدن و تصدیق کردن او گرفته در آنجا که فرموده :
وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ هُنَّكَامِيكِهِ أَذِيَّامِبِرَانِ وَأَزْوَاحٍ وَإِزَابِرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ يَمَانِكِرْقَتِيمَ كَه بَمِن ورسولم ايمان بياوريد .

و نیز فرموده : النبی اولی بآل المؤمنین من أنفسهم (۳) پیامبر بمؤمنان از خودشان مقدم ترند و نیز فرمود : وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴) ما

(۱) احزاب ۵۶ همانا خدا و فرشتگان درود بر پیامبر میفرستند

ای مؤمنان شما هم سلام و درود بفرستید .

(۲) احزاب ۸ (۳) احزاب ۶

(۴) انشراح ۳

نام و آوازهات را بلند کردیم پس هیچ مسلمانی صدایش را بلند نمیکند
 بکلمه اخلاص بشهادة لا اله الا الله مگر اینکه با آن کلمه صدایش را بآن
 عهداً رسول الله در اذان و اقامه و نمازهای عید و جماعت و موسم حج و در
 هر خطبه‌ای حتی خطبه نکاح و در دعاها بلند میکند بعد مرد یهود
 منافق و ستایش انبیاء را یکی یکی یادآوری کرد و امیر المؤمنین مقام
 بالاتر از آنها را برای پیامبر گرامی ثابت نمود ولی ماهمه را یادآوری
 نکردیم بجهت کوتاهی کلام، یهودی گفت همانا خدای تبارک و تعالی
 باموسی در طور سینا سخن گفت و یکصد و سیزده کلمه سخن گفت با هر
 يك از این سخنان میفرمود: ای موسی همانا من خدایم آیا با عهد يك
 کلمه سخن گفته ؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آری چنین است ولی عهد هم با خدا
 سخن گفته آنگاه که خدا او را بر فراز هفت آسمان بلند کرد در دو
 جای حساس خدا با او سخن گفته یکی در صدره المنتهی و در آنجا برای
 عهد مقامی پسندیده بود بعد او را پرواز داد تا او را بساق عرش رسانید
 چنانچه خدای تعالی فرموده: ثم دلی فتدلی (۱).

برای او سفینه‌ای بود که بر فراز او میرفت نوری درخشنده
 و بزرگ داشت تا اینکه بقاب قوسین رسید یعنی جائیکه فاصله او با
 مبداء باندازه فاصله دوا بر و از یکدیگر بود و مناجات با آنچه خدای
 تعالی در قرآنش در سورة بقره یادآوری کرده الله ما فی السموات و ما
 فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او اخفوه بحاسبکم به الله و یفرأمن

(۱) نجم ۸ بعد نزدیک شد و فروتنی نمود .

یشاء ویعذب من یشاء (۱).

این آیه بود که خداوند بر سایر امتها از زمان آدم تا هنگام بعثت نبی معظم صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرد و تمام از زیر بارشانه خالی کردند و نپذیرفتند و امتش قبول کردند و پذیرفتند .

چون خدای تعالی دید که عهد و امتش پذیرفتند سنگینی بار را از دوش آنان برداشت سپس خدای تعالی برای عهد فرمود : آمن الرسول بما انزل الیه من ربه ایمان آورده است رسول با آنچه که بسوی او از طرف پروردگارش فرو فرستاده شده (بقره ۲۸۶) .

بعدها ما خدای تعالی گرامی داشت عهد را و مهربانی کرد بر او از سختی و وظیفه ای که با امتش بدوش گرفت و پذیرفتند پس از طرف پیامبر و امتش پاسخ داد و فرمود والمؤمنون کل آمن بالله وعلائکته و کتبه و رسله (۲) سپس خدای تعالی فرمود : برای اینسان آمرزش و بهشت است هنگامیکه انجام وظیفه کنند پس پیامبر فرمود : سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر (۳) یعنی برگشت ما در آخرت بسوی تو است .

خدای تعالی او را جواب داد و فرمود انجام وظیفه کردی امت تو

(۱) بقره ۱۸۶ برای خدا است آنچه در آسمان و زمین است اگر آنچه در درون شماست آشکار کنید و یا پنهان نمائید خدا بدان شما را حساب می کشد میآمرزد هر کس را بخواهد و عذاب میکند هر که را بخواهد .

(۲) بقره ۲۸۶ و مؤمنان تمامشان ایمان آوردند بخدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران

(۳) شنیدیم و پیروی کردیم پروردگارا بسوی تو است برگشت ما .

بر تمام امت‌ها نازل می‌کنند من هم آمرزشم را بر ایشان واجب کردم
خداوند تعالی فرمود درین هنگام تو و امت پذیرفتید آیه را که من پیش
ازین بر سایر پیامبران و امت‌هایشان پیشنهاد و عرضه داشتم پذیرفتند
پس سزاوار این است که بار سنگین را ازدوش امت تو بردارم .

پس خداوند تعالی فرمود : لا یكلف الله نفساً الا وسعها لها
ما کسبت وعلیها ما اکتسبت خداوند برای هر کس با اندازه قدرت و
نیرویش وظیفه تعیین میکند بر آن نفس است آنچه را انجام دهد
از خیر و شر .

پس پیامبرش الهام کرد که بگوید : ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا
او اخطانا پروردگارا اشتباه و فراموشی را بر ما مگیر سپس خداوند تعالی
فرمود بواسطه گرامی داشتن تو ای عهد بر امتهای پیشین که بودند
هرگاه چیزی را یادآوری می‌شدند و فراموش می‌کردند برویشان درهای
عذاب را می‌گشودم این کیفر را از امت تو برداشتم .

پس رسول خدا فرمود : ربنا ولا نحمل علینا اصراً کما حملته
علی الذین من قبلنا پروردگارا بر ما بارمکن سختی را آنچنانکه بر
پیشینیان ما بار کردی یعنی سختی‌هایی را که بر امتهای پیش از امت عهد
بود سپس خداوند تعالی فرمود : سختی‌هایی که بردوش امت‌های پیشین
بود از گردن امت تو برداشتم و آن سختی این بود که کردار کسی از
امت‌ها را نپذیرفتم مگر آنکه در جاهائیکه بر ایشان انتخاب کرده
بودم انجام دهند ولی برای تو و امت تمام زمین را پاکیزه
و محل سجود قرار دادم این یکی از سختی‌ها بود که از دوش امت
تو برداشتم .

و در امت های پیش دستور چنین بود که قربانیان را بگردن می گرفتند و به بیت المقدس می بردند هر کس قربانیش پذیرفته می شد آنشی میفرستادم و قربانی را میسوخت و اگر قبول نمی شد آتش آسیمی بآن قربانی نمی رساند ولی قربانیان امت را در شکم فقرا و یتیمان نشان قرار دادم از هر کس قبول شود پاداش او را چندین برابر قرار دادم و اگر قبول نمیشد سختیهای دیار را از او بر میداشتم و این مشکل را از امت تو برداشتم و این از مشکلات پیشینیان بود .

و بر امتان گذشته نماز در نیمه های شب و نیمه روز واجب شده بود و این از مشکلات آنان بود ولی از امت تو برداشتم و بر آنان واجب کردم در هر وقت روز که بخواهند بخوانند در حال نشاط و بر امتان گذشته پنجاه رکعت نماز در پنج وقت واجب شده بود که این عمل بر آنان دشوار بود ولی از امت تو برداشتم .

امت گذشته کار نیکشان يك عمل نيك بكي نوشته میشد و كيفر يك عمل بد بكي بود ولی پاداش يك عمل نيك امت را ده تا و كيفر يك کار بد را یکی قرار دادم .

در امت گذشته هر گاه کسی از خبری را نیت میکردند چیزی برایشان نوشته نمیشد و هر گاه اراده گناه میکردند برایشان گناه نوشته میشد اگر چه عمل را انجام نمیداد ولی این قانون را از میان امت تو برداشتم پس هر گاه اراده گناه کنند ولی انجام ندهند بر آنان چیزی نوشته نمیشود ولی اگر بکنند از امت تو اراده کار يك نماید برایش پاداش نوشته می شود .

بر نامه در امت گذشته این بود که هر گاه گناهی انجام داده

میشد بر در خانهاشان نوشته می شد که مثلاً دیشب چنین گناهی را انجام داده و توبه آنرا از گناه چنین قرار می دادم که هر غذائی که از غذاها بهتر دوست دارند بر آنان حرام می کردم .

بر نامه در امت های گذشته چنین بود که یکی از آنان صد سال دوست سال از يك گناه توبه می کرد بعد هم من بدو کیفر کردارش توبه او را قبول نمی کردم این بار گران را هم از دوش امت تو برداشتم همانا مردی از امت تو صد سال گناه می کند بعد يك چشم بهم زدن توبه می کند من تمام گناهانش را می بخشم و توبه اش را می پذیرم .

بر نامه در امت های پیشین چنین بود که هر گاه لباسشان نجس میشد می بایست قطع کنند ولی آبرای برای امت تو پاک کننده از جمیع ناپاکیها قرار دادم و خاک را در اوقات معین و این نیز از سختی های مربوط بامت های گذشته بود که از امت تو بر طرف کردم سپس رسول خدا عرض کرد اکنون که امت من مشمول لطف و رحمت تو قرار گرفته اند بر این مرحمت ها افزوده فرما .

خدای تعالی پیامبر الهام کرد که بگویند ربنا ولا تحمِلنا مالا طاقة لنا به و اعف عنا (۱) سپس خدای تعالی فرمود انجام دادم آنچه خواستی برای امتات همانا بپایان بزرگ امتان گذشته را از امت تو برداشتم و این فرمان و حکم من است در تمام امت ها که بر کسی تکلیف از اندازه قدرتش بیشتر بار نکنم .

بعد پیامبر عرض کرد : و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولینا

(۱) آیه آخر بقره پروردگار ما پرما بار مکن آنچه را که طاقت نداریم و از ما درگند .

مارا به بخش ، مارا پیامر ز ، بر ما رحم فرما تو سید ما هستی خدای
 تعالی فرمود : انجام دادم آنچه را خواستی که امت تو بر سایر امت ها
 فخر و نازش کنند بعد پیامبر عرض کرد فالصبرنا علی القوم الکافرین
 مارا بر کافران پیروزی ده .

خدای تعالی فرمود انجام دادم ای احمد و قرادادم امت ترا
 مانند خالی سفید در بدن کساوی سیاه اینان نیرومند اند ، پیروز
 شوند گانند ، همه خدمتکارشان و خود خدمت کسی را میکنند بواسطه
 کرامت تو بر من و سزاوار است که من دین ترا آشکارا کنم بر سایر
 ادیان بطوریکه در شرق و غرب جهان دینی جز دین تو باقی نماند که
 همه باهل دین تو جزیه بپردازند در حالت ذلت و پستی و لقد رآء نزلة
 اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة المأوی اذ یفشی السدرة ما یفشی
 ما زاغ البصر وما طفی لقد رای من آیات ربه الکبری (۱).

این ها بزرگتر است ای برادر یهودی از مناجات های خدا با موسی
 در طور سینا بعد خداوند اضافه کرد برای محمد که تمام پیامبران پشت سر
 او نماز خواندند و بوی اقتدا کردند .

در آن شب بهشت و جهنم را دید او را بر فراز آسمانها یکی پس از
 دیگری برد ، فرشتگان همه بر وی سلام و درود فرستادند این ها
 بیشتر است از آنچه که خدا بموسی عنایت فرموده یهودی عرض کرد
 موسی مورد محبت خدا قرار گرفت حضرت فرمود : درست است محمد نیز

(۱) النجم ۶ همانا که دیدش بار دیگر پیش سدرة المنتهی ، آنجاست
 آرامگاه بهشتی ، هنگامیکه پوشید سدره را آنچه که پوشید ، دیده بجایی نگریدید
 و تجاوز نکرد ، همانا نشانه های بزرگی پروردگارش را مشاهده کرد .

مورد محبت خدا قرار گرفت سپس او را حبیب خود نامید .

بیان مطلب چنین که همانا خدای تبارک و تعالی صورت پیامبر و امتانش را با ابراهیم نشان داد ابراهیم عرض کرد: پروردگارا در میان امت های پیامبران امتی نورانی تر از این امت ندیدم ندائی رسید که این محمد حبیب من است که در میان آفریدگانم حبیب و دوستی غیر از اختیار نکردم پیش از آنکه آسمان و زمین را بیافرینم او را پیامبر نامیدم آنگاه که پدرت آدم کل بود و روحی در او جاری نکردم (۱) در کتاب خود بجان او سو گندیداد کرده سپس فرموده است لعمرک انهم لقی سکر نهم بمعنون (۲) . کافیت برای پیامبر این درجه و شرف و رتبه از طرف خدای عزوجل.

یهودی عرض کرد مرا خبر ده بچه چیز خدای تعالی امت او را بر سایر امت ها برتری داده ، علی علیه السلام فرمود : همانا بچند چیز امت او را بسایر امت ها برتری داده که من اندکی از آن برتری را برایت بیان میکنم از آن برتری ها است گفته خدای تعالی که فرمود : کنتم خیرامة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر شما بهترین امتناید که برای مردم بیرون آمدید که امر به نیکی و پرهیز از بدی میدهید و از آن فضیلت ها است که روز قیامت خداوند تمام مردم را در یکجا گرد آورد .

سپس خدا از پیامبران میبرد رسالت را رسانید و بدو عرش کند آری سپس از امت ها پرسیده شود میگویند ما را مژده دهنده و بیم دهنده ای

(۱) بگفتهی حاج میرزا حبیب خراسانی .

آدم زدمش زاده و او زاده ز آدم گاهی پدر و گاه پسرش نام نهادند

(۲) الحجر ۷۲ بجان تو سو گند که ایشان در مستیشان به حیرت اندرند .

نیامده سپس خدای عزوجل که خودش دانایان است باین مطلب به پیامبران میگوید گواهان شما کیست؟ سپس همه میگویند محمد و امت او پس گواهی میدهند امت محمد بر ساندن رسالت پیامبران و گواهی ایشانرا محمد امضا میکند .

درین هنگام همه ایمان میآورند چنانچه خدای عزوجل فرموده
لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيداً (۱) میگوید
محمد بر شما گواه میباشد که رسالت را رسانید و بعضی دیگر از آن فضائل
این است که پیامبر اولین کسیست که حساب داد و امتش کشیده میشود
و زودتر از همه پیامبران و امتها وارد بهشت می شوند .

فضیلت دیگری اینکه خدای عزوجل پنج نماز را در پنج وقت بر
آنان واجب کرده دو نماز در شب و سه نماز در روز بعد و این نماز های
پنجگانه را برابر پنجاء نماز قرار داده و آنها را كفارة خطاهايشان
قرار داده سپس خدای تعالی فرموده دهانا كردار بك عملهاى بد را
نا بود میکند .

فضیلت و برتری دیگر اینکه اگر بنده ای اراده کرد نیکی
نماید ولی بسر حد عمل نرسد يك حسنه برایش نوشته میشود ولی اگر
آن عمل را انجام داد خداوند آنرا ده برابر مینویسد تا هفتاد برابر بلکه
بیشتر، برتری دیگر اینکه خدای عزوجل هفتاد هزار نفر بدون حساب
وارد بهشت میکند که صورتهایشان مانند ماه شب چهارده است دسته دیگر
کسانی که برابر می کنند نورشان بر درخشنده ترین ستارگان در آسمان
اینان امینان خداوند در میان شان اختلاف و دشمنی وجود ندارد .

(۱) بقره ۱۴۳ تا گواهان بر مردم باشد و گواه شماى باشد رسول .

برتری دیگر اینست که قائل عمدی امت پیغمبر آخر الزمان اگر اولیاء مقتول بخواهند ازاد بگذرند و اگر هم بخواهند دبه بگیرند ولی اهل نوراۃ که اهل دین شما هستند قائل را در برابر قتل میکشند و ازاد حق در گذشتن و دبه گرفتن ندارند خدای تعالی میفرماید :

ذلك تخفيف من ربكم ورحمة (۱) .

فضیلت دیگر این است که خدای تعالی فاتحة الكتاب (۲) را نصفش را برای خود و نصفش را برای بنده اش قرار داده خدای تعالی فرموده این سوره را بین خود و بنده ام تقسیم کردم هر گاه یکی از آنان بگوید الحمد لله مسلم مرا ستایش کرده و هر گاه بگوید رب العالمین مسلم مرا شناخته و هر گاه بگوید الرحمن الرحیم مسلم مرا ستایش کرده و هر گاه بگوید مالك يوم الدين همانا درود بر من فرستاده و هر گاه بگوید اياك نعبد و اياك نستعين همانا بنده ام در عبادتش بعد از آنکه از من خواهش کرده راست گفته و باقیمانده این سوره برای اوست .

فضیلت دیگر این است که خداوند تعالی جبرئیل را بسوی پیامبر فرستاده که امت را هر چه بخش به زینت و زنان و کرامت و بلندی درجه ، بعضی دیگر از فضائل این است که صدقاتشانرا بر آنان مباح قرار داده که بخورند و در شکم فقیران قرار دهند ولی امت های پیش از آنان صدقات را بجای دوری میدادند و میسوختند .

فضیلت دیگر اینست که خداوند شفاعت را و بره امت محمد قرار داده

(۱) بقره ۱۷۴ آن تخفیف و رحمتی است از طرف پروردگارتان.

(۲) مراد سوره ی حمداست .

سوائی امت های دیگر و خدای تبارک و تعالی میگذرد از گناهان بزرگشان بواسطه شفاعت پیامبرشان .

فضیلت دیگر اینکه روز قیامت گفته می شود حامدان جلو آیند امت محمد پیش از امتان دیگر جلو آیند و آن نوشته ایست امة محمد هم الحامدون امت محمد ایشان سپاسگذاران خدای تعالی هستند بر هر مقام و تکبیر گویند گانند در هر حالی ندای آنان در دل آسمانهاست برای ایشان زمزمه ای مانند زمزمه زبور صلی است .

و نیز از برتری های آن امت است که از گرسنگی نابود نمیشوند اجتماع بر گمراهی نمیکنند ، از دشمنانشان پیروی نمیکنند ، شهرستانهایشان بزمین فرو نمیروند ، گرفتار و با نمیشوند ، و از برتری هایشان این است که همانا خدای عزوجل قرار داده برای هر کسی که يك درود بر پیامبر فرستد ده حسنه و بر طرف کند از او ده گناه و خدا با و برگرداند مانند درودی که بر پیامبرش فرستاده .

و از برتری های آن است که خدا ایشانرا ازواج سه گانه قرار داده ، گروهی از آنان بر خود شتم کند ، گروهی میانه رواست ، گروهی پیشی گیرنده بنسبکیهایند اما پیشی گیرنده به یکی وارد بهشت میشوند بدون حساب ، میانه روا حسابشان آسانست آنها که بخود شتم میکنند ان شاء الله آمرزیده اند.

فضیلت دیگر اینکه خدا توبه و برگشت آنانرا پشیمانی و طلب آمرزش و ترك گناه قرار داده اما توبه در بنی اسرائیل کشتن خودشان بود.

و نیز از برتری های امت پیامبر گفته خدای عزوجل است به پیامبرش که این امت مرحومه عذابشان در دنیاست بزلزله و فقر و از فضائل آنهاست که در نامه عمل مریض آنان حسنه ای بزرگی نوشته میشود طبق آنچه که در دوران جوانی انجام می داده اند با تندرستی از عمل خیر خدای تبارک و تعالی میگویند بفرشتگانش بنویسید برای بندهام مانند کردار نیک او در زمان تندرستی او تا زمانی که در اطمینان من است و از آنهاست که خداوند بر امت محمد کلمه تقوی را واجب قرار داده و ابتدای شفاعت برای او در آخرت است.

و از آنجمله است که پیامبر شب معراج دید فرشتگانی در حال قیام، فرشتگانی در حال رکوع از روزی که آفریده شده اند در حال قیام و رکوعند سپس فرمود، ای جبرئیل عبادت این است جبرئیل عرض کرد راست فرمودی ای محمد از پروردگارت بخواه که بتوقفنوت، قیام رکوع، سجود عنایت فرماید در نمازهایشان سپس خداوند عزوجل باو عطا فرمود پس امت محمد اقتدا میکنند بفرشتگانی که در آسمانها ایستاده اند رسول اکرم فرمود همانا یهود حسادت میورزند بر نماز و رکوع و سجود شما سپاس خدائرا که این کرامت را ویژه امت محمد قرار داده که بسوی آنان فرستاد بهترین پیامبرانرا و ایشانرا توفیق اقتدای بفرشتگانی که در آسمانها عنایت فرمود و تمام کتابهای آسمانی را با کتابشان نسخ کرد و آنرا شاهد بر سایر کتابها قرار داد و ایشانرا پیش از همه امت ها وارد بهشت میکند بواسطه کرامت و رحمت خدای عزوجل که بایشان اختصاص داده.

مفید از زید شهید نقل کرده است که احمد بن بکر بر زید بن علی

وارد شد عرض کرد ای پسر رسول خدا مرا حدیث کن از فضلی که خدای تعالی بر شما ارزانی داشته فرمود: بلی حدیث کردم مرا پدرم از پدرش از جدش که رسول خدا فرمود: هر کس ما اهل بیت را دوست دارد ما روز قیامت شفیعان او هستیم ای پسر بکر هر کس ما را دوست دارد برای خدا با ما محشور شود و با خود او را وارد بهشت کنیم، ای پسر بکر هر کس بدامن ما چنگ زند او با ما است در درجات بلند ای پسر بکر همانا خدای تبارک و تعالی محمد را انتخاب کرد ما را نیز فرزندان و نسل او اختیار کرد اگر ما نبودیم خدا دنیا و آخرت را نمیآفرید.

ای پسر بکر بوسیله ما خدا شناخته شد، بواسطه ما خدا پرستش شد ما طریق و راه بسوی خدائیم، مصطفی و مرتضی نیست مگر از ما از ما می باشد مهدی قائم این امت، احمد بن بکر میگوید عرض کردم اینها که تو میگوئی از خودت هست یا از رسول خدا فرمود بلکه پیمان است که رسول خدا با ما بسته.

عبدالله عباس نقل کرده که رسول خدا فرموده همانا خدای تعالی توجهی با اهل زمین فرمود سپس مرا از اهل زمین اختیار کرد و پیامبر قرارداد، مرتبه دوم توجه کرد از اهل زمین علی را برگزید او را امام قرارداد و بمن فرمان داد که او را وزیر و برادر و خلیفه خود بگیرم پس علی از من است، همسر دختر من است، پدر دو دختر زاده من حسن و حسین است آگاه باشید که همانا خدای عز و جل من و ایشانرا حجت ها بر بندگانش قرارداد و قرارداد از نسل حسین امامانی که بفرمان من قیام میکنند سفارش مرا نگهداری می کنند هم از آن امامان قائم ایشانست.

انس بن مالك گفت كه من و ابوذر ، سلمان ، زید بن ارقم خدمت پیامبر بودیم ناگاه حسن و حسین بر آنحضرت وارد شدند رسول خدا آن دو را بوسید سپس ابوذر حرکت کرد و خودش را بروی آن دو افکند و دست هایشان را بوسید بعد برگشت بجای خود با ما نشست سپس ما گفتیم ای اباذر برو تو مرد پیری از اصحاب و یاران رسول خدا برای دوتا بچه از بنی هاشم بلند می شوی و دست آن دو را می بوسی .

ابوذر گفت آری اگر آنچه را كه من از رسول خدا در باره این دو شنیدم شما می شنیدید شما هم این كار را انجام میدادید بلکه بیشتر از آنچه من انجام دادم شما انجام میدادید گفتم ای اباذر آنچه شنیده ای چیست ؟ گفت شنیدم كه علی میفرمود ای علی بن خدا سوگند اگر مردی نماز بگزارد و روزه بگیرد تا مانند مشك خشكیده شود نماز و روزه اش فائده ای ندارد مگر بدوستی شما ، ای علی هر كس متوسل بخدا شود بواسطه دوستی شما بر خدا سزاوار است كه او را تا امید برنگرداند یا علی هر كس شما را دوست دارد و چنگ بدامن شما بزند بدستگیره محكمی چنگ زده گفت بعد ابوذر ایستاد و سپس بیرون شد .

پیش رسول خدا رفتیم عرض کردیم كه ای ذر از زبان شما چنین و چنان بما گزارش داد ، رسول خدا ﷺ فرمود : راست گفته است ابوذر ، آسمان بر مردی سایه نیفكند زمین مردی بر روی خود حمل نكرده كه راست گوئد از ای ذر باشد سپس پیامبر فرمود : خدا من و اهل بیت مرا از يك نور آفرید هفت هزار سال پیش از آدم بعد ما را به پشت آدم انتقال داد بعد از پشت او بسوی پشت های پاك و پا کیزه .

عرض کردیم شما در كجا و بچه شكلی بودید ابرو سول خدا فرمود ما

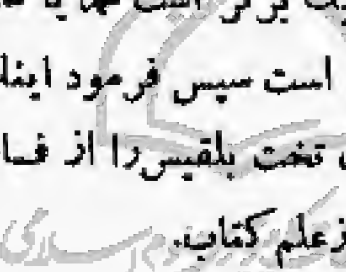
در نماهائی از نور بودیم در زیر عرش، خدای را تسبیح و تقدیس و تمجید میکردیم بعد پیامبر فرمود: چون مرا با آسمان بردند و بسده المنتهی رسیدم جبرئیل مرا وا گذاشت گفتم دوست من جبرئیل در این مکان از من جدا میشوی؟ گفت من اگر بیایم پرهایم میسوزد.

بعد پیامبر فرمود غرق در نور گردیدم و خدای تبارک و تعالی بسوی من وحی فرستاد که ای محمد من بر زمین توجه کردم ترا اختیار کردم سپس ترا پیامبر قرار دادم بعد مرتبه دوم بر زمین اطلاع پیدا کردم سپس علی را اختیار کردم او را وحی تو، و وارث علم تو و امام بعد از تو قرار دادم و از نسل شما ذریه پاک، امامان پا کدامن، گنجینه های علم خود را بیرون آوردم اگر شما نبودید دنیا و آخرت بهشت و جهنم را نمی آفریدم.

ای محمد دوست داری آنانرا به بینی عرض کردم آری سپس ندائی شنیدم که ای محمد سرت را بلند کن سپس سرم را بلند کردم ناگاه نوره های علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی، حجة بن الحسن را دیدم که چهره او از میان ایشان میدرخشد گویا ستاره درخشان است.

عرض کردم پروردگارا اینان کیستند و این چهره نورانی کیست فرمود: ای محمد اینان امامان پا کدامن از نسل تو و این حججیست که زمین را پر از عدل و داد میکند و دل های مؤمنانرا شفا میدهد همه گفتیم ای رسول خدا یدران و مادران ما فدای شما سخنی شکفت آور گفتی سپس رسول خدا ﷺ فرمود:

شکفت آوردن ازین کلام این است که گروهی ازمن این سخن را می شنوند پس از آنکه خدا آنرا هدایت میکند عقب گرد می نمایند مرا درباره فرزنداتم آزار میدهند خدا شفاعت مرا بآنان نرساند .

سلمان فارسی گفت که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بمن فرمود وای تمام وای بر آنکس که ما را نشناسد حق معرفت ما وفضیلت ما را انکار کند ای سلمان کدامیک برتر است محمد یا سلیمان بن دادد عرض کرد بلکه محمد برتر و بالآخر است سپس فرمود اینک آصف برخیا قدرت دارد که در یکچشم بهم زدن تخت بلقیس را از فارس بکشور سبا حمل کند و در پیش او ستاند کی از علم کتاب  دری

همانا منهم انجام میدهم اگر این کار بمن نسبت داده شود . و در پیش منست یکهزار کتاب که خدا فرو فرستاده بر شیث پسر آدم پنجاه صحیفه و بر ادریس پیامبر سی صحیفه ، برابر ابراهیم خلیل بیست تا ، و تورات است و انجیل و زبور و فرقان عرض کردم راست فرمودی ای بزرگ و آقای من سپس امام فرمود : بدان ای سلمان همانا شك كننده در کارهای ما مانند کسی است که شك و ریب در معرفت ما وحق ما دارد همانا خدای تبارك و تعالی ولایت و دوستی ما را در کتابش واجب کرده و در آنجا بیان فرموده آنچه را که واجب است عمل کردن بآن و آنهم پوشیده نیست .

اسماعیل بن جابر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که آنحضرت بسوی اصحابش آنها که ایمان باین رساله دارند نوشت که هر کس خوشحال است خدا را دیدار کند و حال اینکه او مؤمن باشد واقعاً باید توبه بخدا

و رسول خدا و آنالکه ایمان آوردند داشته باشد و از دشمنان ایشان دوری جوید و تسلیم شود ب فضل و برتری آنان زیرا که برتری و فضلشان را نمیرسد فرشته مقرب و نه هم پیامبری مرسل و نه مؤمنی در برابر آن فضل .

مگر نشنیده اید آنچه را خدای تعالی از فضل پیران ائمه یادآوری کرده و ایشان مؤمنانند خدای تعالی فرموده : اولئك الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقاً (۱) .

این وجهی است از وجوه برتری پیران ائمه، اما فضل خودشان چطور خواهد بود بدانکه هیچکس از آفریدگان خدا بخشودنی خدای نمیرسد مگر بطاعت خدا و رسول خدا و صاحبان امر از آل محمد صلواته و سلامه علیه وعلیهم اجمعین نافرمانی ایشان نافرمانی خداست و فضل ایشانرا نباید انکار کرد چه فضلی بزرگ و چه کوچک باشد .

ابراهیم بن ابی محمود گفت که امام هشتم حضرت رضا علیه السلام فرموده ما حجت های خدائیم در زمین و جانشینان او در میان بندگان و امینان سر او مائیم کلمه تقوی و دستگیره محکم ، ما شهیدان خدائیم و نشانه های او در میان مردم ، بواسطه ما آسمان فرود نمی آید و زمین نابود نمی شود ، بواسطه ما خدا باران فرو میفرستد و رحمتش را پراکنده میکند زمین هیچگاه از قائمی از ما که آشکار باشد یا خائف خالی نیست . و اگر زمین روزی بدون حجت باشد اهلش را فرو میبرد آنچنانکه دریا

(۱) نساء ۶۹ ایشان آنانند که خدا بر آنان نعمتش را ارزانی داشته از

پیامبران و دانشمویان و شهدا و شایسته گان و اینان از جهت رفاقت خویشند .

اهلش را غرق میکنند و درین باب شمری گفته شده :

سوی الله لم یعرفکم یا بنی الهدی و ما عرف الله العلی سواکم (۱)

و ما عرف الاملاک من عظم قدرکم

و جبریل یملو رفعة لعلاکم (۲)

فمن فوه مثلی أن یفوه بفضلکم

و من للسان ان یعد علاکم (۳)

خذوا بیدی یوم القيمة و اغفروا

ذنوبی فما للعبد الا ولاکم (۴)

فان تغفروا قاله راض و غافر لان رضی الله العلی رضاکم (۵)

۱- بجز خدا شمارا کسی نمی شناسد و شناخته است خدای علی را
غیر از شمارا .

۲- شمارا فرشتگان از بزرگی مقام شناخته اند و درجه جبرئیل
بواسطه بلندی درجه شما بلند میشود .

۳- کدام دهن آهنگر مانده دهن من میتواند برتری شمارا بگوید
کدام زبان می تواند بلندی مقام شمارا بشمارد .

۴- دست مرا روز قیامت بگیر بدو پیامر زید گناهان مرا زیرا
چیزی برای بنده جز دوستی شما نیست .

۵- اگر شما به بخشید خدا خوشنود است و بخشنده زیرا که
رضای خدا رضای شماست .

خیشمة جمعی از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که گفت
شنیدم میفرمود ما جنب الله هستیم ما اختیار شدگان و برگزیدگان خدائیم
ما کانون ارثهای پیمبرانیم ، ما امینهای خدای تبارک و تعالی
و حجت های اویم ، ما پایه های ایمانیم ، ما تکیه گاه های اسلامیم ،

ما رحمت خدا بر آفریدگان او هستیم ، بواسطه‌ی ما خدا گشایش دهد
و بما سرانجام و پایان دهد ، ما امانان هدایت کننده‌ایم ، ما چراغهای
نار بکی باشیم ، و ما روشنگران هدایتیم ، ما پیش از همه بودیم ، ما
آخر همه هستیم ، ما نشانه‌های بلند شده برای آفریدگانیم ، هر کس
بدامن ما چنگ زند بما پیوندد ، هر کس از ما دوری کند غرق شود ،
ما جلوداران چهره سفید هستیم ، ما برگزیدگان خدائیم ، ما راه
روشن باشیم .

ما راه راستیم بسوی خدای عزوجل ، ما آن نعمت ها هستیم که
خدا با آفریدگانش ارزانی داشته ، ما کان نبوتیم ، محل رفت و آمد
فرشتگانیم ، جایگاه رسالتیم ، دین مائیم ، خبر بزرگی مائیم ، چراغیکه
کسب نور کنند مائیم ، ما راهی باشیم برای کسیکه بما اقتدا کند
ما رهنمایان بسوی بهشت باشیم ، ما عزت اسلامیم .

مایلهما و جسر هائیم هر کسیکه از طرف ما بگذرد ، عقب نمی ماند
و هر کس سر پیچی کند نابود شود ، بلند مرتبه‌های بزرگیم ، آنائیم که
خدا رحمتش را بواسطه ما فرو میفرستد و باران می بارد ، آنائیم که
خدا بواسطه ما عذابش را بر میدارد ، پس کسیکه ما را بشناسد و
بینای ما باشد و حق ما را بشناسد فرمان ما را اطاعت کند او از ماست
و برگشتنش بسوی ما خواهد بود .

حسین بن ابی‌العلاء میگوید ، به حضرت ابی‌عبدالله عرض کردم
ممکن است زمین بدون امام و حجت باشد فرمود نه عرض کردم ممکن
است دو امام در یکوقت باشند فرمود نه مگر اینکه یکی از آنها دوساکت
باشد و سخن نگوید عرض کردم امام امام بعدش را می شناسد فرمود آری

عرض کردم قائم امام است فرمود امام پسر امام است که پیش از او امامی بوده تا اقتدای او کند .

از حضرت صادق از پدرش محمد از پدرانش نقل فرموده که رسول خدا فرمود مرا حدیث کرد جبرئیل از پروردگار جهانیان تبارک و تعالی که فرمود: کسیکه بداند جز من خدائی نیست من یکتایم و محمد بنده و رسول من است و همانا علی بن ابیطالب خلیفه من و امامان از نسل او حجت های منند بر مردم ، او را وارد بهشت میکنم و بمغفو و بخششم او را از آتش نجات میدهم همسایگی خود را بر او مهیا کردم کرامتم را برایش واجب نمودم ، نعمتم را بر او ارزانی داشتم ، او را از خاصاتم قرار دادم .

هر گاه مرا صدا کند جواب میدهم ، اگر مرا بخواهد اجابت میکنم ، اگر از من خواهش کند میبخشم ، اگر او خاموش بماند من آغاز سخن میکنم ، اگر بدی کند بر او رحم کنم ، اگر از من فرار کند او را میخوانم ، اگر بسوی من برگردد او را میپذیرم ، اگر در مرا بکوبد میکشایم .

هر کس گواهی ندهد که جز من خدای یکتائی نیست یا اگر گواهی یگانگی من داد ولی گواهی نداد که همانا محمد بنده و رسول من است یا اگر این گواهی را داد ولی شهادت نداد که علی بن ابیطالب خلیفه من است و اگر این گواهی را داد ولی گواهی نداد که امامان بعد از علی حجت های منند مسلم نعمت مرا انکار کرده و مرا کوچک شمرد و آیات و کتابهای مرا انکار کرده اگر قصد من کند او را مانع میشوم و اگر از من خواهش کند تا امیدش می کنم اگر مرا صدا کند گوش

بصدایش نمیدهم، اگر امیدوار بمن باشد تا امیدش کشم، اینست پاداش او از طرف من و من نسبت به بندگانم ستمکار نیستم.

سلمان فارسی گفت در برابر رسول خدا نشسته بودم در آن مرضیکه بدرد حیوة گفت تا گاه فاطمه وارد شد چون ضعف و ناتوانی پدرش را دید بطوری گریه کرد که اشکهایش بر صورتش جاری شد رسول خدا فرمود: چرا گریه میکنی ای فاطمه؟ عرض کرد ای رسول خدا بیمناکم نابودی خود و فرزندانم را بعد از شما، دیدگان پیامبر اشک آلود شد و بعد فرمود: ای فاطمه آیا نمیدانی ما اهل بیت را خدا برای آخرت انتخاب کرده و همانا فنا و نابودی را برای آفریدگانش واجب کرده. و همانا خدای تبارک و تعالی بر زمین آگهی پیدا کرد و از اهل زمین پدر ترا اختیار کرد بعد همس ترا انتخاب کرد سپس بمن وحی فرستاد که ترا باز دو واج او در آرم و او را ولی و وزیر و خلیفه خود در میان ائمتم قرار دهم پس پدر تو بهترین پیامبران خداست، شوهرت بهترین جانشینان، تو اول کسی هستی از اهل بیت که بمن می پیوندی بعد خدا تو و فرزندان را اختیار کرد.

تو بزرگ زنان جهان و اهل بهشت هستی، و فرزندان تو و فرزندان حسن و حسین بزرگی جوانان بهشتند و فرزندان شوهر تو جانشینان من تا روز قیامت باشند تمامشان هدایت شده و هدایت کننده اند پس جانشینان بعد من برادر علی بعد حسن بعد حسین بعد فرزندان حسین همه در درجه منند و در بهشت درجهای نزدیکتر بخدا از درجه پدرم ابراهیم نیست.

آیا نمیدانی ای دخترک من از کرامت و لطف خداست نسبت

بنو که با بهترین امت ازدواج کرده‌ای و بهترین اهل بیت من ، اول کسیکه اسلام آورده ، دانشمندترین و بردبارترین همه است سپس فاطمه شادمان شد بآنچه که رسول خدا فرمود .

بعد رسول خدا فرمود ای دختر کمن برای شوهر تو منقبت هائست او پیش از همه مردم بنده و رسولش ایمان آورد و هیچکس از امت من در اینکار بر او مقدم نشد ، دانش او بکتاب و سنت منست غیر علی کسی در میان امت من نیست که دارای علم من باشد همانا خدای عزوجل دانشی بمن آموخت که به غیر من پیاموخت فرشتگان و رسولانش را دانش آموخت و هر چه بآن آموخت بمن آموخت و فرمود داد که به علی پیاموزم . پس در میان امت من کسی جز علی نیست که علم ، فهم ، حکمت مرا بداند و تو ای دختر کم همسر او و فرزندان او سبط من حسن و حسین است ، خداوند تعالی به علی حکمت و فصل الخطاب عنایت فرموده ای دختر کم ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی شرف و خلعت بما عنایت فرموده که با حدی از اولین و آخرین نداده ، پیامبر ما بهترین پیامبران و مرسلین و او پدر نوست ، و جانشین ما بهترین جانشینان و او شوهر نوست ، شهید تو بهترین شهیدان و حمزه پسر عبدالمطلب عموی پدر نوست .

فاطمه عرض کرد ای رسول خدا او سید و آقای شهیدانی است که با او کشته شدند فرمود : نه بلکه سید شهدای اولین و آخرین بجز انبیا و جانشینان انبیا ، و جعفر بن ابیطالب صاحب دوابال که در بهشت پرواز میکند با فرشتگان و دو فرزندم حسن و حسین دو سبط من بزرگ جوانان اهل بهشت بنده‌ای که جان من در دست اوست مهدی امت آن کسیکه خدا بواسطه او زمین را پر از عدل و داد میکند همچنانکه

بر از ستم و بیداد شود از ماست .

فاطمه عرض کرد از ایشان که نام بردی کدام برتر است پیامبر
فرمود: علی علیه السلام پس از من افضل و برتر امت است ، حمزه و جعفر
افضل اهل بیت منند بعد از علی و تو و حسن و حسین و بعد جانشینان از نسل
پسرم حسین و از ایشانست مهدی ما اهل بیتی هستیم که خدا آخرت را
برای ما بر دنیا مقدم داشته و اختیار کرده بعد رسول خدا بفاطمه و همسرش
و دو فرزندش نگاه کرد و فرمود: ای سلمان گواه باش که من تسلیم
هستم بکسیکه تسلیم آنان باشد ، میچنگم با هر کسیکه با ایشان بیچنگد
آگاه باش که همانا ایشان با من در بهشتند .

بعد به علی علیه السلام رو آورد و فرمود ، ای برادر من تو پس از من میمانی
و از قریش سختیهای بینی از پشتیبانی آنان بایکدگر برای ستم کردن
بر تو اگر یآوری پیدا کردی با آنکه نافرمانی ترا کند پیکار کن
بوسیله آنان که موافقت و اطاعت ترا کنند ، اگر باری پیدا نکردی
صبر کن و خودداری نما و خودت را بهلاکت مینداز زیرا که تو
نسبت بمن بمنزله هارونی از موسی و ترا بهارون اقتدائیست نیکو
هنگامیکه هارون را قومش ناتوان شمردند و نزدیک بود او را بکشند
صبر کن برای ظلم و ستم قریش نسبت بتو و همدست شدن آنان
علیه تو .

همانا جدائی و اختلاف این امت در قضا و قدر الهی گذشته و اگر
بخواهد آنانرا برستگاری گرد آورد بطوریکه دونفر از این امت باهم
اختلاف نکنند و در هیچ چیز از فرمان خدا نزاع نمایند و فضل و برتری
کسی که خدا بر نری داده انکار نشود و اگر بخواهد بزودی نعمت

فرستد بطوریکه ستمکار را نکذیب نماید و حق را اعلام کند که مسیر و راهش کجاست ولی خدا دنیا را سرای اعمال قرار داده آخرت را سرای قرار لیجزی الذین اساؤا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالمعنی (۱) سپس حضرت فرمود : سپاس مر خدا را و شکر بر نعمت های او و صبر بر بلایش .

اعمش روایت کند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم برترین خلق بعد از رسول خدا و سزاوارترین آنان بخلافت کیست ؟ فرمود علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از او حسن بعد از حسین دو سبط رسول خدا و دو فرزند بهترین زنان بعد علی بن الحسین ، بعد محمد بن علی ، جعفر ابن محمد پس از او امامان هدایت کننده و هدایت شده علیهم السلام زیرا که در ایشان است ورع و عفت و راستی ، صلاح و اجتهاد ، پرداختن امانت بسوی نیک و بد ، طول سجود ، شب زنده داری ، دوری از حرام ، انتظار فرج ، خوش رفتاری ، همسایه داری .

مفضل بن عمر گفت از حضرت صادق پرسیدم از گفته خدای تعالی : و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات (۲) این کلمات چیست ؟ فرمود همان کلماتیست که آدم از پروردگارش یاد گرفت توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد و آن این است گفت پروردگارا از تو میپرسم بحق محمد علی ، فاطمه ، حسن ، حسین که توبه مرا بپذیری خدا توبه اش را قبول کرد همانا او توأب و رحیم است .

(۱) النجم ۳۳ تا کیفر داده شوند آنانکه بد کردند با کردارشان

و پاداش داده شوند آنانکه نیکی کردند به نیکی شان .

(۲) بقره ۱۱۸ و هنگامیکه آزمود ابراهیم را پروردگارش به سختانی .

عرض کردم ای پسر رسول خدا معنی گفته خدای عزوجل چیست که فرمود: فاقمهن*؟ فرمود: یعنی تمام کرد ایشانرا تا قائم بعدد دوازده امام که نه تا از نسل حسین علیه السلام است مفضل عرض کرد ای پسر رسول خدا چگونه بطور امامت در نسل حسین قرار گرفت سوای فرزندان حسن زیرا که تمامشان فرزندان رسول خدا بودند و دو سبط اویند و بزرگ و آقای جوانان بهشتند.

حضرت فرمود، همانا موسی و هرون دو پیامبر مرسلی بودند خدای تعالی نبوت را در نسل هرون قرار داد سوای نسل موسی علیه السلام و کسی حق ندارد بگوید چرا امامت در فرزندان امام حسین قرار داده شد، سوای فرزندان امام حسن زیرا که خدای عزوجل حکیم است در کارهایش از آنچه که انجام میدهد کسی حق پرسیدن ندارد ولی او از کارهای مردم میپرسد.

سعد بن عبدالله قمی گفت چهل و چند مسئله از مشکلات مسائل آماده کرده بودم و هیچکس را پیدا نکرده بودم پاسخ دهد سپس قصد آقا و مولایم ابی محمد امام حسن عسکری نمودم بر من رأی رفتم چون بدر خانه آن حضرت رسیدم اجازه ورود خواستم اجازه فرمودند که وارد شوم سعد گفت اور آنحضرت هنگامیکه مرا فرا گرفت او را تشبیه بماء شب چهارده کردم و بر روی زانوی راست آنحضرت پسر بچه ای بود در زیبایی چهره مانند هشتری بود.

بر آنحضرت سلام کردیم در جواب سلام بما لطف و مرحمت فرمود و اشاره کرد و دستور نشستن صادر فرمود سپس شیعهایش از کارها و مسائل دینی و ارمغانهایشان از او میپرسیدند حضرت ابو محمد

امام حسن (علیه السلام) نگاهی بآن پسر بچه کرد و فرمود: پسرک من شیعیان را جواب ده، و او يك يك را جواب داد و نیازمندیهایشان را پیش از آنکه بپرسند جوابی نیکو و روشن داد بطوریکه عقلهای ما از علم فراوان و خبرهای غیبی او سرگردان و حیران شد.

بعد حضرت ابو محمد متوجه من شد و فرمود چه چیز ترا بدینجا آورد ای سعد عر ض کردم اشتیاقم بسوی آقا بمان سپس فرمود: مسئله‌هایی که اراده پرسیدن کردی چه شد عر ض کردم بحال خود باقی هستند ای مولای من، اشاره بسوی همان پسر بچه کرد و فرمود پسر من از نور چشمم هر چه برایت ظاهر میشود.

بعضی از آن مسائل این بود که عر ض کردم ای آقای من پسر رسول خدا! مرا از کهیص خبر ده فرمود: این حرف‌ها از خبرهای غیبی است خداوند بنده‌اش زکریا را بر آن اطلاع داد و آگاه گرد بعد داستانرا برای محمد (صلی الله علیه و آله) نقل کرد و داستان اینست که زکریا از خدایت خواهش کرد که نامهای پنجگانه را باو بیاموزد سپس جبرئیل بر زکریا نازل شد آن اسمها را باو آموخت.

زکریا چنین بود که هر گاه یاد محمد، علی، فاطمه، حسن میکرد اندوهش برطرف میشد و هر گاه یاد حسین میکرد گریه و عقده گلوگیرش میشد و نفسش قطع میکردید.

روزی عر ض کرد الها چرا هر گاه چهار نفر از اینان را یاد میکنم نامشان خاطر من را از غمها آرامش میدهند و هر گاه حسین را یادآوری میکنم اشکم جاری میشود قسم بند می‌آید سپس خداوند او را خبر داد از داستان کهیص کاف اسم کربلاست هاه نابودی و

هلاکت عتره طاهره ی ، یزید ستم کننده بر حسین علیه السلام ع عطش و تشنگی امام حسین ص صبر و بردباری دوست .

چون زکریا این داستان را شنید سه شبانه روز از مسجد و سجده گاهش جدا شد و مردم را مانع از ورود شد شروع کرد بگریه و اوج گریه اش این بود که میگفت الهی افسرده خاطر میشود بهترین آفریدگانت بواسطه فرزندش الهی آیا این مصیبت بزرگ را فرو میفرستی برای نابودیش ؟ خدایا علی وفاطمه لباس این مصیبت را میپوشند ؟ بساحت و پیشگاهشان این مصیبت دردناک میرسد .

بعد عرض کرد خدای من درین دوران پیری پیری بمن به بخش و چشمم را بند روشن فرما او را وارث من وارثی پسندیده قرار ده او را برابر جایگاه حسین قرار ده هر گاه چنین فرزندی بمن بخشیدی مرا گرفتار دوستی او کن سپس دلم را بمرگ او بدرد آور آنچنانکه دل عجز حبیبیت را بدرد میآوری ، مدت حمل یحیی و امام حسین ششماه بود

ابن عباس نقل کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : شیعیان تو روز قیامت پیروزند هر کس بیکی از آنان جسارت کند بتو جسارت کرده و هر کس بتو جسارت کند مسلم بمن جسارت کرده و هر کس بمن جسارت کند خدا او را در آتش جهنم وارد کند و برای همیشه در آنجا باشد و بد جائیست دوزخ ای علی تو از منی منهم از تو روح تو روح من ، سرشت تو سرشت من شیعیان تو از زیادی گل ما آفریده شده اند هر کس ایشانرا دوست دارد ما را دوست داشته ، هر کس آنانرا دشمن دارد ما را دشمن داشته ، هر کس آنانرا رد کند

مارا رد کرده .

ای علی گناهان شیعیان آمرزیده شده ای علی من شفیع برای شیعیان تو هستم هر گاه بر جایگاه پسندیده ایستادم آنان را مرزوده باین کرامت ، ای علی خوشبخت است کسی که ترا دوست دارد بدبخت است کسی که ترا دشمن دارد ای علی برای تو گنجی است در بهشت و تو صاحب آن هستی حسین بن علی فرمود که رسول خدا فرموده فاطمه سبب شادی دل من است دو فرزندش میوه قلب من ، شوهرش روشنی بخش چشم من ، امامان از نسل او امین های پروردگار من در بسمان کشیده خدایند بین او و مخلوقش هر کس با آنان چنگ زند نجات پیدا میکند ، هر کس نافرمانی کند سقوط میکند .

از امیرالمؤمنین علیه السلام در خبری طولانی که از آنجمله است اینکه برای حضرت صلی الله علیه و آله روز قیامت مقامی است در آن میایستد و آنجایگاه پسندیده ای است که خدای تعالی یادآوری فرموده .

در آنجا میایستد و ثنای خدای تعالی را میگوید بطوریکه پیش از او کسی اینچنین ثنایش را نگفته بعد درود بر فرشتگان میفرستد سپس بجانمیراند فرشته ای مگر اینکه درود بر محمد و آل محمد میفرستد بعد درود بر پیامبران میفرستد بعد درود بر هر چه مؤمن و مؤمنه ایست میفرستد بعد آغاز میکند بر استگویان ، شهیدان ، شایستگان بعد سپاسگزاری میکنند او را اهل آسمانها و زمین و بیان این مطلب است گفته خدای تعالی : عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً (۱) خوشا بحال آنکس که برای او درین مقام بهره ایست و درای بر آنکس که

(۱) الاسراء ۸۱ امید است جای دهد ترا پروردگارت جایگاهی ستوده .

برای او درین مقام بهر مای نیست .

ابی حمزه روایت کند که قتاده بر حضرت ابی جعفر وارد شد در اطراف حضرت گروهی از خراسانیان و غیر ایشان بودند از حضرت مناسک حج و مسائل دیگر میپرسیدند سپس قتاده نزدیک آنحضرت نشست چون حضرت نیازمندیهای مردم را بر آورد و جمعیت پراکنده شدند بسوی آنمرد توجه فرمود و پرسید چکارهای تو ؟ عرض کرد من قتاده فرزند دعامه سدوسی بصری هستم ، حضرت ابو جعفر فرمود : فقیه اهل بصره ، عرض کرد آری .

فرمود : وای بر تو ای قتاده همانا خداوند گروهی از آفریدگانش را آفرید سپس آنانرا حجتیهای بر بندگانش قرار داد که میخهای زمینند ، قیام کنندگان بفرمان خدایند ، برگزیدگان در علم خدایند ، پیش از آفرینش آنانرا بصورت سایه ها اختیار و انتخاب کرد در طرف راست عرش خود ، گفت مدتی طولانی قتاده خاموش گردید .

بعد عرض کرد خدای ترا اصلاح کند بخدا سوگند که من در برابر دانشمندان و فقیهان و در برابر پسر عباس نشستم در برابر هیچیک از آنان دلم مضطرب و دگرگون نشد آنطور که در برابر شما دلم دگرگون شد حضرت ابو جعفر فرمود وای بر تو میدانی تو در برابر که هستی ؟

تو در برابر خانه هائی باشی که خداوند دستور بلندی آنها را داده و درین خانه ها نام خدا برده میشود خداوند در این خانه ها صبح و شام تسبیح میشود رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکرا لله واقام الصلوة

وایستاء الزکوة یخافون یوم تتقلب فیہ القلوب والابصار (۱) فتاده عرضکرد
راست فرمودی خدا مرا فدای تو گرداند ای پسر رسول خدا این سخنانها
سنگ و گل نیست .

حسین بن خالد از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا از
پدرانش علیه السلام روایت کند که رسول خدا فرمود هر کس دوست دارد
که بر کشتی نجات سوار شود و بدستگیره محکم چنگ بزند و
رسمه را محکم بگیرد باید امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را بعد از من
دوست دارد و دشمنان او را دشمن بدارد بعد اقتدا کند پیامان
هدایت کننده از سل علی همانا اینان خلیفه ها و اوصیا و حجت های
خدای تبارک و تعالی پس از من بر مردمند اینان سادات و بزرگان امت
منند کشانندگان پرهیز کارانند بسوی بهشت ، گروه اینان گروه
منند و گروه من گروه خدایند و گروه دشمنان شان گروه شیطانند .

سلمان فارسی گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود
خدای عز و جل میفرماید آیا چنینیست کسی که بسوی شما حاجتی از
حاجتهای بزرگ داشته باشد روانه میکنید آن حاجت را مگر اینکه
دوست ترین خلق را واسطه پیش شما بیاورد و شما حاجتش را بواسطه آن
شفیع و پارتی بر آورید .

آگاه باشید بدانید که همانا گرامی ترین آفریدگان و دوست ترین
آنان پیش من محمد است و بر تر شان در نزد من محمد و برادرش علی بعد او و

(۱) نور ۳۷ مردانی که بازرگانی و خرید و فروش ایشانرا از یاد خدا

باز نمیدارد و از برپاداشتن نماز و دادن زکاة، بیسنا کنند روزی را که میلرزد در
آفرود دلهای دیدگان.

ائمه آنانکه وسیله اند، باید مرا بخواهند هر کس را که حاجتی است و خیال نفع آنرا دارد یا مصیبتی بزرگ با و برسد و بخواهد زیالش را بر طرف کند بوسیله عقد بر آورده شود بهتر از آنچه بر آورند پارتیها که بهترین خلق بسوی اویند.

سپس گروهی از منافقان و مشرکان گفتند در حالیکه ریشخند میکردند او را ای سلمان نسبت این حکم را بخدا عده و چنگ بدامن آنان زن بقراردادن خودت را بی نیازترین مردم مدینه.

سلمان بآنان گفت خدای تبارک و تعالی را خواندم و بواسطه اینان از او درخواست نمودم چیزی را که بزرگتر و نافع تر و برتر است در تمام ملک دنیا از خدا خواستم که زبانی سپاسگزار بر ثنا و ذکرش بمن به بخشد و قلبی سپاسگزار برای نعمانش و بدنی بر دیار در برابر مصایب عنایت فرماید و او عزوجل خواسته های مرا اجابت فرموده که آن خواسته ها بالاتر از تمام ملک دنیا و آنچه را فرا گیرد بر او خوبیها یکمليون مرتبه.

و از امام حسن عسکری علیه السلام که فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از پدرانش علیهم السلام که همانا ابوذر غفاری روزی خدمت رسول خدا آمد ابوذر از برگزیدگان یاران آنحضرت بود عرض کرد ای رسول خدا شصت تا گوسفند دارم ناخوش دارم که در بیابان باشم و از محضر شما جدا باشم و نیز خوش ندارم بچوپان واگذارم که در باره آنها ستم کند آنها را خوب بچرانند و کوتاهی نماید پس چکار کنم؟

فرمود خود شروع بکار کن ای ذر سرگرم چراندن شد روز

هفتم خدمت رسول خدا آمد حضرت فرمود با کوسفندان چه کردی ؟ عرض کرد ای رسول خدا دامستان شکفت آوری برای آنهاست حضرت فرمود چه قصه ای ؟ عرض کرد ای رسول خدا در آن میان که بنماز ایستاده بودم ناگاه گرگی بر کوسفندان حمله کرد بنخود گفتم پروردگارا نمازم، کوسفندانم، شیطان بدلم افکند که ای اباذر کجائی تو اگر گرگها بر کوسفندان حمله کنند تو در نماز باشی تمام را نابود کنند چیزی برای زندگی تو در دنیا بجا نماند .

به شیطان گفتم تو حید خدا و ایمان بسه عجل رسول خدا و دوستی برادرش آقای مردم علی بن ابیطالب و دوستی امامان طاهر بن و پاکیزگان از نسل علی و دشمنی دشمنان نشان برای من باقی میماند و هر چه که از دنیا از دست رود بعد ازین باطل است سپس مشغول نمازم شدم سپس گرگ آمد کوسفندی را گرفت و رفت بطوریکه من میدیدم ناگاه شیری بگرگ رو آورد و او را پاره کرد و در نیم نمود و کوسفند را خلاص کرد و بگله برگرداند بعد فریاد زد ای اباذر سرگرم نمازت شو که همانا خدای سبحان مرا مأمور نگهداری کوسفندان تو کرده تا زمانی که نمازت را بخوانی، من مشغول نماز شدم.

شکفتی مرا فرا گرفت که جز خدای سبحان کسی نمیدانست سپس شیر آمد و گفت برو بسوی عجل و از طرف من باو سلام برسان و باو خبر ده که همراه وصحابه ات را خدا گرامی داشت شیری را موکل کرد برای نگهداری کوسفندانش، سپس رسول خدا شادمان شد و اطرافیان از شنیدن این قصه تعجب کردند .

سماعه گفت حضرت ابی الحسن فرمود : ای سماعه هرگاه ترا

حاجتی بسوی خدا باشد بگو : اللهم إني أسئلك بحق محمد وعلي فان لهما عندك شأناً من الشأن وقدرأ من القدر فبحق ذلك الشأن وبحق ذلك القدر ان تصلي علي محمد وآل محمد وان تفعل بي كذا وكذا (۱) زیرا که روز قیامت فرشتگان ، پیامبران مرسل ، مؤمنی که دلش آزمایش با ایمان شده نیازمند بآندو و محتاجند درین روز.

از امام عسکری روایت شده که خدای تعالی فرمودای بندگان من بهترین اطاعتها و بزرگترین اعمال را بجا آورید که اگر در غیر آنها کوتاهی کردید من باشما آسان بگیرم ، بزرگترین گناهان را واگذارید که در غیر آنها باشما سخت بگیرم همانا بزرگترین عبادتها توحید من ، تصدیق پیامبرم ، تسلیم بجا نشین بعد او علی بن ابیطالب و امامان پاکدامن از نسل اوست .

همانا بزرگترین گناهان در پیش من کفر بمن و پیامبر من است و دور افکندن ولی محمد علی بن ابیطالب است بعد از او وائمه بعد از علی و اگر اراده دارید که شما بمن در مقامی بزرگ و شرفی نیکو باشید پس نباشد هیچکس از بندگان را اثری در پیش شما غیر از محمد و بعد محمد از علی و بعد آنند فرزندان آنندو که بعد آنندو زمامدار بندگان باشند همانا کسیکه نشانه ای از اینان در او باشد و عقیده اش این است او را در بهترین جایگاه بهشت هایم قرار دهم .

بدانید که دهمترین بندگان بسوی من کسی

(۱) بارالاهای بروی محمد و علی از تو میخواهم زیرا که برای آنندو در پیشگاه تو مقامی است بزرگ و منزلتی شایسته به همین شأن و مقام سوگند که درود فرستی بر محمد آلش و حاجت مرا برآوری .

است که ادعای نبوت کند و خود را شبیه محمد نماید و برای محل و شرف و مقام او باوی بچنگد و آندو مقام را ادعا نماید و دشمنترین خلق اینانند که ادعا کنند گانند مقامی را که آل محمد دارند و متعرض خشم میشوند و کسیکه برای آنان از همکارانست و دشمن ترین خلق بسوی من بعد ایشان کسانی باشند که راضی بعمل دشمنانند اگر چه کمک کار و همکار آنان نباشند .

هم چنین دوست ترین مردم به سوی من آنانند که قیام بحق من میکنند ، برترین آنها در پیش من گرامی ترین آنان بزرگوار آقای مردمان محمد است و گرامیتر و برترین ایشان بعد از اعلی بن ابیطالب برادر مصطفی مرتضی است بعد از او قیام کنندگان بعد از ائمه راستین و برترین مردم، بعد ایشان کسی است که آنانرا بحقشان یاری کند و دوست ترین آفریدگان بسوی من کسی است که آنانرا دوست دارد و دشمن دارد دشمنان شانرا و انکار شناسائی و معرفت شانرا نکند .

بعد امام عسکری فرمود : که همانا مردی بامام صادق عرض کرد ای پسر رسول خدا بنیه بدنی من ناتوان از کمک شماست ولی دشمنان شما را نفرین میکنم پس حال من چگونه خواهد بود .

پس امام صادق فرمود : پدرم مرا حدیث کرد از پدرش از جدش از رسول خدا که فرمود هر کس از یاری ما اهل بیت ناتوان باشد ولی در نمازش دشمنان ما را نفرین کند خداوند صدایش را به تمام فرشتگان از زمین تا عرش برساند و هر چه اینمرد دشمنان ما را نفرین کند فرشتگان او را کمک نمایند با او و نفرین کنند آنکس را که او را نفرین کند بعد درود فرستند و بگویند بارالها درود بر بنده تو این بنده بذل

کرد آنچه را که درخور توانائیش بود و اگر بیشتر از این قدرت
میداشت انجام میداد .

ناگاه صدائی از طرف خدای عزوجل شنیده میشود که من دعای
شمارا دوست دارم و صدای شمارا شنیدم و درود بر روح او در میان روحها
فرستادم و او را در پیشگاهم از نیکان قرار دادم .

تمام این روایات دلالت دارد بر اینکه آل محمد اشرف خلق خدای
تعالی باشند و ایشان وسیله بسوی اویند خدا کردار کسی را نمیپذیرد
مگر بدوستی ایشان و دوری از دشمنانشان حتی کردار فرشتگان ،
و پیامبران آبرو و شرفی ندارند مگر بواسطه ولایت آنان .

و همانا برتری این خاندان از حد بیرونست آنچنانکه از
خودشان وارد شده ما را از مقام خدائی دور کنید ولی درباره برتری
ما هر چه میخواهید بگوئید ، بویژه درباره علی بن ابیطالب
امیر المؤمنین علیه السلام زیرا که برتریهای او را بشر نمیتواند بشمار آورد
ما درین باب بهمین اندازه اکتفا می کنیم .

رام المحال و حاول التلقا

من رام ان يحصى فضائلكم

عد و انتم فضله و كفى

اني و فضل الله ليس له

هر کس بخواهد فضائل شمارا بشمارد خیال محال کرده و وقت
را تلف نموده کجاست فضل خدا که برایش اندازه و حسابی نیست
و شما باید بر خود دار از فضل خدا که شمارا کافی است و همانا ما یادآوری
کردیم در کتاب آنچه را که در بر دارد حاصلش فضائل او را پیش از
وجود و ولادت باز هم یادآوری میکنیم قسمتی از فضائل او را بعد از

در گذشتش و بعد زندگیش .

نقل شده از کتاب اربعین شیخ قدوه الخطب الخطبا موفق الدین ابن احمد مکی با مندها از سلیمان بن مهران اعمش ره گفت در آنمیانکه من شبی خوابیده بودم از صدای پاسبانان و کوبیدن دربیدار شدم بیهناك حرکت کردم غلام را صدا زدم که چه خبر است گفت فرستاده ابی جعفر منصور است سپس گفتم انا لله و انا الیه راجعون بعد در را باز کردم .

فرستاده منصور گفت خلیفه ترا می طلبد اورا اجابت کن رفتم لباسم را پیوشم با خود می گفتم بسوی من نفرستاده این ستمگر درین وقت شب مگر اینکه فضیلتی از فضائل امیرالمؤمنین را میخواهد از من بپرسد و اگر آنچه از حقایق میدانم بگویم ناچار مرا میکشد و اگر خودداری از گفتن کنم و بمیل او بگویم جایگاهم دوزخ است سپس از زندگی ناامید شدم مأمورین هم مرا دادار برفتن میکردند سپس زبر لباسهایم کفن پوشیدم و حنوط کردم کمر برای مردن بستم اهل و عیال و فرزندانرا دداع نمودم بامام و رین بیرون شدم عقل و خردم چیزی را نمی فهمید نا اینکه بر منصور وارد شدم .

سلام کردم بیهناك و پنهان کننده خود بودم به سوی من اشاره کرد و دستور نشستن داد از ترس او نه نشستم و نگام کردم ناگام دیدم عمرو بن عبید در پیش اوست وقتی اورا دیدم فکری کردم بعد مرتبه دوم سلام کردم و نشستم .

منصور دانست که در من بیعی از اوست بمن گفت نزدیک من بیا نزدیک او شدم بوی حنوط از من شنید سپس گفت وای وای بر تو ای

پسر مهران باید مرا تصدیق کنی و گرنه فرمان دربارت تو صادر
 نمیکند. گفتم پسر بخدا سو کند بنو دروغ نمیکویم سپس گفت وای
 بر تو این حنوط چیست ؟ باخودت چه میکنی تا اینجا؟ سپس عرض
 کردم ای امیرالمؤمنین بهترین وسیله ی نجات راستگوییست ترا خبر
 دهم بآنچه در دلم گذشته باخود چیزی نگفتم، ناوقتیکه کفن پوشیدم
 بازن و فرزندانم وداع کردم وصیت نمودم چون سخن مرا شنید
 وثابت شد برایش راستی من گفت لاجولم ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

چون لاجول ولای او را شنیدم دل آرام گرفت، ترسم رفت
 و آنچه که از هیبت او بر من وارد شده بود رفت بعد گفت ای سلیمان
 خبر ده مرا چند حدیث میتوانی در فضیلت های امیرالمؤمنین علیه السلام
 روایت کنی ؟ گفتم ده هزار حدیث گفت بخدا سو کند همانا دو حدیث
 برای تو در فضیلت علی بن ابیطالب بگویم بهترین حدیثی باشد که
 شنیده ای و روایت کرده ای، یا مرا بشناسان و گرنه باید از طرف
 من روایت کنی.

عرض کردم بلی یا امیرالمؤمنین گفت بلی من مدتی از بنی
 مروان بيمناك بودم شهرها برایم تنگ بود آرام و قرار نداشتم بهر
 شهری که وارد میشدم با مردم آنجا بمیل دلشان راه میرفتم از طعام
 آنان بهرمای میبردند هرگاه از آن شهر بیرون میشدم زاد و توشه راه
 بمن میدادند تا بی خبر وارد شهر شام شدم عبائی بدوشم بود که غیر
 آن عبا مرا نمی پوشاند.

در آنمیان که دور میزدند ناگه صدای اذانرا در مسجدی
 شنیدم وارد آن مسجد شدم دور کمت نماز خواندم نماز پیاشد و نماز

عصر را با ایشان خواندم در همان حال که نماز میخواندم با خود میگفتم کسی از مردم مرا امشب جانی دهد چون امام نماز را سلام داد و نشست ناگه دیدم او پیرمردی است صاحب وقار و نعمتی آشکار سپس دو بچه صاحب جمال با و رو آوردند و سلام کردند سپس پیرمرد گفت مرحبا بشما و بکسانی که شما هم نام آنهاید .

در پهلوی من جوانی بود پرسیدم این دو بچه کیستند و این پیرمرد چکاره است جوان گفت اینمرد جد آندو بچه است و در شهر کسی نیست که علی بن ابیطالب را دوست داشته باشد جز همین پیرمرد پس که علی را دوست دارد دو نوه خود را بنام حسن و حسین نام گذاری کرده با خودم گفتم الله اکبر شادمان از جا بلند شدم نزدیک او رفتم و گفتم مایلی ترا حدیثی بگویم با نعتی چشم تو روشن شود گفت آری . گفتم خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که گفت مادر خدمت رسول خدا نشسته بودیم ناگاه فضا کلفت حضرت زهرا آمد در حالیکه گریه میکرد گفت که همانا حسن و حسین از خدمت خانم فاطمه بیرون شدند نمیدانم کجا رفته اند خانم فاطمه گریه میکند.

هماندم رسول خدا حرکت کرد تا اینکه وارد منزل فاطمه شد او را افسرده خاطر و گریان دید سپس بدخترش فرمود: ای فاطمه گریه نکن و افسرده خاطر مباش با نعتی که جانم بدست قدرت اوست همانا خدای تعالی بآندو از نومهر با نتر است .

دستش را به سوی آسمان بلند کرد و عرض کرد بسا راها آیند و فرزندان منند ، روشنی بخش چشمانم باشند ، میوه دل من هستند تو

آگاهی که در کجایند ای لطیف لطف فرما بلطف خودت نگهداری کن و سالم نگهدار آندورا در هر کجای زمین باشند هنوز سخنش بیابان نرسیده بود که جبرئیل امین نازل شد و گفت ای محمد افسرده خاطر و غمگین مباش زیرا که دو فرزند آن تو در پیشگاه خدای تبارک و تعالی در دنیا و آخرت آبرو مندند و پدر آندو بهتر از آن است و هم اکنون آندو در باغستان بنی نجار خوابند و خدا برای نگهداری آنان فرشته‌ای را موکل نموده .

چون رسول خدا شنید او و کسانی که حاضر بودند رفتند تا حسن و حسین را پیدا کردند دیدند که دستها را بگردن یکدیگر افکنده اند و خوابند و فرشته موکلی بآنها سایه و بپردیگر از حرارت خورشید مانع میشود رسول خدا میلی بآندو کرد یکی را پس از دیگر بوسید و دست به سر و صورتشان کشید تا از خواب بیدار شدند پیامبر حسن را و جبرئیل حسین را برداشتند تا از باغستان بنی النجار بیرون شدند .

پیامبر فرمود : امروز خدا بشما شرفی داده از طرف خودش که بکسی جز شما نداده جبرئیل همیشه بصورت دحیه کلبی میبود سپس ابر بکر با آندو بر خورد نمود عرض کرد یا رسول الله یکی از ایندو بچه را بمن بده تا بارت را سبک نمایم یا رفیقت بچه را بمن دهد سپس پیامبر فرمود : واگذارشان که خوب حمل کنند گالی دارند و یکومر کبهائی در اختیارشان هست ولی پدرشان از اینان برتر است .

رفتند تا وارد مسجد شدند بعد رسول خدا به بلال فرمود : مردم را بگو بیایند بلال فریاد زد و مردم را کرد آورد بعد پیامبر سرپا

ایستاده برای مردم سخنرانی کرد و حمد و ثنای خدا را آنچنانکه سزاوار بود بجای آورد .

فرمود ای گروه مسلمانان آیا شمارا رهنمائی کنم بسوی بهترین مردم از نظر جد و جده عرضکردند آری ای رسول خدا فرمود حسن و حسین جدشان رسول خدا و جده شان خدیجه بزرگ زنان بهشت و اول کسیکه بطرف ایمان بخدای تعالی و تصدیق آنچه را که خدای تعالی بر پیامبرش نازل کرده شتاب نمود .

فرمود : آیا رهنمائی کنم شمارا بسوی بهترین مردم از نظر پدر و مادر عرضکردند آری ای رسول خدا فرمود : حسن و حسین پدرشان علی بن ابیطالب امام پرهیز کاران و کسی است که پیروی او بر تمام مردمان واجب است و مادرشان فاطمه پاره تن رسول خدا که خداوند در زمین و آسمان او را شرافت داده خوشنودی او خوشنودی خدا و خشم او خشم خداست .

بعد فرمود : آیا شمارا دلالت کنم به سوی بهترین مردم از نظر دایی و خاله عرضکردند بلی ای رسول خدا فرمود : حسن و حسین داییشان قاسم پسر رسول خدا و خاله شان زینب دختر رسول خدا فرمود رهنمائی کنم شمارا به سوی بهترین مردم از حیث عمو و عمه عرضکردند بلی ای رسول خدا فرمود : حسن و حسین عمویشان جعفر طیار صاحب دو بال که در بهشت با فرشتگان بهر کجا که بخواهد پرواز میکند و عمه شان ام هانی دختر ابیطالب که ایمان را پذیرفت .

بعد فرمود : بارالها تو میدانی که حسن و حسین در بهشتند ، پدر و مادرشان در بهشت ، دایی و خاله شان در بهشت ، عمو و عمه شان

در بهشت دوستانشان در بهشت دشمنانشان در آتش.

منصور گفت صورت پیر مرد روشن شد و گفت ترا بخدای تعالی سو کنند تو کیستی؟ گفت مردی از اهل کوفه. بسا شتم گفت در عرب متولد شده‌ای گفتم آری عربی شریف گفت مانند این حدیث را حدیث می‌کنی و عبایت اینقدر کهنه است.

گفتم باین قیافه و حالت که تغییر داده‌ام از بنی مروان فراری هستم اگر وضع را تغییر دهم شناخته می‌شوم ایمن بر خودم نیستم از کشتن گفت نرسی بر تو نیست انشاء الله تعالی، مرا دو حلقه پوشید و بر استری سوار کرد به سوی منزلش برد و گفت خدا دو دیده ترا روشن کند همانطور که چشم مرا روشن کردی بنقل روایت و خدا ترا بنا بودی گرفتار نکند انشاء الله چشمت روشن شود.

بعد از پذیرائی و مهمان‌داری گرم مرا بامردی فرستاد آن مرد مرا به سوی در منزلی آورد کوبه را به در آشنا کرد و اجازه ورود برای من خواست خادمی به سویم بیرون آمد و مرا وارد خانه کرد ناگاه دیدم جوانی نشسته سلام کردم بخوبی جواب داد سپس دست مرا گرفت و مرا نزدیک خودش نشاند جوانی خوش چهره و خوش قیافه بود پس از آنکه بلباسهای من نگاه کرد و گفت این لباسها و این قاطر را شناختم ابو محمد ترا خلعت داد و بر استرش سوار نکرد مگر بواسطه اینکه تو از دوستان اهل بیت پیامبری.

اینك من دوست دارم خدای ترا رحمت کند که مرا حدیث کنی بچیزی از فضائل حجت خدا بر تمام مردم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عرض کردم بلی حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش از پیامبر گرامی

که فرمود روزی بر فاطمه وارد شدم بلند شد برایم و حال آنکه فرزندش حسن بدوش و اشکهایش جاری بود گفتم چرا گریه میکنی خدا دیدگانت را نگریند عرض کرد پدرم من از زنان قریش طعنه‌ها شنیدم مرا نکوهش میکردند در انجمنها و میگفتند پدرش او را بپردی نادار که مالی ندارد تزویج کرده .

رسول خدا ﷺ باو فرمود تا اینکه چشمت روشن شود ای فاطمه من ترا باو تزویج نکردم ولی خداوند از فراز هفت آسمان ترا بعقد او در آورده و جبرئیل ، میکائیل ، اسرافیل و گواہ بودند و خدای عزوجل بر زمین آگهی پیدا کرد از میان آفریدگان پدر ترا برگزید مرتبه دوم آگهی پیدا کرد سپس علی را انتخاب کرد و برگزید برای ولایتش و ترا باز دواج او در آورد سپس من او را وصی خویش گرفتم پس علی از من است منم از علی .

همانا دانش علی از تمام مردم فراوانتر است ، او بردبارترین مردم است ، او اول کسی است که اسلام آورد ، حسن و حسین دو فرزند او آقایان جوانان اهل بهشتند از اولین و آخرین پس خدای تعالی حسن و حسین را در تورات بزبان موسی شبر و شبیر نامیده ای فاطمه ترا مرده باد همانا فردا که من به سوی پروردگار جهانیان دعوت شوم علی با من است او صاحب پرچم حمداست در جای من .

ای فاطمه همانا علی و شیعیانش روز قیامت در بهشت میروند و روزیکه مال و فرزند فائده ای ندارد منصور گفت چون جوان حدیث مرا شنید چهره اش درخشان و نشانه شادی از او آشکار شد و گفت ترا بخدا سوگو کند

تو کیستی؟ گفتم مردی از اهل کوفه بیش ازین از من نپرسید دستور داد سی دست لباس باده هزار درهم بمن دادند بعد گفت خدایید کالت را روشن کند آنچه تا فکه ما را مرده دادی.

بعد گفت مرا حاجتی بسوی تو باشد گفتم انشاء الله بر آورده میکنم گفت هر گاه صبح طلوع شد بفلان مسجد برو تا بر ادرم ترا ببیند گفت آنشب را از ناراحتی تا صبح نخوابیدم تا اینکه برادر او را ببینم چون صبح شد بآن مسجد آمدم برای نماز در صف اول قرار گرفتم چون نماز پایان رسید نگاه کردم ناگاه در کنارم جوانی معمم دیدم به سجود رفت تا به سجود رفت از نصف سرش عمامه یکطرف شد ناگاه دیدم سرش مانند سر خوک است چهره اش مانند چهره خوک است.

بیمناك شدم از آنچه دیدم بطوریکه نمیفهمیدم خوابم یا بیدار ولی مرد بزودی عمامه اش را به سر گذاشت متوجه من شد فهمید که او را دیده ام سپس گفتم ای جوان این حالت که از تو دیدم چیست؟ او دست مرا گرفت و گفت گمان میکنم تو غریب هستی با من بیا بمنزل ما ترا مهمانی و پذیرائی کنم و داستانم را برایت بگویم.

مرا بمنزلش برد در کنار منزلش دکان خرابه ای بود به سوی آن اشاره کرد و گفت دیدی گفتم آری مرا وارد خانه کرد و نشستیم خوردنی خواست آوردند و خوردیم بعد گفتم بمن خبر میدهی؟ نفسی عمیق و طولانی کشید و گریه کرد نزدیک بود نفسش بیرون آید بعد گفت بدانکه من مؤذن مسجد بودم درین دکان و در مسجد امامت میکردم و علی را پس از هر اذان صد مرتبه فحش میدادم زمانیکه روز

جمعه می شد اذان و اقامه می گفتم و در بین اذان و اقامه یک هزار بار علی را لعن می کردم.

چون از مسجد بیرون شدم بهمان دکانی که دیدی آمدم در کنار دکان نشستم بر دیوار تکیه دادم ناگهان مرا خوابی فرا گرفت در خواب دیدم گویا درمی از درهای بهشت گشوده شد برابر این دکان سپس قبه ای سبزرنگ که باستبرق و دیبا پوشیده شده بود دیدم که پیامبر و علی و حسن و حسین رو آوردند و در آن قبه وارد شدند جبرئیل از طرف راست رسول خدا در دستش کاسه ای بود که می درخشید به حسین گفت این کاسه را بگیر پدرت را سیراب کن سپس او را آب داد بعد پیامبر و هر کس را که با او بود آب داد.

گویا پیامبر فرمود اینکس که درد کان است آبش بده اشک امام حسین جاری شد و عرض کرد ایجد بزرگوار بمن فرمان میدهی کسی را که هر روز بعد از اذان صد مرتبه پدرم را لعن میکند و امروز جمعه یک هزار بار لعن کرده آب دهم ناگاه دیدم که بی مکرم با صدای بلند میفرمود ترا چه میشود لعنت خدا بر تو سه بار فرمود: وای بر تو علی را فحش میدهی و حال اینکه علی از من است سه مرتبه فرمود: ترا چه میشود خشم خدا بر تو باد سه مرتبه فرمود: علی را فحش میدهی و حال اینکه او از من است بعد آب دهنش را بطرف من افکند و فرمود: خدای تعالی خلقت را تغییر دهد چهره ات را سیاه کند ترا عبرت دیگران قرار دهد.

گفت بخدا در سرم احساس کردم که گویا شق شد بیمناک از خواب پریدم ناگاه سر و صورت مرا اینسان که می بینی دیدم بعد منصور

گفت ای پسر مهران ایندو حدیث را در احادیثی که روایت میکنی روایت کرده‌ای ؟

عرض کردم نه بخدا ای امیرالمؤمنین گفت این از گنجینه‌های احادیث است و کمیاب است بعد گفت دوستی علی ایمان و دشمنی او نفاق است ، سپس گفتم ایمان میخواهم گفت ترا ایمان دادم گفتم چه میگوئی درباره قاتل امام حسین علیه السلام گفت در آتش است و ذلیل و پست است گفتم همینطور است کسیکه یکی از فرزندان ایشانرا بکشد گفت اندکی سرش حرکت داد بعد گفت وای بر توای سلیمان ملک نازا است سه بار این سخن را گفت .

خبر پیامان رسید و سپاه برای پروردگار جهانیان است و اما فضیلت‌های پس از درگذشتش فراوان و بسیار است یاد آوری همه کتاب را طولانی میکند ما اندکی از آنها را یاد آوری میکنیم روایت شده که همانا شاعر بیغاه بر بعضی از پادشاهان وارد شد چنین بود که هر سال بر او وارد میشد ، او را در شکار دید سپس وزیر پادشاه نوشت که فلان شاعر آمده فرمان صادر شد که در یکی از خانه‌ها جایش دهند .

جلو در آن منزل اناقی بود که بیغاه در آنجا میخواهید و برای آنخانه جائی بود که مشرف بر سکوی جلو در بود لگهبانی آنجا بود هر شب پس از نیمه شب بیرون میشد با صدای بلند فریاد میزد ای غافلان خدا را یاد آوری کنید بر دشمن دارنده معاویه بیغاه از صدای او از جا می پرید .

در یکی از شبها اتفاق افتاد که آن شاعر پیامبر را در خواب دید که او با علی بن ابیطالب آمده اند به سوی سکوی این خانه سپس نگهبان را پیدا کردند سپس پیامبر به علی فرمود: «اورا از پشت سر بزنی که ترا فحش میدهد امیر المؤمنین میان دوشانه او زد شاعر ترسان دلرزان از خواب بیدار شد بعد انتظار صدائی را که هر شب از نگهبان میشنید داشت صدرا نشنید بشکفت اندر شد ازین داستان.

بعد صدائی را شنید مردائی را دید مضطرب و بدطرف خانه نگهبان آمدند از قصه پرسیدند گفتند نگهبان ضربتی میان دو شانه اش پیدا شده باندازه کف دستی او آرام و قرار ندارد هنوز صبح نشده بود که در گذشت این قصه را چهل نفر بیچشم خود دیدند و حاضر بودند. و نیز روایت شده که ابی دلف را فرزندی بود یارانش درباره دوستی علی و دشمنی آنحضرت صحبت میکردند سپس بعضی از پیامبر روایت میکردند که فرموده است ای علی ترا دوست ندارد مگر مؤمن پرهیز کار و دشمن ندارد مگر کافر بد کیش و بد بخت فرزند زنا یا حیض فرزند ابی دلف گفت چه میگوئید درباره امیر آیا همسرش زنا کرده کسی جرئت داشته با او نزدیک شود گفتند نه سپس گفت من علی را دشمن دارم و آنطور هم که شما میگوئید و این مرد روایت کرده است نیست، سپس پدر او بیرون آمد در حالیکه ایشان سرگرم مشاجره و بحث بودند پرسید چه میگوئید؟ گفتند چنین و چنان و سخن پدرش را برایش نقل کردند.

گفت بخدا این خبر درست است و همانا فرزندی هم فرزند زنا و هم حیض است من بیمار بودم در خانه برادرم میلی پیدا کردم و بر کنیزی

وارد شدم برای بر آوردن حاجتی، نفس مرا به سوی او خواند او گفت
من در حال حیضم گوش ندادم و با او نزدیک شدم سپس او بهمین فرزند
حامله شد که علی را دشمن دارد و او فرزند زنا و حیض است.

و نیز روایت شده که در شهر موصل پیر مردی که نامش احمد بن
حمدون عدوی است بود او را عناد و بغض سخت نسبت به علی بن ابیطالب
بود یکی از بزرگان موصل اراده حج داشت پیش او برای خدا حافظی
آمد و گفت عازم سفر حج هستم اگر ترا در آنجا حاجتی است بگو تا
برایت انجام دهم.

پیر مرد گفت مرا بتو حاجتی بزرگ و مهم است ولی برای تو
آسان است گفت امر فرما تا اجرا کنم گفت هر گاه وارد مدینه شوی
و پیامبر را زیارت کردی از طرف من باد بگو: چه چیز از علی بن ابیطالب
ترا بشکفت آورد بطوریکه دخترت را باو دادی؟ بزرگی شکمش بسا
بار یکی ساق پاهایش یا سر اصلعش؟ او را سوگند داد و دادار کرد که
این کلام را پیامبر برساند چون آمد و وارد مدینه شد کارش تمام شد
اما این سفارش را فراموش کرد.

سپس امیر المؤمنین را در خواب دید که آنحضرت میفرماید
چرا سفارش فلانی را نرساندی از خواب بیدار شد همان ساعت بطرف
قبر شریف رفت در سول خدا را مخاطب قرار داد بآنچه آن مرد سفارش
کرده بود، بعد خوابید امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که
امیر المؤمنین دست او را گرفت و راه افتادند بطرف منزل آن شخص در را
گشود کاردی گرفت و او را کشت بعد کارد را با حلافه پاک نمود بعد
آمد بطرف سقف در خانه سقف را بلند کرد کارد را زیر سقف نهاد و

بیرون آمد .

مرد حاجی یمنك از خواب بیدار شد سپس خوابش را ادو بارانش نوشتند این خبر قتل به سلطان موصل رسید همسایه هارا گرفتند و زندانی نمودند مردم موصل از مرگ او تعجب کردند زیرا که اثریکه دارد منزل او شوند بر در و دیوار منزلش ندیدند سلطان در کار او حیران و سرگردان ماند نمیدانست در این داستان چه کند ؟ همسایگان و متهمین در زندان بودند تا حاجیان از مکه وارد شدند و همسایگانرا در زندان یافتند از سبب زندان پرسیدند گفته شد که فالانی را در غلامش در خانه اش کشته دیدند قاتل هم شناخته نشده .

آمرد و رفیقانش صدرا بالله اکبر بلند کردند بعد گفت صورت خوابی را که نوشتید بیرون آورید نوشته هارا بیرون آوردند شب خواب را مطابق باش قتل دیدند بعد آامر د و همراهانش به خانه مقتول آمدند دستور دادند ملافه را بیرون آوردند ایشانرا از خون ملافه آگاه کردند همان طوریکه گفته بودند همانچور بود .

بعد دستور داد که سقف را برداشتنند و کارد را زیر سقف دیدند شناختند که خواب راست است زندانیانرا آزاد کردند باز ماندگان مقتول و بسیاری از اهل آن شهر به سوی ایمان برگشتند و این داستان از لطف خدای تبارك و تعالی در باره این خاندان است و این داستان مشهور است و از عجائب است پس چه میگوئی در فضل این مرد و بزرگی مقامش و بلندی مکانش .

و از فضیلت های آنحضرت است آنچه را که خدای تعالی و برتره قبر شریف و حرم مقدس او از فضل کرده و برتری که برای مکانهای

دیگر از مکانهای شریف نیست و آنچه در فضیلت زیارت او آمده .

اول در یاد آوری قبر و چگونگی دفن و آنچه که مربوط باینهاست بحث میکنیم ، بدانکه سن شریف آنحضرت شصت و سه سال است در کوفه شب جمعه بیست و یکم از ماه رمضان سنه چهارم هجرت بشمشیر کشته شده او را لعین پسر لعین ابن ملجم مرادی در مسجد کوفه در حال نماز کشته جنازه بسوی نجف حمل و در آنجا دفن گردید همانجا که هم اکنون قبر شریف آنحضرت است در نجف که غری هم می گویند غری هم بتشدید خوانده میشود هم به تخفیف ولی غریان هم شنیده شده .

و اما چگونگی دفن آنحضرت چون بدرود حیات گفت غسل داده شد و کفن شد چهار تابوت به سوی مسجد کوفه بیرون آمد بر آنحضرت نماز خوانده شد بعد يك تابوت را وارد خانه کردند و سه تابوت دیگر یکی به سوی بیت المقدس برد شد یکی به سوی خانه خدا ، یکی به سوی مدینه رسول ، اینکار را کردند بجهت پنهان کردن قبر آنحضرت و بزودی سببش میآید .

و چنین بود که حضرت بدو فرزندش حسن و حسین فرمود : هر گاه من در گذشتم مرا بر سریری حمل کنید منتظر باشید که جلو سریر بلند شود شما دنبال آنرا بردارید چون يك چهارم شب گذشت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و خواص از اصحابشان دیدند جلو سریر بلند شد آن دو هم دنبال آنرا گرفتند .

یکی از اصحاب خاصشان گفت ما هنگام حمل جنازه دُمرمه

فرشتگان را می‌شنیدم که به تسبیح و تهلیل و تکبیر بلند بودند و ما را تعزیت می‌گفتند و می‌گفتند بیکوباد پاداش عزای شما در مصیبت سید و بزرگتان و حببت خدا بر آفرید گاش در روی زمین تا اینکه بغربین آمدیم ناگاه سنگی سفید را دیدیم که می‌درخشد سپس جلو تابوت پیش آن سنگ گذاشته شد سپس ماهم دنبال تابوت را بزمین نهادیم و حفر کردیم ناگاه چوبی را دیدند بر او نوشته شده این قبر است که نوح پیامبر ذخیره کرده برای جانشین محمد هفتصد سال پیش از طوفان سپس آنحضرت را در آنجا دفن کردیم قبر شریفش پنهان شد تا زمان هارون الرشید پوشیده ماند و در زمان او آشکار شد.

چگونگی آشکارا شدن قبر پس آنچه که روایت شده از عبدالله ابن حازم گفت روزی با هارون الرشید از کوفه بیرون شدیم و او در جستجوی شکار بود سپس به غربین رفتیم آهوانی دیدیم بازها و سگهای شکاری را به سوی آنها فرستادیم ساعتی آنها در جولان آمدند بعد آهوان پناه به تپه‌ای آوردند سگها و بازها برگشتند.

هارون الرشید تعجب کرد ازین داستان بعد آهوها از فراز تپه بزیر آمدند سگها و بازها بر آنها حمله کردند باز آهوان به سوی تپه برگشتند مرتبه دوم سگها و بازها برگشتند باز مرتبه دیگر این عمل تکرار شد هارون الرشید گفت بروید بکوفه بیرمردی بیاورید بیرمردی از بنی اسد آوردند هارون الرشید گفت از داستان این تپه مرا خبر ده.

گفت یددم مرا خبر داد از پدرانشان که آنان می‌گفتند این بلندی، قبر علی بن ابیطالب علیه السلام است خدای عزوجل آنرا حرمی قرار

داده که چیزی باو پناه نمیآورد مگر اینکه در امان باشد .

هارون الرشید فرود آمد آب خواست و وضو گرفت چهار رکعت نماز خواند سپس بارگاهی بنا کرد که نازمان سلطان عضدالدوله دیلمی بجا بود سپس او آمد و نزدیک قبر بیاسپاهش یک سال ماند سپس فرستاد و معماران و بناها از اطراف آمدند و آن عمارت را خراب کردند و مال فراوانی خرج کرد و عمارتی مجلل و باشکوه بنا کردند و این بنا همان بنائی است که پیش از بنای امروز بنیاشده .

و اما دلیل اینکه قبر شریف آنحضرت در غری است چند وجه است اول توأثر خبر های دوازده امامی است که بعدی ها از گذشتگان روایت کرده اند دلیل دوم اجماع شیعه است و اجماع حجت است .

سوم معجزات و نشانه هائیکه از آن قبر بظهور رسیده که از آنجمله است چگونگی پیدایش آن قبر در زمان هارون الرشید و از آن جمله است برگشتن چشم کور .

و از آنجمله است آنچه که از گروهی حکایت شده که پنهانی در شب به سوی غری بزیارت امیر المؤمنین پیرو شدند گفت چون بمزار شریف آنحضرت رسیدیم در آن روزگار اطراف آن قبر به سنگی و نه بنائی بود و این داستان بعد از این بود که برای هارون آشکار شده بود ولی هنوز ساختمانی نشده بود درین میان که گروهی از ما قرائت میخواندند گروهی نماز میخواندند ، گروهی زیارت میکردند .

ناگاه دیدیم شیری بسوی ما میآید چون نگاه کردیم دیدیم شیر باندازه نیزه ای بما نزدیک شد بعضی از ما بدیگران گفتند از

قبر شریف دور شوید سپس شیر آمد دستهایش را روی قبر گذاشت
مردی از ما جلو رفت مشاهده کرد و برگشت ما را اطلاع داد سپس
بیم از ما برداشته شد همه آمدیم و مشاهده کردیم که آن حیوان دستها
را روی قبر میگذارد دیدیم دست او معروح است پی در پی دست را
بقبر میکشد تا اینکه دست از قبر کشید و رفت .

ما دوباره برگشتیم بکنار قبر برای تمام کردن زیارت و نماز
و خواندن قرآن .

و از آن معجزات است آنچه که روایت شده از جمال الدین غیاث
قمی که گفت وارد بر روضه حضرت امیر المؤمنین شدم بعد بلند شدم سپس
میخی از ضریح مقدس بقایم بند آمد قبا را پیاده کرد سپس
امیر المؤمنین را مخاطب قرار دادم و گفتم من عوض این قبا را جز از تو
نمیخواهم .

در پهلوی من مردی بود که عقیده او غیر از عقیده من بود
بمن از روی ریشخند گفت بشونداد عوض آن قبا را مگر قبائی سرخ از زیارت
فارغ شدیم و بسوی حله آمدیم و کمال الدین بن قشم ناصری آمده
کرده بود قبائی برای شخصی که بسوی بغداد میخواست روانه کند
سپس خادم بیرون آمد بایان این قشم و گفت جستجو کنید کمال الدین
قمی را سپس من آمدم و دست مرا گرفت بسوی خزانه برد و مرا قبائی
سرخ رنگ مایل بزرده پوشاند سپس بیرون شدم تا اینکه سلام کرد
بر من این قشم و کف خود را جلو آورد سپس به سوی من نگاهی کرد
که از آن کراحت و ناخوشی در چهره او دیدم .

بعد متوجه خادم شدم و گفتم کمال الدین قشمی را جستجو کردی؟

خادم گفت همانا تو در جستجوی کمال الدین قمی بودی و تمام اطرافیان
امیر گواهی دادند که او در پیش کمال الدین قمی مذکور نموده سپس گفتم ای
امیر تو این خلعت را بمن نداده ای بلکه حضرت امیر المؤمنین مرا خلعت
پوشیده، جریانرا از من خواست سپس داستانرا برایش حکایت
کردم برو در سجده افتاد و گفت الحمد لله رب العالمین زیرا که خلعت
بدست من بود .

و از آنجمله است که روایت شده از یحیی بن طحال مقدادی
که گفته است خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که او از ملازمان
قبه شریفه صلوات الله علی مشرفها بود که مردی غمگین چهره که
لباسهای تمیز داشت به سوی قبه آمد و دو دینار بمن داد و گفت درهای
حرم را بروی من به بند مرا تنها بگذار خدای را عبادت کنم دو دینار
را ازاو گرفتم و در را برویش بستم و خوابیدم.

حضرت امیر المؤمنین را در خواب دید که مولا میفرماید بلند شو
و اورا از حرم من بیرون کن که او نصرانی است سپس علی بن طحال
حرکت کرد ریسمان برداشت و برگردن آنمرد افکند و گفت بیرون
بیا، تو بادو دینار مرا فریب دادی تو نصرانی هستی سپس او گفت من
نصرانی نیستم گفت چرا تو نصرانی هستی همانا امیر المؤمنین علیه السلام
بخواب من آمد و مرا خبر داد که تو نصرانی هستی و فرمود اورا از حرم
من بیرون کن آنمرد گفت دستم را بده و من گواهی میدهم که خدائی
جز خدای یکتا وجود ندارد و محمد رسول خدا و علی امیر المؤمنین
خلیفه خداست بخدا سوگند هیچ کس آگاه نیست به بیرون

آمدن من از شام و هیچکس از اهل عراق مرا نمی شناسد بعد نیکو اسلام آورد .

و از جمله معجزات آنست که حکایت کرده عمران بن شاهین از اهل عراق که نافرمانی عضدالدوله را کرد سلطان ادرا خواست از او پنهانی به طرف مشهد شریف آمد و قصد امیر المؤمنین کرد و در کنار قبرش دعا کرد و از او سلامتی درخواست نمود سپس حضرت امیر المؤمنین را خواب دید که میفرمود : ای عمران فردا فنا خسرو به سوی قبر من می آید برای زیارت تو در آنجا می ایستی حضرت بادشش به سوی گوشه ای از گوشه های قبه اشاره کرد ایشان ترا نمی بینند او به سوی ضریح داخل میشود و زیارت میکند و نماز میخواند و اینها را می نماید و خدا را به حمد و آل محمد سوگند میدهد که بر تو پیروزی بیابد بنزدیک او برود و بگو ای پادشاه آنکه اینقدر خدا را برای پیرو زدن با او سوگند میدهی کیست ؟ میگوید مردیست که نافرمانی مرا کرده و بامن ستیزه نموده در پادشاهیم سپس بگو اگر کسی ترا بر او مسلط کند چه میدهی میگوید اگر از من بخشش بخواهد از ارمی پذیرم سپس خودت را با او معرفی کن همانا تو پیدا میکنی از او آنچه را بخواهی .

گفت همان طوری که امیر المؤمنین فرموده بود همان شد سپس گفت من عمران بن شاهین هستم بر سید کی ترا در اینجا متوقف کرد عرض نمودم آقایم امیر المؤمنین مرا در اینجا نگه داشت بمن در خواب فرمود ، که فردا در اینجا فنا خسرو حاضر میشود چنانرا با او گفت سلطان پرسید بحق که علی علیه السلام بر تو دارد حضرت بتو فرمود : فنا خسرو گفتم آری بحق او بر من سپس عضدالدوله گفت همانا این سخن

حق است هیچکس نشناخته که اسم من فنا خسرو است بجز مادرم
و قابله و خودم بعد بر عمران خلعت وزارت پوشید و پیشاپیش او
قصه کوفه کرد.

و این عمران نذر کرده بود که هر زمان مورد عفو قرار گرفت
و عضدالدوله او را بخشید پای برهنه زیارت قبر امیرالمؤمنین بیاید
چون تاریکی شب جهانرا فرو گرفت از کوفه بیرون شد بقتلهائی سپس
دید بعضی کسانی که در حرم شریف بودند از بزرگان و اوعلی بن طحال
بود که حضرت امیرالمؤمنین را در خواب دید که میفرمود: حرکت
کن در را برای دوست ما عمران بن شاهین باز کن سپس بلند شد و در
راباز کرد.

ناگاه دید مردی رو آورد چون بحرم رسید باز گفت بسم الله ای
آقای ما او گفت من کیستم؟ گفت عمران بن شاهین پرسید از کجا
دانستی که من عمران بن شاهینم؟ گفت حضرت امیرالمؤمنین در
خواب بمن فرمود: در را برای دوست ما عمران بن شاهین باز کن، گفت
بحق خودش او بتو فرمود؟ گفت آری بحق او سوگند که او بمن
فرمود سپس خودش را بر عتبه شریف افکند و میبوسید و گریه میکرد
و مبلغ شصت دینار برای آن مرد حواله نوشت و همان رواق که معروف
بر رواق عمران بن شاهین است ساخت در دو مشهد شریف غروی و حائر
حسین بر آن آنکه مشرف میشوند بهترین درود و سلام باد خبرهای وارد
درین باره فراوان است.

و اما جهت پنهان بودن قبر علی علیه السلام این است که مسلم ثابت
و آشکار است آنچه بر امیرالمؤمنین گذشت از داستانهای بزرگ

و جنگهای بسیار در زمان پیامبر بزرگوار و بعد از دوران رسول خدا و این جنگها سبب کینه منافقان و مارقین و نهر وایا شد بر آنحضرت بطوریکه چون ابن ملجم را گرفتند تابکشند با امام حسن گفت من میخواهم سخنی بگویم تو بگویم ای پسر رسول خدا حضرت امام حسن امتناع کرد فرمود میخواهد گوئی مرا بدندان بگیرد، هر گاه که کار این کافر خبیث چنین باشد و کینه او باین اندازه باشد آنهم درینحال که او را برای کشتن آورده اند پس چطور خواهد بود حال معاویه و اصحاب و یارانش از بنی امیه و یارانشان که سلطنت و دولت برای آنان و بدست آنها بود.

چنین بودند که اصرار داشتند بخاموشی نور اهل بیت و پنهان کردن نشانه های آنان و بدین جهت حضرت سفارش کرد که سری و نهان دفن شود از بیم بنی امیه و یارانشان از خوارج نهر وایا و امثال آنان که مبادا بر قبرش حمله آورند و چه بسا آن قبر را نبش کنند اگر بدانند در کجاست و وادار کنند بنی هاشم را بجنگ و دعوائیکه از آن در حال حیات و زندگیش صبر کرد، پس چطور راضی نمیشود بترك آنچه که در آن ریشه نزاع است بعد از وفاتش و چون دانستند اهل بیت آنحضرت که اگر ایشان قبر را آشکار کنند، متوجه نمیشود بآن قبر مگر تعظیم و احترام ناچار ایشان رهنمائی بر آن قبر کردند و آشکار نمودند.

دوم در فضیلت مشهد شریف غروی بر زائرانش درود و سلام باد و آنچه که برای خاک و دفن در آن مکان است از برتری و شرف از ابن عباس روایت شده که غری تکه ایست از آنکوهیکه خدای جل شانه بساموسی بن عمران سخن میگفت و خدا را در آنجا تقدیس میکرد

و عجم را در آنجا خلیل و حبیب خود گرفت و آن را جایگاه پیامبران قرار داد .

و روایت شده که همالا حضرت امیر المؤمنین بیست کوفه نگاهی کرد و فرمود چقدر چهره نوزمین نیکوست ، چقدر دل نوزمین خوش بو است بارالها قبرها را در اینجا فرارده و از ویژگیهای آن تربت است که عذاب برداشته شده در آنجا ، محاسبه نکیر و منکر نیست برای کسی که در آن زمین دفن شود. در آنچه که روایات صحیح وارد شده از اهل بیت .

و روایت شده از قاضی ابن زید همدانی کوفی که او مردی شایسته و عابد بود گفته است که شبی من در مسجد جامع کوفه بودم شب باران و بادی بود دری که معروف به باب مسلم بود گریه زدند در برابرشان باز شد با آن جنازه ای بود جنازه را وارد کردند بر صفا ای که معروف به باب مسلم بن عقیل بود نهادند بعد یکی از آنان خوابید و در خواب دید گوینده ای بدیگری میگوید نمی بینم او را تا اینکه بدانم برای ما با او حسابی است یا نه سپس روی میت را باز کرد و برفیقش گفت بلکه برای ما با او حسابی است سزاوار است درین هنگام با شتاب از او گرفته شود پیش از آنکه از اینجا تجاوز کند پس باقی نماند برای ما راهی، از خواب بیدار شد خواب را برای دیگران حکایت کرد و سپس آن جنازه را برداشتند بسوی مشهد شریف آوردند .

اذا هت فادفنی الی جنب حیدر ابی شمر اکرم به و شیر

فلا تخاف النار عند جواره ولا اتقی من منکر و نکیر

فما ر علي حامي الحمى وهو في الحمى

اذا ضاع في المرمى عقال بعير

هرگاه مردم مرا در کنار حیدر دفن کنید پدر شبر و شبیر

چه گرامی شده اند.

من در کنار او از آتش بمیترسم و نه هم از نگیر و منکر پرهیزی دارم

ننگ است بر کسی که حمایت کننده دارد و عقال شترش

در چراگاه کم شود.

و روایت شده که گروهی از شایستگان مشهد شریف غروی در

خواب دیدند که همانا هر يك از قبرهایی که در مشهد شریف است از

هر يك ریسمانی بیرون شده و کشیده شده و متصل بقبه شریفه شده و

روایت شده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هرگاه میخواست با خودش

خلوت کند به طرف غری میآمد در آن میان که روزی در آنجا بود ناگاه

دید سواره ای از بیان رو آورد و جلوش جنازه ای بود در آن هنگام که علی

را دید فسداو کرد تا بوی رسید و سلام کرد.

حضرت جواب داد پرسید از کجائی عرض کرد از یمن پرسید این

جنازه چیست که با تو است؟ گفت جنازه پدرم هست آورده ام درین

زمین دفن کنم حضرت فرمود چرا در زمین خودتان او را دفن نکردی

گفت وصیت کرده مرا درین جا دفن کنید و پدرم گفته که درین زمین

مردی دفن میشود که مانند قبیله ربیع و مضر را شفاعت میکند حضرت

فرمود: آن مرد را می شناسی عرض کرد نه حضرت فرمود بخدا آن مرد

منم بخدا آن مرد منم بلند شو پدرت را دفن کن بلند شد و پدرش را دفن

کرد و از ویژگیهای این حرم شریف است که تمام مؤمنین در آن زمین

برانگیخته میشوند.

واز حضرت ابی‌عبدالله روایت شده که فرمود: هر مؤمن که در شرق یا غرب زمین بمیرد خدای تعالی روح او را در وادی السلام محشور کند و برانگیزاند پرسیده شد وادی السلام کجاست فرمود میان نجف و کوفه گویا می‌بینم گروه فراوانی نشسته‌اند بر فراز منبرهایی از نور حدیث میکنند، خبرها درین معنی فراوانست.

سوم در فضیلت زیارت آن حضرت و آنچه که از اخبار و آثار درین باب آمده.

از رسول خدا روایت شده که آن حضرت بامام حسین فرمود: شما را گروهی از امتم زیارت میکنند اراده یکی و پیوند مرا دارند هرگاه روز قیامت شود آنان را زیارت میکنم و باز ایشان را میگیرم از هولها و سختیهای قیامت نجات میدهم و از آن حضرت است که به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: بندها سوگند کشته میشوید در زمین عراق و در آنجا دفن می‌شوید عرض کردم یا رسول الله پاداش زیارت قبرهای ما چیست هر کس آنها را آباد کند جزایش چیست؟

سپس بمن فرمود: ای اباالحسن همانا خدای تعالی قبر تو و قبرهای فرزندان را بقعه‌ای از بقعه‌ها و میدان‌های بهشت قرار داده و خدا دل‌هایی را از آفریدگان و برگزیدگانش قرار داده که به سوی شما میل میکنند و درباره شما اذیت و آزارها را تحمل میکنند سپس قبرهای شما را آباد میکنند بواسطه نزدیکی آنان بندها و جل و علا و دوستی برای رسول خدا یا علی اینان و بزرگان و مخصوصین بشفاعت مانند اینان فردا در بهشت مرا زیارت میکنند.

ای علی هر کس شمار از زیارت کند ثوابش برابر است با ثواب هفتاد حج بعد از حجة الاسلام هنگامیکه از زیارت بر میگردد از گناهانش بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده پس اینانرا مرده بده و مرده ده که ایشان از دوستان تواند در بهشتیکه نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بدل بشری خطور کرده و گروهی از مردم زائران قبرهای شمارا سرزنش میکنند آنچه آنکه زن زنا کار را بزنایش سرزنش مینمایند اینان بدترین امت هستند شفاعت من باینان نمیرسد و بر حوض من وارد نمیشوند .

صفوان جمال میگوید چون بامولا و آقایم جعفر بن محمد الصادق بفری رسیدیم حضرت میخواست بر ای جعفر منصور وارد شود حضرت بمن فرمود ناقه را بخوابان زیرا که ابن حرم جدم امیر المؤمنین است سپس من ناقه را خواباندم حضرت فرود آمد و غسل کرد لباسهایش را عوض نمود پارا برهنه کرد بمن فرمود تو هم آنچه را که من انجام دادم انجام ده منهم بهمان هیئت در آمدم بعد طرف ذکوات را گرفت و بمن فرمود قدم هایت را کوتاه بردار ، چشمهایت را بزمین بینداز زیرا که برای تو بعدد هر قدمی صد هزار حسنه است و از تو صد هزار گناه بر طرف میشود صد هزار درجه برایت بلند میشود ، صد هزار حاجت تو بر آورده میگردد برای تو پاداش صد بق و شهید نوشته می شود .

بعد حضرت رفت و من هم راه افتادم با آن جناب ولی پا برهنه و بر ما يك سکینه و وقاری بود تسبیح و تهلیل و تقدیس خدا میگفتیم تا اینکه به قبر شریف رسیدیم سپس بر آن قبر ایستاد بچپ و راستش نگاهی کرد با عصایش خطی کشید سپس بمن فرمود جستجو کن جستجو کردم

ناگاه اثر قبر را در میان آن خط دیدم بعد اشك حضرت جاری شد و فرمود : **والله وانا اليه راجعون** ، بعد فرمود :

السلام عليك ايها الوصي البر التقي السلام عليك ايها النبا العظيم السلام عليك ايها الصديق الشهيد السلام عليك ايها الرضي الزكي السلام عليك يا وصي رسول رب العالمين السلام عليك يا خير الله من الخلائق اجمعين اشهد انك حبيب الله وخاصته الله وخالسته السلام عليك يا ولي الله وموضع سره وعيبة علمه وخازن وجهه .

بعد خودش را روی قبر شریف افکند و گفت پدر و مادرم فدایت ای امیر المؤمنین ای نور کامل شهادت میدهم که تو از طرف خدا و رسولش انجام وظیفه کردی و مراعات کردی آنچه حفظ نمودی ، و حفظ نمودی اما آنیکه بتوسیر ده شد ، حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام دانستی ، احکام خدا را بیاد داشتی ، از حدود خدا تجاوز نکردی ، خدای را از روی اخلاص پرستش نمودی ، نا آنگاه که ترایقین حاصل شد درود خدا بر تو دائم بعد از تو .

بعد حضرت بلند شد و دور کعبت نماز خواند در بالای سر مبارک بعد فرمود ای صفوان هر کس امیر المؤمنین را با این زیارت زیارت کند و این نماز را بخواند بر میگردد بسوی اهلش در حالیکه گناهانش آمرزیده و کوشش او پذیرفته شده و نوشته میشود برای او ثواب هر کس که زیارت کند او را از فرشتگان مقرب و همانا زیارت میکند او را در هر شبی هفتاد قبیل از فرشتگان عرض کردند قبیل چقدر است فرمود صد هزار .

بعد به طور قهقری حضرت بیرون شد و میفرمود یا جداء یا سیداء یا طیباء یا طاهر ام خدا آخرین پیمان از زیارت تو این زیارت را قرار دهد و روزی کند به سوی تو برگردم و جای در حرمت گیرم و بانو و نیکان از فرزندان تو باشم درود خدا بر تو و بر فرشتگان در قبرت، عرض کردم ای آقای من اجازه میفرمائی خبر دهم اصحاب ترا از اهل کوفه فرمود بلی پولی بمن داد که قبر را تعمیر کردم.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود هر کس زیارت امیرالمؤمنین را ترك نماید خدای تعالی باو نظر نمیکند آیا زیارت نمیکنی کسیرا که فرشتگان و پیامبران زیارت میکنند و همانا امیرالمؤمنین از تمام امامان برتر است و برای زائر، مانند پاداشی که داد الله است و بهمان نسبت کردارشان برتری پیدا میکنند و آن حضرت فرمود که درهای آسمان هنگام اذن دخول برای زیارت کنند امیرالمؤمنین گشوده می شود و فرمود همانا در ظاهر کوفه قبری است زیارت نمیکند غمگینی مگر اینکه خدای تعالی غمش را بر طرف میکند.

بعضی از اصحاب روایت کرده اند که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم نام امیرالمؤمنین بمیان آمد ابن مارد به حضرت ابی عبد الله عرض کرد چه پاداشی دارد کسی که جد ترا زیارت کند فرمود ای پسر مارد هر کسی جد مرا زیارت کند و شناسائی بحقیق داشته باشد خداوند بهر قدمیکه میرود برای او ثواب يك حج و يك عمره مقبوله می نویسد بخدا سوگند ای پسر مارد طعمه آتش نمیشود قدمیکه تغییر کند در زیارت امیرالمؤمنین، پیاده باشد یا سواره ای پسر مارد حدیث را بنویس با آب طلا و روایات و اخبار درین باب

فراوانست .

چهارم دادن حق ذی القربی که ذریه علویه است زیرا که خدای جل جلاله تا کید کرده سفارش در بارشایان را و دوستی آنان را اجر و مزد و رسالت قرار داده بگفته خودش که فرموده : قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی (۱)

و نیز پیامبر فرموده من روز قیامت شفاعت کننده چهار طایفه هستم مردی که فرزندان مرا یاری کند . مردیکه هنگام تنگدستی فرزندانم مانش را با آنان بینهد ، مردیکه برای بر آوردن نیازمندیهای آنان زمانیکه آنان را دور کنند و از وطن آواره نمایند کوشش کند مردیکه فرزندان مرا بدل و زبان دوست داشته باشد و نیز حضرت صادق علیه السلام فرموده هرگاه روز قیامت شود منادی فریاد میزند که ای گروه مردمان خاموش باشید که همانا محمد صلی الله علیه و آله سخن میگوید .

مردم خاموش میشوند پیامبر حرکت می کند و میفرماید ای گروه مردمان هر کس برای او در پیش من دستی و مننی و نیکی هست باید حرکت کند تا جبران کنم میگویند چه دست و چه منن و چه نیکی است برای ما بلکه تمام اینها برای خدا و رسولش بر تمام مردمان است فرمود هر کس یکی از فرزندان مرا پناه داده ، نیکی باو کرده ، او را از برهنگی پوشیده ، او را گرسنه بوده سیر کرده باید حرکت کند تا جبران کنم پس بلند میشوند مردمی که از شکر دار را انعام داده اند پس ندا از پیشگاه خدای جل و علا میرسد

(۱) شوری ۲۲ بگو نمیخواهم از شما برای رسالت مزدی را جز

نیکی بفرزندانم

که ای محمد حبیب من پاداش آنرا بتو واگذار کردم در هر کجای بهشت که میخواهی آنرا جایده پس آنرا در وسیله جامیده مکانیکه محمد و آل محمد رامی بینند

و این جوئی نقل کرده در کتاب تذکره الخواص که همانا عبدالله مبارک یکسال مکه میرفت و یکسال در غزوات و میدانهای جنگ حاضر میشد اینکار پنجاه سال ادامه یافت در بعضی از سالها برای حج بیرون آمد و پانصد دینار با خود برداشت بکوفه آمد تا شتری بخرد برای سفر حج ناگاه زن علویه ای را دید که مرغابی مرده ای را پرهاش را میکند جلو رفت و گفت چرا اینکار را میکنی؟ گفت ای عبدالله از چیزیکه برای تو فائده ای ندارد میروم.

عبدالله گفت از سخن آن زن چیزی در دلم افتاد و پرسیدم سپس گفت ای عبدالله مرا وادار کردی که پرده از رازم بردارم من زنی علویه هستم و چهار دختر بنیم دارم که پدرشان مرده امروز چهار روز است که غذائی نخورده ایم، مسلم مردار برای ما حلال است من این مرغابی را برداشتم که پاک کنم و برای دخترانم ببرم تا بخورند عبدالله گفت باخودم گفتم وای بر تو ای پسر مبارک این فرصت را از دست مده گفتم دامن را بگیر سپس تمام پولها را در دامن او ریختم اما او سرش را پائین افکنده بود متوجه نمیشد.

من بمنزل بر گشتم خداوند هم میل حج را از دل من در آن سال کند بعد بر گشتم بوطنم بودم تا زمانی که مردم مکه رفتند و برگشتند بیرون شدم تا همسایه ها و یارانم را ملاقات کنم بهر کس که گفتم خدا حج ترا قبول کند او میگفت خدا حج ترا هم قبول کند و سعی ترا بپذیرد

ماباتو در فلائجا و فلائمکان با هم بودیم همه این سخن را گفتند شب را
حیران و متفکر و سرگردان خوابیدم رسول خدا را در خواب دیدم که
میفرمود ای عبدالله افسرده خاطری را از فرزندان من پناه دادی منم از
خدای عز و جل خواستم که فرشته‌ای را بصورت تو خلق کند تا روز
قیامت هر سال از طرف تو حج انجام دهد دلت می‌خواهد حج کن دلت
نمی‌خواهد نکن .

و نیز این جوی خاطر نشان ساخته و گفته است که در بلخ مردی
بود از علویین زن و دختری داشت مرد علوی در گذشت زنش گفت
با دخترانم از بیم سرزنش دشمنان بطرف سمرقند رفتم اتفاقاً ورود من
در آنجا در شدت و سختی سرما بود دخترانم را وارد مسجدی کردم تا مگر
فکری درباره قوت و غذا کنم .

مردم را دیدم که اطراف بزرگی گرد آمده اند پرسیدم او کیست
گفتند داروغه شهر است جلورفتم شرح حال را با او گفتم او گفت دلیل
بیایور که تو علوی هستی گوش به حرفم نداد از او نا امید شدم بمسجد
برگشتم در میان راه بزرگی را دیدم بر سکوئی نشسته جمعی دورش را
گرفته اند گفتم این کیست گفتند او شهر دار است ولی مجوسی است
گفتم به سوی او میروم شاید برای ما پیش او فرج و گشایش باشد .
پیش او آمدم داستان ملاقاتم را با داروغه گفتم سپس نوکرش را
صدازد بیرون آمد بدو گفت برو بخانمت بگو لباسهایش را بپوشد خادم
رفت و ناگاه خانمی بیرون آمد کنیزان اطرافش را گرفته بودند
همسرش بدو گفت با این زن برو بغلان مسجد و دخترانش را بخانه بیایور

خانم بامن آمد دخترانم را برداشت سپس آمدیم برای ما اطافی جدا گانه تمیین کرد و ما را به حمام برد و لباسهای فاخر پوشید غذاهای رنگارنگ آورد آنشب را بغوشی سپری کردیم .

چون شب به نیمه رسید داروغه مسلمان در خواب دید که قیامت برپا شده پرچمی بر فراز سر محمد است ناگاه دید کاخی از زمرد سبز است پرسید این کاخ مال کیست ؟ فرمود برای مرد مسلمان بکتا پرست پیش رسول خدا آمد حضرت از او دوری کرد عرض کرد ای رسول خدا چرا از من دوری میکنی و حال اینکه من مردی مسلمانم حضرت فرمود دلیل بیادر که تو مسلمانی آنمرد متحیر و سرگردان ماند.

رسول خدا باو گفت فراموش کردی حرفی را که زن علویه گفتی این کاخ مال آنمردی است که اکنون علویه در خانه اوست، از خواب بیدار شد دوستی بصورت میزد و اشک میریخت غلامانش را در شهر پراکنده کرد و خودش بیرون شد و گردش می نمود تا علویه را پیدا کنند باو خبر داده شد که در خانه مجوسی است آمد و از او پرسید خبری از زن علویه داری گفت آری پیش من است گفت اراده او دارم گفت تر اراهی بسوی او نیست گفت این بک هزار دینار را بگیر او را بمن بسیار گفت نه بخدا اگر صد هزار دینار بدهی ممکن نیست .

چون اصرار زیاد کرد مجوسی گفت همان خوابی که تو دیده ای منهم دیده ام همان کاخی را که تو دیدی منهم دیده ام تو باز میکنی به اسلامت بخدا سوگند من و اهل خانه من دیشب خوابیدیم تا اینکه همه مسلمان شدیم بدست علویه برکت او بها برگشت و من رسول خدا را دیدم که بمن فرمود این کاخ برای تو و اهلیت تو است

بواسطه رفتار تو با زن علویه سو از اهل بهشتی شما را خداوند در
ازل از مؤمنان آفریده - روایات درین معنی فراوانست کتاب را
طولانی نمیکنیم .

تمام شد جلد دوم از کتاب ارشاد القلوب دیلمی و آن کتاب در
مناقب اهل بیت علیهم السلام است .

سپاسگزارم پروردگاری را که توفیق ترجمه این کتاب شریف
را بمن عنایت فرمود امیدوارم خوانندگان محترم مرا از دعا
فراوش نفرمایند .

یازده فروردین ۱۳۵۵ هجری
رضائی